

و آب روان دارد. قلعه‌ای در آن شهر است که آذوقه سه چهار سال محافظین قلعه را در آن نگاه می‌دارند. در قتل جبال مجاور آن ناحیه قلعه‌های دیگری نظیر آن موجود است از جمله قلعه خنگ. حمدالله مستوفی در باره قلعه گنبد بلغان گوید « آنرا از محکمی بیک مرد نگاه توان داشت». ناحیه مجاور آن ولایت پل بولوی (یا پل لولو) نام دارد و « هوایش گرمست و آب روان حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعه‌ای حصین است»<sup>۱</sup> بفاصله کمی از رودخانه شیرین یعنی رودخانه زهره که بتازگی برودخانه طاب موسوم شده چنانکه گفتیم بندر مهر و بان در مرز غربی فارس واقع است. این لنگرگاه اولین بندری بوده که کشتیها وقتی از بصره و مصب دجله بعزم هند بیرون می‌آمدند به آن میرسیدند و این بندر یعنی مهر و بان بندر ارجان بشمار می‌آمد و در قرن چهارم شهری معمور بود و مسجدی خوب و بازارهایی آباد داشت. حمدالله مستوفی گوید « فارس ماهی رو بان خوانند شهر بست در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و موضعی چند دیگر از توابع آن است... بندر کتان آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز می‌برند و جز خرما میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد». در سال ۴۴۳ هجری ناصر خسرو و مهر و بان را دیده و در باره آن گوید « شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده بر جانب شرقی و بازاری بزرگ دارد و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریز نبود که آب شیرین دهد ایشانرا حوضها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود و در آنجا سه کاروان سرای بزرگ ساخته‌اند هر یک از آن چون حصار بست محکم و عالی و در مسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است و در این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست

۱ - اصطخری ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، مقدسی ۴۳ ، فارسنامه B ۷۶ ، A ۷۷

B ۷۸ ، A ۷۹ ، B ۸۳ ، B ۸۵ ، مستوفی ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۲۱۸ ، یاقوت : جلد سوم ه جلد چهارم ۶۳۰ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۶۰۰ ، حافظ ابرو - B ۳۱ ، لرستان تألیف De Bode جلد اول ۲۵۸ . اکنون در شمال دو گنبدان قلعه «ارو» واقع شده و دور نیست همان باشد که در فارسنامه بنام « خنگ » آمده است.

پسران ابا کالنجر بود که ملک فارس بود و خواربار این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد». بعد از مهر و بان و در مشرق آن در کنار خلیج سنیز یا شنیز واقع است که بقایای آن در محل در بندر دیلم کنونی است .

اصطخری در قرن چهارم گوید این شهر از مهر و بان بزرگتر است و در کنار خوری واقع گردیده و تادریا نیم فرسخ فاصله دارد ، گرمایش سخت است و نخلستان و میوه‌های گرمسیری دارد . مقدسی گوید مسجد و دارالاماره و بازارهای بسیار معمور دارد . یاقوت گوید قرمطی‌ها در سال ۳۲۱ سنیز را تصرف نموده اهالی آنرا کشتند و شهر را چنان ویران ساختند که جز اندکی از آن باقی نماند ، ولی فارسنامه در قرن ششم و حمدالله - مستوفی در قرن هشتم گویند شهری معمور است و کتان در آنجا هم کاشته و هم بافته میشود و آن بندر در پناه قلعه‌ای است و روغن چراغ از روستای آن بهمه جا صادر میگردد<sup>۱</sup> . جنبه یا جنبابا در جنوب سنیز واقع بود و هنوز خرابه‌های آن نزدیک دهانه رودخانه‌ای که جغرافی نویسان عرب آنرا شاذکان نامیده‌اند دیده میشود . جنبه، بقول اصطخری، گرمای سخت داشته و خور جنبه محل خطرناکی بوده که هنگام طوفان هیچ کشتی از آن سلامت نمی‌رسته است. جنبه از مهر و بان بزرگتر بوده و بازارهایی معمور داشته و در آنجا ابوطاهر قرمطی متولد گردیده است. ایرانیان آنرا گننه یا آب گنده می‌نامند زیرا آب آنجا چرکین است و از توابع آن چهار قریه است که همه در سیف دریا ، نزدیک آن واقعدند. رودخانه شاذکان از ولایت بازرنگ برمیخیزد و جلگه دستقان را سیراب ساخته بدریا میریزد و معلوم نیست که با کدام رودخانه از نقشه‌های جدید مطابقت می‌کند ، ولی مسلم است که یکی از همان دو رودخانه کوچکی است که نزدیک جنبه به خلیج فارس میریزد . شایسته است گفته شود که درین ناحیه رودخانه بزرگی وجود ندارد، اگرچه حمدالله مستوفی در تعریف رودخانه شاذکان گفته است « آبی بزرگ است گذر اسب به آن ندهد طولش نه فرسنگ باشد»<sup>۱</sup> .

۱ - اصطخری ۳۴ ، ۱۲۸ ، مقدسی ۴۲۶ ، ناصر خسرو ۹۰ ، یاقوت : جلد اول ۵۰۲ ، جلد

سوم ۲۲۱ ، فارسنامه B ۷۸ ، A ۷۹ ، مستوفی ۱۷۸

۲ - اصطخری ۳۲ ، ۱۱۹ ، ۱۲۸ ، مقدسی ۴۲۶ ، فارسنامه B ۷۸ ، مستوفی ۱۷۸ ، ۲۱۸

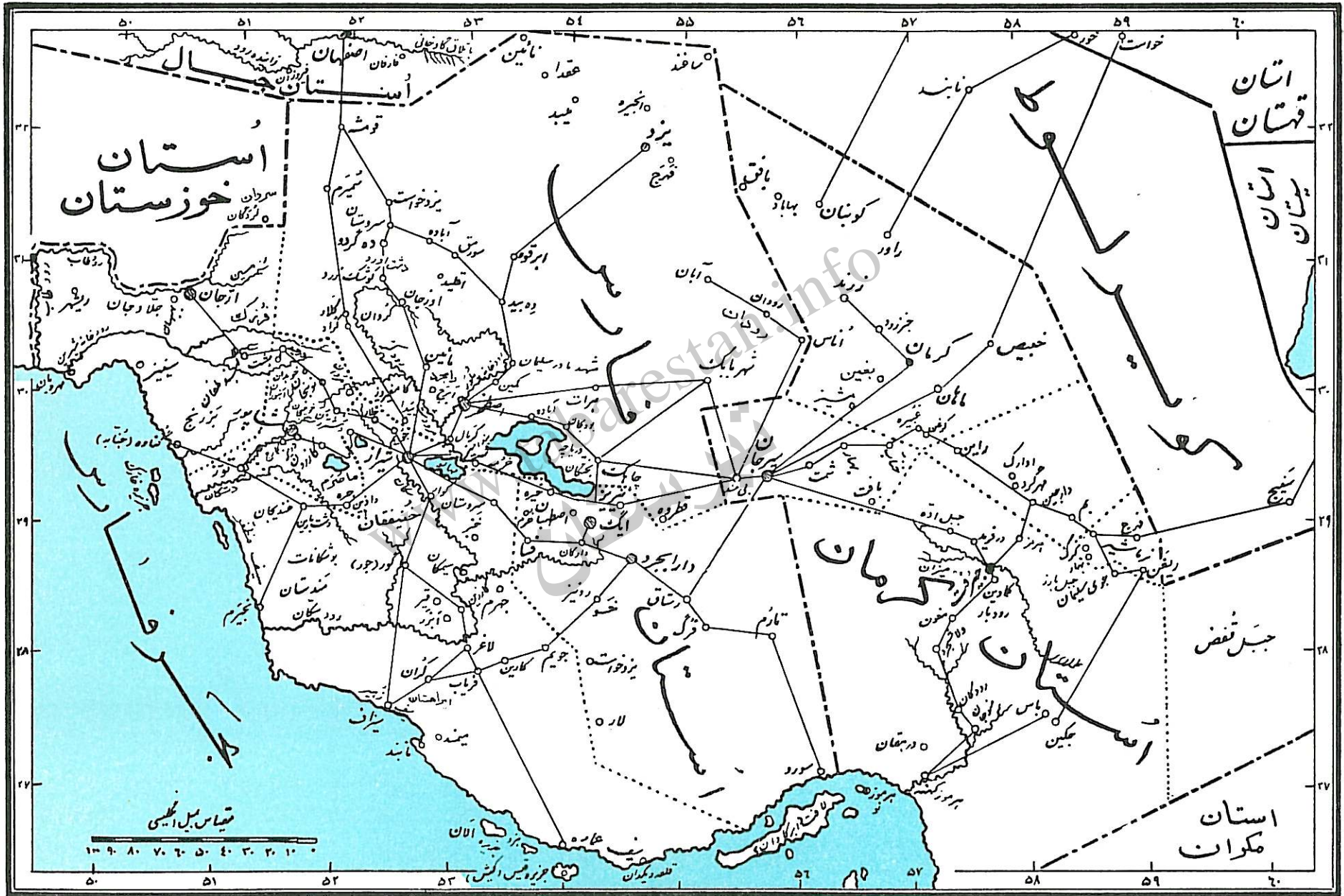
#### فصل نوزدهم

#### فارس ( بقیه )

ولایت اصطخر و شهر اصطخر یعنی پرسپولیس - رودخانه کرو رودخانه پلوار - دریاچه بختگان و شهرهای اطراف آن - جلگه مرو دشت - بیضاء و مابین - کوشک زرد - سرمق و یزد خواست - سه راه از شیراز به اسفهان - ابرقوه - ولایت یزد و شهر یزد و شهرهای دیگر آن ولایت - ولایت رودان و شهرهای آن - شهر بابک و هرات

کوره یعنی ولایت اصطخر تمام قسمت فارس شمالی را شامل میگردد و چنانکه قبلاً گفته شد این ولایت در قرون وسطی یزد و شهرهای حول و حوش آن و اراضی و قرائی را که در امتداد حاشیه کویرلوت است نیز شامل بود. شهر اصطخر کرسی این ولایت محسوب میگردید. اسم اصطخر را اعراب بر شهری نهادند که در زمان ساسانیان یونانیان آنرا « پرسپولیس » مینامیدند. این شهر در کنار رود پلوار بفاصله چند میل بالای ملتقای آن برودخانه کرو بمسافت اندکی در باختر خرابه‌های کاخ بزرگ و معروف هخامنشیان وصفه بهناور آن واقع بود.

هنگامیکه مسلمین شهر اصطخر را از طریق صلح و معاهده متصرف گردیدند شهر مزبور اگرچه مهمترین شهرهای فارس نبود از جمله مهمترین آنها بشمار میآمد. این حوقل در قرن چهارم هجری در باره آن گوید: وسعت شهر اصطخر بیک میل میرسد و باروی سابق آن اکنون خرابست، جلو دروازه شهر پل خراسان ( که وجه تسمیه آن بیان نشده ) بر روی رودخانه قرار دارد و در عقب این پل زیبا و باشکوه



استان فارس استان کرمان

خانه‌ها و عمارت‌ها در آغوش باغهای انار و کشتزار برنج واقع است. جغرافی‌نویسان دیگر عرب زبان بر این گفته چیزی نیفزوده و نویسندگان مسلمان از قبور و ابنیه معروف هخامنشی که عموماً آنها را به جمشید و سلیمان پیغمبر نسبت می‌دهند مطلب سودمندی ذکر نکرده‌اند. حمدالله مستوفی گوید « چون اهل اصطخر خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام‌الدوله دیلمی امیر قتلش لشکر کشید آنرا بکلی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر مانده در میان خرابی‌های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کسی نداند که آن توتیا از کجاست و چون در آنجا افتاده و اکنون مردم ستون‌هایی که در آن مانده چهل منار خوانند». فارسنامه ابن بلخی که آغاز قرن ششم نوشته شده گوید « اکنون اصطخر دیهکی است کی در آنجا صد مرد باشند». بر فراز کوه‌های شمال باختری اصطخر سه قلعه بود، یکی قلعه اصطخر یار، دیگر قلعه شکسته، و سوم قلعه شنکوان. این سه قلعه را رویهم سه گنبدان می‌گفتند. آب قلعه اولی از دره‌ای عمیق که جلو آنرا سدی بسته بودند می‌آمد و درین قلعه عضدالدوله دیلمی آب‌انبارهای بزرگ ساخته بود که سقف آن بر فراز بیست ستون قرار داشت و هنگامی که دشمن قلعه را محاصره میکرد آب آن آب‌انبارها برای مصرف هزار مرد که درون قلعه بودند بمدت یکسال کفایت مینمود. نزدیک آن قلاع، بر فراز کوه میدان‌ی بود برای عملیات تمرین سپاهیان که آنرا هم عضدالدوله دیلمی ساخته بود. رودخانه پلوار که جغرافی‌نویسان عرب آنرا «فرواب» و ایرانیان «پورواب» گویند از شمال اوجان یا ازجان در قریه فرواب جو بارقان سرچشمه میگیرد و نخست بسمت مشرق جاری گردیده سپس در بالای بازار گاد، که محل قبر کورش است، بجنوب غربی متوجه میشود. مسلمانان این قبر را مشهد مادر سلیمان می‌نامند. از اینجا رودخانه پلوار بدره اصطخر وارد شده از آنجا بشهر اصطخر میرسد و به جلگه مرودشت می‌افتد و بالاخره اندک

۱ - بلاذری ۳۸۸، ابن‌حوقل ۱۹۴، مقدسی ۴۳۵، فارسنامه ۶۷ B، ۸۱ B، ۸۳ A، مستوفی

۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، حافظ ابرو B ۸۵، هنوز خرابه‌های آن سه قلعه دیده میشود. G. Morier یکی از آنها را دیده است. رجوع به Second Journey through Persia (لندن ۱۸۱۸) صفحه ۸۳، ۸۶، De Bode در کتاب لرستان: جلد اول صفحه ۱۷۷.

مسافتی بالای سد عظیم بند امیر به رودخانه کر میریزد. سرچشمه رود کر در ناحیه کروان بمسافت کمی در جنوب اوجان است و از سرچشمه رود پلوارچندان دور نیست، اما در آغاز جریان در جهت مقابل جریان رود پلوار روان میشود. رودخانه کر بسمت شمال باختر جاری میشود و دور بزرگی زده از زیر پل شهر یار، که سر راه تابستانی شیراز به اصفهان در ناحیه ارد است، عبور میکند سپس بسمت جنوب متوجه گردیده از حوالی دو دهکده کورد و کلار میگذرد آنگاه بسمت جنوب خاوری می رود و در اینجا نهری از شعب بوان بان می پیوندد و بترتیب از دو ناحیه را مجرد و کامفیروز میگذرد و هنگام عبور از جلگه سرودشت از سمت چپ، رودخانه پلوار بان ملحق میشود سپس نواحی کربال بالا و کربال پائین را سیراب نموده پس از گذشتن از حوالی دهکده بزرگ خرمة میان ناحیه جفوز در جنوب و ناحیه کاسکان در ساحل چپ دریاچه بختگان به آن دریاچه می ریزد.

صاحب فارسنامه و جغرافی نویسان دیگر ایرانی گویند رود کر در قسمت علیا موسوم است به رود عاصی زیرا اگرچه بندی که جلوی آن بسته شده از آزادی او جلوگیری کرده ولی آب آن از سیراب ساختن اراضی عاصی است و سودی از آن عاید نمیشود. اولین بند رود کر به بند مجرد موسوم و سدی قدیمی بود و چون خرابی بان راه یافته بود بامر فخرالدوله اتابک جاولی در آغاز قرن ششم مرمت گردید و آنرا بنام وی فخرستان نامیدند و تا زمان حافظ ابرو هم بهمین نام خوانده میشد. بند مهم رودخانه که زیر ملتقای رود پلوار به رود کر و مشهور به بند امیر یا بند عضدی است یک قسمت آن معروف است به بند « فنا خسروخره » بنام عضدالدوله دیلمی که آن بند را برای مشروب ساختن کربال علیا ساخت و بقول مقدسی که در زمان ساختن آن سد می زیست آن بند از عجائب فارس بوده است. وی گوید عضدالدوله دیوار عظیمی که شالوده اش از سرب است جلو آب ساخته که آب جلو این دیوار بالا میآید و مخزن بزرگی تشکیل میدهد و چون در امتداد آن سد ده چرخاب عظیم ساخته اند بوسیله آن چرخابها ( دولابها ) آب بالاتر میآید و باین وسیله سیصد دهکده سیراب میشود. در هر چرخابی یک آسیاب برای آرد کردن گندم نیز ساخته شده بود. طولی

نکشید که نزدیک آن بند شهر بزرگی بوجود آمد. پائین ترین بندها بند قصار است که کربال سفلی را مشروب میسازد. دریاچه بختگان، که رود کربدان می ریزد، اگر چه امروز اطراف آن بیابانهائی است، در قرون وسطی محاط به دهکده ها و شهر های آباد بوده است. این دریاچه خود مرکب از دو دریاچه متصل است که در قرون وسطی دریاچه جنوبی را « بختگان » و شمالی را « باسفویه » یا « چوپانان » مینامیدند. آب این دریاچه شور و ماهی آن فراوان است و در حوالی آن بیشه ها و نیزار هاست. ناحیه جفوز در ساحل غربی دریاچه و شهر خرمة نیز در آن ناحیه بوده است ( که اکنون نیز دهکده مهمی است ) و در چهارده فرسخی شیراز سر راه کرمان، در امتداد ساحل جنوبی بختگان، قرار دارد. مقدسی در قرن چهارم گوید خرمة روستائی پهناور دارد و قلعه آن بر فراز کوهی است که بگفته مستوفی قلعه ای مستحکم بوده و چنانکه فارسنامه گوید حوضهای آب داشته است.

کرانه جنوب باختری دریاچه بختگان در ولایت دارابگرد واقع بود و شهر های خیره و نیزیز در ساحل آن قرار داشت و در فصل آینده از این دو گفتگو خواهیم کرد.

نزدیک ساحل خاوری دریاچه، جائیکه اکنون بیابانست، در قرن چهارم دو شهر مهم بود: یکی صاهک بزرگ و دیگری صاهک کوچک، که بزبان فارسی چاهک گفته میشود. در چاهک بزرگ دوره بهم می پیوست: یکی در امتداد ساحل شمالی دریاچه بختگان از اصطخر و راه دیگر در امتداد ساحل جنوبی از شیراز می آمد و از صاهک فقط یک راه بطرف کرمان میرفت. مقدسی چاهک بزرگ را شهر چه ای شمرده گوید خوش نویسان آنجا معروفند و قرآن هائی بخط خوش نوشته اند. بگفته حمدالله مستوفی « آهن آنجا پولادی نیکو دهد ». فارسنامه ابن بلخی گوید از آنجا « آهن و پولاد خیزد و تیغ ها کنند و شمشیر صاهکی خوانند ». سر راه چاهک بزرگ به اصطخر در ساحل شمالی قسمتی از دریاچه بختگان که دریاچه باسفویه یا چوپانان نام داشت دو شهر بود که در قرون وسطی اهمیت بسیار داشتند ولی امروز اثری از آنها در نقشه ها نیست. یکی از این دودرزش فرسخی یا هشت فرسخی چاهک بزرگ بود و بدنجان نام داشت و قریه آس

نیز خوانده می‌شد و حمدالله مستوفی آنرا بفارسی دیه مورد ضبط کرده و در روستای آن گندم و مورد فراوان بعمل می‌آمد. در سمت مغرب دیه مورد بفاصله شش یا هفت فرسخ بالای آن سر راه اصطخر قریه عبدالرحمن که به آن آباده نیز می‌گفتند واقع بود. این شهر در ولایت برم واقع بود و خانه‌ها و کاخ‌های خوب داشت. قزوینی گوید آب‌چاه‌های آن شهر کاسته نمی‌شد و گاهی باندازه‌ای بالا می‌آمد که از سرچاه بیرون می‌ریخت و سپس پائین می‌رفت. در زمان سلجوقیان آباده قلعه‌ای مستحکم داشت که با آلات حرب و آب انبارهای بزرگ مجهز بود<sup>۱</sup>.

رودخانه سفلاهی کر پس از الحاق به رودخانه پلوار از جلگه پهناور سرودشت می‌گذرد. برای جلگه از طرف شمال شهر اصطخر و قلعه‌های سه گانه آن مسلط است این جلگه بچند ناحیه قسمت می‌شود. حوالی ساحل غربی دریاچه بختگان ناحیه کربال سفلی و کربال علیاست. بالاتر در کنار رود کر ناحیه قالی و حفرک است و در کنار رود پلوار مرغزارهای ناحیه قالی می‌باشد. در ناحیه حفرک (که در نسخه‌های قدیم تر بصورت حبرک نوشته شده) قلعه بزرگ خوار حوالی قریه‌ای به همین نام وجود داشت. اصطخری باین محل اشاره نموده و فارسنامه مکرر آنرا نام برده گوید در نیمه راه بند عضدی (که بر رود کر بسته شده) و آباده که در کنار دریاچه بختگان است واقع گردیده و با هر کدام ده فرسخ فاصله دارد. یاقوت دوبار قلعه خوار را نام برده ولی محل آنرا تعیین نکرده است. آب آن از چاه بود و قلعه‌ای مستحکم داشت. جلگه سرودشت به فراوانی گندم شهرت داشت و از بند های رود کر سیراب می‌گردید. فارسنامه ابن بلخی گوید نام سرودشت از سر و که یکی از محلات شهر اصطخر بوده و بعدها جای آن محله را بوستان جمشید واقع در زیر خرابه‌های تخت جمشید گرفته مأخوذ شده است<sup>۲</sup>.

بالای سرودشت ناحیه کامفیروز است که قسمت عمده آن در ساحل راست رود کر قرار گرفته و مرکز آن شهر بیضاء بوده که هنوز هم مرکز آن ناحیه است. این اسم عربی از آن اساسی نادرست که ایرانیان آنرا تا کنون هم استعمال می‌کنند. اعراب

۱ - ابن خردادبه ۴۸ ، ۵۳ ، قدامه ۹۵ ، اصطخری ۱۰۱ ، ۱۳۱ مقدسی ۴۳۷ ، فارسنامه ۶۶ ، ۶۸ ، A ، B ، ۸۳ ، مستوفی ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، قزوینی : جلد دوم ۱۶۰

۲ - اصطخری ۱۰۴ ، فارسنامه ۶۶ ، B ، ۶۷ ، A ، ۸۳ ، B ، ۸۴ ، A ، ۸۶ ، B ، مستوفی ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، یاقوت : جلد اول ۱۹۹ ، جلد دوم ۴۸۰ .

با نجهت آنرا بیضاء گفتند که قلعه سفید رنگ آن از مسافت دور می‌درخشید. ابن حوقل گوید: اسم فارسی آن نساتک است و چنانکه یاقوت گوید معنی آن خانه سفید و یا کاخ ایض است. این شهر هنگام فتح اصطخر بدست مسلمانان اردو گاه آنان قرار گرفت. در قرن چهارم بیضاء باندازه اصطخر بود. مقدسی گوید بیضاء شهری نیک و پاکیزه است دارای مسجدی نیکو و زیارتگاهی پر آمد و رفت و حوالی آن مرغزارهای معروف ، خود شهر در آغوش کشت زارهای سبز گندم جای گرفته و بارنگ سفید خود نمایان و درخشانست. در ناحیه کامفیروز چندین دهکده وجود داشته که اصطخری آنها را بر شمرده و در زمان وی در جنگ‌های بلوط حوالی آن شیرانی درنده می‌زیسته و برای گوسفندان و گاوآن ناحیه سخت خطرناک بوده‌اند. در شمال خاور کامفیروز ناحیه رامجرد است که مرکز آن شهر مابین بوده و در نیمه راه مابین و شیراز شهری بوده است موسوم به « هزار » یا « آزارشاپور » که نیشاپور هم بآن می‌گفتند و این نام در کتابهای قرن چهارم مکرر آمده است. مقدسی گوید خود آن شهر کوچک است ولی روستائی بزرگ دارد ، آبش از قنات است و اولین منزلگاه چاپار از شیراز به مابین از راه تابستانی، یعنی راه کوهستانی شیراز به اصفهان است. مقدسی مابین را شهری آباد و پر میوه شمرده و حمدالله مستوفی حقوق دیوانی آن را در زمان خودش یعنی در زمان سلاطین مغول پنجاه و دو هزار و پانصد دینار نوشته ( که با هفده هزار و پانصد یونند برابر است ). در آن شهر سزارشیرخ گلندام و همچنین در جلو کتل، سر راه شمالی، مزار اسامزاده اسمعیل پسر حضرت امام موسی کاظم، ع، بوده است. در ناحیه رامجرد از برکت وجود نهر هائی که از بالای بند مجرد جاری بود غله و محصول فراوان بعمل می‌آمد. درین ناحیه قلعه‌ای بود موسوم به سعید آباد که بر فراز تپه تندشیبی ساخته شده بود. این قلعه درازمنه قدیم « سفید بد » نام داشت و در زمان خلفای اموی مکرر مورد استفاده شورشیان و مخالفین واقع شده بود. بالاخره یعقوب لیث صفاری در پایان قرن سوم هجری آنرا تسخیر کرد و پس از مستحکم کردن و ساختن مواقع لازم زندان محکومین سیاسی قرارداد. اسم سفید بد ممکن است بطور صحیح خوانده نشده باشد زیرا گاهی هم بصورت اسفندیار نوشته شده و ظاهراً با اسفیدان مذکور در فارسنامه ابن بلخی و کتاب حمدالله

مستوفی که نزدیک دهکده قمستان و غاری در کوه مجاور آن بوده تطبیق میکند<sup>۱</sup>. نزدیک ساحل چپ رودخانه کر و به فاصله کوتاهی از مابین، شهر «ابرج» که آنرا بصورت «ایرج» هم نوشته‌اند واقع بود و اصطخری آنرا از توابع این ولایت شمرده و هنوز محل آن در نقشه‌ها دیده میشود. فارسنامه ابن بلخی و حمدالله مستوفی ابرج را دهکده‌ای بزرگ شمرده‌اند در پای کوهی که پاره‌ای خانه‌ها آنجا ساخته شده بود. قلعه آن دز ابرج نام داشت که قسمتی بدست انسان و قسمت دیگر بر اثر سرایشی‌های دامنه کوه غیر قابل تسخیر شده بود. آن قلعه باغستانی نیز داشت و دارای مخازن عظیم آب بود. شهر اوجان یا ازجان در یک منزلی شمال مابین را حمدالله مستوفی نیز ذکر نموده، بدون اینکه تفصیلی در باره آن داده باشد. دور نیست این شهر با محلی که آنرا قدامه «حوسگان» یا «حوسجان» نامیده و اشتباهاً «خومکان» بچاپ رسیده و در کتاب مقدسی هم باز با اشتباه بصورت «حرسکان» چاپ شده یکی باشد<sup>۲</sup>. مستقیم‌ترین راههای شیراز به اصفهان راهی بود که از شیراز به مابین و از آنجا به کوشک زرد و از آنجا به ده گردو و یزد خواست و از آنجا به قمشه، سرحد فارس، میرفت. از مابین راه در امتداد کتل بطرف شمال بالارفته از رود کر، بوسیله پل شهر یار نزدیک به رباط صلاح‌الدین در جلگه دشت رون یا دشت روم، میگذشت. پس از آن بطرف شمال، بقول حمدالله مستوفی، کتل مادر و دختر (گریوه مادر و دختر) و سپس کوشک زرد واقع بود که دور نیست همان «قصرعین» اصطخری و مقدسی باشد. جلگه‌های کوچک و بزرگ دشت رون بداشتن چراگاههای خوب مشهور بودند چون از رودخانه کر و شعب آن سیراب میشدند سالی چهاربار از آنها محصول بر میداشتند. اولین جائیکه نام کوشک زرد برده شده فارسنامه ابن بلخی است که آنرا به صورت کوشک زر ذکر کرده است. در شمال آن بین کوشک زرد و ده گردو

۱ - قدامه ۱۹۶، اصطخری ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ابن حوقل ۱۹۷، مقدسی ۴۳۲، ۴۲۷، ۴۵۸، فارسنامه ۶۶ A، ۸۱ B، مستوفی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، یاقوت: جلد دوم ۵۶۱، جلد سوم ۹۳، ۸۳۸.  
۲ - قدامه ۱۹۶، اصطخری ۱۰۲، ۱۳۶، مقدسی ۴۵۷، ۴۵۸، فارسنامه ۶۶ B، ۸۳ A، مستوفی ۱۷۴، ۱۷۹.

مرغزار یعنی چراگاه خرم و سرسبز «آورد» یا «ارد» واقع است که بگفته اصطخری شهرهای عمده آن بجه و تیمرستان که در فارسنامه ابن بلخی طیمرجان نوشته شده، بوده است. ده گردو را حمدالله مستوفی نام برده و در فارسنامه ابن بلخی بصورت ده گوز یعنی جوز که هر دو بیک معنی است ذکر شده است. جغرافی نویسان قدیم عرب این اسم فارسی را ذکر نکرده‌اند ولی با توجه به محل آن باید با «اصطخران» قدامه و اصطخری تطبیق کند. در مرز خاوری جلگه دشت آورد اقلید و سمرق و آباد و سپس از آنها شهرستان و دهکده سروستان در نیمه راه ده گردو و یزد خواست واقع است. اقلید بقول فارسنامه ابن بلخی قلعه‌ای خوب داشته و مثل سمرق بداشتن اراضی غله خیز معروف بوده است. مقدسی سمرق را بنام جرمق نوشته گوید شهری است خوش ساخت در میان انبوه درختان میوه دار که آلوی آنجا بخوبی شهرت دارد و آنرا خشک میکنند و بمقدار فراوان بخارج میفرستند. دهکده آباد، منزلگاه مسافری امروز راه شیراز به اصفهان، اول در فارسنامه ابن بلخی و سپس در کتاب حمدالله مستوفی ذکر گردیده و همانست که به آن شورستان میگویند و در ساحل رودخانه شوری که در جهت شرق به طرف بیابان جاری بوده واقع است. دهکده سروستان که مقدسی آنرا نام برده در قرن چهارم مسجیدی داشته و اراضی آن بخوبی از کوههای مجاور سیراب میشده است. اسم یزد خواست، شهری که در شمال سروستان است، اول در فارسنامه ابن بلخی ذکر شده و بی شک همانست که مقدسی بعضی از حروف آنرا حذف کرده و بعضی را تغییر داده و بصورت «از کاس» ضبط نموده است. حمدالله مستوفی نام یزد خواست را باده گردو ذکر کرده ولی وصفی از آن نیاورده است. این اسم غالباً بصورت «یزد خاس» نوشته میشود<sup>۱</sup>. قومشه که مقدسی آنرا قومسه نوشته، چنانکه گفته شد، در مرز شمالی فارس است و غالباً از توابع اصفهان محسوب میشود. حمدالله مستوفی گوید «قولنجان قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است هوایش نزدیک است

۱ - ابن خردابه ۵۸، قدامه ۱۹۶، اصطخری ۱۰۳، ۱۳۲، مقدسی ۵۳۷، ۴۵۸، فارسنامه ۶۵ B، ۶۶ A، ۸۰ A، ۸۱ A، ۸۳ B، ۸۴ A - B، مستوفی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۰، یاقوت: جلد اول ۱۹۷، ابن بطوطه جلد دوم ۵۲.

به‌وای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور بود». در مغرب یزد خواست شهر سمیرم حوالی سرچشمه رودخانه طاب است که از آنجا راه غربی شیراز به اصفهان می‌گذرد. مقدسی گوید سمیرم مسجدی نیکو و نوساز دارد که دور از بازار است، گردو و میوه‌های دیگر سردسیری در آنجا فراوانست و قلعه‌ای دارد که چشمه آبی در آن است.

یاقوت این قلعه را بنام «وهانزاد» خوانده است. راه غربی شیراز به اصفهان از شهر بیضا واقع در جلگه مرو دشت می‌گذرد و از آنجا به مهرجاناواذ (یا مهرجاناواذ) می‌رود. مقدسی درباره این محل گوید روستائی بزرگ دارد که از نهرهای متعدد سیراب می‌گردد. چنین بنظر میرسد که این محل در ساحل رود کر یا در ساحل یکی از شعب غربی آن رود بوده است. میان این شهر و سمیرم هیچ شهر قابل ذکری جز «کورد» و «کلار» که گفتیم در کنار رود کر بوده‌اند نبوده. این دو شهر چنانکه مقدسی و مستوفی می‌گویند مجاور یکدیگر بوده به فراوانی گندم و داشتن میوه‌های سردسیری شهرت داشتند و اصطخری از خانه‌های نیکو بنیاد آنها سخن می‌گوید. چنین بنظر میرسد که اکنون اثری از این دو شهر باقی نیست.<sup>۱</sup>

کوتاه‌ترین راهی که از شیراز به اصفهان میرفت، چنانکه گفتیم جاده مابین ودشت رون بود که در فارسنامه بعنوان جاده زمستانی ذکر گردیده است. جاده تابستانی طولانی‌ترین و خاوری‌ترین دو جاده دیگر بود که از اصطخر به کمین و از آنجا به بازار گاد، یعنی مشهد مادر سلیمان، و از آنجا به ده بید میرفت و از ده بید بسمت راست راهی از این جاده منشعب میشد که به یزد میرسید و امتداد راه اصفهان بسمت باختر بود تا سمرق و دهکده آباده و از آنجا به یزد خواست و قمشه. کمین از ساحل خاوری رودخانه پلوار دور نبود و بگفته حمدالله مستوفی «توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان و غله و میوه بسیار بود». بالاتر از آن سرپیچ رودخانه پلوار

۱ - اصطخری ۱۲۶، فارسنامه ۶۶ A، ۸۴ B - مقدسی ۳۸۹، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۵۸، مستوفی ۱۷۵، یاقوت: جلد سوم ۱۵۱ جلد چهارم ۹۴۲.

بی مناسبت نیست ذکر کنیم که مقدسی (صفحه ۳۵۸) کورد و کلار را دوقریه متصل یکدیگر ذکر می‌کند ولی فارسنامه گوید کلار در پنج فرسخی شمال کورد است (۸۴ B).

بازار گاد و مقبره کورش واقع است که مسلمین آنرا مشهد مادر سلیمان میدانند. این آرامگاه سلطنتی که از سنگ ساخته شده و دارای چهار پهلو است هنوز در آنجا دیده میشود و بقول فارسنامه ابن بلخی «و گور مادر سلیمان از سنگ کرده‌اند خانه چهارسو هیچکس در آن خانه نتواند نگریدن کی گویند کی طلسمی ساخته اند کی هر کی در آن خانه نگرد کورشود اما کس را ندیده‌ام کی این آزمایش کند». چمنزار حول و حوش آنجا را مرغزار کالان مینامیدند. ده بیدیک منزل بعد از بازار گاد و در شمال آنست و در آنجا راه منشعب می‌گردد و همین جاست که مقدسی و جغرافی‌نویسان دیگر عرب آنرا قریه بید نامیده‌اند و در شمال آن نیمه راه اصطخر و یزد شهر ابرقوه واقع است. این حوقل درباره ابرقوه یا ابرقویه که برای اختصار ابرقوه نیز بان گفته‌اند گوید:

شهریست مستحکم باندازه یک سوم شهر اصطخر و بازار هائی معمور دارد. مقدسی گوید دارای مسجدی نیکوست. حمدالله مستوفی گوید «اول در پایان کوهی ساخته بودند و بر کوه می‌گفتندی و بعد از آن بر صحرایی که اکنون است این شهر کردند شهری کوچک است و هوای معتدل دارد و آبش هم از کاریز است و هم از رود. غله و بنه نیکو می‌آید. مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از بازار اکابر در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مستقیماً می‌گردانند خراب میشود تا بمرتب‌ای که سایبان کرباس نیز نمی‌پذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمی بدان موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه و در آنجا سرویست که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلند تر و بزرگ‌ترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست.»<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۱۲۹، ابن حوقل ۱۹۶، مقدسی ۴۳۷، ۴۵۷، فارسنامه ۸۱ B، ۸۴ B،

مستوفی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۰۰، جهان‌نما ۲۶۶. موضوع بی‌سقف بودن قبر را ابن بطوطه نیز درباره قبر ابن حنبل در بغداد ذکر کرده است. پرفسور Goldziher راجع باین مطلب خرافات آمیز مطالب قابل توجهی در کتاب خود Muhammedanische Studien جلد اول، صفحه ۲۵۷ آورده است.



یزد در زمان قدیم «کته» نام داشت و چون نام یزد بشهر گذارده شد نام کته را بر ولایت یزد اطلاق کردند و بان حومه یا حومه یزد گفتند. ابن حوقل در قرن چهارم در باره یزد گوید مکانی خوش ساخت و مستحکم است، دو دروازه آهنین دارد یکی را دروازه مسجد گویند چون به مسجد نزدیک است و این مسجد در ربض پهناور قرار دارد. در یزد نهری بود که از کوه حوالی شهر که قلعه‌ای بر فراز آن بود سرچشمه میگرفت. روستای آن با اینکه به کویر نزدیک بود نهایت حاصلخیزی را داشت و سیوجات فراوان آن به اصفهان صادر میگردد و در حوالی آن شهر معدن سرب وجود داشت. قزوینی در باره حریر یزد گوید حریر بافان یزد سندس را در کمال خوبی و محکمی بعمل میآورند و بسایر بلاد صادر میشود. حمدالله مستوفی گوید «اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد و گلش بقوت است و شهری نیک است و پاک و مضبوط حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجا را کافی شود آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوضها ساخته‌اند».

نخستین منزل شمال یزد، انجیره و منزل بعد از آن خزانه است (که اشتباهاً در بعضی نسخه‌ها «خرانه» چاپ شده) خزانه دهکده بزرگی بود دارای کشتزارها و باغستان و قلعه آن بر کوه مجاور جای داشت. سومین منزل در حاشیه کویر ساغند است که بقول ابن حوقل: دهکده‌ای است دارای چهار صد نفر جمعیت و یک قلعه و اراضی آن از آب کاریز مشروب میشود.

سه شهر «مبید» و «عقده» و «نائین» در شمال باختری یزد بترتیب یکی بعد از دیگری در حاشیه کویر جای داشتند و معمولاً از توابع یزد شمرده میشدند اگرچه برخی از نویسندگان نائین را از توابع اصفهان شمرده‌اند. نائین قلعه‌ای داشت و بقول حمدالله مستوفی «دور قلعه‌اش چهار هزار قدم» بود. کتبی که محل رجوع ماست محل این شهرها را معین نکرده و بذکر اسامی آنها اکتفا نموده‌اند<sup>۱</sup>.

۱ - اصطخری ۱۰۰، ابن حوقل ۱۹۶، ۲۹۴، ۲۹۵، مقدسی ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۹۳، قزوینی: جلد دوم ۱۸۷، مستوفی ۱۵۳، یاقوت: جلد چهارم ۷۱۱، ۷۳۴.

در هفتاد و پنج میلی یزد، نیمه راه یزد و شهر بابک، شهر «انار» است که در جهت جنوب خاوری شصت میل تا بهرام آباد فاصله دارد. اکنون انار و بهرام آباد هر دو از توابع ایالت کرمان اند ولی این ولایت در قرون وسطی از توابع فارس بوده است و آن را ولایت رودان میگفتند. سه شهر مهم این ولایت ابان (که انار امروز است) و اذکان و اناس (حوالی بهرام آباد) میباشند<sup>۱</sup>.

اناس کرسی ولایت و بقول اصطخری باندازه ابرقوه بوده است. مقدسی از مسجد آن گفتگو کرده گوید مسجدی خوب و پاکیزه دارد که باید از پلکانی بالا رفت و بان داخل شد، حماسها و باغهای نیکو دارد اما حومه ندارد و در میان ریگستان است. باروی بلند اناس هشت دروازه داشت که مقدسی نام آنها را ذکر کرده گوید آن شهر جایگاه بافندگان و گازرانست و حومه‌ای ندارد. ولایت رودان گویند مساحتش شصت و اند فرسخ مربع بوده و همیشه از توابع کرمان محسوب میشد ولی در قرن چهارم ضمیمه فارس گردید، اگرچه بقول فارسانه در زمان الب ارسلان سلجوقی در نیمه قرن پنجم که قدرت وی در این دیار نهایت یافت رودان دوباره از توابع کرمان شد<sup>۲</sup>. میان رودان و شهر بابک، ده اشتران که آنرا بعربی «قریه الجمال» مینامند واقع بود. مقدسی گوید مسجدی دارد که در آن مناره‌ای بلند است، نهر آبی از زیر شهر میگذرد و پیرامون شهر باغستان است. شهر بابک به بابک پدر اردشیر

۱ - کتابهایی که مرجع ما قرار گرفته‌اند محل ابان را در بیست و پنج فرسخی فهرج ذکر نموده‌اند (فهرج در پنج فرسخی جنوب خاوری یزد است) و شهر رودان را در هجده فرسخی ابان. فاصله اناس و رودان اندک بوده و دو قاصد (برید) بیشتر مسافت نداشته است.

بیست و چهار فرسخی باختر سیرجان و از رودان تا شهر بابک سه روز راه بوده و منزلگاه اول ده اشتران نام داشته است. با توجه باین فاصله‌ها میتوانیم بگوئیم که انار و بهرام آباد کنونی همان ابان و اناس قرون وسطی میباشند. شهر رودان ممکنست محلی باشد که اذکان گفته میشود و بین انار و بهرام آباد نزدیک دیه گناباد قرار دارد. اصطخری ۱۳۵، ۱۶۸، این خرد ادبه ۸، مقدسی ۴۵۷، ۴۷۳. یاقوت یراشکال مطلب افزوده گوید شهر انار با اناس یکی است در صورتیکه با ملاحظه فاصله‌های بین آن نقاط که ذکر شده این گفته نمیتواند مطابق واقع باشد. دور نیست انار و اکتاب اشتیبا بجای اناس نوشته باشد.

۲ - اصطخری ۱۰۰، مقدسی ۴۳۷، ۴۶۲، ۵۳۸، فارسانه ۶، یاقوت: جلد دوم ۸۳۰. امروز هم انار نعمتهای بسیار دارد. حاصل گندم آن از مصرفش زیاد تر است و بخارج صادر میگردد.

مؤسس سلسلهٔ سلاطین ساسانی منسوب است و از توابع کرمان شمرده شده و هنوز باقی است. اصطخری و مقدسی و دیگران آنرا نام برده ولی تفصیلی دربارهٔ آن نداده‌اند. حمدالله مستوفی آنرا از توابع کرمان دانسته گوید «حاصلش غله و پنبه و خرما باشد». در دمنزلی مغرب شهر بابک سرراه اصطخر شهرچه هرات است که در فارسنامهٔ ابن بلخی باصاهک (که در صفحهٔ ۲۹۹ ذکر آن گذشت) یکجا ذکر شده و اصطخری در قرن چهارم آنرا از ابرقوه بزرگتر شمرده است. از این شهر میوهٔ بسیار صادر میشد. بقول اصطخری در میان میوجات آنجا سیب و زیتون مقام اول را داشت بازارهای آن بسیار عالی و کوچه‌های اطراف مسجد شهر قابل توجه بود و باغستان آن از رودخانه‌ای سیراب میگردید. هرات یک دروازه بیشتر نداشت. مقدسی گوید شهرچه «فرعا» نزدیک هرات است. قزوینی در قرن هفتم گوید در هرات درخت سنجد بسیار است و هنگام شکوفه آوردن آن درخت زنان آنجا بهوسرانی تحریک میشوند. در جنوب خاوری چاهک (صاهک) در مرز ولایت دارا بجرد شهرقطره است که هنوز اهمیتی دارد و بقول فارسنامهٔ ابن بلخی و حمدالله مستوفی (که نام آنرا «گردو» نوشته) در آنجا « معدن آهن است»<sup>۱</sup>.

### فصل بیستم فارس (بقیه)

کورهٔ دارابجرد یا ولایت شبانکاره - شهر دارابجرد - درکان و ایگ - نیریز  
و اصطهبانات - فسا و رونیز و خسو - لار و فرگ - طارم - سورو - تجارت  
فارس و صنایع آن - شاهراههای فارس

ولایت دارابجرد خاوری ترین ولایت از پنج ولایت فارس است و تقریباً همان ایالت شبانکاره میباشد که در زمان مغولها از فارس جدا شده بود و حکومتی جداگانه داشت. شبانکاره بگفتهٔ فارسنامهٔ ابن بلخی (که بهرحال اسم شبانکاره را بر ولایت دارابجرد اطلاق نمی‌کند) طایفه‌ای از خاندان فضلویهٔ دیلمان بودند و مذهب شیعهٔ اسماعیلی داشتند. در زمان سلجوقیان قبیلهٔ شبانکاره و کردها در جنگی که با اتابک چاولی کردند بر وی غالب شدند و پس از اضمحلال سلجوقیان طایفهٔ مزبور بر ناحیهٔ خاوری ایالت فارس استیلا یافتند و آن ناحیه بنام ایشان خوانده شد. مارکوپولو ولایت شبانکاره را بنام «سکاره»<sup>۱</sup> در سیاحتنامهٔ خود ذکر کرده، طبق تقسیمی که خود او نموده، گوید هفتمین ایالت از ممالک هشت گانهٔ ایران است بهرحال اسم شبانکاره امروز دیگر استعمال نمیشود و این ایالت امروز به دارابجرد معروف است.<sup>۲</sup>

۱ - Soncara - ۲ - رجوع بکتاب The Book of Ser Marco Polo باهتمام H. Yule  
چاپ دوم لندن ۱۸۷۴: جلد اول صفحهٔ ۸۴، ابن اثیر (جلد دهم، صفحهٔ ۳۶۲) شبانکاره را بصورت شوانکاره  
نوشته است. رؤسای این طایفه که در آغاز قرن ششم بمقابلهٔ اتابک چاولی برخاستند فضلوه و برادرش  
خسرو بودند. کتابت این اسم همانگونه که فارسنامه نوشته بصورت حسویه (بجای حسویه)  
صحیح تر بنظر میرسد.

۱ - سایکس در حوالی شهر بابک آثار آتشکده‌ای را پیدا کرده است. رجوع کنید به کتاب  
Ten Thousand Miles in Persia. اصطخری ۱۰۲، ابن حوقل ۱۸۲، مقدسی ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۳۷،  
۴۵۵، فارسنامه ۶۸، ۶۶، یاقوت: جلد اول ۷۵، ۷۸، مستوفی ۱۷۵، ۱۸۲، قزوینی: جلد دوم ۱۸۶. اسم این  
قریهٔ هرات همانگونه تلفظ میشود که هرات معروف خراسان.

کرسی این ولایت در دوره خلفا شهر دارابگرد یا دارابگرد بود و اصطخری درباره آن گوید خندق و باروئی دارد با چهار دروازه و در وسط آن تپه ای سنگلاخی وجود دارد. مقدسی گوید وسعت آن شهر یک فرسخ است، دارای باغستان و نخلستان و بازارهایی نیکو و چاهها و قناتها. در حوالی دارابگرد گنبد معروف مومیا واقع بود. این گنبد دری آهتین داشت که سالی یک بار آنرا باز میکردند و عامل سلطان بدرون گنبد رفته آنچه مومیاء که در ظرف یکسال جمع شده بود را در صندوقی می گذاشت و آنرا بهری نمود و برای استعمال سلاطین میفرستاد. در آغاز قرن ششم قسمت عمده شهر دارابگرد، بقول فارسنامه ابن بلخی خراب شد اما قلعه مستحکم که در وسط شهر بود باقی ماند. پیرامون شهر چمنزارهایی بود معروف به مرغزار دارابگرد، و در نزدیکی آن کوهی بود از نمک به هفت رنگ که از آنجا نمک میآوردند. حمدالله مستوفی گوید «در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ زینه خوانند و درو قلعه ای استوار است و هوای خوش دارد».

در زمان حکومت طایفه شبانکاره کرسی دارابگرد به دارکان (یا زرکان) که در جنوب قلعه ایگ یا اویگ واقع است منتقل شد. جغرافی نویسان عرب در قرن چهارم این دو محل را بنام الدارکان یا «الداراگان» و «ایج» اسم برده اند. اصطخری گوید در زمان او هر یک از این دو محل دارای مسجدی بوده است. حمدالله مستوفی که عموماً این اسم را بصورت زرکان نوشته گوید «قلعه ایگ بروز گارما قبل دیهی بوده است حسنویه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بروی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روانست بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و ممرش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان قصبه ای است در زیر آن قلعه هوایش با اعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و دروغله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد». یاقوت گوید میوه آنجا به جزیره کیش صادر میشود.

۱ - اصطخری ۱۲۳، ۱۵۵، مقدسی ۲۸، فارسنامه ۶۸ B، ۸۱ C، ۸۶ B، مستوفی ۱۸۱. این فقیه (صفحه ۱۹۹) گوید قبه مومیاء یا قبه ای شبیه به آن در نزدیکی ارجان دیده میشود. به فصل هجدهم رجوع کنید.

در شمال خاوری ایگ شهر و ولایت نیریز (بفتح و کسر «ن») در ساحل خاوری دریاچه بختگان، که زمانی دریاچه نیزیم بان میگفتند، واقع است. مقدسی از مسجد بزرگ نیریز که در بازار بوده گفتگو می کند و هنوز بقایای آن مسجد که تاریخ سال ۳۴۰ هجری را دارد دیده میشود. در ساحل آن دریاچه شهر خیر که خیار و خیره نیز نامیده شده واقع است. این شهر از قرن چهارم بعد بعنوان منزلگاهی سر راه شیراز به کرمان در امتداد ساحل جنوبی دریاچه بختگان ذکر شده است. حمدالله مستوفی و فارسنامه ابن بلخی ولایت خیره را بنام میشکانان خوانده اند و کشفش آن ولایت معروف بوده است. نیریز و خیره هر دو دارای قلعه های مستحکم بوده اند.<sup>۱</sup>

در نیمه راه میان خیره و ایگ شهر اصطهبانات واقع است که جغرافی نویسان عرب آنرا اصطهبانان و گاهی اصهبانات نوشته اند و فارسی زبانان آنرا برای اختصار اصطهبان نامیده اند. حمدالله مستوفی گوید «شهر کمی پر درخت است هوایی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه ای محکم است بوقت نزاع باشبانکاریان اتابک چاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند». این قلعه در قرن هشتم بتصرف طایفه حسنویه درآمد. شهر فسا که ایرانیان آنرا فسا می گویند در قرن چهارم دومین شهر مهم ولایت دارابگرد و از حیث بزرگی با شیراز برابر بود. ساختمانهای نیکو داشت و چوبهایی که در آن ساختمانها بکار میبردند از درخت سرو بود. هوایی سالم و بازارهایی معمور با قلعه و خندق و حومه ای وسیع که تا بیرون دروازه های شهر کشیده میشد داشت و رطب و بادام و آترج و میوه های دیگر آن فراوان بود. مقدسی گوید مسجد آنجا از آجر ساخته شده و مانند مسجد مدینه دارای دو صحن است. در فارسنامه ابن بلخی ذکر شده که «فسا چند برابر اصفهان باشد اما مختل است و بیشترین ویران و اعمال و نواحی بسیار دارد. . . قلعه ای دارد محکم و شبانکاره

۱ - اصطخری ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۲۰۰، مقدسی ۲۳، ۲۹، ۴۶، ۵۰، فارسنامه ۶۸ B،

۶۹ A، B، مستوفی ۱۸۱، یاقوت: جلد اول ۱۵، جلد دوم ۶۰. رجوع کنید بمقاله کاپیتان لوت Lovett در J. R. G. S. سال ۱۸۷۲، صفحه ۲۰۳.

خراب کرده بود باز اتابک چاولی آبادان کرد». حمدالله مستوفی گوید «گشتاسب - ابن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد و نبیره اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان نام کرد و در اول مثلث بود بعهد حجاج بن یوسف ثقفی عاسلش آزاد مرد بفرمان او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد». فارسنامه ابن بلخی گوید «آبهای آن جمله از کاریزهاست و هیچ چشمه و آبی دیگر نیست». شق رودبال (رودبار) و شق میسکاهان از اعمال پسا محسوب میشد و درحوالی آن قلعه ای بلند بود موسوم به خوادان که آب انباری عظیم داشت. ۱. شهر کرم چنانکه کتب مسالک نوشته اند در چند میلی فسا سر راه سروستان قرار داشت. حومه این شهر و همچنین حومه رونیز چنانکه مؤلف فارسنامه نوشته از توابع فسا بود. ولایت رونیز جزئی از ناحیه خسو بوده که مقدسی گوید در یک منزلی جنوب غربی دارابگرد سر راه جویم ابواحمد واقع است. جغرافی نویسان قدیم رونیز را بصورت رونیح (یا رویج) نوشته اند و دور نیست که همان خسو یا کسوی امروز باشد. حمدالله مستوفی گوید کرم و رونیز دوشهرند که هوای گرم و آب فراوان دارند. بگفته مقدسی ولایت خسو (یاخشو) از طرف مشرق وسعت و امتداد زیادی داشته است، زیرا علاوه بر رونیح شهرهای رستاق الرستاق و فرگ و طارم نیز جزو آن بوده اند. حمدالله مستوفی خسو را از توابع دارابگرد شمرده است. ۲.

در جنوب رونیز شهرچه یزدخواست، که مقدسی و یاقوت آنرا از توابع دارابگرد شمرده اند، و باز در جنوب آن شهر لار واقع است. از لار هیچ یک

۱- اصطخری ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۶، مقدسی ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۴۸، فارسنامه ۶۹، A ۷۰، A ۸۲، A ۸۲، مستوفی ۱۷۹، ۱۸۱، جهان نما ۲۷۲.

۲- ابن خردادبه ۵۲، اصطخری ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، مقدسی ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۵۴، فارسنامه ۶۹، B ۶۹، مستوفی ۱۸۱. تلفظ «رونیح» که ناشر کتاب مقدسی آنرا اختیار کرده ظاهراً از یاقوت (جلد دوم، صفحه ۸۲۸) گرفته شده زیرا یاقوت تهجی این کلمه را حرف بحرف ضبط کرده است. در نسخه های فارسنامه و حمدالله مستوفی «رونیز» نوشته شده (بجای «رونیح» که صورت قدیمی تر است) و اکنون رونیز اسم ناحیه ای در همان حول و حوش است، بنا بر این ظاهراً صورت رونیح که در نسخ چاپی اصطخری و مقدسی آمده نتیجه اشتباه ناخ است و با اندک تغییری در نقطه گذاری حروف این کلمه میتوان آنرا بجای رونیح و روینز، رونیح و رونیز خواند.

از جغرافی نویسان قدیم عرب و نیز مؤلف فارسنامه که کتاب خود را در آغاز قرن ششم نوشته اسم نبرده اند و حمدالله مستوفی، در آغاز قرن هشتم، اولین مورخ و جغرافی نویسی است که از لار اسم برده گوید «لار ولایتی است نزدیک کنار دریا مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد و اعتماد کلی بباران دارند و مردم او مسلمان باشند». همزمان او ابن بطوطه که در سال ۷۳۰ لار را دیده است گوید محلی بزرگ است دارای باغهای بسیار و بازارهای نیکو. در زمان شاه شجاع، از سلاطین آل مظفر، در اواخر قرن هشتم و سپس در دوره فرمانروائی اعقاب امیر تیمور، لار مرکز ضرابخانه گردید و این مطلب ثابت می کند که شهر مزبور در آن اوقات شهر بالنسبه بزرگ و با اهمیتی بوده است.

فرگ، درسه منزلی جنوب خاوری دارابگرد، هنوز شهر مهمی است. مقدسی که آنرا بصورت فرج نوشته گوید مجاور آن شهر برك است و چنین بنظر می آید که این هر دو اسم فقط صورتهای مختلفی از اسم اصلی فارسی محل مزبور است. شهر برك بر روی پشته ای بشکل کوهان شتر دو فرسخی کوهستان واقع بود و مسجدی پاکیزه و نیکو در بازار داشت. اما شهر مجاور آن، فرگ، قلعه ای بود بر فراز تپه ای و در قرن چهارم شهر بزرگی محسوب نمیشد ولی مسجدی و حمامی داشت و آب در هر دو شهر فراوان بود. طبیعی است در اسم این دو شهر ممکن است اشتباه حاصل شود و گاهی اسم یکی را بر دیگری اطلاق کنند. فارسنامه ابن بلخی آنرا بصورت برك نوشته گوید «قلعه ای دارد محکم از تخته سنگهای بسیار بزرگ ساخته شده و غیر قابل تسخیر است». حمدالله مستوفی که آنرا بصورت برك نوشته گوید «گندم و خرما دارد» در باره رستاق الرستاق، مقدسی گوید شهرچه ایست که بازار بزرگی هم ندارد ولی روستای آن چهار فرسخ در چهار فرسخ است و در یک منزلی شمال باختری فرگ سر راه دارابگرد قرار دارد. ۱.

۱- مقدسی ۴۲۸، ۴۵۴، حاشیه N، فارسنامه ۶۹، A ۸۳، A ۸۴، مستوفی ۱۸۱، یاقوت: جلد دوم ۵۶۰، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۴۰. دور نیست شهر برك همان قلعه کهنه بهمین که سه بار ورو خندق داشته است باشد. این قلعه تقریباً در یک میلی جنوب شهر کنونی فرگ قرار دارد. رجوع کنید به کتاب Persia از Stack. جلد اول، صفحه ۷۵۶.

شهر تارم یا طارم، که اسم ولایتی در ایالت جبال نیز میباشد، در دومنزی خاور فرگ سر راهی که بساحل دریا می‌رود واقع است. مقدسی گوید مسجد تارم از بازار دور است و آب آشامیدنی مردم از نهری است که بآن وارد میگردد، و باغستان و نخلستان و نخل فراوان دارد. فارسنامه این بلخی گوید وسعت تارم باندازه فرگ است و قلعه‌ای محکم با آب انبارهای بسیار دارد. راه کاروانی از طارم بسمت جنوب بساحل دریا میرفت و به بندر سور و یا شهر و مقابل جزیره هر موز میرسید. حمدالله مستوفی این بندر را توسر نامیده، ولی قرائت این اسم مورد اعتماد نیست. جغرافی نویسان عرب که درباره سور و گفتگو کرده‌اند گویند دهکده ایست که صیادان در آنجا زندگی میکنند و مسجدی ندارد و آب مشروب اهالی شهر از چاههایی است که در کوه مجاور آن کنده اند. مقدسی گوید از طریق خلیج با عمان داد و ستد دارد و شهری است کوچک درست در سرز کرمان<sup>۱</sup>.

در موضوع تجارت و صنایع استان فارس، اصطخری و مقدسی بتفصیل گفتگو کرده‌اند. در زمان آنها چنانکه قبلاً گفتیم بزرگترین بندر ایران در خلیج فارس شهر سیراف بود و تمام کالاهائی که از طریق دریا وارد می‌شد از آن بندر توزیع می‌گردید. امتعه نفیس و کمیاب هندی که در زبان عربی آنها را مجموعاً «بربهار» میگفتند بآنجا وارد میشد. اصطخری واردات سیراف را چنین ذکر میکند که عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و فلفل و صندل و انواع عطرها و داروها و ادویه از هندوستان به آن بندر وارد میگردد و در خود سیراف سفره‌های بسیار خوب و پارچه‌های کتان ساخته میشود و بازار مهمی برای خرید و فروش مروارید است. ایالت فارس در هر زمان به تهیه اقسام عطرها مخصوصاً عطری که از گل سرخ در ولایت گور یا فیروزآباد بعمل می‌آمد مشهور بوده است. این حوقل گوید گلاب فارس را به اکناف اطراف جهان از جمله به هندوستان و چین و خراسان و همچنین به مغرب یعنی شمال افریقا و شام و مصر می‌برند. از گور علاوه بر گلاب، عرق طلعه‌انه

۱ - اصطخری ۱۶۷، ابن حوقل ۲۲۴، فارسنامه ۶۹ A، مقدسی ۴۲۷، ۴۲۹، مستوفی

و عرق قيصوم و عرق زعفران و عرق سوسن و عرق بید صادر میگردد. در شاپور چنانکه مقدسی گوید ده نوع عطر روغنی بعمل می‌آمد: عطر بنفشه، عطر نیلوفر، عطر نرگس، عطر کارده، عطر سوسن، عطر زنبق، عطر مورد، عطر مرزنجوش، عطر بادرننگ و عطر بهار نارنج، و به کشورهای مشرق زمین فرستاده میشد.

گلیم بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بود و در مشرق زمین، که لباس مشخص مقام و منزلت افراد بود، پارچه‌های زربفت خاصی برای مصرف شخص سلطان در هر یک از شهرهای فارس ساخته میشد و روی آن پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی میگردد. بهترین این نوع پارچه‌ها از «توج» صادر میگردد. همچنین در فسا انواع زربفائی که نام پادشاه برنگ آبی و سبز مانند پرتاوس در آن بافته میشد تهیه می‌گردید. دیگر محصولات فارس را بر حسب شهرهای محل تهیه آنها دسته‌بندی و ذکر می‌کنیم: دستگاههای بافندگی شیراز پارچه‌های لطیف و متنوعی می‌ساخت که بکار تهیه قبا می‌خورد، همچنین پارچه‌هایی که بآن امروز گارسی می‌گویند و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز). در جهرم گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف میشد و جانمازی که در مساجد از آن استفاده میکردند بافته میشد بعلاوه عطرهای روغنی که قبلاً ذکر از آنها نمودیم. در شاپور داروهای مختلف، همچنین نیشکر و اترج و بادام و زیتون و انواع میوه‌جات و نوعی بید که از شاخه‌های آن سبد می‌سازند، و در کازرون و دریز جامه‌های کتان و گارسی‌های لطیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که بآن دبیق میگفتند و نیز دستمالهای خوب تهیه میشد. در غنجان، کرسی دشت بارین، گلیم و پرده و انواع مخده و طرازیهای قلابدوزی شده با طغرای پادشاه برای مصرف سلطان درست میشد. در ارجان دوشابی که آنرا «دبس» می‌گفتند و نیز صابون و دستمال و پارچه سفره بعمل می‌آمد و اشیاء گرانبهای هندی که بآن «بربهار» میگفتند هم به ارجان وارد میگردد. از بندر مهر و بان ماهی و خرما و ظرفهایی که برای خنک کردن آب از چرم مخصوصی می‌ساختند، و از سینیز پارچه‌هایی شبیه قصب همچنین کتان صادر میگردد، و جنبه نیز به صدور این محصول معروف بود. از اصطخر پارچه‌های چادری و از رودان، کرسی ولایت رودان، پارچه‌های خوب

و یک نوع کفشی که بان شمشک میگفتند و شمشک‌های آب و انواع چاشنی‌های طعام و از یزد و ابرقوه پارچه‌های نخی صادر میشد.

در دارابگرد انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و پست و همچنین قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیر ساخته میشد و عطرها و عطرها از جمله عطر رازقی و دانه‌های خوشبو از آن شهر صادر میگردد. مومیاء نیز چنانکه در سابق گفتیم از ارجان و دارابگرد بخارج فرستاده میشد. اصطخری گوید در خندقی که دور شهر دارابگرد است یکنوع ماهی بی‌استخوان و بی‌نیغ موجود است که از آن لذیذتر در دنیا نیست. در فرگ پارچه لباس و گلیم و پرده و دوشاب عالی و دانه‌های خوشبو و کتان، و در نارم دوشاب و انواع ظرفهای چرمی برای خنک نگاه داشتن آب و دلوهای آبکشی تهیه میگردد. فسا به ساختن پارچه‌هایی که از سوی بزرگ ساخته میشد و پارچه‌های بافته‌شده از ابریشم خام و تهیه‌شده‌ی عالی و گلیم و سفره و دستمال و پرده‌های قلابدوزی مخصوصاً برنگهای پرطاوسی آبی رنگ و سبز که در میان گلابتون بافته میشد، شهرت داشت. موادی که برای رنگ کردن پارچه‌ها استعمال میشد و فرشهای نمد و خیمه و خرگاه نیز از فسا صادر میگردد.

بگفته این حوقل، قره درنائین و آهن و زئبق در کوههای اصطخر و سرب و مس و گوگرد و نفت در نواحی دیگر فارس وجود داشت، اما معدن طلا در آن ایالت نبود. رنگهای مختلف نیز در فارس بدست میآمد که رنگران از آنها استفاده میکردند و از اینرو کار رنگرزی در فارس بسیار رونق داشت.

در خصوص راههای فارس کتابهای عربی و فارسی تفصیل زیاد داده‌اند و مسافتها را عموماً با فرسخ تعیین کرده‌اند ولی متأسفانه شرح یعقوبی که از مهمترین مراجع ما درباره مسالک است در ذکر راههای فارس بسیار ناچیز است و این رسته هم در این موضوع بقدر کفایت مطلبی ننوشته و کسانیکه در این خصوص تحقیق کرده‌اند عبارتند از ابن خردادبه و قدامه در قرن سوم، و پس از آنها اصطخری و مقدسی<sup>۱</sup> در قرن چهارم هجری. در آغاز قرن ششم صاحب فارسنامه با توجه و دقت

۱ - اصطخری ۱۵۲، ۱۵۰، ابن حوقل ۲۱۳، ۲۱۵، مقدسی ۴۴۲، ۴۴۳.

شایانی عموم راههای فارس را ذکر کرده و از این جهت کتاب وی از حیث بیان جغرافیای این ایالت در آن دوره بسیار گرانبهاست، ولی متأسفانه برای دیگر نقاط ایران چنین کتابی از آن دوره در دست نیست. در قرن هشتم مستوفی که او هم کتاب خود را بفارسی نوشته تغییراتی را که در نتیجه حمله مغول پیدا شده بود ضبط کرده و در آخر این قرن علی یزدی لشکرکشی امیر تیمور را از اهواز به شیراز که در مهمترین راههای فارس وقوع یافته شرح داده است.

راههای ایالت فارس همه از شیراز منشعب میگردد و مناسب خواهد بود که بذکر راههایی که از شیراز بساحل دریای مفرات آغاز کنیم زیرا سیراف و جزیره کیش و هرموز که متوالیاً در طی ازمنه مهمترین بنادر خلیج فارس گردیدند مقصد و منتهی‌الیه تمام راهها بودند، چنانکه امروز راههای کاروانی و پستی به بوشهر که مقام هرموز قدیم را گرفته است منتهی میشود. شرقی‌ترین راههایی که بساحل دریا میرفت راهی بود که به بندر مقابل جزیره هرموز می‌رفت و از آنجا در امتداد ساحل بشهر هرموز منتهی می‌شد. در فصل بیست و دوم درباره این دو نقطه بتفصیل گفتگو خواهیم کرد. این راه پس از آنکه از شیراز خارج میشد اول به سروستان و فسا میرسید و از آنجا به دارابگرد و فرگ و طارم میرفت و از آنجا در جهت جنوب در قدیم الایام بشهر سورو یا شهر و، و بقول حمدالله مستوفی توسر، میرسید که در زمان صفویان در نزدیکی آن شهر بندر عباس ساخته شد که هنوز باقی و برقرار است، چنانکه در باره آن سخن خواهیم گفت. تفصیل این راه در پنج کتاب از مراجع ما آمده است.<sup>۱</sup>

راه دوم راهی بود از شیراز بطرف جنوب که در زمان قدیم به سیراف منتهی میشد. پس از خراب شدن سیراف کاروان‌ها راهی دیگر که در نیمه راه ازین جاده منشعب میگردد و بسمت جنوب خاوری میرفت اختیار کردند. این راه تازه به بندر مقابل جزیره کیش منتهی میشد و همانست که حمدالله مستوفی بتفصیل آن را شرح داده است. مقدسی از یک راه فرعی مهمی گفتگو کرده که از دارابگرد درجاده بندر هرموز

۱ - ابن خردادبه ۵۲، ۵۳، اصطخری ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۰، مقدسی ۴۵۴، ۴۵۵، فارسنامه ۸۵،

بسمت جنوب باختری میرفت و به سیراف میرسید و راهی را که از شیراز به جزیره کیش میرفت، و حمدالله مستوفی مدت زمانی بعد آنرا وصف کرد، قطع بینمود. تمام این راهها که از شیراز شروع میشد از کوار گذشته به «گور» یا «فیروزآباد» میرسید و در آنجا راه قدیم از سمت راست منشعب شده به سیراف میرفت. راهی که در فارسنامه این بلخی ذکر شده از فیروزآباد بسمت چپ می پیچید و به کارزین و لاغر میرسید و از آنجا به کران رفته به سیراف منتهی میشد. راهی که حمدالله مستوفی ذکر نموده از فیروزآباد تلچند فرسخ بطرف خاور امتداد پیدامیکرد، سپس مثل راهی که در فارسنامه ذکر شده به لاغر میرسید و در آنجا بطرف جنوب خاوری و بسمت چپ منشعب شده به فاریاب و از آنجا از طریق بیابان به هزو که بندری مقابل جزیره کیش بود میرفت و متأسفانه این راه از لاغر به هزو جز در کتاب حمدالله مستوفی هیچ جا ذکر نشده و قرائت صحیح اسامی اماکن و منزلگاههای این راه درست معلوم نیست. ظاهراً هیچیک از سیاحان جدید نیز از این راه سفر نکرده اند تا نام صحیح آن نقاط را بدقت ضبط کنند و باین جهت است که نقشه های ما ساسی آن نقاط را ندارد. از دارابگرد، چنانکه مقدسی گوید، راه به جویم ابو احمد و از آنجا به فاریاب یا باراب، یکی از منزلگاههای راه حمدالله مستوفی، میرسید و از آنجا به کران سر راهی که فارسنامه ذکر نموده است میرفت و به سیراف منتهی میشد.<sup>۱</sup>

راه باختری که باز ساحل میرفت در قسمت بالا راه کنونی شیراز به بوشهر را طی میکرد، بدینقرار که که از کازرون و دریز گذشته به توج میرسید که شهر مهم تجارتی قرن چهارم بود و از آنجا به بندر جنابه می رفت. در فارسنامه این بلخی راه مهم دیگری غیر از این راه ذکر گردیده که از اراضی ماصرم گذشته به جره و از آنجا پس از عبور از غندجان به توج می رفت. در غندجان راهی از این جاده جدا گردیده در جهت جنوب به نجیرم که بمساحت اندکی در مغرب سیراف بود میرسید. بجز حمدالله مستوفی دیگری راهی را که از شیراز در جهت باختری به کازرون میرفت ذکر نکرده است. در زمان

۱ - اصطخری ۱۲۸، ۱۲۹، مقدسی ۴۵۴، ۴۵۵، فارسنامه ۸۵، A، B، مستوفی ۲۰۰. رجوع

کنید به فصل هفدهم همین کتاب.

حمدالله مستوفی توج خراب بود و در آن زمان جزیره کیش مهمترین بندر خلیج فارس محسوب میشد.<sup>۱</sup>

راهی که از شیراز بسمت شمال باختری به ارجان و خوزستان میرفت بیش از همه راههای دیگر در کتابهای جغرافیائی شرح داده شده و درباره آن حداقل هشت وصف جداگانه بما رسیده، هر چند که در ذکر پاره ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف است. آخرین وصفی ازین راه که قابل استفاده است کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی است که مسیر امیر تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شیراز از راه بهبهان نقل میکند و در ضمن همین مسیر امیر تیمور قلعه سفید را نیز تسخیر نمود. این راه، بطوریکه در کتب مسالک ذکر گردیده، پس از خروج از شیراز اول بسمت شمال باختری متوجه شده از جویم میگذشت و به نوبنجان میرسید و از آنجا از گنبد ملغان میگذشت و به ارجان میرسید و پس از پل بزرگی که روی رودخانه طاب بود گذشته در سرحد فارس به بستانک میرسید. جغرافی نویسان قدیم فواصل بین ارجان تا بندر مهرویان را ذکر کرده اند. راه مزبور از اینجا بسمت جنوب خاوری متوجه گردیده در امتداد ساحل به بندر سینیز و پس از آنجا به جنابه میرسید<sup>۲</sup> در قرون وسطی از شیراز به اصفهان سواره بود، از یکدیگر جدا، که غربی ترین آنها در جویم از طریق ارجان بطرف راست منشعب میشد و به بیضا واقع در جلگه مرو دشت میرفت و از آنجا به کورد و کلار و سپس به سمیرم و اصفهان میرسید. این راه را ابن خردابه و مقدسی وصف کرده اند. راه میانی که راه تابستانی و کوهستانی بود از شیراز به مابین و از آنجا به کوشک زرد و ده گردو میرفت و از یزدخواست گذشته به اصفهان میرسید. این راه را با اندک اختلاف در اسم منزلگاهها جغرافی نویسان قدیم عرب و همچنین مؤلفان اخیر فارسی زبان شرح داده اند. شرقی ترین راههای سه گانه مذکور راه زمستانی یا راه کاروانی بود که از دشتها و جلگه ها می گذشت. این راه از شیراز بسمت شمال خاوری متوجه شده به اصطخر میرفت و از آنجا به «ده بید» میرسید و در اینجا از دست راست آن راهی جدا میشد که به ابرقو و یزد میرفت، اما راه اصلی بطرف

۱ - اصطخری ۱۳۰، مقدسی ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، فارسنامه ۸۶، A، مستوفی ۲۰۰.

۲ - ابن خردابه ۴۳، ۴۴، قدامه ۱۹۵، ابن رسته ۱۸۹، ۱۹۰، اصطخری ۱۳۳، ۱۳۴، مقدسی

۴۵۳، ۴۵۴، فارسنامه ۸۵، B، مستوفی ۲۰۱، علی یزدی: جلد اول ۶۰۰.

چپ پیچیده ازسمرق و قریه آباده می گذشت و سپس در یزد خواست به راه تابستانی می پیوست و از آنجا از قومه گذشته به اصفهان میرسید. این راه زمستانی را که راه فعلی چاپاری شیراز به اصفهان است مقدسی و صاحب فارسنامه ذکر کرده اند. تقریباً تمام این مراجع اسامی منزلگاهها را تایید ذکر نموده اند.<sup>۱</sup>

راه های شیراز به شهر بابک و از آنجا به سیرجان ، یکی از دو کرسی کرمان ، دومسیر را می پیمود: اولی در شمال دریاچه بختگان و دومی در امتداد ساحل جنوبی آن دریاچه . راه شمالی از شیراز به اصطخر میرفت و از آنجا بشهر بابک دورا داشت : یکی از دهکده هرات عبور میکرد و دیگری از شهر آباده به صاهک میرفت و در آنجا با راهی که در امتداد ساحلی جنوبی دریاچه می گذشت ملتی میشد . راه جنوبی از شیراز بطرف خاور پیچیده در امتداد ساحل شمال دریاچه باهلویه به خرمة می رفت و از آنجا از جنوب دریاچه بختگان به خیره میرسید . فارسنامه ابن بلخی فاصله های راه فرعی خیره به نیریز و قطره را ذکر کرده است .

اما راه اصلی از خیره به صاهک بزرگ میرفت و در آنجا چنانکه گفتیم برایی که در امتداد ساحل شمالی دریا از اصطخر می آمد میرسید . از صاهک بزرگ یک راه صحرائی بسمت شمال خاوری میرفت و بشهر بابک میرسید . چه راه شمالی و چه راهی که در امتداد ساحل جنوبی دریاچه بختگان می گذشت هر دو بتفصیل مورد شرح و وصف جغرافی نویسان عرب و ایرانی واقع گردیده اند ولی اسامی بعضی از منزلگاههای بین راه درست معلوم نیست ، یعنی اسامی بعضی دهاتی که سر راه مزبور بوده اند و امروز از آنها اثری نیست ، زیرا تمامی این سرزمین حالت آبادی و کشت و کار دوره سابق را از دست داده و از اواخر قرن وسطی تقریباً خالی از سکنه گردیده است.<sup>۲</sup>

۱ - درباره راه باختری رجوع کنید به : ابن خردادبه ۵۸ ، مقدسی ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۸ ، و درباره راه تابستانی یعنی کوهستانی رجوع کنید به : قدامه ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، اصطخری ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، مقدسی ۴۵۸ ، فارسنامه ۸۳ B ، مستوفی ۲۰۰ و درباره راه زمستانی : مقدسی ۴۵۸ ، فارسنامه ۸۴ B ، و درباره راه یزد : ابن خردادبه ۵۱ ، اصطخری ۱۲۹ ، مقدسی ۴۵۷ ، فارسنامه ۸۶ B ، مستوفی ۲۰۱ .

۲ - درباره راهی که از هرات میگشت : مقدسی ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۶ ، درباره راهی که از آباده و شمال دریاچه میگشت : ابن خردادبه ۵۳ ، قدامه ۱۹۵ ، اصطخری ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، فارسنامه ۸۴ B ، درباره راهی که از خیره و جنوب دریاچه میگشت : ابن خردادبه ۴۸ ، فارسنامه ۸۵ ، مستوفی ۲۰۱ و برای راههایی که از فارس می آمد و در سیرجان بهم می پیوست رجوع کنید به فصل بعد و فصل بیست دوم همین کتاب .

## فصل بیست و یکم

### کرمان

پنج کوره کرمان - دو کرسی آن ایالت - کرسی اول : سیرجان ، محل و تاریخ آن - کرسی دوم : بردسیر که شهر کنونی کرمان است - ماهان و ولی آن خبیص - زرند و کوه بنان که همان Cobinan مارکوپولو است

ایالت کرمان ، چنانکه اصطخری گوید ، قسمت عمده اش از بلاد « جروم » یعنی گرمسیر است و در حدود یکچهارم آن کوهستانی است و محصول بلاد « صرود » یعنی سردسیر در آنجا بعمل می آید ، زیرا قسمت اعظم خاك این ایالت در کویر واقع شده و بین شهرهای آن بیابانهای بزرگ افتاده و آبادیهای آن مثل آبادیهای فارس بیکدیگر متصل نیست .

یا قوت گوید کرمان در دوره سلاجقه از بهترین و آبادترین بلاد محسوب میشد ولی در قرن هفتم که وی جغرافیای خود را مینوشت شهرهای آن ایالت خراب بود و کشت زارها بی حاصل و اهالی سرگردان و بیچاره بودند و بالاخره در پایان قرن هشتم جنگهای امیر تیمور و ایرانی و خرابی کرمان را تکمیل کرد و آن ناحیه را سراسر بورطه خرابی و بدبختی فرو برد . مقدسی در قرن چهارم کرمان را به پنج کوره ، یعنی پنج ولایت ، تقسیم کرده که هر ولایتی باسم کرسی آن ولایت موسوم بوده است ، از این قرار :

اول بردسیر با ناحیه خبیص در شمال آن ، دوم سیرجان در مرز فارس ،



سوم بم ، چهارم نرسانیر واقع در سمت خاور وحاشیه کویر و پنجم جیرفت مجاور سواحل بحر هرمز. کرمان از شمال و خاور به کویر و از جنوب غربی بدریا محدود بود و از طرف مغرب، بقول اصطخری، مرز کرمان در نزدیکی سیرجان مانند آستینی در خاک فارس پیشرفتگی داشت. شهر بابک نیز چنانکه بعضی از نویسندگان قدیم ذکر کرده اند از توابع ایالت کرمان بشمار می‌آید. <sup>۱</sup> کرسی فعلی ایالت کرمان شهر کرمان است و چنانکه معمول اغلب ممالک مشرق زمین است کرسی آن ایالت و خود آن ایالت هر دو یک اسم دارد. در قرون وسطی ایالت کرمان دو کرسی داشت: سیرجان و بردسیر. بردسیر همین شهر اسروزی کرمان است و در ناحیه‌ای واقع شده که هنوز به ناحیه بردسیر معروف می‌باشد.

سیرجان کرسی اسلامی قدیم کرمان، در زمان ساسانیان نیز شهر عمده آن ایالت بود و جغرافی نویسان عرب آنرا السیرجان و الشیرجان (با «أل» تعریف) نوشته اند و اگر چه اسروز شهری باین نام وجود ندارد اما منطقه سیرجان هنوز قسمت باختری ایالت کرمان را تشکیل می‌دهد و کرسی آن سعیدآباد است.

خرابه‌هایی که اخیراً در قلعه سنگ <sup>۲</sup> بالای تپه‌ای در پنج میلی خاور سعیدآباد سر راه بافت کشف گردیده همان محل سیرجان، کرسی قدیم است، زیرا از وسعت خرابه‌های مزبور با توجه به مسافت‌هایی که در کتب جغرافیائی قرون وسطی ذکر گردیده معلوم می‌شود که آن خرابه‌ها در همان محل شهر سیرجان واقع است و اگر چه ناحیه کنونی سیرجان فقط جزئی از ولایت قدیم آنست همچنان نام قدیم خود را حفظ کرده است. سیرجان پس از آمدن اعراب کماکان مرکز اسلامی ایالت کرمان باقی ماند و تا اواسط قرن چهارم که جنوب ایران تحت استیلای آل بویه درآمد

۱ - اصطخری ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، مقدسی ۴۶۰، ۴۶۱، یاقوت: جلد چهارم ۲۶۳.

۲ - قلعه سنگ که قلعه بیضا نیز بان گفته می‌شود روی تپه‌ای از سنگ‌های آهنکی قرار دارد که ارتفاع آن از جلگه سید پاست و بشکل بیضی است و درازای آن چهارصد یارد است. خرابه‌های آن قلعه هنوز با دیوار کوتاهی از خشت که روی شالوده کهنه‌ای ساخته شده است محصور است و سایکس در سال ۱۰۰ میلادی آنرا کشف کرده در کتاب خود بنام ده هزار میل در ایران Ten Thousand Miles in Persia که سال ۱۹۰۲ در لندن بچاپ رسید در صفحه ۴۳۱ مفصلاً درباره آن سخن گفته است.

برین حال بود. حاکمی که از طرف آل بویه برای کرمان تعیین گردید، و این الیاس نام داشت، بعلت نامعلومی کرسی ایالت کرمان را از به سیرجان به بردسیر (شهر فعلی کرمان) منتقل ساخت و دستگاه و دیوان دولتی را به کرمان کنونی آورد.

از آن پس سیرجان از اهمیت افتاد. باین حال باز سیرجان در زمان اصطخری بزرگترین شهر کرمان بود. سقف خانه‌های آن شهر را بعلت کم بودن چوب طاق زده بودند. مقدسی گوید سیرجان در زمان آل بویه از شیراز بزرگتر و باشکوه‌تر بود و دو بازار داشت: کهنه و نو، با سرمایه‌های هنگفت و پارچه‌های قماش‌های که سیرجان از جهت آنها معروفیت خاص داشت، همچنین کوچه‌های وسیع و عمارت‌های خوب و باغستان و هشت دروازه (که مقدسی نام آنرا دروازه‌ها ذکر کرده ولی خواندن بعضی از آن نامها در نسخه‌های خطی درست مورد اطمینان نیست). عضدالدوله دیلمی نزدیک دروازه حکیم خانه‌ای عالی ساخت و مسجد جامع شهر بین بازار کهنه و نو قرار داشت و بنا به آن فرمان عضدالدوله ساخته شده بود. آب شهر از دوقنات تأمین می‌شد که در قرن سوم یکی را عمرو دیگری را طاهر پسرهای لیث صفار احداث کرده بودند.

یاقوت در قرن هفتم گوید سیرجان دومین شهر کرمان است و چهل و پنج مسجد کوچک و بزرگ دارد و در این زمان قصرین نامیده می‌شود. ولی وی وجه این تسمیه را ذکر نمی‌کند. در تاریخ ابن اثیر و میرخواند، ضمن بحث از آل بویه و سلجوقیان اسم سیرجان مکرر ذکر شده است. حمدالله مستوفی بعد از هجوم مغول درباره آن شهر گوید «حاصلش غله و پنبه و خرما بود و درو قلعه‌ای محکم است». از آن پس سیرجان بدست سلاطین آل مظفر که مقر سلطنت خود را شیراز قرار داده بودند افتاد و آنان چون در آغاز قرن هشتم دولت قراختائیان را برانداختند تمامی کرمان را هم ضمیمه حکومت خویش ساختند. در سال ۷۸۹ که امیر تیمور برای تسخیر فارس عزیمت کرد و لشکریان او به حوالی شیراز رسیدند خاندان آل مظفر از دراطاعت درآمدند و امیر تیمور شیراز را بانان و گذار نموده عازم تسخیر عراق شد ولی آل مظفر که امیر تیمور را از مقر حکمرانی خود دور دیدند مغرور شدند و از اطاعت وی سر باز زدند و امیر تیمور بناچار در سال ۷۹۵ به فارس برگشت و پس از جنگی خونین آل -

مظفر را از میان برداشت و پسر خود امیرزاده عمر شیخ را بفرمانروائی فارس و کرمان منصوب کرد. ولی بسیاری از نواحی مخصوصاً نواحی کرمان فرمان امیر تیمور را گردن نهادند و گودرز والی سیرجان بنام آل مظفر در آنجا همچنان حکومت میکرد. امیرزاده عمر شیخ ناچار لشکری برای محاصره قلعه مهم سیرجان روانه ساخت. قلعه سیرجان، که در همان اوقات تعمیر و مرمت یافته بود، چنانکه شرفالدین علی یزدی گوید، قلعه‌ای بسیار مستحکم بود که هر کس بتسخیر آن همت میگماشت تیر مرادش به هدف نمیرسید، از اینرو و محاصره آن قلعه یکسال بطول انجامید و امیرزاده عمر شیخ ناچار خود آماده عزیمت به سیرجان شد. اما در همین موقع پدرش که در مقابل آمد در بین النهرین علیار دو زده بود او را بنزد خویش احضار کرد «شاهزاده با لشکری آراسته از راه سویستان روان شد و از کردستان عبور نموده میرفت در راه بقعه ای مختصر رسید که آنرا خرماتو گویند و اندک مردی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاهرگ او رسید و درجه شهادت یافت»، این واقعه در سال ۷۶۹ بوقوع پیوست. سیرجان دو سال مقاومت کرد ولی چون آذوقه قلعه گیان تمام شد، نه بعلت غلبه محاصره کنندگان، بناچار تسلیم شد ولی امیر تیمور که گودرز را امان داده بود برای عبرت فارسیان او و معدودی از کسانش را که با او بودند بهلاکت رسانید و سیرجان را با خالک یکسان کرد. حافظ ابرو با اینکه پس از حمله امیر تیمور با آنجا سفر کرده گوید سیرجان دومین شهر کرمان است (بعد از بردسیر) و قلعه‌ای محکم دارد برفراز صخره ای بلند. از آن پس ذکر سیرجان از تاریخ محو و محل صحیح آن نامعلوم شد تا اخیراً که چنانکه گفتیم در خرابه های قلعه سنگ آثار آن یافت گردید.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۱۶۶، مقدسی ۴۷۰، ۴۶۴، یاقوت: جلد چهارم ۱۰۶، ۲۶۵، مستوفی ۱۸۲، حافظ ابرو ۱۴۰، A، علی یزدی: جلد اول ۶۱۸، ۶۶۷، ۷۸۴، میرخواند: قسمت چهارم ۱۷۰، قسمت ششم ۶۹، ۴۸.

جغرافی نویسان عرب محل سیرجان را با ذکر شماره منزلگاههای فاصل از نقاط مختلف (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

هم اکنون گفتیم که کرسی فعلی استان کرمان شهر کرمان است و این شهر گرچه کرسی اول اسلامی نیست ولی از زمان ساسانیان شهری مهم بوده واصل آنرا، بقول حمزه اصفهانی مورخ قرن چهاردهم هجری، اردشیر مؤسس سلطنت ساسانیان ساخت و آنرا «به اردشیر» نامید (جای نیک اردشیر) و اعراب آنرا بهر سیر (یا بهد - سیر) و بردسیر (یا بردشیر) تلفظ کردند و ایرانیان، بقول مقدسی، آنرا گواشیر نامیدند که مأخوذ بود از «ویه ارتخشیر» (صورت قدیم تری از بیه اردشیر). یاقوت گوید بردسیر را در زمان او «جواسیر» یا «جواشیر» و نیز «گواشیر» میگفتند. همه این اسامی با اسم عربی بردسیر مطابق است و بجای آن استعمال میشود.<sup>۱</sup>

شهر بردسیر که در زمان سلطنت آل بویه کرسی جدید ایالت کرمان شد بدون شک و تردید همان شهر جدید کرمان است زیرا آنچه در کتابهای جغرافیای در باب محل بردسیر نوشته شده و تعریفی که اکثر جغرافی نویسان عرب از این شهر بردسیر و متعدد معین کرده و فواصل آن منزلگاهها را نیز بر حسب فرسخ تعیین نموده‌اند، اما متأسفانه آنچه در کتب مسالک راجع به ایالت کرمان آمده وصف شهرهایی را که راههای کرمان از آنها میگذرد و ذکر منزلگاههای آنها را فاقد است (بر خلاف کتب راجع به ایالت جبال و ایالت فارس). با این حال ما خلاصه مسافتهای را که کتب مسالک ذکر نموده‌اند و همه آنها مطابق محل کنونی قلعه سنگ با سیرجان را تأیید میکند در اینجا میآوریم: زیرا از شهر بابک از شمال باختری که محل اتصال راههایی است که از شیراز می‌آیند تا سیرجان با ملاحظه راههای مختلف ۲۴ تا ۳۲ فرسخ است و سیرجان در ۳۸ یا ۴۶ فرسخ یعنی سه منزلی صالحک بزرگ واقع بوده و از رستاق الرستاق (بفاصله یک روز راه در شمال باختری قرگ) تا سیرجان چهار منزل و از نیریز تا آن شهر پنج منزل و نیم بوده است. راهی که در جهت خاور و جنوب خاوری از سیرجان به جیرفت میرفت شش منزل (یعنی ۴۵ فرسخ) داشت و تا راین پنج منزل و تاسروستان (در جنوب خاوری راین) ۴۵ تا ۴۷ فرسخ بود. از سیرجان تا ماهان سه منزل و تا بردسیر (شهر کرمان) دو منزل بود. مراجع ما در ذکر این مسافت عبارتند از: ابن خردادبه ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۱۹۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ابن فقیه ۲۰۶، ۲۰۸، اصطخری ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۶۹، مقدسی ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۷۳.

۱ - حمزه اصفهانی ۴۶، مقدسی ۴۶۰، ۴۶۱، یاقوت: جلد اول ۵۵۵، جلد دوم ۹۲۷، جلد چهارم ۴۶۵. در بعضی از نسخه‌ها این اسم بصورت «یزدشیر» نوشته شده و بیشک از اشتباهات کاتبان است و ناشی از اشتباه در نقطه گذاری کلمات است. اکنون بردسیر بر ناحیه کوچکی در جنوب باختری شهر کنونی کرمان اطلاق میشود و کرسی آن ماشیزاست و امروز شهری بنام بردسیر وجود ندارد. اگر مثال دیگری برای اضافه شدن «به» یا «وه» بر اسامی فارسی بخواهید به فصل هجدهم همین کتاب رجوع کنید.

واضع طبیعی آن کرده اند و تمام آن هنوز موجود است همه بر شهر فعلی کرمان تطبیق میشود. وقایع نگاران عرب و ایرانی چنانکه ذکر خواهیم کرد متفق اند که پس از قرن چهارم بردسیر، که گواشیر نامیده میشد، کرسی کرمان گردید و مردم بجای تمام آن اسامی اسم «شهر کرمان» را بکار بردند و رفته رفته «شهر کرمان» را مختصراً «کرمان» گفتند و، چنانکه تاکنون هم معمول است، اسم ایالت بر کرسی آن اطلاق گردید. مقدسی که بتفصیل درباره بردسیر سخن گفته است آنرا هنگامی که در عهد آل بویه کرسی ایالت کرمان بود چنین وصفی کند: اگرچه شهر بزرگی نیست ولی شهری بسیار مستحکم است، بیرون شهر قلعه بزرگی است واقع بر فراز تپه ای دارای باغستان و چاهی عمیق که بدستور ابن الیاس حاکم آنجا، که قبلاً نامی از وی بردیم، کنده شده و ابن الیاس معمولاً هر شب سوار میشد و از آن تپه بالا میرفت و در آن قلعه میخوابید. در دروازه شهر قلعه دیگری وجود داشت که اطراف آن خندقی حفر شده بود و بوسیله چند پل از آن خندق میگذشتند. در وسط شهر نیز قلعه ای دیگر بود که مسجد جامع بزرگ و باشکوه شهر در کنار آن قرار داشت. شهر دارای چهار دروازه بود که سه تای آن هر کدام بنام شهری که از آن دروازه بسوی آن شهر میرفتند موسوم بود باینقرار: دروازه ماهان، دروازه خبیص و دروازه زرند. دروازه چهارم دروازه مبارک نام داشت که ظاهراً منسوب به شخصی مبارک نام بوده است. مقدسی گوید در شهر باغهای بسیار است که از آب قناتها سیراب میشوند و آب خوردنی شهر از چاه است<sup>۱</sup>.

از وقتی که ابن الیاس در زمان سلطنت عضدالدوله کرسی ایالت را به بردسیر منتقل کرد، چنانکه گفتیم، این شهر باین مقام یعنی کرسی بودن کرمان باقی ماند و سرنوشته آن تابع سرنوشته ایالت کرمان شد که بقاعده زمان هر کس حکمران فارس بود حکومت کرمان را نیز داشت. در اوایل قرن پنجم دولت آل بویه در مقابل سلجوقیان که از سال ۴۳۳ تا سال ۵۸۳ فرمانروایان ایالت کرمان بودند سقوط کرد. در زمان فرمانروائی اینان اگرچه سیرجان یکی از شهرهای عمده منطقه فرمانروائی

آنان بود اما بردسیر همچنان بصورت دارالملک باقی ماند. در تاریخ سلجوقیان تألیف ابن ابراهیم پایتخت دولت گاهی باسم بردسیر و گاهی بنام گواشیر ذکر شده در حالی که میرخواند مؤلف روضه الصفا در فصول مربوط به آن زمان دارالملک سلجوقیان را بنام «شهر کرمان» و بامختصر «کرمان» ذکر میکند و نام بردسیر در روضه الصفا هیچ جا ذکر نشده است. بنابراین این هر دو اسم، یعنی بردسیر و کرمان، بدون تفاوت بر یک سجل اطلاق میشده چنانکه ابن اثیر در اخبار سال ۴۹۴ گوید ایرانشاه سلجوقی را از بردسیر که شهر کرمانست بیرون کردند.

در سال ۵۸۳ طوائف ترکمانان غز ایالت کرمان را متصرف شدند و قسمت عمده آنرا خراب کرده شهر زرند را بطور موقت مرکز آن ایالت قرار دادند و چون در آن موقع سلجوقیان بحال ضعف و اضمحلال افتاده بودند در سال ۶۱۹ کرمان یکسره به قراختائیان که زمان کوتاهی دولتی تشکیل دادند تسلیم گردید. میرخواند گوید اولین پادشاه این سلسله قتلخ خان بر شهر کرمان استیلا یافت و گویند در مدرسه ای مدفون است که خود او آن را در محله ترک آباد بیرون شهر کرمان ساخته است. از طرف دیگر حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و ابن ابراهیم در تاریخ سلجوقیان میگویند قتلخ خان در سال ۶۱۹ بر شهر بردسیر (یا بقول تاریخ گزیده شهر گواشیر) استیلا یافت و از آن پس پادشاه تمام کرمان گردید. یاقوت همزمان قتلخ خان نیز در زمان خود بردسیر را اسم کرسی کرمان شمرده است<sup>۱</sup>.

حملة مغول به ایران در کرمان تأثیر زیادی نکرد و در اوایل قرن هشتم دختر آخرین پادشاه سلسله قراختائیان با پادشاه فارس از خاندان آل مظفر که بعدها از طرف مغول حاکم کرمان نیز گردید ازدواج نمود.

حمدالله مستوفی در باره گواشیر یا بردسیر گوید «در عهد عمر عبدالعزيز بردست صفوان فتح شد و بفرمان عمر عبدالعزيز در و مسجد جامع عتیق ساختند و امیر علی الیاس در و باغ شیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعه کوه هم اوساخت و جامع

۱ - تاریخ گزیده فصل چهارم زمان سلطنت براق حاجب، تاریخ سلجوقیان تألیف ابن ابراهیم: جلد چهارم ۵۴، ۲۰۰، ۲۱۰، میرخواند: قسمت چهارم ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۲۹، یاقوت: جلد چهارم ۲۶۵ .

تبریری تورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر از مزارا کابرا اولیا شاه شجاع کرمانی است. اندکی بعد از حمدالله مستوفی حافظ ابرو گوید ترخان خاتون دختر قتلخ خان قراختائی در سال ۶۶۶ هجری در کرمان جامعی بسیار باشکوه ساخت بعلاوه مسجدها و مدارس دیگر که قریباً درباره یکی از آنها گفتگو خواهیم کرد. همین مؤلف که در سال ۸۲۰ کتاب خود را مینوشت اسم بردسیر (یا گواشیر) و کرمان هر دو را بدون تفاوت بر یک شهر اطلاق کرده است.<sup>۱</sup>

این اوصاف که درباره بردسیر از مأخذهای مختلف ذکر کردیم، از مقدسی در قرن چهارم تا حافظ ابرو در اوائل قرن نهم، همه بر اینیه‌ای که هنوز در شهر کرمان کنونی موجود است و برخی از آنها خراب شده تطبیق میکنند. مقدسی، چنانکه گفتیم، سه قلعه‌ای را که شهر بردسیر بداشتن آنها معروف بود ذکر نموده، ابن ابراهیم نیز مکرراً در تاریخ سلجوقیان نام قلعه کوه و قلعه کهنه و قلعه نورا آورده که با سه محل مذکور در کتاب مقدسی تطبیق میکند، و امروز در کرمان کنونی اولاً قلعه کهنه‌ای را می‌بینیم که بالای کوهی نزدیک شهر واقع است و آن را قلعه دختر میگویند و عامه تصور می‌کنند از بناهای اردشیر ساسانی است، ثانیاً در جنوب خاوری شهر تپه‌ایست که در زمان قدیم با برج‌ها و باروها محکم بوده و اکنون ویران و به قلعه اردشیر معروف است و دور نیست همان باشد که بیرون شهر بوده، و بالاخره قلعه کهنه وسط شهر بدون شک همانست که امروز مقر حکومت است.<sup>۲</sup>

مسجد تورانشاه که حمدالله مستوفی آنرا ذکر نموده هنوز باقی است و به مسجد ملک معروفست. در کرمان ساختمان دیگر است که شهر کرمان را بزمانی که بردسیر نامیده میشد مربوط می‌کند و آن گنبدیست عظیم معروف به قبه سبز (یا کبود) که تا زمانهای اخیر بر بالای قبر ترخان خاتون دختر قتلخ خان قراختائی که قبلاً ذکر کردیم از او نمودیم برقرار بود. این دختر چندی پس از مردن پدرش برادرش را

۱ - مستوفی ۱۸۲، حافظ ابرو ۱۶۹، B ۱۴۰، A

۲ - سایکس (صفحه ۱۸۸)، نقشه‌ای از شهر کرمان و نیز شرح کوتاهی از این دو قلعه کهنه را

در کتاب Ten Thousand Miles in Persia صفحه ۱۹۰ آورده است.

از سلطنت عزل کرد و خود مدت بیست و پنج سال فرمانروای حقیقی کرمان بود و بنام شوهرش پسر عم قتلخ خان و دو پسر خودش، که آنها را یکی پس از دیگری اسماً بر تخت نشاند، سلطنت میکرد. میرخواند فوت این زن را در سال ۶۸۱ شمرده گوید زیر گنبد مدرسه شهر بخاک سپرده شد. در قبه سبزی که بالای قبر اوست کتیبه‌ایست مشتمل بر اسامی معمارانی که آن بنا را ساخته‌اند و تاریخ آن سال ۶۴۰ است یعنی سال تمام شدن آن ساختمان در زمان سلطنت اسمی پسر قتلخ خان که خواهرش ترخان خاتون او را از سلطنت معزول کرد.<sup>۱</sup>

جغرافی نویسان عرب در ناحیه بردسیر از شهرهای دیگر باختصار اسم برده‌اند. اجتماع چند دهکده (بلوک) چنانکه در فارس دیده میشد در کرمان وجود نداشت و میان شهرهای کرمان بیابانها فاصله بود. در بیست میلی جنوب باختری کرمان شهر باغین و پس از آن بهمین فاصله شهر ماشیز سر راه کرمان به سیرجان قرار داشت و اکنون هم غیر از این دو شهر شهر دیگری در آن حدود نیست. ابن ابراهیم در تاریخ سلجوقیان ضمن حوادث نیمه دوم قرن چهارم نام آن دو شهر را مکرراً آورده و آنچه باعث تعجب است اینست که از باغین و ماشیزنه جغرافی نویسان قدیم عرب ذکر کرده‌اند و نه حمدالله مستوفی و حتی، ظاهراً، نه کتابهای فارسی که به شرح جنگهای امیر تیمور پرداخته‌اند.

در دو منزلی جنوب خاوری شهر کرمان شهر ماهان است که چون مزار شاه نعمت‌الله ولی، نستردامس<sup>۲</sup> ایران، که هنوز پیشگوئی‌های او در آن قسمت از کشورهای اسلامی معروف می‌باشد، در آن شهر واقع است شهرت بسیار دارد.

۱ - در زلزله سال ۱۸۹۶ میلادی این گنبد یکسره منهدم شد. سایکس که پیش از زلزله آنرا دیده تصویری از آنرا در کتاب Persia (ص ۲۶۵) گذارده و نیز وصف کاملی ازین گنبد (ص ۱۹۴) و همچنین از مسجد تورانشاه آورده است. تورانشاه از ۴۷۷ تا ۴۹۰ هجری در کرمان فرمانروا بود. ابن ابراهیم ۳۴۰۲۸، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، میرخواند: قسمت چهارم ۱۹۲، ۱۳۰، همچنین رجوع کنید به Persia تألیف Stack: جلد اول ۲۰۴، ۲۰۲، Reise in Persia تألیف Schindler در Zeitschrift der Gesellschaft für Erdkunde. (برلن ۱۸۸۱) ص ۳۲۹، ۳۳۰.

۲ - منجم و پیشگوی مشهور فرانسوی (۱۵۰۳، ۱۵۶۶). [م]

این صوفی در سال ۸۳۴ درحالی که بیش از صدسال عمر داشت وفات یافت و میگویند از اصحاب خواجه حافظ شیرازی بوده است. در قرن چهارم مقدسی درباره ماهان گوید اکثر اهالی آن عرب هستند، مسجد در وسط شهر است، نزدیک قلعه‌ای که یک دروازه دارد و خندقی آنرا در میان گرفته، و تا یک منزلی اطراف ماهان را درخت و آب روان احاطه کرده است و آب خوردنی شهر از نهر می باشد.

غیرا و کوغون که یکفرسخ با هم فاصله داشته اند و امروز ظاهراً اثری از آنها بجای نیست در جنوب ماهان یک منزلی باختر راین (که هنوز باقی است) واقع بوده‌اند. مقدسی در قرن چهارم در باره غیرا گوید: جای کوچکی است دارای چند قریه و در وسط شهر قلعه‌ای است و ابن الیاس عامل آل بویه در آن شهر بازاری ساخته است. غیرا و کوغون هر کدام مسجدی نیکو داشتند و از آب نهر وقتان مشروب میشدند. در پنجاه میلی خاور کرمان در حاشیه کویر بزرگ شهر خبیص واقع است که تا ماهان سه منزل دارد. ارتفاع کویر در محل خبیص بسیار کم است زیرا در این نقطه ارتفاع کویر از فلات مرکزی ایران که شهر کرمان در آن واقع شده بسیار پائین تر است و خبیص چنانکه اصطخری گوید از نواحی کرمان است و نخلستان‌های بزرگ دارد. مقدسی گوید جائی است آباد، قلعه‌ای دارد دارای چهار دروازه و در آن ابریشم و توت فراوان است و خرماي آن نیکوست و آب شهر از نهری است.<sup>۱</sup>

در دو منزلی شمال باختری کرمان شهر زرنند واقع است. در نیمه راه بین کرمان و زرنند در قرون وسطی شهری بود بنام جنز رود که ظاهراً امروز اثری از آن باقی نیست. مقدسی در باره جنز رود گوید مسجد آن در بازار است، میوه فراوان دارد و در کنار نهری، موسوم به نهر جنز، واقع است.

۱ - ابن ابراهیم ۶۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، اصطخری ۲۳۴، مقدسی ۴۶۲، ۴۶۳، کلنل C. E. Yate در کتاب Khurasan and Sistan صفحه ۱۱، سایکس (Persia صفحه ۴۱) در خبیص قبری یافته که تاریخ ۱۷۲ هجری را داشته، همچنین خرابه‌های عمارتی را مشاهده کرده که ظاهراً کلیسای نصرانی یا معبد دیگری از آن غیر مسلمانان بوده است. مقدسی (صفحه ۶۴۰) اسم چهار شهر را در ناحیه خبیص ذکر کرده که عبارتند از: نشک، کشید، کوك، کثروا (بفتح کاف و راه او و سکون ثاء) ولی محل آنها را ذکر نکرده است. ظاهراً امروز از این چهار شهر اثری موجود نیست.

زرنند امروز هم موجود است و مقدسی از قلعه‌ای که ابن الیاس حاکم شهر در حوالی آن ساخته گفتگو میکند. زرنند در قرن چهارم شهری بالنسبه بزرگ بود و شش دروازه داشت، و مسجد آن در میدان عمومی نزدیک بازار بود. در آن شهر پارچه‌هایی برای آستر لباس می‌باقتند که آنرا بطانه می‌گفتند. این بطانه زرنندی در قرن چهارم بمقدار زیاد به فارس و عراق صادر میگردید و در آن نواحی شهرت فراوانی داشت.

در پنجاه میلی زرنند شهر راور در حاشیه کویر بزرگ و در باختر راور کوبنان، که مار کویپولو آنرا دیده است، واقع بود. درباره این دو شهر مقدسی گفتگو کرده گوید راور از کوبنان بزرگتر است و قلعه‌ای دارد در نزدیک مرز. وی در وصف کوبنان یا کوه بنان گوید شهر چه است دارای دو دروازه و حومه‌ای مشتمل بر حمامها و کاروانسراها، و مسجد شهر جلو دروازه است و باغستانی وسیع که تا دامنه کوه مجاور شهر امتداد دارد شهر را دربر گرفته است. حوالی آنجا شهر بهاباد که مقدسی آنرا بهاد و از ضبط کرده است واقع شده. مقدسی این شهر را با «قواق» دهکده پرجمعیتی در سه فرسخی آنجا با هم ذکر نموده گوید این دو محل از نقاط سردسیرند و باغهای بسیار دارند. بهاباد هنوز هم باقیست، اما از قواق در نقشه‌ها اثری نیست. یاقوت در قرن هفتم گوید توتیای کوه بنان و بهاباد معروفست و تمام ممالک صادر میگردد. حمدالله مستوفی در قرن بعد از کوه بنان اسم برده و همزمان او مار کویپولو آنرا شهر کبی نان خوانده است. این جهانگرد و نیز بدقت از توتیائی که در آن شهر ساخته میشد سخن رانده گوید چیزی است که برای چشم سودمند است. در قرن چهارم این دارو از صادرات قابل توجه استان کرمان بود، و مقدسی گوید آنرا «توتیای ناودانی» گویند زیرا قالب‌هایی بزرگ بشکل انگشتان دست از سفال میسازند و توتیا را بر آن قالبها می‌ریزند تا بدان می‌چسبند و بهمان شکل باقی میماند. توتیا را از کوه فراهم می‌آورند و آنرا مانند آهن در کوره‌های عجیب تصفیه می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱ - Cobinan ۲ - اصطخری ۲۲۳، ابن حوقل ۲۲۴، ۲۹۲، مقدسی ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۹۳،

یاقوت: جلد اول ۷۶۷، جلد چهارم ۶۱۳، مستوفی ۱۸۷. برای چگونگی تهیه توتیا رجوع کنید به (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

تقریباً در پنجاه میلی باختر کوه بنان و در حاشیه کویر بزرگ نیمه راه این شهر تا یزد امروز دهکده بافق واقع است. در ایالت کرمان دو محل است که نام آنها باهم شباهت کامل دارد: بافق و بافت یا بافد. بافت در هشتاد میلی جنوب شهر کرمان و دویست میلی بافق شمالی است، و چون امروز غالباً بافق (شمالی) بصورت بافد تلفظ میشود بر این اشتباه و ابهام افزوده میگردد. در صورتیکه بافد آنست که در جنوب ماثیز واقع شده و چون در زبان فارسی حرف تاء بحرف دال و برعکس حرف دال بحرف تاء تبدیل میشود بافت را بافد هم میگویند.

یاقوت شهری را بنام بافد ذکر نموده گوید در کرمان سر راه شیراز واقع و از بلاد گرمسیر است. این ابراهیم در تاریخ سلجوقیان بافد و بافق هر دو را بعنوان دوشهر جداگانه اسم برده ولی نه این ابراهیم و نه یاقوت شرحی که بتوان محل این دوشهر را معین کرد ذکر نکرده اند!

#### فصل بیست و دوم

#### کرمان (بقیه)

ولایت سیرجان - ولایت بم و ولایت نرماشیر - ریگان - جیرفت و قماذین  
همان کمادی Camadi مارکوپولو - دلفرید - کوههای بارز و ققص - راذکان  
و منوجان - هرموز کهنه و هرموز نو و گمبرون - بازرگانی ایالت کرمان -  
راههای عمده آن

ولایت سیرجان، که شهر سیرجان بزرگترین شهر آن ولایت و کرسی قدیم ایالت کرمان بود، چنانکه در فصل سابق از آن سخن راندم، در باختر ولایت بردسیر و در مرز فارس واقع است. مقدسی شهرهایی را در این ولایت ذکر نموده که متأسفانه امروز نامی از آنها در نقشه ها مشهود نیست با اینکه محل و موقعیت آنها نسبت به سیرجان معلوم است.

در چهار فرسخی باختر سیرجان نزدیک حدود فارس شهر بیمند واقع بود که میگویند در قرن چهارم قلعه ای بسیار مهم با دروازه های آهنین داشته و چون در نقطه تلاقی سه جاده واقع بوده از این جهت نیز اهمیت داشته است. این سه جاده یکی از شهر بابک میآمد (در شمال) و دیگری از رودان (در شمال خاوری) و سومی از صاهک (در باختر) و از آنجا به سیرجان میرفت و در آنجا این سه راه بهم میرسیدند. مقدسی در باره بیمند گوید مسجد آن در وسط بازار است و آب شهر از قناتها تأمین میگردد. در فاصله یک روز راه از خاور سیرجان سر راه رایین محلی است موسوم

Yule, The Book of Ser Marco Polo، جلد اول، صفحات ۱۲۷، ۱۳۰. سایکس (Persia صفحه ۳۷۲)  
در کوه بنان عمل آوردن توتیا را همانگونه که اکنون شرح دادیم دیده است.  
غالباً اسم راور را اشتهاً بصورت زاور نوشته اند، همچنین کوه بنان را در اثر اشتباه  
در نقطه گذاری بصورت های کوهیان و کوه بیان نوشته اند. بنان کلمه فارسی است بمعنی پسته کوهی و کوه  
بنان یعنی کوه پسته.

۲ - یاقوت: جلد اول ۴۷۴، ابوالفداء ۳۳۶، ابن ابراهیم ۳۱، ۴۳، ۶۷، ۹۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۲  
Persia اثر Stak: جلد دوم، صفحه ۱۳.

به شامات که باغستان ها و تا کستان های مهم دارد و میوه آنرا بناحی دیگر صادر میکنند و مسجد آن در وسط شهر واقع است . این شهر را کوهستان نیز میگویند . در یک منزلی خاور شامات « بهار » و یک منزل بعد از آن « خناب » واقع است و در این دو محل نخيلات بسیار میباشد . بعد از خناب غبیرا است که در گفتگوی از ولایت بردسیر ذکر آن گذشت . در فاصله دوروز راه از جنوب خاوری سیرجان سر راه جیرفت شهر یست بنام واجب یا ناجت که آنرا بصورت های دیگر هم نوشته اند و مقدسی در وصف آن گوید محلی آباد است و باغ های بسیار دارد و آب آنجا از قنات ها برمیخیزد و مسجد آن در بازار واقع است .<sup>۱</sup>

ولایت بم ( که جغرافی نویسان عرب آنرا بشدید میم نوشته اند ) در حوالی شهر یست بهمین نام که در جنوب شرقی ماهان و مرز خاوری کرمان در حاشیه کویر بزرگ قرار دارد . این حوقل در قرن چهارم درباره شهر بم گوید از جیرفت بزرگتر و هوایش هم از آن سالمتر است . نخيلات بسیار دارد و در آن قلعه ای است سهم و معروف . در شهر بم سه مسجد است : یکی مسجد خوارج و دیگری مسجد بزازان و سوم مسجد قلعه . در بم پارچه های زیبا و فاخر از پنبه میبافند که به نقاط دور دست صادر میشود ، عمامه و دستمال و طیلسان نیز در آنجا تهیه میکنند . مقدسی گوید باروی بم چهار دروازه دارد : دروازه نرماشیر ، دروازه کوسکان ، دروازه اسپیکان و دروازه کورجین . بیشتر بازار ها در خارج شهر و چند تا هم در داخل شهر قرار دارد . در وسط شهر نهری جاریست که از کنار شهر گذشته بقلعه داخل میشود . از جمله بازار های آن بازار پل گرگان است و از جمله حماسها حمام کوچی بید . در یک فرسخی بم کوهی است موسوم به کوه کود و در حوالی آن دهکده ای بزرگ واقع است که قسمت عمده پارچه ها در آنجا بافته میشود . حمد الله مستوفی در قرن هشتم

۱ - ابن خردادبه ۵۴۰۴۹ ، اصطخری ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، مقدسی ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، اسم ناجت در کتاب ابن حوقل بصورت ناجت و در ابن خردادبه بصورت های باخته ، فاخته و فاخته نوشته شده و تمام آنها بی شک تحریف « بافت » است که در فصل گذشته ( صفحه ۳۲۲ ) بآن اشاره کردیم و هنوز تقریباً در همان محل موصوف موجود است .

گوید « قلعه ای حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشتر است و بگرمی مایل » .<sup>۱</sup> رایین در جنوب ماهان و هفتاد میلی شمال باختری بم واقع است . مقدسی گوید جای کوچکی است ، مسجد آن در وسط بازار است و باغستانی بزرگ دارد . در یک سوم راه از رایین به بم ، اوارک و مهر گرد یا ( مهر جرد ) واقع است که بهم متصل اند . اوارک هنوز موجود است و امروز آنرا ابارک میگویند و میان این دو محل در قرن چهارم قلعه ای بود از بناهای ابن الیاس عامل آل بویه . آب این دو شهر از نهر تأمین میشد و ابنیه آنها از گل ساخته شده بود . میان ابارک و بم شهر دهرزین است که مقدسی آنرا بصورت دارزین و دیگران بعنوان دارچین و دیروزین ضبط کرده اند . مسجدی خوب و همچنین باغستان و کشتزار داشته و آب شهر از نهر بوده است .<sup>۲</sup> ولایت نرماشیر که آنرا بفارسی نرماشیر گویند در جنوب خاوری بم و حاشیه کویر واقع است و شهر نرماشیر که کرسی آن ولایت است در نیمه راه بم و فخرج واقع شده و فخرج هنوز باقی است . در قرن چهارم نرماشیر شهری مهم بشمار آمده و مقدسی از قصر های زیبا و کثرت جمعیت آن سخن رانده است . بازرگانانی از اهل خراسان در آن شهر مقیم بوده و باعمان داد و ستد داشته اند . نرماشیر در راه حاجیان سیستان قرار داشت و ازینرو بازاری برای کالاها و امتعه قیمتی هند بود . نرماشیر در قرن چهارم از سیرجان کوچکتر بود و چهار دروازه داشت : دروازه بم ، دروازه صورقان دروازه مصلی و دروازه کوشک . مسجد شهر در وسط بازار واقع بود و بوسیله ده پله آجری بر آن بالا میرفتند و مناره آن مسجد در تمام کرمان نظیر نداشت . در آنجا قلعه ای بود معروف به قلعه کوشوران ( که تفسیر آن معلوم نیست ) . جلودروازه بم سه قلعه معروف به خواهران واقع بود و خود شهر در آغوش نخلستان و باغستان جای داشت . امروز از شهر نرماشیر اثری در نقشه ها نیست ولی دور نیست خرابه هایی که

۱ - ساینس در کتاب Persia ( ص ۲۱۸ ، ۲۱۹ ) قلعه کهنه بم را که هنوز پابرجاست وصف کرده است . خرابه های شهری که در قرون وسطی وجود داشته اکنون در کنار رود نزدیک گزاران یک میلی قلعه دیده میشود .

۲ - ابن حوقل ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، مقدسی ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۷۰ ، مستوفی ۱۸۲ ، یاقوت : جلد چهارم ۷۰۰ . ساینس در کتاب Persia ( ص ۲۱۴ ) بوصف ابارک و دارزین پرداخته است .

امروز باسم چغوك آباد ، یعنی گنجشك آباد ، در ساحل راست رودخانه كندرویی که در جلگه نرماشیر دور میزند واقع است بقایای همان شهر بزرگ قرون وسطی باشد . این محل که امروز در میان بیابان واقع است بقول حمدالله مستوفی در قرن هشتم شهری معمور بوده است .

در بیست سیلی جنوب فخر شهرریکان ( که بصورت ریقان وریغان هم نوشته شده) واقع است . مقدسی گوید دارای قلعه‌ای است و مسجد جامع در جلو دروازه میباشد و نخلستان و باغستان دارد . حمدالله مستوفی گوید « هوایش گرم است حاصلش غله و خرما باشد » . بین ریقان و بم شهر كرك واقع است که مقدسی آنرا با شهر « باهر » همسایه كرك توأمآذکر نموده است . ( باهرا نباید با بهار که در سیرجان است و در صفحه ۳۳۴ همین کتاب ذکر شد اشتباه کرد ) . این دوشهر در قرن چهارم شهرهائی آباد و دارای باغستان و نخلستان بوده اند . شهر نشا نیز جزء ولایت نرماشیر بود اما محل آن معلوم نیست ، اگر چه گفته اند در جلگه‌ای واقع و دارای باغها بوده و مسجدی در بازار داشته است و آبش از رودخانه بوده است .<sup>۱</sup>

تمام نصف جنوبی ایالت کرمان تا ساحل دریا داخل در ولایت جیرفت (بفتح و کسر «ج» و ضم «ر») بوده است . جیرفت در قرون وسطی شهری بسیار مهم بود و رودخانه‌ای از میان آن میگذشت که جغرافی نویسان جز آن رودخانه دیگری را درین اقلیم نام نبرده اند . اکنون خرابه‌های جیرفت (که نام آن فقط بروایت جیرفت اطلاق میشود و نه بر شهری ) به شهر دقیانوس ( شهر امپراطور Decius ) معروف است . این دقیانوس در مشرق زمین ضرب المثل استبداد و ستکاری است و در زمان پادشاهی او بود که هفت نفر اصحاب کهف داخل آن غار شدند (قرآن کریم سوره ۱۸ ، آیه ۸ و نیز رجوع کنید به فصل دهم همین کتاب) و داستان آنها معروف است . از حوالی آن خرابه‌ها رودخانه‌ای میگردد که آنرا خلیل رود یا حلیل رود می گویند و همانست

۱ - ابن خردادبه ۴۹ ، مقدسی ۴۶۳ ، ۴۶۴ . در چاپ سنگی نزهة القلوب ( ص ۱۸۲ ) بجای « ماشیز » باید « نرماشیر » خواند باستاند بهترین نسخه‌های خطی و تأیید جهان نمای ترکی ( ص ۱۵۷ ) . راجع به چغوك آباد به کتاب Persia تألیف سایکس صفحه ۲۲۰ رجوع کنید .

که جغرافی نویسان عرب و ایران آن را دیورود گویند چون جریانی بسیار تند دارد . این رودخانه یکی از رشته‌های رود بم پوراست و به خاور هامون یعنی باتلاق میریزد . در قرن چهارم این حوقل جیرفت را شهری بزرگ به طول دویست و سیصد و بنا بر تعریف او آن شهر تجارتخانه خراسان و سیستان بوده و در سرزمین آن محصولات گرمسیری و سردسیری هر دو بعمل میآمده و مهمترین صادراتش نیل و هل و شکر و دوشاب بوده است . در حوالی جیرفت ولایتی بود موسوم به میزان ( که مقدسی آنرا میجان ضبط کرده است ) . این ولایت باغستانها و دهکده‌ها داشته با رطب و بادام و اترج فراوان ، و از کوههای مجاور آن برف به آنجا میآوردند . آبش از رودخانه دیورود بوده که باغرش سخت روی تخته سنگها میغلطیده است و چنان قدرتی داشته که میتوانسته پنجاه آسیاب را بگرداند . آذوقه آنجا را از دره مجاور آن موسوم به دره فارید می آوردند و درین دره بقول مقدسی خربزه شیرین و گلهای نرگس که از آنها عطر می گرفتند و شهرت بسیار داشت بعمل می آمد . شهر دارای باروتی محکم بود با چهار دروازه : دروازه شاپور ، دروازه بم ، دروازه سیرجان و دروازه مصلی . مسجد جامع شهر که از آجر ساخته شده بود نزدیک دروازه بم و حوالی بازار قرار داشت . مقدسی گوید جیرفت در زمان وی از اصطخر بزرگتر بوده و خانه‌های آن از خشت با پایه‌های سنگی بوده است . یاقوت میگوید ولایت حاصلخیز جیرفت « جردوس » نام داشت و حمدالله مستوفی گوید « بوقت آنکه عبدالله عمر عبدالعزیز رضی الله عنه فتح کرمان میکرد آن موضع ( جیرفت ) بیشه بود و در او سباع ضاری بود لشکر اسلام آنرا پاك کردند و دیده‌ها ساختند و هر یک بنام بانیش موسوم گردانیدند ، در نخلستان بسیار بوده و خرما ارزان » . ابن ابراهیم در تاریخ سلجوقیان در قرن ششم از موضعی بنام قمدین مکرر اسم برده گوید مکانی است نزدیک دروازه جیرفت که بازرگانان رومی ( یونانی ) و هندی در آنجا انبارها داشتند و مسافران ، چه آنها که از دریا میآمدند و چه آنها که از خشکی ، میتوانستند استعنه خود را در آنجا بگذارند . هم او در جای دیگر گوید کالاهای پر قیمت از چین و ماوراء النهر و ختا و هندوستان و خراسان و زنگبار و حبشه و مصر و یونان و ارمنیه و عراق و آذربایجان همه برای فروش



در انبار های قمادین موجود بود . قمادین فارسی همانست که مار کوپولو آنرا کمادی Camadi ، یا شهر کمادی نامیده و بقول او سابقاً محلی بزرگ و مهم بوده ولی زمانیکه مار کوپولو آنرا دیده در اثر لشکر کشی متوالی تانارها وضع محقری داشته است . این نکته روشن میسازد چرا نام جیرفت و قمادین بعد از قرن هفتم از صفحه تاریخ محو گردید و اسمی از آنها در نقشه باقی نماند . حوالی جیرفت ولایت رودبار است که جغرافی نویسان عرب نام آنرا ذکر کرده و مار کوپولو آنرا ریوبارلس Reobarles نام داده است .<sup>۱</sup>

در یک منزلی شمال خابوری جیرفت در نیمه راه دارچین شهری بنام هرمز شاه ( از اینجهت کلمه شاه را بر هرمز افزوده اند تا با بندر هرموز اشتباه نشود ) واقع بود که آنرا ده بادام نیز میگفتند و بقول ادریسی ، که معلوم نیست از کجا این روایت را بدست آورده ، شهری قدیمی است که هرمز پادشاه ساسانی در قرن سوم میلادی آنرا ساخت و آن شهر کرسی ایالت کرمان بود تا آنکه خراب شد و دستگاه دولتی را از آنجا به سیرجان آوردند . این شهر (سیرجان) در دوره اخیر ساسانیان کرسی کرمان بود . مقدسی و جغرافی نویسان قدیم دیگر از محل هرمز - شاه ( هرمز الملک ) اسم برده اند ولی تفصیلی درباره آن شهر نداده اند . ادریسی گوید این هرمز در زمان او ( احتمال زیاد میرود مقصود زمان مؤلفی باشد که ادریسی از او روایت کرده است ) شهری کوچک ولی زیبا و نیکو بوده و اهالی آن از اقوام مختلف بوده اند آب فراوان و بازارهای معمور خوب داشته و بگفته او تا بم یک منزل فاصله داشته است .<sup>۲</sup> بفاصله یکروز راه در شمال خرابه های جیرفت دلفرید واقع است

۱ - درباره خرابه های شهر دقینوس که در ساحل راست خلیل رود بسافت اندکی در باختر سرجزنو واقع است رجوع کنید به : Keight Abbott در J. R. G. S. سال ۱۸۵۵ ، صفحه ۴۷ و : سایکس Persia صفحه ۲۹۷ . اصطخری ۱۶۶ ، ابن حوقل ۲۲۲ ، مقدسی ۴۶۶ ، ۴۷۰ یاقوت : جلد دوم ۵۷ ، مستوفی ۱۸۲ ، ابن ابراهیم ۴۸ ، ۴۹ ، ۸۳ ، شندلر J. R. A. S. سال ۱۸۹۸ ، صفحه ۴۳ و Yule; The Book Of Ser Marco Polo ، جلد اول ، صفحه ۹۸ .

۲ - اصطخری ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ابن حوقل ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، مقدسی ۴۷۳ ، ادریسی (چاپ جوهرت) جلد اول ۴۲۳ ، نسخه های خطی پاریس : شماره ۲۲۲۱ عربی ها ، ورقه ۱۵۷ B و شماره ۲۲۲۲ ، ورقه ۱۰۴ A ، یاقوت جلد دوم ۱۵۱ . سایکس ( صفحه ۴۴۴ ، Persia ) بین هرمز شاه ( که امروز باین نام وجود ندارد ) و Garmana omnium mater امیانس مارسلینوس مطابقت کرده است .

که مقدسی آنرا درفانی و ابن حوقل درفارد نامیده است و آن در میان دره ای سرسبز و خرم که دارای هر دو نوع میوه جات سردسیری و گرمسیریست واقع شده و چنانکه گفتیم خواربار جیرفت از آنجا بوده است . باز در یک منزلی شمال غربی دلفرید کوه معادن که معدن نقره در آنجا یافت میشود واقع است و این معدن مخصوصاً در دره ای واقع در کوه نقره بیشتر یافت میگردد .<sup>۱</sup>

در شرق جیرفت جبل بارز واقع است که در قرن چهارم از جنگلهای انبوه پوشیده بود و در زمان فتوحات اسلامی مجوسیان آنجا را پناهگاه خود قرار داده بودند تا از آسیب لشکریانی که خلفاء اموی بسر کوبی آنها میفرستادند محفوظ بمانند و فقط پادشاهان صفاری توانستند آن ناحیه را مسخر ساخته تابع اسلام سازند . همین جاست که بعدها بداشتن معدن آهن شهرت پیدا کرد . نزدیک تر بساحل دریا و در جنوب شرقی جیرفت ناحیه ای است کوهستانی موسوم به جبل القفص که در قرن چهارم قبائلی کوهستانی در آنجا سکنی داشتند و در مشرق آن کوه طوائف بلوچ ( بلوص ) بطرف حاشیه های سفلی کویر قشلاق و بیلاق میگردند .

درباره قبائل راهزن قفص درجائی که راجع به کویر بزرگ گفتگو خواهیم کرد سخن خواهیم گفت . قسمتی از این سرزمین معروف بود به «خواش» یعنی جائیکه قبائل خواش ( الاخواش ) مسکن دارند . این قبائل ساربان بودند و در دره ای زندگانی میکردند که بعلت گرمای زیاد نیشکر در آنجا فراوان میروئید و محصول آن به سیستان و خراسان صادر میشد . این منطقه کوهستانی میان کرانه جنوبی کویر و مکران واقع است و در ارتفاعات آن هفت کوه مجزی از یکدیگر است که میگویند هر کدام در تحت حکمرانی رئیس قبیله ای مخصوص بهمان محل بود و عضدالدوله دیلمی در قرن چهارم برای فتح آن نواحی بآنجا حمله کرد . این طوائف اسب نداشتند و یک تیره از اکراد بودند و مانند سایر بادیه نشینها در چادرهایی که از مو بافته شده بود میزیستند

۱ - اصطخری ۱۶۵ . وی این اسم را بصورت « دربای » نوشته و ظاهراً این از اشتباهات

ساخته است ، ابن حوقل ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، مقدسی ۴۶۷ ، ۴۷۱ ، ابرالفداء ۳۳۵ .

و شهرنشین نبودند و در نقاط پست مساکن آنها نخل بفرآوانی میروئید<sup>۱</sup>. در پنجاه میلی جنوب باختری جیرفت شهر گلاشگرد واقع بود که مقدسی آنرا « و لاشگرد » ضبط کرده گوید این شهر دژی دارد و قهندزی که آنرا « کوشه » می‌نامند، آب شهر از قناتست و باغستان دارد. مغون نیز شهر یست دارای باغهای بسیار و نارنج و نیل فراوان و در یک منزلی شمال و لاشگرد بسمت جیرفت واقع است و دور نیست خرابه‌های آن شهر همان باشد که امروز فریاب یا پریاب می‌نامند<sup>۲</sup>. در پنجاه میلی جنوب و لاشگرد شهر مهم منوقان است که امروز بان منوجان گویند. مقدسی درباره منوقان گوید بصره کرمان است، و مقصود او از این وصف بیان اهمیت تجارتي آن شهر است. این شهر در دو جانب دره خشکی موسوم به « کلان » واقع شده که یک جانب آن را گونین و جانب دیگر را زمان می‌گویند و قلعه‌ای (که هنوز موجود است) بین این دو قسمت وجود دارد با مسجدی موسوم به مسجد سیان. در یک منزلی این محل در ریگریاری نزدیک به دریا شهر درهقان واقع بوده که ظاهراً امروز اثری از آن پدیدار نیست. مسجد آن در وسط شهر بوده و در باغستان آنجا نیل میروئید و آب مشروب شهر از قنات‌ها بوده است. میان و لاشگرد و منوجان رودخانه ایست دارای چندین شاخه که اکنون آنرا « رودخانه دزدی » گویند. اصطخری آنرا رود « زنگان » و یاقوت رود « راغان » نامیده است. مقدسی از شهر رودکان اسم برده و آنرا شهری آباد و دارای باغستان و نخلستان و نارنج فراوان شمرده و شاید شهر مزبور در کنار همین رود بوده است. در شمال خاوری منوجان در راه ریگان، که در سه منزلی بندر هرموز است، دوشهر باس و جکین در همسایگی یکدیگر واقع بود و هر کدام مسجد و بازاری جداگانه داشت. جوی سلیمان که نهر سلیمان هم بان می‌گفتند شهری بود آباد با جمعیت بسیار در یک

۱ - خواش امروز مرکز ناحیه کوهستانی سرحد واقع در مشرق فرماشیر است که سایکس در صفحات ۱۳۰ و ۳۰۳ کتاب خود، Persia، آنرا وصف کرده است. اصطخری ۱۶۳، ۱۶۸، این حوقل ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، مقدسی ۴۷۱، یاقوت: جلد چهارم ۱۴۸، و در اینجا باید بجای « قارن » « بارز » خواند.

۲ - سایکس (Persia، صفحه ۲۶۹) نقل کرده است که فریاب زمانی شهری بزرگ بوده و چنانکه در افسانه‌های محلی آمده بر اثر طوفان ویران شده است.

منزلی باختر ریگان و مقدسی آنرا جزء کوره جیرفت ذکر کرده است. نهری از میان آن شهر میگذشت و مسجد و قهندز در وسط شهر جای داشتند. بالاخره مقدسی در قسمت شمالی « جبل الفقص » از شهر قوهستان نام برده که آنرا برای اینکه با قوهستان دیگر اشتباه نشود قوهستان ابوغانم می‌گفتند و شهری بوده است بسیار گرم در میان نخلستان و در وسط آن قلعه‌ای در کنار مسجد وجود داشته است<sup>۱</sup>. هرموز کهنه یعنی هرموزی که در داخل خشکی واقع بود تا ساحل دریا دو قاصد یعنی نصف روز راه فاصله داشت و بقول اصطخری در کنار باریکه‌ای از خلیج فارس که کشتی‌ها از دریا بدانجا رفت و آمد میکردند و ابجیر نامیده میشد واقع بود. خرابه‌های این شهر هنوز در محلی که آنرا مناب و معمولاً مناو گویند دیده میشود. هرموز کهنه در قرن چهارم هم بندر کرمان و هم بندر سیستان بود و بعدها که هرموزنو در جزیره احداث گردید هرمز کهنه جای قیس را گرفت، همانگونه که قیس جای سیراف را گرفته بود، و مهمترین بنادر تجارتي خلیج فارس شد. اصطخری در باره هرموز (کهنه) گوید مسجد جاسعی دارد، منازل بازرگانان در روستاهائی است که دوفرسخ تا شهر مسافت دارند، شهر نخیلات بسیار دارد و کشت کاری آنها غالباً ذرت و نیل و زیره و نیشکر است. مقدسی بازار هرموز را ستوده گوید بازاری نیکو دارد و شهر از قنات مشروب میشود و خانه‌های آن از خشت ساخته شده است. عرصه (یعنی اردوگاه) در کنار دریا و تا هرموز بقدر نصف روز فاصله دارد. احتمال می‌رود این محل در مدخل خلیج هرموز بوده است. ابن خردادبه در اواسط قرن نهم از جزیره‌ای نزدیک به هرموز موسوم به « ارموز » نام برده که حمدالله مستوفی آنرا « ارموص » نوشته و بدون شک همانست که بجزیره « جرون » معروف شده است، زیرا در آغاز قرن هشتم، و مطابق یکی از مراجع ما در سال ۷۱۵، سلطان هرموز شهری را که در کنار دریا بود برای اینکه دزدان آنرا پیوسته مورد تاخت و تاز قرار میدادند ترك کرد و هرموزنو را در جزیره‌ای که از آن اسم بردیم و بجزیره جرون یا (زرون) معروف است و تا کناره دریا یک فرسخ مسافت دارد بنا نمود. در همین زمان ابن بطوطه هرموزنو را دیده و همزمان او

۱ - اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۶۷، ۴۶۶، یاقوت: جلد چهارم ۳۳۰.

حمدالله مستوفی از نخیلات فراوان و نیشکر آن تمجید کرده است. ابن بطوطه گوید هر روز کهنه را در زمان او «سوغ استان» می‌نامیدند و شهر نو را بنام جزیره جرون، جرون می‌گفتند و آن شهری نیکو بود و بازارهای آباد و مسجد جامعی داشت و بازار کالاهای هند و سند بود.

در پایان قرن هشتم سپاهیان امیر تیمور بشهرهای ساحلی نزدیک هر روز کهنه یورش آوردند و هفت قلعه را در آنجا تسخیر کرده همه را سوزانیدند و محافظین آن قلاع بجزیره جرون گریختند. اسم این هفت قلعه را شرف الدین علی یزدی بدین قرار ذکر نموده است: قلعه میناء در هر روز کهنه، قلعه تنگ زندان، قلعه کشکک، حصار شامل، قلعه منوجان (که ذکر شهر آن گذشت)، قلعه ترزک و قلعه تازیان. در سال ۹۲۰ مطابق ۱۵۱۴ میلادی پرتغالی‌ها تحت فرماندهی آلبوکرک، Albuquerque، جزیره هر روز را که به «ارنژ» معروف بود متصرف گردیدند و بندری که پرتغالی‌ها بآن وارد شدند به گمبرون Gambroon موسوم گردید و همانجاست که یکقرن بعد شاه عباس آنرا بندرعباس نام گذارد و اکنون بندر کرمانست و دور نیست در محل «سورو» یا «شهر» که در فصل راجع به فارس درباره آن گفتگو کرده ایم واقع باشد. میگویند کلمه گمرک (از کلمه یونانی Kamerki) از گمبرون مأخوذ گردیده و از آنجا در سراسر ممالک مشرق زمین رایج شده است.

جهان‌نمای ترکی گوید گمر و بندر هر روز است و از آنجا تا شهر لار (در فارس) چهار تا پنج روز راه است<sup>۱</sup> تجارت کرمان از فارس بمراتب کمتر است و جغرافی نویسان عرب اطلاعات کافی از اوضاع تجاری این ایالت در کتب خود ذکر نکرده اند.

۱ - ابن خرداد به ۶۲، اصطخری ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ابن حوقل ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، مقدسی ۴۴۶، ۴۷۳، مستوفی ۱۸۲، ۲۲۲، ابن بطوطه: جلد دوم ۲۳۰، ابوالفداء ۳۳۹، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۷۸۹، ۸۰۹، ۸۱۰، جهان‌نما ۲۵۸، ۲۶۰:

اینکه کدام سلطان کرسی هرمز را به جزیره منتقل کرد مورد اختلاف مورخان است. بعضی گویند شمس الدین و قطب الدین و بعضی گویند فخرالدین. انگلیسها در سال ۱۶۲۲ بجزیره هرمز دست یافتند. درباره وضع کنونی هرمز رجوع کنید به Stiffe در مجله جغرافیائی Geographical Magazine سال ۱۸۷۴، ۱: ۱۲، و J. R. G. S. سال ۱۷۹۴ صفحه ۱۶۰. هرموز را بصورت هرمز و هورموز هم نوشته‌اند.

مقدسی گوید در کرمان خوراک عمده اهالی خرما و ذرت است و از آنجا خرما به خراسان و نیل به فارس صادر میکنند. از منطقه ولاشگرد به هرموز غلات صادر میشود و از آنجا بوسیله کشتی بممالک مختلف ارسال میگردد.<sup>۱</sup>

آنچه جغرافی نویسان قرن سوم و چهارم درباره راههای کرمان ثبت کرده‌اند بمراتب از شرحی که راجع به فارس داده‌اند کمتر است و فواصل راههای کرمان را فقط برحسب منزلگاهها ثبت کرده‌اند که مقیاس دقیق و منجزی نیست. برای بیشتر راهها ثبت منزلگاهها به تنهایی کافی نیست و لازم بود فواصل برحسب شماره فرسخ ذکر شود.

راههایی که از فارس به کرمان می‌آمد دریمند، چهار فرسخی باختر سیرجان، بهم میرسید. بدینگونه که از شمال خاوری راهی بود که از اناس و ناحیه رودان به بیمند می‌آمد (واصطخری و مقدسی آنرا ذکر کرده‌اند). از صاهک بزرگ تا بیمند (و سیرجان) دوره بود که مسافت آنها با فرسخ معین شده است، یکی از شهر بابک میگذشت (و این راه را غیر از ابن خردادبه دیگری ذکر نکرده) و دیگری از کویر گذشته یکسره به بیمند میرسید و آنها هم از دوره که اولی (ابن خرداد به این راه را اسم برده) از ده نمک میگذشت و دومی از کاروانسرای پشت خم (قدامه و اصطخری این راه را اسم برده‌اند). علاوه بر این مقدسی راه نیریز به بیمند و سیرجان را (با تعیین منزلگاهها) ثبت کرده است، و او و اصطخری راه جنوب باختری را که مستقیماً از رستاق الرستاق به سیرجان میرفت و چهار روز و اندی طول میکشید نیز وصف کرده‌اند.

از سیرجان تا بردسیر (شهر کرمان) دو روز راه بود و حمدالله مستوفی طول آنرا بیست فرسخ شمرده است. از اسم منزلگاههای بین این راه اطلاعی در دست نیست گویانکه درحوالی این راه ماشیز و باغین چنانکه درپیش گفتیم واقع بود و ابن-ابراهیم در قرن یازدهم مکرر از آنها اسم برده گوید در قرن چهارم آن دو شهر موجود بوده‌اند. از بردسیر (کرمان) تا زرنند دو منزل بود و جنز رود بین این دو

۱ - مقدسی ۴۷۰

۲ - ابن خرداد به ۴۸، ۵۳، قدامه ۱۹۵، اصطخری ۱۳۱، ۱۶۸، مقدسی ۴۵۵، ۴۷۳، مستوفی ۲۰۱.

منزل قرار داشت. از سیرجان تا ماهان سه روز راه و از ماهان تا خبیص هم سه روز فاصله بود ولی از منزلگاههای بین راه اطلاعی در دست نیست.<sup>۱</sup>

راه بزرگ کاروانی از سیرجان بسمت خاور تا مکران از شهرهائی میگذشت که امروز از آنها اثری باقی نیست. این راه از راین میگذشت و از راه درزین و بم و نرماشیر به فهرج، درحاشیه کویر، میرفت. ابن خردادبه و قدامه فواصل منزلگاههای این راه را با ذکر شماره فرسخهای آنها ثبت کردهاند. بعلاوه دو نفر دیگر از جغرافی نویسان مرجع ما فواصل منزلگاهها را با روز (مرحله) ذکر نمودهاند.<sup>۲</sup>

راه سیرجان بسمت خاور تا جیرفت، با وجود اینکه ابن خردادبه آنرا با فرسخ و اصطخری با ذکر مراحل ثبت کردهاند، نمیتوان نقاطی را که سر این راه بوده و در شرح آن اسم برده شده است بجز «درقارد» تعیین کرد و شاید هیچکدام از آن نقاط را بجز بافت جنوبی در نقشه هم نتوان یافت و تلفظ مختلف آن نقاط هم در نسخه های خطی چنان است که بهیچکدام از آنها نمیتوان اعتماد داشت. از جیرفت راه به جنوب می پیچید و از و لاشگرد و سنوقان گذشته به هرموز (کهنه) در کنار دریا منتهی میشد و چنانکه اصطخری گوید از این راه در و لاشگرد راهی منشعب میگردد که بطرف باختر متوجه شده بمرز ایالت فارس می رسد و از شهرها و روستاهائی میگذشت که امروز همه آنها ناپیدا هستند و متأسفانه حتی نمیتوان انتهای این راه در مرز ایالت فارس را هم معین کرد.

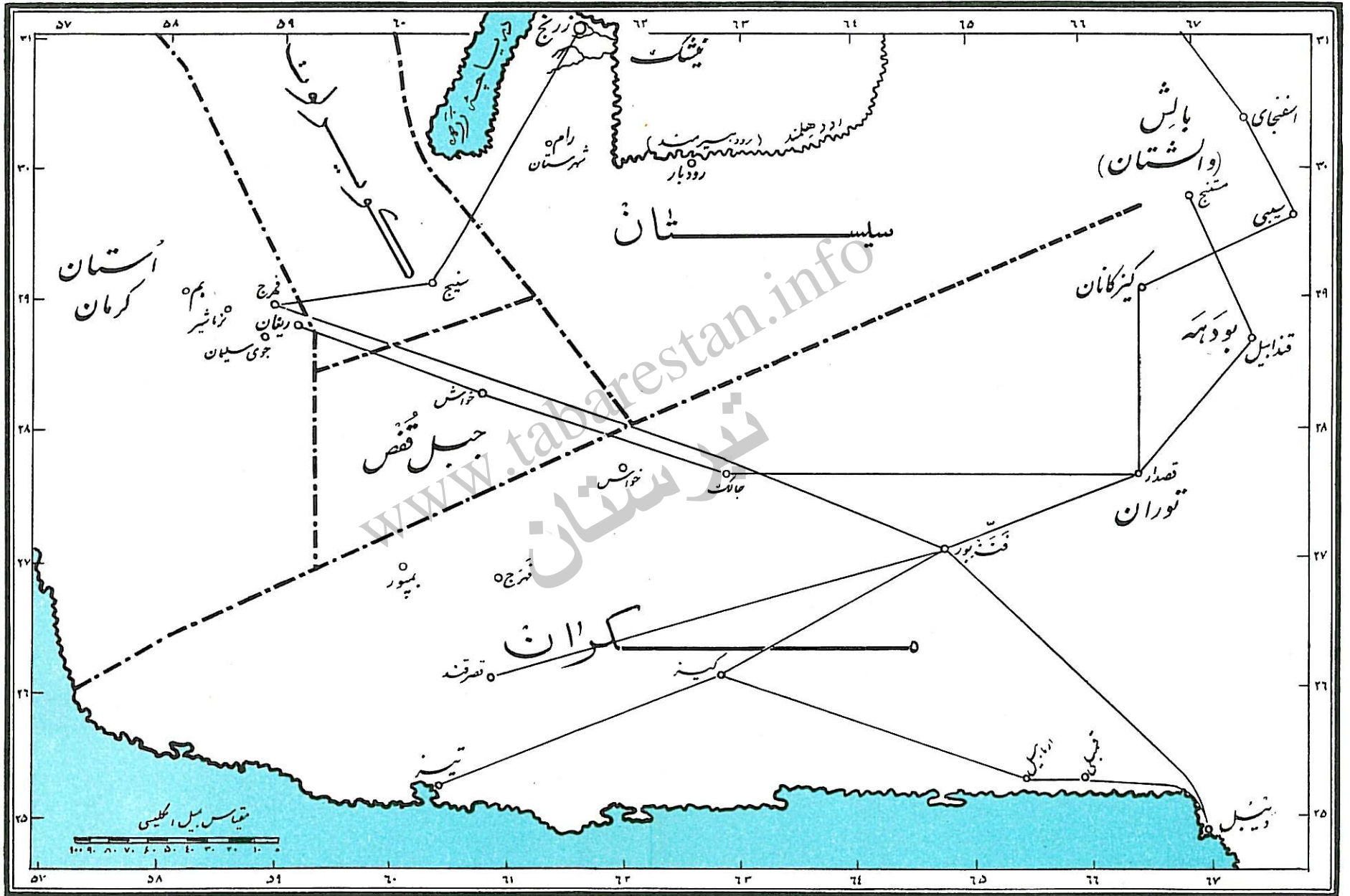
راه هرموز کهنه به ریگان و نرماشیر را مقدسی با ذکر مرحله ها ثبت کرده است. این راه از شهرهای باس و جکین عبور میکرد. همچنین راهی که از راین بطرف جنوب، به جیرفت میرفت، اصطخری فواصل آن قسمت را که بین دارجین و هرمز - ملک بود، بر حسب تعداد منزلگاهها ثبت کرده است.<sup>۴</sup>

۱ - اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۷۳، مستوفی ۲۰۱.

۲ - ابن خرداد به ۴۹، قدامه ۱۹۶، اصطخری، مقدسی ۴۷۳.

۳ - ابن خرداد به ۵۴، اصطخری ۱۶۹.

۴ - اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۷۳.



استان کرمان و قسمتی از استان سیستان

## فصل یست و سوم

### کویر لوت و مکران

وسعت کویر لوت و مختصات آن - سه واحه جرمق و نایند و سنیج - راههای عمده کویر - ایالت مکران - فنزبور و بندر تیز - شهرهای دیگر - سند و هند - بندر دیبل - منصوره و ملتان - رود مهران - ولایت توران و قصدار - ولایت بدخه و قندابیل

کویر لوت در فلات مرتفع ایران از شمال باختری بجنوب خاوری امتداد یافته ایالات حاصلخیز آن سرزمین را دو قسمت میکند، زیرا این کویر از دامنه جنوبی کوههای البرز که شمال شان بدریای خزر مشرف است شروع شده تا کوههای خشک مکران در حاشیه خلیج فارس کشیده میشود. طول این بیابان هشتصد میل است ولی عرض آن در نقاط مختلف یکسان نیست. شکل این سرزمین پهناور به ساعت ریگی شبیه است که گردنی باریک دارد و این گردن که درازای آن از صد میل بیشتر نیست بین کرمان و سیستان فاصله شده است، اما پهنای آن در شمال و جنوب بقدری است که در بعضی از نقاط از دویست میل هم تجاوز میکند.<sup>۱</sup>

۱ - حدود کویر لوت را بطور کلی در نقشه شماره ۱ و قسمت شمالی آنرا بطور تفصیل در نقشه شماره ۵ و قسمت پائین آنرا در نقشه شماره ۶ و نقشه شماره ۷ و نقشه شماره ۸ نشان داده ایم. تمام این بیابان معروف به دشت لوط و قسمتی از آن که باتلاقی و شوره زار است موسوم به دشت کویر است و گاه نیز اسم کویر بر تمامی دشت اطلاق میشود. وجه اشتقاق کلمه لوط ( که همان لوط تورا است ) و همچنین کلمه « کویر » معلوم نیست. رجوع کنید به کتاب Persia اثر سایکس صفحه ۲۲.

جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی این صحرا را «مفازه» بمعنی بیابان نامیده و در تعیین حدود آن دقت بسیار کرده اند. حد باختری و جنوب باختری آن ایالت جبال و ولایت یزد (که در اصل از توابع فارس بشمار میرفت) و کرمان بود و جنوب آن بجزبال ساحل مکران منتهی میگردید. در خاور و شمال خاوری آن خراسان و ولایات مجاور خراسان بود و در شمال مفازه قومس واقع میشد و بعد از آن گوشه‌ای از خود ایالت خراسان و از آن پس قهستان و پائین تر از آن سیستان که در قسمت باریک مفازه و مقابل کرمان بود قرار داشت. سیستان مجاور منطقه‌ای است که امروز کویر بلوچستان خوانده میشود ولی در قرون وسطی قسمتی از مکران محسوب میگردید. آنچه ابن حوقل و مقدسی در باره کویر نوشته‌اند همه از روی بصیرت و مشاهدات خودشان بوده است این دو نفر هر کدام چند بار از این بیابان عبور کرده‌اند. ابن حوقل در وصف کویر لوت گوید این بیابان در حیز هیچ اقلیمی نیست، راهزنان آن از هر بیابانی بیشترند و از هر جا راهزنی رانده شود باینجا پناه می‌آورد و جای میگیرد و هیچ شهر و دهکده‌ای در این خاک نیست مگر در سه جا. مقدسی در وصف کویر از ابن حوقل مفصل تر نوشته و اینک ما مختصری از آنرا نقل مینمائیم. وی گوید: این بیابان چون دریاست از هر سوی آن میتوانی طی طریق کنی بشرط آنکه راه را بشناسی و حوض‌های آب و گنبدک‌های آن حوضها را از نظر دور نداری. این حوضها را در قرن چهارم در امتداد راه‌های کویر ساخته بودند و میان هر دو حوض یکروز راه فاصله بود. مقدسی طی هفتاد روز از این سوی کویر بآن سوی آنرا پیموده و از گردنه‌های هولناک و شوره زارهای خطرناک و نقاط گرمسیری و سردسیری آنجا سخن رانده گوید آنجا اندک ریگی است و در بعضی از دره‌های کوچک آن زمینهای سرزوع و نخيلات دیده میشود.

در آن زمان کویر محلی بس خطرناک بود، زیرا دستجات مختلفی از قوم بلوص (بلوچ) در جبال ققص نزدیک مرزهای کرمان جای داشتند و آنها مردمی بودند بدسیرت و بیرحم و سنگدل با چهره‌های هول انگیز و شجاعت و چالاکی، بهر کس دست می‌یافتند همانگونه که مار را سر می‌کوبند سر او را با سنگ میکوبیدند

باین گونه که سر او را بر تخت سنگی گذارده با سنگ دیگر بسر او میکوبیدند تا جان دهد و در جواب مقدسی که سبب این گونه کشتن را پرسیده پاسخ داده‌اند می‌خواهیم شمشیر ما بی جهت کند نشود. در زمان مقدسی عضد الدوله دیلمی بر این طایفه استیلا یافت و گروهی از آنها را گرفته به فارس آورد و در آنجا بگرو نگاهداشت و از آن پس راه امن شد، زیرا از جانب سلطان نگهبانانی با کاروان‌ها همراه بودند. این طایفه، چنانکه مقدسی گوید، غالباً پیاده روند ولی بعضی هم جمازه سوارند. این قوم اگر چه اسماً مسلمانند ولی بیش از مسیحیان روم و بت پرستان ترك بر مسلمانان ستم روا می‌دارند و هر مسلمانی را که اسیر کنند بیست فرسخ او را پیشاپیش خود تشنه و گرسنه با پای برهنه می‌رانند. خوراک خود آنها چیزی است که از میوه درخت سدر تهیه میشود و در تحمل تشنگی و گرسنگی شکبیا ترین خلق خدایند. نیم قرن بعد از مقدسی، یعنی در سال ۴۴۴ هجری، ناصر خسرو که در بازگشت از مکه از قسمت شمالی کویر عبور نموده اسم خاصی برای کویر ذکر نکرده و آنرا بیابان نامیده گوید «و در این راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدک‌ها ساخته‌اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود بموضعی که شورستان نباشد ساخته‌اند و این گنبدک‌ها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند و نیز بگرما و سرما لحظه‌ای در آنجا آسایشی کنند و در راه ریگ روان دیدیم عظیم که هر که از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود و از آن بگذشتیم زمینی شوره پدید آمد بر جوشیده که شش فرسنگ چنین بود که اگر از راه کسی یکسوسدی فرو رفتی و از آنجا راه رباط زبیده که آنرا رباط سرا می‌گویند برفتیم و آن رباط را پنج چاه آبست که اگر رباط و آب نبود کسی از آن بیابان گذر نکردی و از آنجا بچارده طبس آمدیم بدیهی که آنرا رستاباد میگفتند». ابن حوقل و مقدسی گفته ناصر خسرو را درباره راه‌های کاروانی این بیابان پهناور و وجود حوضها و انبارهای آب در هر منزل تأیید نموده‌اند.<sup>۱</sup>

سه واحه، یعنی سه آبادی، بقواصل بسیار بعید از یکدیگر، در امتداد راه

۱ - ابن حوقل ۲۸۷، ۲۸۸، مقدسی ۴۸۸، ۴۸۹، ناصر خسرو ۹۳-۹۴، یاقوت: جلد

مرکزی این بیابان پهناور وجود داشت و طبعاً همه راههای کویر که از باختر بخاور آن می‌گذشتند بسمت این واحه‌ها متوجه بودند. در قرون وسطی این واحه‌ها موسوم بودند به جرمق و نایبند (که هنوز بهمین نام خوانده میشود) و سنیج. سنیج بقول مقدسی، تنها شهر کویر بود. در قسمت علیای کویر بین اصفهان و طبرستان واحه‌ای است که امروز آنرا جندک یا بیابانک می‌گویند ولی در قرون وسطی اعراب آنرا جرمق و فارسی زبانان «گره» می‌نامیدند و مشتمل بر سه دهکده است: جرمق (یا گره) و بیادق (فارسی «بیاده») و اراهه.

این حوقل مجموع این سه دهکده را «سده» نامیده و ناصر خسرو، در قرن پنجم گوید ده دوازده قریه در آنجا وجود دارد. بیاده نیز قلعه کوچکی دارد که امیر گیلکی «ناییی از آن خود بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راهها ایمن میدارد». در این واحه نخیلات و کشتزارها و مواشی بسیار وجود داشته است. این حوقل گوید: این سه آبادی نزدیک یکدیگر واقع شده‌اند بطوریکه هر دهکده از دهکده دیگر پیداست و جمعیت آنها مجموعاً از هزار نفر بیشتر است. نویسندگان بعد هم بر این گفته‌ها چیزی نیفزوده‌اند و آنچه تا زمان حمدالله مستوفی نوشته‌اند همانست که این حوقل نوشته و از نوشته‌های او اقتباس شده است.

نایبند، آبادی دوم، هنوز بنام سابق خوانده میشود و در انتهای شمالی قسمت باریک کویر بین راور کرمان و خورقستان واقع است. این حوقل گوید نایبند رباطی دارد با تقریباً بیست خانه و اطراف رباط آبی جاری است که میتواند آسیای کوچکی را بگرداند. نخلستان و کشتزاری دارد و دو فرسخ پیش از رسیدن به نایبند چشمه‌ای است با نخیلات و گنبدکها، اما کسی در آنجا سکنی نگزیده و پناهگاه راهزنان است.

آبادی سوم که آن هم در سمت جنوب میباشد در باریکترین نقطه کویر بین نرماشیر کرمان و زرینج، کرسی سیستان، واقعست. در اینجا دره‌ای کوچک با دوسه چشمه آب وجود دارد و امروز ایرانیان آنرا نصرت آباد می‌گویند ولی بلوچها هنوز آنرا «اسپی» و «اسفی» می‌نامند. این اسم مطابق با قرائت «اسپیذ» در کتاب مقدسی است که

آنرا سنیج یا سنیگ هم نامیده و از شهرهای سیستان شمرده، ولی این حوقل آنرا جزو شهرهای کرمان محسوب داشته است. چنانکه گفتیم جغرافی نویسان عرب غیر از این شهر در کویر از شهر دیگری اسم نبرده‌اند و مقدسی درباره این شهر گوید آباد است و پر جمعیت و کشتزارها و قناتهای بسیار دارد ولی در حاشیه کویر واقع است.<sup>۱</sup>

جغرافی نویسان قرن چهارم در وصف راههای کویر بتفصیل پرداخته‌اند. از سمت باختری کویر دوره یکی از اصفهان و دیگری از نائین آغاز میشود که هر دوی آنها در جرمق بهم میرسید. راه اصفهان (که مقدسی بشرح آن پرداخته) هفت منزلگاه و راه نائین تا جرمق پنج منزلگاه داشت و درین راه چند فرسخ بچند فرسخ حوض‌های آب و گنبدک‌ها بود.

در وصف راه جرمق که بسمت شمال رفته و مستقیماً در قومس به دامغان میرسید مقدسی مرجع ماست. این راه نود فرسخ است باین ترتیب که از جرمق تا ونده پنجاه فرسخ و از ونده تا دامغان چهل فرسخ. این راه از جرمق بسمت خاور متوجه شده پس از چهار روز بمحلی موسوم به نوخانی یا نوجای می‌رسید و درین راه در هر سه فرسخ یا چهار فرسخ حوض‌های آب وجود داشت.

در نوجای راه دو شاخه میشد: یکی در جهت شمال خاوری به ترشیز و دیگری در سمت جنوب خاوری به طبرستان میرفت که هر دو در ایالت قهستان واقع‌اند. بین نوجای و ترشیز چهار منزل فاصله است و آنجمله منزلگاه بن افریدون است (امروز این محل را ده نایبند گویند و البته نباید آنرا با واحه نایبند که هم اکنون بذکر آن پرداختیم اشتباه کرد). مقدسی راه سرتاسری دیگری که از جرمق تا بن-ا فریدون امتداد داشته و هفت روزه آنرا می‌پیموده‌اند و در هر منزلی از آن حوض

۱ - این حوقل ۲۹۳، ۲۸۹، مقدسی ۴۸۸، ۴۹۴، ۴۹۵، ناصر خسرو ۹۴، ۹۳، مستوفی ۱۸۳، یاقوت: جلد سوم ۱۷۰. واحه بیابانک را (که بآن جندک یا خور هم می‌گویند) تاورنیه در قرن هفدهم میلادی ذکر کرده است (Voyages: جلد اول صفحه ۷۶۹ چاپ‌لاسه ۱۷۱۷). کلنل Macgregor نیز در سال ۱۸۷۵ بیابانک را دیده است. رجوع به Khorasan جلد اول، صفحه ۹۱. سایکس هم نایبند و اسفی یعنی نصرت آباد را دیده است رجوع کنید به Persia صفحه ۳۶ و ۴۱۶.



آب وجود داشته است ذکر نموده . از نوجای راه بسمت جنوب خاوری رفته بعد از سه روز منزل به طبس میرسید . این خردادبه فاصله طبس تا ترشیز را از راه بن با فرسخ معین نموده ولی در غیر از این راه مطابق معمول فقط بذکر شماره منزلها اکتفا نموده است .<sup>۱</sup>

راه یزد به طبس از انجیره و خزانه گذشته به ساغند در حاشیه کویر میرسید و ذکر این مواضع درجائی که از استان فارس سخن راندم گذشت (به صفحه ۳۰۶ رجوع کنید) . این خردادبه شش مرحله از ساغند تا طبس را با شماره فرسخها ذکر نموده و ابن حوقل و مقدسی هم قول ابن خردادبه را درین مورد نقل کرده اند ولی فاصله این دو نقطه را برحسب روز آورده اند و در پاره‌ای جهات با این خردادبه اختلاف دارند . در دو منزلی ساغند قلعه‌ای بود موسوم به رباط آب شتران و در آنجا آب از قناتی می آمد و ببر که‌ای میریخت . مقدسی درباره این قلعه گوید : از آن قلعه بهتر ندیدم از سنگ و گچ ساخته شده و دروازه‌هایی آهنین دارد و پادگانی در آنجا مستقر است . این قلعه را ناصرالدوله پسر سیمجور از سران مشهور دولت آل بویه که در اواسط قرن چهارم حکمرانی آن حدود را داشت بنا کرده بود . سه منزل بعد از این قلعه کویر به آخر می رسد و در آنجا بقول ابن حوقل (که قول اصطخری را تکرار کرده) این راه ، طبس را در یکطرف خود گذارده مستقیماً از منزلگاهی که در جنوب این شهر است بمنزلگاهی که در شمال آن شهر است در راهی که به بن میرود سیر خود را ادامه میدهد .<sup>۲</sup>

راه دیگر سر تاسری کویر از دهکده بیره واقع در ناحیه موسوم به شور آغاز میگردد ، و این ناحیه نزدیک کوه بنان کرمان است . از این جا تا کبری هفت یا هشت منزل فاصله بود و در هر منزلگاهی حوض آبی وجود داشت . کبری دهکده‌ای بود در قهستان در آخر کویر و چند سیلی جنوب خاوری طبس . اصطخری بشرح این راه که به راه شور معروف بود پرداخته گوید : در دو فرسخی شمال آن

۱ - اصطخری ۲۳۱ ، ابن حوقل ۲۹۱ ، ابن خرداد به ۵۲ ، مقدسی ۴۹۱ .

۲ - ابن خرداد به ۵۱۱ ، اصطخری ۲۳۶ ، ابن حوقل ۲۳۵ ، مقدسی ۴۹۱ ، ۴۹۳ .

سنگهائی است عجیب (که بیشک از فسیلها بوده) بشکل بادام وسیب و اشکالی شبیه به شکل انسان و درخت . مقدسی گوید جز این راه طریق دیگری نیز مستقیماً از کوه بنان به کری می رود که طول آن شصت فرسخ است و در هر دو منزلی آن یک حوض آب وجود دارد .

راور ، که در فصل بیست و یکم ذکر کردیم ، در چند فرسخی خاور کوه بنان در مرز کرمان واقع است . از این محل راهی بود تا نابد ، واحه‌ای که درباره آن سخن گفتیم که مشتمل بر پنج منزلگاه بود و از آنجا سه منزلگاه بود تا خود قهستان و درین راه نیز بین هر سه چهار فرسخ حوضهای آب وجود داشت . شهر خبیص واقع در سه منزلی ماهان در مرز کرمان را باید تقریباً داخل در حدود کویر دانست ( رجوع کنید به صفحه ۳۳۰ ) و از این شهر راهی بطرف خوست (خوسف) امروز قهستان منتهی میگردد که ده منزلگاه داشت . از دو منزل قبل از رسیدن به خوست نزدیک قریه «کوکو» که در آخر کویر است مرز قهستان آغاز میشد در این راه در محلی که بان قبر خارجی میگفتند سنگریزه هائی دیده میشد پاره‌ای برنگ سفید مانند کافور و برخی برنگ سبز مانند شیشه و باز در محلی دیگر چهار فرسخ دور از جاده سنگهائی کوچک و سیاه رنگ جلب توجه می کرد .<sup>۱</sup>

راه دیگر از نرماشیر کرمان به زرنج کرسی سیستان از قسمت باریک کویر میگذشت و به واحه سنیج یا اسپی که ذکر آن گذشت میرسید . منزل اول این راه به فهرج در مرز کویر میرفت و بعد از چهار منزل دیگر به سنیج میرسید . فاصله منزلگاههای این راه را ابن خردادبه با فرسخ و اصطخری برحسب روز معین نموده اند . اصطخری از راه دیگری که به سنیج میرفت یاد می کند موسوم به راه نو که طول آن بیش از اولی بود . از سنیج تا زرنج هفت هشت روز راه بود و از گاونیشک در مرز سیستان بیگذشت . گاونیشک از کندر که هنوز در نقشه دیده میشود چندان دور نبود . بین گاونیشک و کندر ، سه چهار منزلی جنوب زرنج رباطی بود از بناهای عمرو بن - لیث صفاری در قرن سوم که بقول اصطخری معروف بود به «پل کرمان» بدون اینکه

۱ - اصطخری ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ ، ابن حوقل ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴ ، مقدسی ۴۹۱، ۴۹۲ .

آنجا پلی وجود داشته باشد. این محل دارای اهمیت خاصی است زیرا دریاچه زره در قرون وسطی تا این محل امتداد داشت، چنان که در فصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.<sup>۱</sup>

### ایالت مکران

کوههای خشک و بایر سواحل مکران از لحاظ جغرافیای طبیعی دنباله کویر است که تا آنجا امتداد یافته و هر چند، ظاهراً، بلاد مکران در قرون وسطی از آنچه در زمان ما دیده میشود حاصلخیزتر و پرجمعیتتر بوده اما هیچگاه از حیث ثروت حائز اهمیت نبوده است.

مهمترین درآمد مکران از نیشکر و یکنوع شکر سفید بود موسوم به «پانید» که معرب آن «فانید» است، و از آنجا بیلاذ مجاور صادر میگردد.<sup>۲</sup>

جغرافی نویسان قدیم اسامی بسیاری از شهرهای مکران را در کتابهای خود ثبت نموده اند ولی هیچکدام تفصیلی از آن شهرها ذکر نکرده اند. مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت بندر «تیز» در کنار خلیج فارس بود و کرسی آن استان شهر «فنزبور» یا «بنجبور» در داخله ایالت بود که امروز معروف است به «پنج گور». پنج گور در قرن چهارم، بقول مقدسی، باروئی داشت که از گل ساخته شده بود گرد آن بارو خندقی بود در میان نخيلات دارای دو دروازه: دروازه تیز در جنوب باختری که از آنجا بساحل خلیج میرفتند، و دروازه طوران در شمال خاوری که از آنجا بناحیه طوران میرفتند. شهرمر کزی طوران موسوم بود به قصدار (یا قزادار) که آب آن از نهر بود، مسجد جمعی

۱ - ابن خردادبه ۴۹، ۵۰، اصطخری ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ابن حوقل ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۰۷، مقدسی

۴۹۲، گلد سید Sir. F. Goldsmid در کتاب Eastern Persia: جلد اول، صفحه ۲۵۶

۲ - ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، مقدسی ۴۷۵، ۴۷۶، یاقوت: جلد چهارم ۶۱۴. درباره

محل شهرهای مختلف مکران در قرون وسطی هولج Sir T. H. Holdich در مجله Geographical Journal سال ۱۸۹۶ صفحه ۲۷۳ بحث کافی نموده و اطلاعاتی که ما توانسته ایم در این خصوص بدست آوریم از آنچه او بدست داده بهتر نیست.

در میان بازار داشت و بگفته مقدسی: اهل آنجا بلوچ وحشی اند و از مسلمانی اسمی بیش ندارند و زبانشان بلوچی است.<sup>۱</sup>

خرابه های بندر بزرگ تیز در رأس بندری که در قرون وسطی کشتیهای کوچک بان داخل میشدند واقع بود. مقدسی در باره تیز گوید نخيلات بسیار و کاروانسراهای خوب و مسجد جامع زیبایی دارد، اهل آنجا از ملت های مختلف هستند و بندریست مشهور. در قرن ششم هجری این بندر بر تجارت هرمز که رو بخرابی میرفت تفوق و استیلا پیدا کرد.<sup>۲</sup>

در خصوص شهرهای دیگر مکران جغرافی نویسان عرب، چنانکه گفته شد، فقط ثبت نام آنها اکتفا کرده اند بدون اینکه شرحی درباره آنها بنویسند. اسم دو شهر معروف بمپور و فهرج، که مجاور آنست، در کتاب مقدسی بصورت بربور (بجای «بنبور») و «فهل فهره» آمده و یاقوت اسم دومی را بصورت «بهره» ثبت کرده است.<sup>۳</sup> شهر قصر قند در شمال تیز هنوز نسبة اهمیت دارد و «کج» با اندک مسافتی در خاور قصر قند بنام «کجج» یا «کیز» وارد شده. اسم جالک و دزک نیز ثبت گردیده است. خواش یا خواص که شاید «گواشت» امروز باشد در خاور خواش در ولایت سرهد واقع بود (رجوع شود بصفحه ۳۳۹).

شهر راسک در قرون وسطی بسبب حاصلخیزی حومه و روستای آن که

۱ - «فنزبور» و «قنجبور» که در پاره ای از کتب چاپ شده فقط ناشی از اشتباه کاتب در نقطه گذاری حروف این کلمه است. اصطخری ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، مقدسی ۴۷۸. اسم پنج گور ازین جهت برین شهر اطلاق شده که پنج نفر از جنگجویان عرب در دوره فتوحات اول اسلامی در اینجا که یک منزلی باختر قلعه ناغه است کشته شدند. ولایتی که محیط باین شهر است نیز پنج گور نام دارد. رجوع شود بکتاب Persia تألیف سایکس صفحه ۲۳۴.

۲ - مقدسی ۴۷۸، یاقوت جلد اول ۹۰۷. برای اطلاع از خرابه های تیز رجوع کنید بکتاب Persia تألیف سایکس صفحه ۱۰۱ و ۱۱۰ و مقالات شیندلر در J. R. A. S. سال ۱۸۹۸ صفحه ۴۵ و تاریخ افضل کرمانی چاپ Houtsma در Z. D. M. G. ۱۸۸۱، صفحه ۴۹۴، ۴۰۲.

۳ - فهرج در چند میلی خاور بمپور در مکران است و نباید آنرا با شهر فهرج که در چند میلی خاور فرماشیر کرمان است اشتباه کرد. یک فهرج دیگر هم نزدیک یزد است.

«الخروج» نام داشت دارای اهمیتی بود، ولی از کتابهای مسالک معلوم و محقق نمیشود که این محل همان باشد که امروز باین نام موسوم است.

ارمابیل و قبلی دو شهر مهم بودند در ساحل، یا نزدیک ساحل، در نیمه راه تیز و دیبل در دهانه رود مهران (اندس). اصطخری آنها را شهرهائی نسبتاً بزرگ که با هم دو روز راه فاصله داشته اند شمرده و ارمابیل نیم فرسخ از دریا دور بوده است. اهالی آن شهر سوداگرانی توانگر بودند و داد و ستدشان بیشتر با هندوستان بود.<sup>۱</sup> ما نمیخواهیم در این کتاب آنچه را مربوط به جغرافیای حدود هندوستان است ذکر نمائیم و جغرافی نویسان عرب هم در حقیقت یادداشتهای کامل و مرتبی در این باره باقی نگذارده اند. زیرا آنان از بنادر هند در خاور خلیج فارس فقط بندر دیبل را می شناختند که در آن زمان بندری معمور بود و در کنار بزرگترین دهانه های رود اندس قرار داشت. دیبل در اقلیم سند واقع و کرسی آن شهر منصوره بود که هندیان آنرا بر همین آباد میگفتند و شهری بود بزرگ در کنار یکی از شاخه های رود اندس سفلی. اعراب رود اندس را رود مهران مینامیدند و بسیاری از شهرهای ساحلی آنرا ذکر کرده اند، از جمله شهر بزرگ مولتان واقع در بالاترین شعبه رود سند که سند رود نام داشت. شهر مولتان دارای بتخانه ای بسیار معروف بود. اصطخری که رود مهران را از حیث عظمت و سودمندی به نیل همانند کرده است گوید: رود مهران

۱ - اصطخری ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۲۷، مقدسی ۴۷۵، ۴۷۶، یاقوت: جلد اول ۷۶۹، جلد چهارم ۳۳۲. در بسیاری از نسخه ها بجای ارمابیل اشتها «ارماتیل» نوشته شده است. دورنیست خرابه های ارمابیل در Lus Belas و خرابه های قبلی در خیروکورت Khayrokot باشد. رجوع به J. G. G. S. سال ۱۸۹۶، صفحه ۱۰۰ مقاله Holdich. آنچه لازم است گفته شود این است که جغرافی نویسان قدیم از مکران بسیار کم اطلاع داشته اند و جغرافی نویسان بعد از آنها هم اطلاعاتی که شایسته ذکر باشد در این خصوص باقی نگذارده اند. یاقوت در این باره فقط آنچه را که جغرافی نویسان قبل از او در قرن چهارم نوشته اند نقل کرده و قزوینی (جلد دوم، صفحه ۱۸۲) تمام مطلبی که ذکر نموده راجع به پل مکران است، وی گوید «در سرزمین مکران رودخانه ایست که بر آن پلی از یک پارچه سنگ بسته اند هر کس از روی آن پل عبور کند دچار استفراغ میشود چنانکه هر چه خورده باشد استفراغ می کند و در معده اش چیزی نمی ماند و هر که بخواهد استفراغ کند از روی آن پل عبور می کند».

نهنگ هائی دارد چون نهنگهای رود نیل و از پشت کوهی سرچشمه میگیرد که قسمتی از رود جیحون از شمال آن کوه برمی خیزد. اعراب اهل سندرا «زط» که بفارسی «جت» گویند، می ناسیدند و گفته میشود آنها اجداد کولی های امروزه اند.<sup>۱</sup> جغرافی نویسان عرب دو ولایت واقع در حدود شمال خاوری مکران متصل بمرز هند را وصف کرده اند: یکی طوران، کرسی آن قصدار و دیگری بدهه در سمت شمال که کرسی آن قندابیل بود. قصدار بصورت قزدار هم ثبت گردیده و بهمین نام (قزدار) در اخبار جنگهای سلطان محمود غزنوی وارد شده است. ابن حوقل در باره آن گوید در کنار رودخانه ای واقع است و قلعه ای در وسط دارد اراضی اطراف شهر حاصلخیز و دارای میوه های سردسیری و انار نیکوست. مقدسی گوید این شهر مشتمل بر دو محله است، که در دو طرف رودخانه ای خشک و بدون پل قرار دارد. در یک محله کاخ پادشاهی و قلعه واقع است و در محله دیگر که «بودین» نام دارد سوداگران منزل دارند و اهالی خراسان به دکان های آنها آمد و رفت بسیار دارند. خانه های شهر از گل ساخته شده و آب شهر از قناتهای کم آب و بد آب تأمین میشود. طوران، ولایت قصدار، غالباً سرزمینی را که در شمال آن واقع بوده و ولایت بدهه نامیده میشد نیز شامل میگردد. کرسی ولایت بدهه قندابیل بود که بطور مسلم همان قندوه کنونی در جنوب سیبی و خاور کلات است. ابن حوقل قندابیل را شهری بزرگ شمرده که تنها در جلگه ای قرار گرفته نخیلات نداشته و از توابع آن کیزکانان یا کیکان بوده است که از شرح کتابهای مسالک استنباط میشود همان کلات جدید است. این هر دو شهر غالباً از توابع طوران شمرده شده است. غیر از این دو شهر اسم شهرهای دیگر نیز ثبت گردیده که چون خصوصیات آنها به ابهام ذکر شده

۱ - اصطخری ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ابن حوقل ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵

مقدسی ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۳. خرابه های بندر دیبل در بیست میلی جنوب باختری تته Thatta و چهل و پنج میلی شرق جنوب خاوری کراچی دیده میشود. منصوره در کنار شاخه قدیمی از شاخه های دلتای اندس چهل میلی شمال خاوری حیدرآباد است. کلمه «سند» صورت فارسی قدیم از کلمه هند است اعراب سند را بطور کلی بر ایالت بزرگی اطلاق می کردند که در خاور مکران واقع شده و امروز قسمتی از آنرا بلوچستان گویند و قسمت دیگر جزء سند کنونی است و «سند رود» همان رود سند است.

و در کتابت اسامی آنها بین نسخ مختلف تفاوت زیاد وجود دارد نمی‌توان آنها را معین و مشخص کرد.<sup>۱</sup>

در شمال این دو ولایت بالیس یا والشتان و دو شهر سیبی و مستنج واقع بود که جغرافی نویسان قدیم آنها را از توابع سیستان محسوب داشته‌اند و ما بدینجهت در فصل آینده بذکر آنها خواهیم پرداخت.

راههای مکران دنباله راههای کویر است که ذکر آنها گذشت و به هندوستان منتهی میشود. متأسفانه درباره این راهها باجمال سخن گفته شده و برحسب معمول تفصیلی در کتابهای مراجع ما وجود ندارد. فاصله راهها فقط با شماره روزها تعیین گردیده و بنابراین تعیین مسافتها مورد اعتماد نیست. فقط این خرداد به یکی از راهها را بتفصیل ثبت کرده و فاصلهها را با فرسخ و شماره منزلگاهها تعیین نموده است، گویا که امروز ممکن نیست خط سیر واقعی این راه را در کویر تحقیق کرد. این راه از فهرج وحاشیه کویر واقع در خاور بم و نرماشیر کرمان شروع میگردد، و این خرداد به چهارده منزلگاه آنرا تا فنزبور کرسی مکران ثبت کرده است. راه مزبور از فنزبور بسمت خاور میرفت تا به قصدار میرسید و سه منزلگاه داشت. مقدسی راهی دیگر را که تقریباً موازی آن راه بود و در جهت عکس آن سیر می‌کرد ثبت نموده است. این راه از قصدار به «جی» یا نهر سلیمان در بیست فرسخی خاور بم می‌رفت و از شمال فنزبور میگذشت و از جالک و خواص عبور میکرد.<sup>۲</sup>

از بندر «تیز» تا «کیز» پنج منزل و از آنجا تا فنزبور دو منزل بود. راه دیگری که از قصر قند می‌آمد نیز به این شهر منتهی میگردد، اما راه مستقیمی نبود و چنانکه بما رسیده از کیز و قصر قند تا ارمابیل شش منزل و از آنجا تا قبلی دو منزل و از آنجا تا دیبل، واقع در دهانه رود اندس، چهار منزل بود.

۱ - این خرداد به ۵۶، اصطخری ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، این حوقل ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، مقدسی

۴۷۶، ۴۸۸ .

۲ - این خرداد به ۵۵، مقدسی ۴۸۶ .

فاصله بین فنزبور و دیبل را چهارده منزل نوشته‌اند. فاصله بین قصدار تا قندابیل و از آنجا تا کیزکانان (کلات) و همچنین از این دو موضع تا سیبی و مستنج در والشتان با ارقام تقریبی ذکر شده است.<sup>۱</sup> کتابهای مسالک صورتی مختصر از شماره روزهایی که مسافرت از قصدار و قندابیل و از مرزهای والشتان، آنطرف سیبی، تا مولتان و منصوره در کنار نهر مهران طول می‌کشید درج نموده‌اند.<sup>۲</sup>

۱ - اصطخری ۱۷۸، این حوقل ۲۳۳، مقدسی ۴۸۵ .  
۲ - اصطخری ۱۷۹، این حوقل ۲۳۳، ۲۳۴، مقدسی ۴۸۶ .

دیگر نیز به آن دریاچه میریخته‌اند که عبارتند از رود خواص، رود فره و رودی که از ناحیهٔ اسفزار (سبزوار هرات) می‌آمد و امروز آنرا «هارود» می‌گویند. در داستانهای قدیم ایرانی سیستان و زابلستان از این جهت شهرت و اهمیت دارد که موطن زال پدر رستم، پهلوان نامور باستانی ایران، است. در آغاز خلافت عباسیان سیستان از این جهت نیز شهرت پیدا کرد که پادشاهان صفاری از آنجا برخاستند و در نیمهٔ دوم قرن سوم بر قسمت عمدهٔ جنوب و خاور ایران استیلا یافته رایت استقلال برافراشتند. کرسی و مرکز این ناحیه در قرون وسطی شهر بزرگ «زرنج» بود که بدست امیر تیمور ویران شد و هنوز خرابه‌های آن در سرزمین پهناوری دیده می‌شود، ولی اسم زرنج دیگر بکلی از بین رفته است. این اسم از اواخر قرون وسطی از استعمال افتاد و جغرافی‌نویسان عرب در قرون بعد آنرا فقط به‌عنوان «مدینهٔ سجستان» که از کلمهٔ فارسی سیستان مأخوذ است شناختند و این شهر زمانی که بدست امیر تیمور با خاک یکسان شد همین اسم (شهرسیستان) را داشت.<sup>۱</sup> زرنج در زمان پادشاهان ساسانی شهری عظیم بشمار می‌آمد و از آن در ضمن اخبار فتوحات اولیهٔ مسلمین در سال ۲۰ هجری مکرر یاد شده است. این شهر در حوالی سنارود، از نهرهای بزرگی که از هیرمند جدا می‌گردید و بسمت غرب میرفت، واقع بود. آب این رود در هنگام طغیان بدریاچهٔ زره نیز می‌رسید.

۱ - خرابه‌های زرنج در حوالی زاهدان و شهرستان، کنار نهر بزرگی که از هیرمند جدا کرده بودند و در قرون وسطی خشک شد، دیده می‌شود. برای اطلاع از خرابه‌های نامبرده و خرابه‌های دیگر رجوع کنید به سرهنری رالسن Sir H. Rawlinson در J. R. G. S. سال ۱۸۷۳ صفحه ۲۸۰، ۲۸۳ و ۲۸۴ و گولدمید Sir F. Goldsmid در کتاب Eastern Persia (جلد اول، صفحه ۳۰۱) و سایکس در Persia (صفحه ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۳) ساوج لندردر کتاب A. H. Savage Landor در Across Covered Lands نقشه‌ای برای خرابه‌های مهم آنجا ترسیم کرده است. (جلد دوم، صفحه ۲۲۸). هنوز نزدیک زاهدان بقایای برجی دیده می‌شود با ارتفاع هشتاد پا که میل زاهدان بآن می‌گویند و پلکانی مارپیچ دارد و دو کتیبهٔ کوفی روی آنست که میشود چیزی از آنها را خواند. معروف است که این برج را امیر تیمور خراب کرد. رجوع به G. P. Tate در J. R. A. S. سال ۱۹۰۴ صفحه ۱۷۱. نصرت آباد کرسی امروز سیستان در چند میلی جنوب این خرابه‌ها واقع است. این شهر اول بنام ناصر آباد معروف بود ولی این اسم امروز از استعمال افتاده است و بگفتهٔ ساوج لاندردر امروز نصریه بآن می‌گویند.

## فصل بیست و چهارم

## سیستان

سیستان یا نیمروز و زابلستان - زرنج کرسی سیستان - دریاچهٔ زره - رود هیرمند و نهرهایی که از آن جدا کرده‌اند - پایتخت قدیم سیستان موسوم به رام شهرستان - نه - فره و رود فره - رود خاش و روستای نیشک - قرنین و شهرهای دیگر - رودبار و بست - روستاهای زمین داور - رخج و بالیس یاوالشتان - قندهار - غزنه و کابل - معدن نقره - راههای سیستان

سیستان که مراجع قدیم عرب آنرا سجستان نامیده‌اند و از کلمهٔ فارسی «سگستان» مأخوذ گردیده نام جلگه ایست در اطراف دریاچهٔ زره و خاور آن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و رودخانه‌های دیگر که به دریاچهٔ زره می‌ریزند میشود. ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا واقع‌اند معروف بود به زابلستان. سیستان بفارسی نیمروز هم نامیده می‌شد که بمعنی سرزمین جنوبی است و چون در جنوب خراسان واقع است به این اسم نامیده شده. اصطخری گوید سیستان سرزمینی خرم است پر از خوردنی‌ها و انگور و خرما و اقوز به مقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا در خوراکیهای خود داخل می‌کنند و بمقدار فراوان نیز از آنجا صادر می‌گردد.<sup>۱</sup>

چنین بنظر میرسد که دریاچهٔ زره در قرون وسطی از امروز بزرگتر بوده و علاوه بر رود هیرمند، که رود بزرگی است و شاخه‌های متعدد دارد، سه رود بزرگ

یعقوبی در قرن سوم گوید محیط شهر زرنج چهار فرسخ است. ابن حوقل در یک قرن بعد تفصیلی درباره آن شهر ذکر نموده گوید: شهر دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه ای پهناور دارد و این حومه نیز دارای قلعه و باروئی است و پیرامون حومه خندق است که آب آن از داخل خود خندق برمی خیزد. بعلاوه فاضل آب نهرهای دیگر هم بخندق وارد میشود.

حومه شهرسیزده دروازه دارد. پنج دروازه شهر داخلی همه آهنین است. ازین پنج دروازه دو دروازه مجاور یکدیگر است که هر دو بسمت جنوب خاوری باز میشوند و چون راه فارس از آنجا آغاز میشود موسوم اند به «دو دروازه فارس»، یکی را دروازه نو و دیگری را دروازه کهنه مینامند. یک دروازه دیگر بطرف شمال باز میشود و از آن بسمت خراسان میروند و بمناسبت شهر کرکویه که نزدیک آنست دروازه کرکویه نامیده میشود. دروازه نیشک سر راه خاوری است که از آن بطرف بست میروند. پر آمد و رفت ترین دروازه ها دروازه پنجم است موسوم به دروازه طعام که براه جنوبی باز میشود و از میان بازارها و باغستانهایی که بیرون زرنج است میگذرد.

مسجد جامع شهر در حومه نزدیک دودروازه جنوب باختری سر راه فارس واقع است. زندان نزدیک مسجد و مقر حاکم نیز در همان حوالی است. بین دروازه نیشک و دروازه کرکویه در شمال خاوری شهر ساختمان بزرگی است که بان ارگ، یعنی قلعه، می گویند و خزانه در آنجاست و از اینیه عمرولیت دومین پادشاه سلسله صفاریان است. یعقوب برادر عمرو و مؤسس سلسله صفاریان در یک قسمت از شهر داخلی بین دو دروازه جنوب باختری و دروازه خواربار (باب الطعام) قصری ساخته که مقر جدید حاکم شهر گردیده و حوالی قصر عمرولیت است. این ساختمانها نیز مثل ساختمانهای دیگر آن شهر همه از خشت ساخته شده و طاقدار است زیرا تیر و چوب در آن شهر از کثرت رطوبت میپوسد و موربانه در آن رخنه میکند. ساختمانهای دولتی در حومه و بازار شهر حوالی مسجد جامع است. بازارهای حومه نیز معمور است و از جمله آنها بازار بیست موسوم به بازار عمرو که بامر عمرولیت ساخته شده و اجاره بهای آن روزی هزار درهم است (معادل چهل پوند) و وقف مسجد و بیمارستان شهر و مسجد مکه است.

بازارهای حومه تا نیم فرسخ بهم اتصال دارد و از دروازه فارس درباروی داخلی شهر تا دروازه فارس در حومه شهر کشیده شده و همه جا آب فراوان در جویهای کوچک و بزرگی که از سنارود جدا میگردد روانست و از سه جا بشهر داخل میشود: از دروازه کهنه، از دروازه نو و از دروازه خواربار. این آنها مجموعاً بقدریست که یک آسیاب را می گرداند. جلو مسجد جامع دو حوض بزرگ ساخته شده که آب بانها وارد میگردد و از آنها خارج شده بخانه های شهر میرود. خانه های حومه شهر نیز از جویهای متعدد آب میگیرند و بجهت شدت گرما مردم را ازین آبها چاره و گزیری نیست، هر خانه ای سردابی دارد که اهل خانه در فصل شدت گرما بان پناه میبرند. زمین شهر ریگستان و شوره زار و دارای نخلستانست، مدام بادهای سخت میوزد و توده های شن را از این سو بدان سو میبرد و گاهی ساختمانها و کشتزارها را از طوفان شن نابود میسازد زیرا آن سرزمین شنزار است، و چون باد همیشه دروزش است آسیابهای بادی تعبیه کرده اند که گندم را آرد میکند و این نوع آسیا مخصوص آن بلاد است. شن ها و ریگهای روان پیوسته اهالی را در معرض خطر قرار میدهد. ابن حوقل گزارشی طولانی در سال ۳۶۰ هجری از گردبادی که یکسال قبل از آن در آن شهر حادث گردیده و مسجد جامع را زیر شن فرو برده در کتاب خود آورده است.

این بود حال زرنج در قرن چهارم. مقدسی نیز این تفصیل را در کتاب خود تکرار نموده، بعلاوه گوید اهالی آنجا توانگر و اهل علم و دانش اند. وی به قلعه مستحکم و دو مناره مشهور مسجد جامع آنجا که یکی از آنها بامر یعقوب لیث ساخته شده بود نیز اشاره کرده است. شهر زرنج مدت چند قرن در کمال رونق و آبادی زیست و ظاهراً در فتنه مغول در سال ۶۱۹ هم که چنگیز خان اردوئی را بفتح سیستان مأمور کرد از صدمات آن قوم محفوظ ماند و چندی یکی از سرکردگان مغول حکومت آن شهر را بعهده داشت. در نیمه اول قرن هشتم حمدالله مستوفی از آن شهر (که ایرانیان آنرا زرننگ مینامند) یاد کرده گوید «گرشاسف ساخت و زرننگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب

ریگک روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سگستان خواندند بمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است آبش از سیاه رود، شق رود هیرمند است و درو باغستان بسیار و میوه‌های خوب و فراوان باشد. در اواخر این قرن یعنی در سال ۷۸۵ تیمور بالشکریان خود جلو حصار این شهر، که چنانکه گفتیم در آن زمان سیستان نام داشت، ظاهر شد و طولی نکشید این شهر بسر نوشت شومی دچار گردید. امیر تیمور قلعه آنجا را که به حصار زره معروف بود بتصرف در آورده با خاک یکسان کرد. ظاهر آ قلعه مزبور در شمال زرنج نزدیک ساحل دریاچه واقع بوده است. اما خود سیستان یعنی مرکز آن ایالت دروازه‌ها را بروی لشکریان امیر تیمور بست و در مقابل مهاجمین پایداری نمود و امیر تیمور پس از محاصره کوتاهی آن شهر را تصرف و اهالی را قتل عام کرد و بارو و ابنیه آنجا را با خاک یکسان نمود. از آن پس نام زرنج از صفحه روزگار محو شد و از آن خرابه‌های پیش بر جای نماند. ۱ دریاچه زره (بفتح «ز» و «ر» یا بکسر «ز» و فتح «ر» مشدد) چنانکه گفتیم در قرون وسطی از آنچه امروز است بسیار پهناور تر بود ولی باید دانست که وسعت این دریاچه همیشه بر اثر کم و زیاد شدن آب رودخانه‌ها در تغییر بوده است. ۲

این حوقل در قرن چهارم درباره آن گوید طول آن سی فرسخ است از ناحیه کونین (یا کرین) سر راه قهستان تا پل کرمان سر راه فارس در مرز سیستان در سومین منزلگاه سر راه زرنج به نرماشیر (رجوع کنید بصفحه ۳۵۱) و عرض آن دریاچه یک

۱ - بلاذری ۳۹۲، ۳۹۴، یعقوبی ۲۸۱، اصطخری ۲۳۹-۲۴۲، ابن حوقل ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، مقدسی ۳۰۵، مستوفی ۱۸۳، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول، صفحه ۳۶۲.

۲ - سایکس در کتاب Persia چند نقشه ساده ترسیم کرده که وضع کنونی هیرمند و دریاچه را نشان میدهد. انتهای جنوبی حوضه بزرگ این دریاچه به مجرای بزرگی متصل میشود که طول آن پنجاه میل و حد وسط عرض آن سیصد و پنجاه یارد است با صخره‌هایی بارتفاع پنجاه پا که آنرا «شلا» میگویند. این رودخانه بطرف جنوب خاوری جریان یافته به «گودزره» میریزد. گودزره دومین بستر دریاچه است و واقع در جنوب خمیدگی هیرمند سفلی در موسم طغیان رود زیادی آب دریاچه به گودزره وارد میشود مساحت گودزره از خاور بباختر صد میل و عرضش سی میل است. رجوع کنید به Persia اثر سایکس، صفحه ۳۶۵.

مرحله است (یعنی یکروز راه که تقریباً معادل سی میل است) آبش گواراست و نی فراوان در آن می‌روید و ماهی بسیار دارد و حول و حوش آن تماماً دهستان است، جز طرفی که در سمت کویر است، و در این دهستانها ماهی را خشک نموده بیخارج میفرستند.

بزرگترین رودخانه‌ای که آب آن به دریاچه زره میریزد رودخانه بزرگ هیلمند است که یاقوت در باره آن شرحی مفصل نوشته گوید آب هزار نهر باین رودخانه وارد میشود. یاقوت اسم این رودخانه را «هندمند» ضبط کرد، اما هیلمند البته از اشتباهات کاتبان است و همچنین هیرمند (یا هیرمید). حمدالله مستوفی نام رودخانه را باین صورت اخیر نوشته و آنرا آب زره نیز نامیده است. هیلمند تلفظ جدید آنست که از همه شایع تر می‌باشد. سرچشمه این رودخانه بزرگ در کوهستان بین غزنه و بامیان است که امروز در خاک افغانستان واقع شده و در قرون وسطی به ناحیه (یا مملکت) غور معروف بود. هیلمند بسمت جنوب باختری سیر نموده بدره پهناوری معروف به «زمین داور» سرازیر میگردد تا بشهر بست میرسد و در آنجا رودخانه قندهار که بلاد رخج را سیراب میسازد از سمت چپ بآن ملحق میگردد. بست اولین شهر سیستان است که از این رودخانه مشروب میشود. پیچ بزرگ هیرمند که بقدر یک نیم دایره میشود از این شهر آغاز میگردد بطوری که مسیر رودخانه ابتدا بجنوب و سپس بمغرب و بعد بشمال تغییر پیدا میکند تا به زرنج میرسد و از آنجا دوباره بسمت باختر می‌پیچد و بدریاچه زره میریزد. در رودخانه هیرمند بفاصله یک منزل، یعنی سی میل از زرنج، چندین سد برای جدا کردن آب از رودخانه و آبیاری کشت زارها ساخته شده است. در این محل قسمت عمده آب رودخانه به پنج نهر بزرگ وارد گردیده بسمت زرنج و دریاچه جاری میشود و نهرهای مزبور عبارتند از:

اول نهر طعام یا نهر خواربار که جنوبی‌ترین آن پنج نهر میباشد. این نهر روستاهای بیرون دروازه خواربار را، که از دروازه‌های زرنج بود و ذکر آن گذشت، مشروب میساخت. از جمله این روستاها روستائی بود که یجد نیشک

میرسید . دوم نهر باشت رود و سوم نهر سنارود است که در یک فرسخی زرنج از هیرمند جدا میشد و آب مرکز ایالت از این نهر بود باین جهت است که ابن حوقل گوید در موسم طغیان آب کشتی‌ها بین بست و زرنج آمد و رفت میکردند .

نهر چهارم سی دهکده را آب میداد و آنرا نهر شعبه میگفتند . نهر پنجم موسوم بود به نهر سیله . بقیه هیرمند از این پس در نهر دیگری موسوم به کزک جاری میشد و در آنجا بندی بسته بودند که از رفتن آب بدریاچه زره جلو گیری میکرد تا فصل طغیان رودخانه که زیادی آب بسمت دریاچه جاری میگردد<sup>۱</sup> . از گفته‌های جغرافی نویسان قدیم عرب چنین بر میآید که زرنج در زمان سلاطین قدیم ایران کرسی سیستان نبوده بلکه مرکز آن «رام شهرستان» که بآن «ابر شهر یار» نیز میگفتند بوده است .

این شهر در قرن چهارم زیر شنهای کویر دفن گردید ولی هنوز تا آن زمان پاره‌ای ابنیه و خانه‌های آن با برجا بوده است . میگویند محل این پایتخت قدیم سه منزلی زرنج در دست چپ مسافری که از زرنج به کرمان می‌رود ، نزدیک دارک‌مقابل شهر راسک ، که محل آنها هم نامعلوم است واقع بوده . همچنین نقل میکنند که شعبه بزرگ هیلمند در زمانهای بسیار قدیم از آن شهر میگذشت و روستاهای آنجا را سیراب مینمود و چون ناگهان بند آنجا شکسته شد و آب از آن نهر بنهر دیگری افتاد روستاهای آنرا به بیابانی مبدل ساخت و ناچار اهالی از آنجا مهاجرت نموده نموده زرنج را ساختند و در آنجا توطن گزیدند .

بفاصله کمی در باختر دریاچه زره در مرز قهستان و لب کویر بزرگ شهر «نه» یا «نیه» واقع است که جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا از شهرهای سیستان شمرده‌اند . مقدسی گوید «نه» قلعه‌ای دارد و ساختمانهای آنجا از گل و آب خوردنی آنها بیشتر از قناتست و از کوهستان بدان شهر فرود میآید . یاقوت و حمدالله

۱ - اصطخری ۲۴۲، ۲۴۴، ابن حوقل ۳۰۱، ۳۰۰، مقدسی ۳۲۹، یاقوت: جلد اول ۵۱۴، جلد چهارم ۲۷۲، ۹۹۳، ۹۹۲، مستوفی ۲۲۶، ۲۱۶، مقدسی این دریاچه را دریاچه «صنط» نوشته که ظاهر آن ناشی از اشتباه کاتب است .

مستوفی نیز اسم « نه » را برده‌اند و تنها بذکر این جمله اکتفا کرده که « از بناهای اردشیر بابکان است » . آنچه امروز از خرابه‌های قلعه و ابنیه دیگر آنجا استنباط میشود این است که شهر مزبور در قرون وسطی مکانی پر اهمیت بوده است<sup>۱</sup> .

از رودخانه‌هایی که از سمت شمال بدریاچه زره میریخته و از اسفزار (سبزوار هرات) جاری بودند، و امروز موسوم‌اند به هارود، ظاهر آجغرافی نویسان عرب نام نبرده‌اند ، فقط رود فره را که از کوهستان غور برمیخیزد با اسم «وادی فره» ذکر کرده‌اند . این رودخانه پس از عبور از آن کوهستان به ایالت سیستان وارد گردیده بشهر فره میرسد . این حوقل درباره شهر فره گوید : در جلگه‌ای واقع و محلی پهناور است ، خانه‌هایش از گل ساخته شده و شصت دهکده جداگانه و کشتزارهای بسیار دارد که از آنها سیوه فراوان مخصوصاً خرما بدست می‌آید . مقدسی گوید شهر فره دو محله دارد یکی مخصوص سنی‌هاست و دیگری مخصوص خوارج . در یک منزلی جنوب فره پل فره روی رودخانه فره بسته شده و راه زرنج از جانب راست بجانب چپ از روی این پل می‌گذرد . این پل که شهری نزدیک آن است بمسافت چهار روز راه بالای جوین واقع است . تقریباً در نیمه راه بین دوشهر ( چنانکه ابن‌رسته ذکر نموده ) محلی است موسوم به کهن . نزدیک کهن ، در یک فرسخی مغرب آن ، تل ریگی بزرگی است که خاصیت عجیبی دارد باین معنی که هر گاه روی ریگهای آن تپه آبی ریخته شود و یا چیز کوچکی روی آنها بیفتد صدای هولناک و طنین عجیبی از آن حادث میگردد . بیرونی هم در قرن پنجم از این تل ریگی اسم برده است . این خاصیت شنهای متحرک امروز هم در تلهای کویر بین سیستان و قهستان ملاحظه شده است . شهر جدید لاش - جوین را که امروز موضع مهمی است

۱ - اصطخری ۲۴۲، ابن حوقل ۳۰۰، مقدسی ۳۰۶، یاقوت: جلد چهارم ۸۸۱، مستوفی ۱۸۳ . محل رام شهرستان بدقت معین نگردیده است . رولسن ( J . R . G . S . ) سال ۱۸۷۳ صفحه ۲۷۴ محل آنرا در رامرود نزدیک سرچشمه شلا که خرابه‌های پهناوری وجود دارد دانسته و بوصف آن خرابه‌ها که امروز «شهر رستم» مینامند پرداخته و ساوج لاندور Savage Landor در کتاب Across covered Lands جلد دوم، صفحه ۲۷۰ نقشه‌ای از آن خرابه‌ها رسم کرده است . سایکس در کتاب Persia صفحه ۵۱۳ خرابه‌های «نه» را وصف و شرح کرده است .



مقدسی با اسم کوبن ( بجای گوین ) ذکر نموده گوید دارای قلعه مستحکمی است و چون اهل آنجا خوارج هستند مسجد جامعی ندارد. از جغرافی نویسان قرون وسطی غیر از مقدسی دیگری از آن محل اسم نبرده جز اینکه گویند یکی از منازل بین راه است و اسم « لاش » را ذکر نکرده اند. در نیمه راه بین جوین و زرنج پلی بود که روی بزرگترین شاخه های هیلند کشیده شده و در چند فرسخی جنوب آن پل شهر مهم کرکویه در یک منزلی شمال زرنج قرار داشت و چنانکه سابقاً گفتیم دروازه شمالی زرنج نیز بنام این شهر خوانده میشد. اهل کرکویه بگفته یاقوت خوارج بودند و در آنجا آتشکده ای وجود داشت که زردشتی ها آنرا بسیار محترم می شمردند. قزوینی که در پایان قرن هفتم میزیسته شرح مفصلی در باره ساختمان آن آتشکده نوشته گوید دو گنبد بزرگ دارد که حدس میزنند از زمان رستم باقی مانده است. سر هر گنبد شاخ گاو نصب شده هر شاخی بشاخ دیگر متمایل همچنانکه دو شاخ گاو متمایل بیکدیگر است. زیر دو گنبد آتشکده مجوسیان است که آتش آن هیچگاه خاموش نمیشود و خدام آنجا هر کدام بنوبت آتش را حراست میکنند و هر کس که نوبت حراست او فرا رسد بیست ذراع دور از آتش می نشیند و دهان و بینی خود را میپوشاند و با انبری از سیم خام چوبهای گز را که باندازه یک وجب بریده شده است گاه بگاه بدرون آتشگاه می افکند. مقدسی اضافه می کند که این آتشکده یکی از محترم ترین آتشکده های مجوس است.

بمسافت کمی از کرکویه سه فرسخی زرنج شهر کرنگ واقع بود که یاقوت گوید معمراً آنرا کرون می نامند، و تا کنون باین اسم اخیر الذکر باقی مانده است. یاقوت در باره آن گوید: شهر چه ای پاکبزه و بسیار نیکوست، اهل آن خوارج و بافندگان اند.<sup>۱</sup>

۱ - ابن رسته ۱۷۴ در باره این گونه تپه های شنی رجوع کنید به کتاب آثار الباقیه بیرونی صفحه ۲۴۶ ( متن عربی ) و کتاب Eastern Persia جلد اول، صفحه ۳۲۷ تألیف گلسمید. وی در حوالی مزار زید بن علی پنج میلی باختر « قلعه کلاه » تپه ای را که اینگونه اصوات از آن شنیده میشد دیده است. اصطخری ۲۴۴، ابن حوقل ۲۰۴، ۳۰۳، مقدسی ۳۲۹، ۳۰۶، مستوفی ۲۱۵، قزوینی: جلد دوم ۱۶۳، یاقوت: ( بقیه پاورتی در صفحه بعد )

رودخانه خاش یا خواص یا خواش<sup>۱</sup> بین دو رودخانه فره و هیرمند بدریاچه زره میریزد. ابن حوقل آنرا رودخانه نیشک خوانده است. نیشک اسم ولایت پرجمعیتی است در مشرق زرنج و چنانکه گفتیم دروازه شرقی کرسی زرنج نیز بهمین نام موسوم بود. این رودخانه هم از کوهستان غور سرچشمه می گیرد و شهر خواش در کنار آن رود، یک منزلی زرنج واقع است. ابن حوقل گوید شهر خواش بزرگترین شهرهای آن ولایت و دارای تخیلات و اشجار دیگر است. زمانی که یاقوت بتألیف کتاب خود مشغول بود شهر مزبور مثل اسروز بصورت « خاش » تلفظ میشد. مهم ترین شهرهای آن ناحیه، ولی کوچکتر از خواش، شهر کرنین یا القرنین زادگاه یعقوب و عمرولیت بود.

قرنین در حاشیه کویر در شمال باختری خواش و یک منزلی آن سر راه فره قرار داشت و در آنجا، بقول ابن خردادبه، آثاری از آخور رخس اسب مشهور رستم دیده میشد. مقدسی در باره قرنین گوید شهر یست کوچک ولی مستحکم و نهری از میان شهر میگذرد و دارای مسجد جامع و حومه است. حمدالله مستوفی گوید « حاصلش غله و اندک میوه باشد ». نیمه راه بین قرنین و فره شهر چه « چیزه » است که تقریباً باندازه فره میباشد. ابن حوقل در باره آن گوید دهکده ها و کشتزارهای فراوان دارد زیرا در میان ولایتی حاصلخیز قرار گرفته و آبش از قنات های متعدد است. ساختمانهای شهر از خشت بود و یاقوت گوید در زمان وی مردم آنرا « گیزه » می نامیدند. تمام ولایتی که در امتداد رودخانه خواش قرار داشت و نیشک خوانده میشد چنانکه سابقاً اشاره کردیم در قرن چهارم بسیار پر جمعیت بود. حروری، دهکده پر جمعیتی بود که سلطان تعلق داشت و هنوز باقی و در کنار رودخانه زیر خواش واقع است و در آنجا راهی

جلد سوم ۸۸۸، ۴۲، جلد چهارم ۳۶۳، ۳۶۹. محل کرکویه را ممکن است در خرابه های پهناور جنوب پیشاوران پیدا کرد که در آنجا پلی کهنه دارای دو طاق موسوم به تخت پل دیده میشود. رجوع کنید به گلدسمید Eastern Persia جلد اول، صفحه ۳۱۵ و به Yate در کتاب « خراسان و سیستان » صفحه ۱۱۸. این آتشکده را زردشتیان « مینو کرکو » می نامند.

۱ - در این ناحیه لاقل سه مکان باین نام یا قریب بآن وجود داشت: اول رودخانه و شهر خواش کنونی، دوم شهری بهمین نام در جبل قفص ( رجوع کنید به صفحه ۳۲۹ ) سوم خواص مکران ( رجوع کنید به صفحه ۳۵۳ ).

که از بست میباید از روی پلی که از آجر روی رود خواش ساخته شده بود میگذشت. دهکده «سروزان» دومین منزلگاه سر راه زرنج بود میان این دو دهکده «زنبوق» جای داشت که مقدسی آنرا باندازه جویین شمرده و قلعه‌ای مستحکم داشته است. بفاصله یکروز راه در شمال زرنج شهر مهم و پرجمعیت طاق که محل دقیق آن در کتب مسالک ذکر نشده، واقع بود و مقدسی گوید: انگور آنجا فراوان و روستای آن پهناور است. ابوالفداء در قرن هشتم از قول ابن سعید نقل کرده که آنجا را حصن الطاق (قلعه طاق) گویند و بالای کوهی بلند سرپیچ رودخانه هیلمند واقع است. در این نقطه باقیمانده رودخانه هیلمند، پس از آن که نهرهای بسیار از آن جدا شده، بدریاچه زره میریزد. اسم این قلعه با قلعه زره (یا حصار زره) از جمله شهرهایی که امیر تیمور اندکی قبل از یورش آوردن به زرنج آنها را تسخیر کرد ذکر شده است. در اخبار فتوحات اولیه مسلمانان از قلعه دیگری که در این نواحی بوده موسوم به «زالق» نیز اسم برده شده است که پنج فرسخ از کرکویه و پنج فرسخ از زرنج فاصله داشته اما تفصیلی درباره آن داده نشده و بعدها نیز اسم آن ذکر نشده است.<sup>۱</sup>

بست با زرنج تقریباً در یک عرض جغرافیائی است و راه از زرنج به آنجا مستقیماً بسمت مشرق رفته چنانکه گفتیم از حروری می‌گذرد و از کویر عبور میکند. اما از طریق رودخانه هیلمند این مسافت دو برابر میشود زیرا این رودخانه میان دوشهر مذکور خمیدگی نیم دایره‌ای بسمت جنوب پیدا می‌کند. در نیمه راه این خمیدگی شهر رودبار واقع است. این محل ظاهراً در ایام فتوحات اولیه مسلمانان بوسیله بلاذری ذکر شده است، زیرا وی از شهری گفتگو می‌کند که آنرا رودبار سیستان می‌گفتند و سر راه قندهار واقع بوده و نزدیک این رودبار شهر «کش» یا «کس» بوده است و بنظر می‌رسد که این کش همان محلی که امروز موسوم است به کاخ یا کھیچ. جغرافی نویسان عرب رودبار را فقط در ضمن بیان مطالب، نه مستقلاً، ذکر کرده‌اند

۱ - بلاذری ۳۹۳، ۳۹۵، ابن حوقل ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ابن خردادبه ۵۰، مقدسی ۳۰۶، یاقوت: جلد دوم ۴۷۲، ۴۸۶، جلد چهارم ۲۷۲، مستوفی ۱۸۵، ابوالفداء ۳۴۳، شرف‌الدین علی‌یزدی: جلد اول ۳۷۰.

و شاید هم این شهر بارودباری که اصطخری از آن گفتگو میکند و گوید از توابع فیروز کند نزدیک بست است مطابق باشد. اصطخری در وصف این رودبار گوید: صادرات عمده‌اش نمک میباشد و غله و آب روان نیز دارد. در این نواحی محل دیگری نیز بوده موسوم به «زالقان» که آنرا بصورت مالقان و جالقان هم نوشته‌اند و ابن حوقل در وصف آن گوید در یک منزلی بست واقع است ولی معین نمی‌کند در کدام سمت آن است. این اسم در کتب مسالک هم وارد نگردیده و شهری بوده که اکثریت اهالی آنرا جولاهان تشکیل میداده‌اند و میوه و غله و خرما و آب روان داشته و در قرن چهارم وسعت آن باندازه قرنین بوده است.

بست (بضم و فتح «ب») در ساحل هیرمند در محل التقای آن با رودی که از قندهار جریان دارد واقع و پیوسته جای مهمی بوده است. اصطخری گوید جلودروازه بست پلی است تعبیه شده از زورقها مانند پلهای عراق و راهی که از زرنج میآید از این پل میگذرد. بست در قرن چهارم دومین شهر مهم سیستان بود، اهالی آن مانند عراقیان لباس می‌پوشیدند و بیشتر آنها باهند داد و ستد داشتند. در این شهر خرما و انگور بعمل می‌آمد و اراضی آن بسیار سرسبز و خرم بود. بست بزرگترین شهر کوهستانی مشرق که شامل زمین داور و رخج بود بشمار می‌آید.

مقدسی گوید حوالی بست و قلعه آن حومه‌های پهناوری در یک فرسخی بالای ملتقای رودخانه خردروی (ارگنداب امروز) به هیرمند وجود دارد و دارای مسجدی نیکو و بازارهایی معمور است. بفاصله نیم فرسخ در راه غزنه شهرچه عسکر واقع بود که سلطان در آنجا مسکن میگرفت. یاقوت در قرن هفتم گوید رویهمرفته بست خراب است و از جمله بلاد گرسیر است و آب فراوان و باغستان بسیار دارد. در پایان قرن هشتم هنگام لشکر کشی امیر تیمور از بست به زرنج این شهر و حول و حوش آن ویران گردید و در ضمن همین لشکر کشی بنده عظیم هیرمند نیز که بند رستم نام داشت خراب شد. این بند تمام روستاهای باختر سیستان را مشروب می‌کرد.<sup>۱</sup>

۱ - بلاذری ۳۹۴، ۳۹۵، اصطخری ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ابن حوقل ۳۰۲، ۳۰۴، مقدسی ۲۹۷، یاقوت: جلد دوم ۶۱۰، ۶۱۲، جلد چهارم ۱۸۴، شرف‌الدین علی‌یزدی: جلد اول ۳۷۰.

هنوز دره پهنآوری که وقتی رود هیرمند از جبال هندوکش بطرف بست فرود می آید در آن جاری میگردد زمین داور خوانده میشود. جغرافی نویسان عرب این اسم را بتمام این ولایت دادند و معرب آن ارض داور یا بللداور است. معنای این هر دو صورت (تلفظ فارسی و عربی) یکی است و سراد از آن «معبرهای کوهستان» است. این بلاد در قرن وسطی بسیار حاصلخیز و آباد و پرجمعیت بود و چهار شهر بزرگ داشت: درتل، درغش، بغثین و شیروان و شهرهای مزبور دارای روستاها و قریه‌های بسیار بود. مهمترین شهر این ناحیه «درتل» یا چنانکه اصطخری نقل نموده «تل» بود و ظاهراً با شهز داور که مقدسی ذکر کرده است تطبیق می‌کند. این شهر بنا بر وصف مقدسی: شهری بزرگ است و قلعه‌ای دارد که یک‌پادگان سوار از آن محافظت می‌کند، زیرا قلعه مزبور در قرن چهارم بمنزله یکی از استحکامات مرزی بود که جلوه کوهستان غور و در ساحل رود هیرمند سه منزل بالای بست قرار داشت. در اخبار فتوحات اولیه مسلمین چنین ذکر شده که حوالی آن قلعه کوهی است موسوم به جبل الزور بمناسبت آنکه در آن کوه بتی بزرگ بنام «زور» یا «زون» وجود داشته که به غنیمت بدست اعراب افتاده است. این بت تمام ازطلای خالص و چشمانش از یاقوت بوده. در کنار هیرمند و در همان ساحلی که در تل واقع بود بفاصله یک منزل بالاتر از آن شهر «درغش» قرار داشت، ولی بغثین در یک منزلی باختر درتل در بلادی که قبایل ترك معروف به بشلنگ مسکن داشتند واقع بود. در میان این قبایل قبیله خلیج نیز ساکن بودند ولی خلیجها از آن پس بسمت باختر مهاجرت نمودند. این حوقل در قرن چهارم گوید خلیجها از سرزمین داور هستند و سر و وضع و خلق و خوی آنها مثل ترکها است. در سرزمین داور شهر پنجمی نیز بود موسوم به خواش (که اسم آن با نام محلی که در ساحل رودخانه خواش است و شرح آن داده شد یکی است).

اصطخری در باره خواش گوید شهری بدون بار و ست ولی در آن قلعه‌ای است. متأسفانه در کتب جغرافیا محل آنرا ذکر نکرده‌اند ولی بعضی آنرا از توابع کابل شمرده‌اند. بین درتل و بست در یک منزلی جنوبی درتل شهر سروان یا سروان واقع بود

ولی در ساحل رود هیرمند جای نداشت. ابن حوقل درباره آن گوید: شهرچه‌ای باندازه قرنین ولی از آن آبادتر و پرجمعیت‌تر است، میوه فراوان و خرما و انگور بسیار دارد که از روستاهای آن و نیز از فیروزقند (فیروز کند) واقع در جنوب ولایت شیروان و یک منزلی مشرق بست بخارج صادر میگردد. ولایت رخج از بلاد اطراف قندهار، یعنی آنچه در خاور بست در امتداد کناره‌های دو رودخانه معروف ترنک و ارگنداب واقع است، تشکیل میشود. کرسی رخج در قرون وسطی «پنج‌وای» بود که معرب آن پنج‌وای (بمعنی پنج رودخانه) است و هنوز این اسم بر ناحیه باختری قندهار نزدیک ملتقای دو رودخانه ترنک و ارگنداب باقی مانده است. بلاد رخج در قرون وسطی غایت آبادی و حاصلخیزی را داشت و مردم آنجا پشم باف بودند و از دسترنج آنها مال وافر بخزانة دولت وارد میگردد. امروز مشکل است محل صحیح پنج‌وای را معین کرد، فقط میدانیم سر راه بست و چهار منزلی آن واقع بود و در آنجا راه دو شاخه میشد: راهی بطرف شمال میرفت و پس از طی دوازده منزل به غزنه می‌رسید و راهی دیگر بطرف مشرق متوجه میشد و پس از گذشتن از شش منزل به سیبی میرسید. ظاهراً پنج‌وای با شهر قندهار مسافت زیاد نداشته است، اما در کتابهایی که مرجع ما است فاصله این دو شهر را تعیین نکرده‌اند. در یک منزلی باختر پنج‌وای قلعه کوهک واقع بود که گرد آن شهری قرار داشت. خود پنج‌وای شهری بسیار مستحکم بود و مسجدی نیکو داشت و اهالی آن از رودخانه آب بر میداشتند. یک منزلی این محل سر راه سیبی شهر «بکراوآ» (بجای بکرآباد که اصطخری و ابن حوقل آنرا بصورت تکین آباد ضبط نموده‌اند و ظاهراً ناشی از اشتباه کاتب است) قرار داشت. شهری بزرگ بود، دارای مسجدی در بازار، در کنار رودخانه‌ای که برود قندهار ملحق میشد. شهر قندهار (یا القندهار) مکرر در اخبار فتوحات اولیه مسلمین در جمله اساکن نزدیک بحدود هند یاد شده است.

۱ - بلاذری ۳۹۴، ۴۳۴، اصطخری ۲۴۴، ۲۴۸، ابن حوقل ۳۰۲، ۳۰۴، مقدسی ۲۹۷، ۳۰۴، یاقوت: جلد دوم ۱۰، ۱۱، ۱۲، جلد چهارم ۱۸۴، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۷۰. اکنون هیچیک از شهرهای زمین داور باقی نیستند ولی ظاهراً در تل، مرکز بلاد مزبور، در محل گیرشک کنونی قرار داشته است.

بلاذری گوید مسلمین از سیستان پس از گذشتن از کویر به قندهار رسیدند و سوار بر قایقها از راه رودخانه بانجا حمله کردند و آنرا تسخیر نموده بت بزرگ آنرا، که بدون شک تمثال بودا بوده است، خرد کردند.

پس ازین دوره دیگر اسم قندهار بمیان نیامده مگر بطور اتفاقی در کتب مقدسی و ابن رسته و یعقوبی که گفته اند در هند یا در حدود هند واقع است. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان کتب مسالک ما را به قندهار نمی‌برند و در ضمن کلام اصطخری و ابن حوقل از این سرزمین نامی از قندهار برده نشده است. ممکن است پنجوای در اوایل قرون وسطی جای قندهار را گرفته باشد زیرا یاقوت از آن شهر وصفی نکرده است، ولی مجدداً نام این شهر در دو مورد در تاریخ ظاهر میشود. نخست هنگامی که بدست مغول ویران شد در نیمه اول قرن هفتم و سپس موقعی که بحکم تیمور خراب گشت در پایان قرن هشتم.<sup>۱</sup>

ناحیه سیبی نزد جغرافی نویسان عرب بنام بالس و بالش و والشان معروف بود و چنانکه اصطخری گوید کرسی آن سیبی بود که آنرا «سیوی» و «سیوه» نیز نوشته‌اند و فرمانروای آن ناحیه عاده در قصر (یعنی قلعه) اقامت داشت. قصر شهرچه‌ای بود در یکفرسخی اسفنجای یا سنفجوی که دومین شهر آن ناحیه بشمار میامد، اما محل صحیح آن معلوم نیست و فقط میدانیم در دو منزلی شمال سیبی سر راه پنجوای به رخج بوده است.

شهر مستنگ یا مستنج را اصطخری و مقدسی هر دو اسم برده‌اند و مقدسی درباره آن گوید دو هزار و دو بیست دهکده دارد، ولی هیچگونه تفصیلی از آن دو محل بدست ما نرسیده است.<sup>۲</sup>

غزنه یا غزنین در اواخر قرن چهارم در تاریخ شهرت پیدا کرد، یعنی از زمانیکه پایتخت سلطان محمود غزنوی که در یک زمان در مشرق بر هندوستان

۱ - بلاذری ۴۴۴، ۴۴۵، اصطخری ۲۵۰، ۲۴۴، ابن حوقل ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، مقدسی ۳۰۵، یاقوت: جلد چهارم ۳۲۱، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۳۷۶، دکتر بیلو H. W. Bellew در کتاب From the Indus to the Tigris صفحه ۱۶۰.

۲ - اصطخری ۱۷۹، ۲۴۴، ابن حوقل ۳۰۱، مقدسی ۲۹۷.

و در مغرب بر بغداد حکومت میکرد واقع گردید. متأسفانه از زمانیکه سلطان محمود غزنه را دوباره بنا کرد و با غنیمت‌هایی که از جنگهای هندوستان بدست آورد آنرا بیاراست و صف کابلی از آن شهر بدست ما نرسیده است. اصطخری یک نسل پیش از سلطان محمود از آن شهر ذکری نموده گوید: مانند بامیان است، نهری دارد اما باغستان ندارد و از همه شهرهای حول و حوش بلخ پر کالانتر و تجارت آن بارونق‌تر است زیرا بندر هند است. مقدسی نام بسیاری از روستاها و دهکده‌ها و شهرهای غزنه را ذکر نموده که محل هیچکدام از آنها امروز معلوم نیست. این نویسنده نام غزنه را بصورت غزنین، بصیغه تشبیه، آورده و هر چند در زمانهای بعد غزنین بیش از غزنه استعمال گردیده ولی مقدسی ذکر نکرده است که مراد او از «دوغزنه» چیست. وی همچنین توضیح میدهد که تمام منطقه میان غزنین و کابل معروف است به کابلستان.

سلطان محمود در حدود سال ۴۱۵ هنگام بازگشت از سفر هند و آوردن غنیمتهای بسیار از آن سرزمین بتجدید بنای غزنه همت گماشت و این شهر در زمان وی باوج عزت و شکوه و جلال رسید و این حال بیش از یک قرن دوام یافت. اما سلطان علاءالدین غوری بانتقام مرگ برادرش که بدست بهرام شاه غزنوی کشته شده بود به غزنه تاختن آورده پس از تسخیر آن در سال ۵۴۴ بفرمان او آن شهر سراسر بباد غارت رفت و سپس آنرا سوزانیدند و بهمین مناسبت سلطان علاءالدین به جهانسوز شهرت یافت. از آن پس دیگر غزنه رونق نیافت. ظاهراً در این حادثه قبر سلطان محمود غزنوی که در مسجد جامع جای داشت از این ویرانی مصون ماند و یا اینکه مجدداً تعمیر و ساخته شد، زیرا وقتی که ابن بطوطه در قرن هشتم هجری غزنه را دیده است قبر محمود را مشاهده کرده گوید شهر بیست ویران و با اینکه در سابق شهری بزرگ و معمور بوده جز اندکی از آن باقی نمانده است. همزمان او حمدالله مستوفی گوید با بغداد در یک عرض جغرافیائی است «شهر کوچک است و هوایش سرد است و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یک هوا داشتی. و چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است

سرد است و هر جا پست است گرم « ولی این تاریخ نویسی هم وصف مهمی از غزنین نیاورده است. ۱. جغرافی نویسان عرب چنانکه گفتیم اقلیم کوهستانی رود هیرمند علیا ورود قندهار را زابلستان می‌گفتند. استعمال این اسم بسیار مبهم است و غالباً بر نواحی حول وحوش غزنه اطلاق می‌شود. از طرف دیگر کابلستان به اقلیم کابل گفته می‌شود که در مرز با میان و شمال غزنه است. این است تقسیم موجود در اخبار فتوحات امیر تیمور. یعقوبی در قرن سوم درباره شهر کابل گوید تجار به این شهر بسیار می‌روند و از آنجا هلیله های ۲ بزرگ کابلی صادر می‌کنند. همچنین گوید شهر بزرگ کابل را «جروس» گویند، اما اصطخری در قرن بعد گوید اسم آن طابان است ولی ظاهراً اسم معمولی آن که رواج دارد همان کابل است ولی بیشتر بر ولایت آن اطلاق می‌شود.

در کابل قهندزی، یعنی قلعه ای، مشهور بود و شهر باروئی بلند داشت که برای وارد شدن به آن جز یک راه نبود. کابل مرکز مبادلات و تجارت با هندوستان بود و بهای مقدار نیلی که برای صدور با آنجا وارد می‌شد بسالی هزار هزار دینار طلا بلکه بیشتر می‌رسید ( معادل پانصد هزار پوند) علاوه بر این مقادیری از پارچه های گرانبهای هندوستان و چین در آنجا انبار می‌شد. از اوایل قرن چهارم مسلمین و کلیمیان و بت پرستان هر کدام در کابل محله ای مخصوص بخود داشتند و بازارهای معمور و پرمایه در آن شهر وجود داشت. مقدسی گوید در قلعه کابل چاهی است

۱ - اصطخری ۲۸۰، ابن حوقل ۳۲۸، مقدسی ۲۹۶، ۲۹۷، ابن بطوطه: جلد سوم ۸۸، مستوفی ۱۸۴. متأسفانه عتبی در کتاب خود شرح کافی درباره پایتخت نیاورده است.  
رجوع شود به «غزنه» در دائرة المعارف بریتانی (چاپ نهم) جلد دهم مقاله یول. H. Yule. صفحه ۶۰ که نقشه غزنه نیز در آنجا ترسیم شده است.

۲ - هلیله در قرون وسطی بر دانه ای خشک و قابض اطلاق می‌شد که محصول هند و دارای انواع بسیار بود و در دوا سازی مورد استعمال بسیار داشت. این کلمه در اصل یونانی است و بهترین نوع آنرا کابلی می‌گفتند زیرا در کابل بدست می‌آمد. اعراب آنرا اهلیلیج و هلیلیج می‌گفتند. ابن بیطار در کتاب «الجامع لمفردات الادویة والاعذیة» (که دکتر T. Sontheimer آنرا ترجمه کرد، رجوع کنید به جلد اول صفحه ۱۶۳، جلد دوم صفحه ۷۲) دو مبحث در این باره آورده است. رجوع کنید به دوزی در کتاب «تکلمة معجمات عربی» کلمة اهلیلیج و Glossary of Anglo-Indian Terms تألیف یول Yule و بورنل Burnell کلمة Myrobalan.

شگفت انگیز و بقول او: کابل سرزمین هلیله است. او کابل را آخرین قطعه ایالت سیستان بحساب می‌آورد. قزوینی در قرن هفتم گوید کابل به پرورش شتر بختی که بهترین نوع شتر در سراسر آسیای مرکزی است مشهور است. ابن بطوطه که کابل را یک قرن بعد از قزوینی دیده است گوید کابل در زمان گذشته شهری بزرگ بوده و اکنون فقط بصورت دهکده ایست که یک قبیله ایرانی معروف به افغان در آنجا زندگی می‌کنند. رودخانه کابل شعبه ای از نهر اندس (نهر بهران) است و از الحاق دونه که از کوه های هندو کش در شمال کابل سرازیر می‌گردند تشکیل می‌شود. در منبع شرقی این رودخانه معدن معروف نقره است که اعراب آن محل را پنج هیر (بزبان اهل محل پنج هیر یعنی پنج کوه) می‌نامیدند. از آن معدن مقدار زیادی نقره بدست می‌آمد و از این جهت پنج هیر در زمان صفاریان یعنی در قرن سوم هجری مرکز ضرابخانه گردید و البته در هم های آنجا بنام خلیفه عباسی ضرب می‌شد. شهر پنج هیر را ابن حوقل وصف کرده گوید: بالای تپه ای است و ده هزار نفر معدنچی در آنجا زندگی می‌کنند و مردمی بی نظم و فاسدند. شهر جار بایه مجاور پنج هیر و در کنار رود پنج هیر یعنی رود کابل واقع بود. رود کابل از آنجا بطرف جلگه های هندوستان جاری می‌شد و از فروان، شهر بزرگی که مسجد جامعی هم داشت، می‌گذشت. بعلاوه مقدسی از شهر «شیان» که در ولایت اسکی مشتم واقع بود نیز اسم می‌برد. در این شهر چشمه ای شگفت آمیز و مسجدی که آنرا قتیبه سردار معروف عرب در دوره فتوحات اولیه مسلمین ساخته بود وجود داشت.

یا قوت تفصیلی در خصوص این معدن نقره و جماعت معدنچی هرزه و فتنه جوی آنجا ذکر نموده گوید زمین آنجا را برای یافتن رگه خالک نقره مانند غربال سوراخ سوراخ کرده اند. در زیر زمین معدنچیان با چراغهای مخصوص یکار اشتغال داشتند و کار مردم در پیدا کردن رشته های این معدن بیک نوع قمار شباهت داشت. بسا اشخاص شامگاه تهی دست بودند و صبحگاه توانگر و بسیاری بامداد توانگر بودند و شام مستمند، زیرا اتفاق می افتاد که یکی از آنان برای پیدا کردن رگه ای از نقره سیصد هزار

۱ - ابن بطوطه (جلد سوم، صفحه ۱۸۴) نخستین کسی است که اسم «هندوکش» را ذکر کرده و پیش از او جغرافی نویسان عرب این اسم را ذکر نکرده اند. وی گوید چون بسیاری از بردگانی که آنها را از هندوستان بایران وارد می‌کردند در این کوهها هلاک می‌شدند این کوه را «هندوکش» نامیدند.

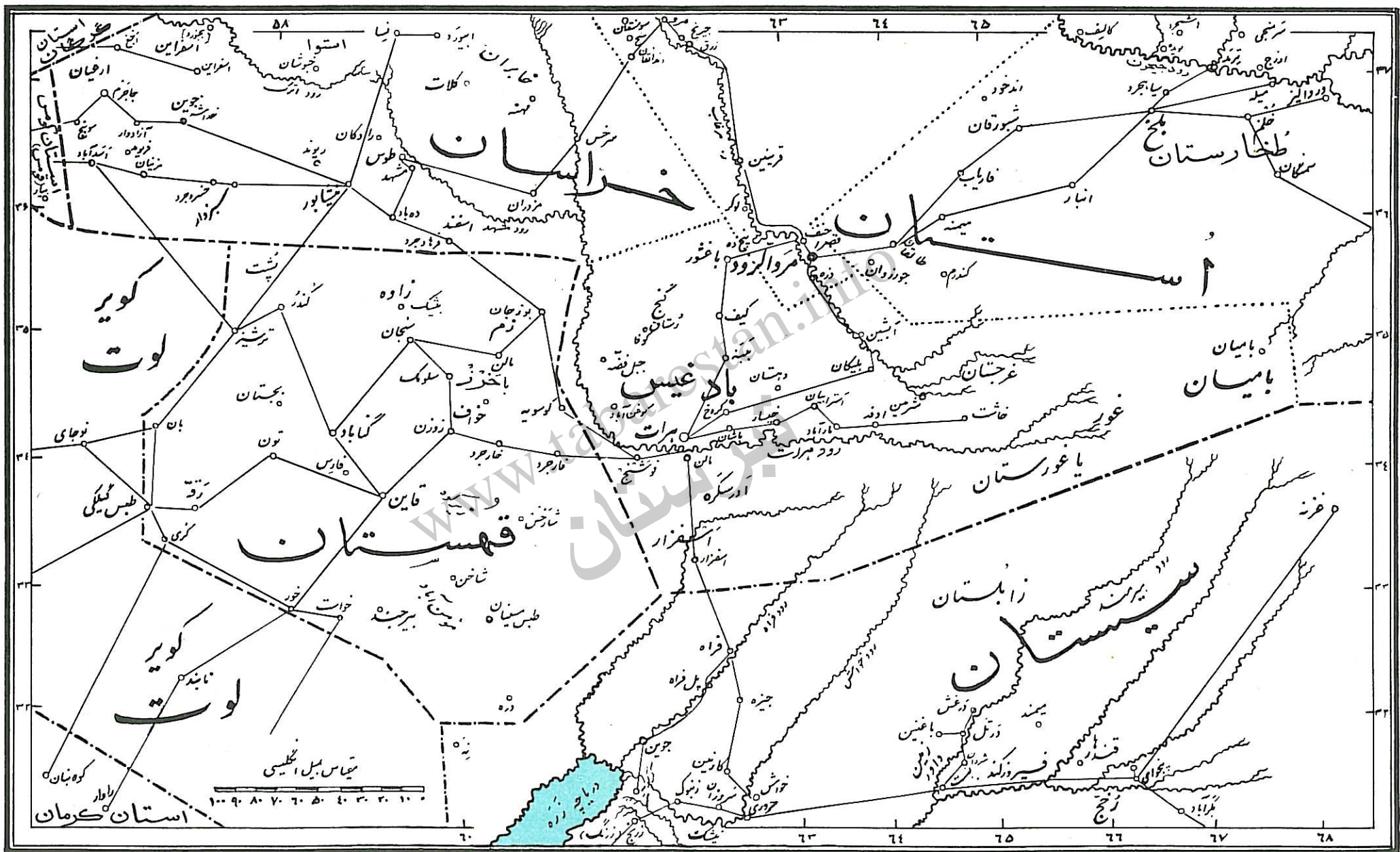
در هم (دوازده هزار پوند) خرج می کرد. این محل بدست چنگیز خراب شد و هنگامیکه این بطوطه آنجا را دیده، و از آبهای نیلگون رودخانه حوالی آن محل سخن بمیان آورده، معدن نقره‌ای وجود نداشت و فقط دالانهای زیرزمینی که معدنچیان کنده بودند باقی بود. صادرات سیستان زیاد نبود و آنچه مقدسی ذکر نموده عبارت است از زنبیل و طنابهایی که از الیاف نخل و حصیر میساختند.<sup>۱</sup>

راههای سیستان همه در زرنج مرکزیت پیدا میکرد. راه کویر از نرماشیر که از سنجع عبور میکرد و در فصل سابق تفصیل آن ذکر شد به زرنج منتهی میگردد. از زرنج بشمال راهی که به هرات منتهی میشد، از کرکویه میگذشت و از آنجا از روی پل هیرمند عبور نموده به جوین در کنار رود فره میرسید. از جوین راهی در امتداد ساحل رودخانه بالا رفته از پلی که روی رودخانه فره بسته شده بود (و ذکر آن در صفحه ۳۶۶ گذشت) عبور میکرد و بشهر فره میرسید. سه منزل شمال فره، شهر سفزار (سبزوار هرات) اولین شهر خراسان واقع بود. متأسفانه فواصل منزلگاههای این راه بفرسوخ ذکر نشده و فقط مسافت برحسب روزها آمده است. اصطخری و ابن حوقل موثق‌ترین مراجع ما درین موضوع اند.<sup>۲</sup> بعلاوه در قرائت و تلفظ اسامی بسیاری از منزلگاهها اشکال و ابهام وجود دارد. از زرنج بسمت مشرق راهی به حروری در کنار رودخانه خواش میرفت و از آنجا بخط مستقیم از کویر گذشته طی پنج روز به شهر بست میرسید. در بست راه دوشاخه میشد: یکی به ایالت زمین داور در هیرمند علیا و دیگری به پنج‌وای رخج در اطراف قندهار منتهی میگردد. در پنج‌وای باز راه دوشعبه میشد: یکی به سمت شمال خاوری به غزنه می‌رفت و دیگری به سببی منتهی میگردد و از شهری موسوم به اسفنجای عبور میکرد. در تمام این راهها فاصله‌ها فقط برحسب روز ذکر شده و قرائت اسم بسیاری از منزلگاهها مشکوک و مورد تردید است.<sup>۳</sup>

۱ - یعقوبی ۲۹۱، ۲۹۰، اصطخری ۲۷۸، ابن حوقل ۳۲۷، مقدسی ۳۲۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۰۴، یاقوت: جلد اول ۷۴۳، جلد دوم ۹۰۴، جلد سوم ۴۵۴، قزوینی: جلد دوم ۱۶۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۵۵۸، ابن بطوطه: جلد سوم ۸۹، ۸۵، مستوفی ۱۸۸.

۲ - ابن رسته ۱۷۴، اصطخری ۲۴۸، ۲۴۹، ابن حوقل ۳۰۴، ۳۰۵، مقدسی ۳۵۰.

۳ - اصطخری ۲۴۹-۲۵۲، ابن حوقل ۳۰۷-۳۰۵، مقدسی ۳۴۹، ۳۵۰.



استان قهستان و خراسان و قمتی ازیستان

## فصل بیست و پنجم

### قهبستان

ایالت قهبستان که مارکوپولو آنرا «تونوکاین» نامیده - قاین و تون - ترشیز و ولایت پشت - سرو بزرگ زردشت - زاوه - بوزجان و ایالت زم - ولایت باخرز و مالن - خواف - زیرکوه - دشت بیاض - گناباد و بجزستان - طبس خرما - خوست یا خوسف - بیرجند و مؤمن آباد - طبس مسیان و دره

جغرافی نویسان عرب ایالت قهبستان را مثل سیستان از توابع خراسان شمرده اند. قهبستان بمعنی کوهستان است و بمناسبت وضع طبیعی آن باین نام موسوم گردیده، زیرا بر عکس سیستان که در خاور قهبستان کنار دلتای هیرمند در یک سرزمین پست قرار دارد سرزمین قهبستان مرتفع و کوهستانی است. ابن حوقل گوید اکثر شهرهای قهبستان سردسیر است و نخل در آنجا نمیرود مگر در طبس گیلکی در حاشیه کویر. ساکنین قهبستان در قرن چهارم کردها و شترداران و گوسفند چرانان بودند و بی شک این ایالت همانست که مارکوپولو آنرا «تونوکاین» نامیده و این اسم از اسم دوشهر بزرگ آن ایالت که «تون» و «قاین» باشد ترکیب شده و مقصود تمامی آن بلاد است.<sup>۲</sup>

بزرگترین شهرهای قهبستان قاین بود. ابن حوقل درباره آن گوید: دارای قهندز و خندق و مسجد جامع است و مقر حاکم در قهندز می باشد. آب آنجا از قناتها

۱ - Tunocain ۲ - اصطخری ۲۷۳، ۲۷۴، ابن حوقل ۳۲۴، ۳۲۵، مقدسی ۳۰۱، مارکوپولو (چاپ Yule) جلد اول ۸۷، ۱۳۱. نویسندگان عرب کوهستان را معرب کرده آنرا قوهستان، و باختصار «قهبستان» نامیدند.



است، باغستان اندک دارد و دهکده‌های آنجا پراکنده است و یکی از نواحی سردسیر بشمار می‌آید. قاین سه دروازه داشت و بارانداز خراسان محسوب می‌گردید. ابن حوقل گوید دو منزل از قاین گذشته سر راه نیشابور یک نوع گل خوردنی وجود دارد موسوم به «طین نجاحی» که آنرا بتمام نواحی مجاور می‌برند و بمقدار فراوان می‌خورند. ناصر خسرو در سال ۴۴۴ قاین را دیده گوید «شهری بزرگ و حصین است و گرد شهرستان خندقی دارد و مسجد آدینه بشهرستان اندرست و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگ است چنانکه بزرگتر از آن در خراسان ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجد است و عمارت شهر همه بگنبد است». حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید «از قاین بهر شهر ولایت قهستان غیر از ترشیز و طس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی باشند و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان می‌گذرد زراعت می‌کنند و در اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوترش خوانند و بر چهار پایان بغایت سازگار باشد و نیک فربه شوند... شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمینی چنانکه در بیشتر آنها سردابها ساخته باشند».

شهر تون در پنجاه میلی غربی بالای قاین و اندکی بسمت شمال آن واقع است. مقدسی آنجا را محلی پر جمعیت ذکر نموده گوید از قاین کوچکتر است و قلعه‌ای و مسجدی نیکو دارد و بیشتر اهل آن بافندگانشند. ناصر خسرو علوی در تعریف آن گوید «گفتند در این شهر چهار صد کارگاه بوده که زیلو بافتندی و در شهر درخت پسته بسیار بود در سرایها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جزیر کوه نرید و نباشد تون شهر بزرگ بوده است اما در آن وقت که من دیدم اغلب خراب بود و بر صحرائی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت». حمدالله مستوفی گوید «در اول شهر بزرگ بوده و این زمان شهر وسط است و وضع آن شهر چنین نهاده‌اند که اول حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندقی عمیق بی‌آب دارد و بازار در گرد حصار آورده و شهر و خانه‌ها در گرد بازار و باغات

و تودستانها در گرد خانه‌ها و غله‌زار در گرد باغات و در گرد غله‌زارها بندها بسته که آب باران میگیرند و آب بدان غله می‌برند و در آن بندها خرپزه بی‌آب زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریز هاست و هوایش معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد».

در زاویه شمال باختری قهستان ولایت بوشت، پوشت یا بشت العرب واقع است که شهرهای عمده اش ترشیز و کندر میباشد<sup>۱</sup>. جغرافی نویسان عرب اسم قدیم آنرا بصورت طرثیث و بعدها ترشیش و ترشیس ضبط کرده‌اند و زمانی بنام حومه نیشابور معروف بوده است. ابن حوقل گوید ترشیز پر جمعیت و حاصلخیز است. در ولایت بشت هفت شهر دیگر وجود داشته که هر کدام دارای مسجد جامع بوده‌اند. مقدسی مسجد جامع ترشیز را چنین وصف نموده: جز مسجد دمشق مسجدی از آن بهتر نباشد و جلودر آن حوضی مدور قرار دارد. ترشیز بازاری هائی معمور داشت و انبار خراسان محسوب میشد و کالاهای تجارتي از آنجا به فارس و اصفهان و از فارس و اصفهان به آنجا حمل میشد.

شهر کندر نزدیک ترشیز تقریباً از حیث مال و خواسته مثل ترشیز بود، و در ولایت آن دو بیست و بیست و شش دهکده بزرگ وجود داشت.

ابن اثیر گوید در سال ۵۲۰ وزیر سلطان سنجر سلجوقی ترشیز را محاصره و غارت کرد و از آن پس این شهر یکی از بلاد اسماعیلیه گردید و شیخ الجبل، یعنی رئیس اسماعیلیه، بر نقاط مهمی در حول و حوش ترشیز استیلا یافت و در آنجا چندین قلعه برای تسلط بر نواحی مختلف قهستان بنا کرد. یاقوت آمدن فرقه اسماعیلیه را

۱ - ابن حوقل ۳۲۴، ۳۲۵، مقدسی ۳۲۱، ناصر خسرو ۹۵، مستوفی ۱۸۴. در مسجد قاین کتیبه‌ایست که تاریخ آن سال ۷۹۶ است. رجوع کنید به Eastern Persia تألیف سر گلسمید: جلد اول، صفحه ۴۴۱. ۲ - امروز ولایتی بنام ترشیز وجود دارد ولی شهری باین اسم نیست نام شهر کوچک کندر هنوز در نقشه‌ها دیده میشود و باستان‌دگفته اصطخری که شهر ترشیز را در یک منزلی باختر کندر دانسته باید محل ترشیز در همان خرابه‌های فیروز آباد نزدیک دهکده کنونی عبدالآباد باشد.

بهر حال شهر ترشیز قرون وسطی با سلطان آباد امروز که کرسی ولایت ترشیز است مطابق نیست زیرا سلطان آباد در خاور کندر است:

باین نقاط در سال ۵۳۰ هجری میدان دور وایت می کند که رئیس این ناحیه برای جلوگیری از اسماعیلیه از ترکها کومک خواست ولی قبائل ترک بجای مقابله با اسماعیلیه خود بغارت آن نواحی دست زدند و ترشیز را بخرابی انداختند . در اواسط قرن هفتم هلا گوخان بدفع اسماعیلیه برخاست و چنانکه گویند سپاهیان او هفتاد دژ اسماعیلیه را در ایالت قهستان فتح کردند . از آن پس ترشیز دو باره روی آبادی نهاد و کمتر از یک قرن بعد حمدالله مستوفی آن شهر را از شهرهای عمده قهستان بحساب آورده اگر چه در آنوقت هنوز قسمتی از آن در حال ویرانی باقی بوده است . مستوفی گوید « در ولایت ترشیز چند قلعه محکم است اول قلعه بردارود، دویم قلعه میکال سیم قلعه سجاه آباد چهارم قلعه آتشگاه و از این ولایت غله و سیوه به نیشابور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند . مسلم است این قلعه ها از جمله قلاع اسمعیلیه بوده است . در پایان قرن هشتم ترشیز بسبب داشتن باروی بلند قلعه ای غیر قابل تسخیر حساب میشد ، اما چون امیر تیمور در مقابل آن بار و ظاهر گردید بوسیله نقب آنرا خراب کرد و شهر را متصرف شده بیاد غارت داد و جز خرابه ای از آن شهر باقی نماند . این واقعه در سال ۷۸۳ بوقوع پیوست و از آن پس اسم ترشیز از نقشه محو گردید .

حمدالله مستوفی گوید در دهستان کشمیر نزدیک ترشیز « در قدیم درختی سر و بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته است

یکی شاخ سرو آورد از بهشت به پیش در کشمر اندر بکشت

و در دیه کشمر هر گز لرزله نیامده و در حدود آن در مواضع دیگر لرزله بسیار

۱ - ابن حوقل ۲۹۵، ۲۹۶، مقدسی ۳۱۷، ۳۱۸، یاقوت : جلد اول ۶۲۸ ، جلد سوم ۵۳۴ ، جلد چهارم ۳۰۹، مستوفی ۱۸۳، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۳۴۴ ، ابن اثیر : جلد اول ۴۴۵ . امروز رئیس طایفه اسماعیلیه ( چنانکه دادگاههای انگلیس رأی داده اند ) آقاخان رئیس طایفه خوجه در بمبئی است و عجیب است که هنوز جماعتی از اسماعیلیه در قهستان هستند و ده یک عایدات خود را به آقاخان میدهند همانگونه که اسلاف آنها به شیخ الموت میدادند . سایکس ( Persia ، صفحه ۴۰۹ ) در دهکده سده واقع در جنوب قاین هزار خانوار از طایفه اسماعیلیه را دیده که هر سال مبلغ مهمی نزد پیشوای مذهبی خود به هندوستان میفرستاده اند .

مارکوپولو ، چاپ Yule ، جلد اول ، صفحه ۱۴۵ .

باشد . بگفته قزوینی در سال ۲۴۷ بفرمان متوکل خلیفه عباسی سر و معروف کشمر را انداختند و آنرا قطعه قطعه کرده بار برشتران نموده برای بکار بردن در ساختمان قصر جدید خلیفه در ساسره از ایران عبور دادند و اعتراض و خواهش و تضرع مجوسیان در جلو گیری از این عمل فایده نداشتند اما وقتی سرو بکنار دجله رسید که متوکل خلیفه عباسی بدست پسرش کشته شده بود .

در خاور ولایت ترشیز ولایت زاوه واقع است . این ولایت یا قسمتی از آن معروف بود به « رخ » و کرسی آن موسوم بود به « بیشک » یا شهر زاوه . رخ را چنانکه یاقوت گوید عاده « ریخ » میگفتند . در قرن هفتم این شهر بمناسبت آنکه مقام و مسکن شیخ حیدر ، یکی از اولیاء بزرگ ، بود معروفیت پیدا کرد . شیخ حیدر نمد میپوشید و تابستان در آتش وزمستان در میان برف می رفت و صدمه ای نمی دید . فرقه حیدریه در اویش با و منسوبند . شیخ حیدر تا آمدن مغولها در سال ۶۱۷ در قید حیات بود و بعدها به شیخ قطب الدین معروف شد . ابن بطوطه که در قرن هشتم مریدان شیخ حیدر را در زاوه دیده گوید در گوش و دست و گردن حلقه آهنین دارند و در بعضی از اعضای دیگر خود نیز حلقه میکنند و این نشانه زهد و تقوای آنان است . حمدالله مستوفی درباره زاوه گوید « در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بعضی را آب از رود است و بعضی را آب از قنات حاصلش ابریشم و غله و پنبه و انگور و سیوه فراوان است و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریانست در آنجا است . امروز زاوه اسم ولایتی است و شهر زاوه معروف است به تربت حیدری و آن تربت هنوز زیارتگاه است .

۱ - مستوفی ۱۸۳ ، شاهنامه : چاپ ترنر مکان ، جلد چهارم صفحه ۱۰۶۷ ، هشت سطر پائین ، قزوینی : جلد دوم ۲۹۹ ، که در آن اشتبهاً این اسم بصورت « کشم » چاپ شده . آنچه قزوینی آورده فقط همانست که بین مردم معروف است . ظاهراً طبری و تاریخ نویسان قدیم دیگر عرب از سرو کشمر ذکری نکرده اند . کتاب دبستان المذاهب که در قرن شانزدهم میلادی تألیف شده شرحی مفصل در این باره نوشته است ( این کتاب را Troyer و Shea به انگلیسی ترجمه کرده اند ) سرو زردشت باید در حدود ۱۴۵۰ عمر کرده باشد و شاید همانست که مارکوپولو به عبارت Arbre Sol یاد کرده و مسیحیان Arbre sec می نامند مارکوپولو : چاپ Yule ، جلد اول صفحه ۱۳۱ .

۲ - مقدسی ۳۱۹ ، یاقوت : جلد دوم ۹۱۰، ۷۷۰، قزوینی : جلد دوم ۲۵۶ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۷۹ ، مستوفی ۱۱۸ ، سرگلد سمید در Eastern Persia جلد اول صفحه ۲۵۳ .

در خاور و ولایت زاوه و شمال خاوری قهستان نزدیک رودخانه هرات ولایت زام یا جام است که کرسی آن در قرن چهارم شهر بوزجان بود. بوزجان شهری بزرگ و دارای صد و هشتاد دهکده بود. ایرانیان آنرا بوزگان میگفتند و در زمانهای اخیر آنرا پوچکان مینویسند. در باره جام حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید « قریب دو یست پاره دیه از توابع آنجاست، باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست و در آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاءالدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبر که بسیار است» این بطوطه گوید معروفترین اولیاء آن شهر والی زاهد شهاب الدین احمد جامی است که اولاد و احفاد وی در حول و حوش آنجا دارای ضیاع و عقار هستند. احمد جامی آنچنان شهرت داشت که در پایان قرن هشتم امیر تیمور قبر وی را زیارت نمود. امروز آن شهر که هنوز آبادی و رونق خود را از کف نداده معروف است به شیخ جام<sup>۱</sup>.

ناحیه باخرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات است و در آنجا سجرای آن رودخانه بسمت شمال می پیچد. کرسی باخرز شهر مالین بود و از مسافتهائی که در کتابهای مسالک ثبت گردیده چنین برمیآید که شهر کنونی «ناو» در محل همان شهر مالین است. مالین در قرن چهارم شهری آباد بود و از آنجا غله و سوز و پارچه های فراوان صادر میگردد. یاقوت در وجه تسمیه باخرز گوید اصل آن به پهلوی بادهرزه است زیرا آنجا باد فراوان میوزد. صد و شصت و هشت دهکده دارد که یکی از آنها جوذقان است. حمدالله مستوفی کرسی باخرز را بنام مالان ضبط کرده و در وصف نیکوئی های آن سخن بسیار گفته و مخصوصاً از خر بزه در آن که در اکناف خراسان شهرت داشته تمجید کرده است<sup>۲</sup>.

۱ - ابن خرداد به ۴۴، ابن رسته ۱۷۱، یعقوبی ۲۷۸، ابن حوقل ۳۱۳، مقدسی ۳۱۹، ۳۲۱، یاقوت: جلد دوم ۹۰۹، جلد سوم ۸۹۰، مستوفی ۱۹۷، ۱۸۸، ابن بطوطه: جلد سوم ۷۵، شرف الدین علی یزدی: جلد دوم ۲۱۱، ۲۲۹. رجوع کنید به کتاب «خراسان و سیستان» اثر C. E. Yate. صفحه ۳۷. ۲ - مقدسی ۳۱۹، یاقوت: جلد اول ۴۵۸، جلد دوم ۱۴۵، جلد چهارم ۳۹۸، مستوفی ۱۸۷.

در جنوب باختری باخرز ناحیه خواف («خواب» قدیم) است که کرسی آن بهمین نام میباشد. خواف در قرن چهارم بفر اوانی بویز و اناز شهرت داشت و شهر سلومک که بعدها آنرا «سلام» نوشتند در زمانهای قدیم بزرگترین شهرهای آن ناحیه بوده است. از شهرهای مهم آن یکی سنجاق (یا سنگان) و دیگری خرجرد است که این حوقل آنرا بصورت خرگرد ضبط کرده، همچنین شهر فرگرد در یک منزل خاورخرگرد که یاقوت آنرا فرجرد و فلجرد ضبط نموده است. کوسوی یا کوسویه نزدیک تر به رودخانه هرات و در شمال خرگرد واقع و بزرگترین این هر سه شهر بود و یک سوم شهر بوشنج، که مجاور آن و در خراسان بود، وسعت داشت و شرح آن بعداً داده خواهد شد. این سه شهر را بسیاری از نویسندگان جزء ایالت خراسان شمرده اند. ساختمانهای کوسویه از خشت بود و آن دوشهر دیگر نیز با وجود کوچکی باغستانهای خوب و آب فراوان داشتند. یاقوت اسم شهر سرآوند و لاز را نیز برده گوید این دوشهر در زمان وی از شهرهای مهم ناحیه خواف هستند اما از محل آنها ذکر نکرده است. حمدالله مستوفی گوید «سلامه و سنجان و زوزن از توابع خواف است و ملوک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت از میوه هاییش انگور و خر بزه و انار و انجیر نیکوست در آنجا ابریشم و روناس بسیار باشد».

زوزن بگفته مقدسی در زمان او معمور بود و پشم بافانش شهرت داشتند و چون باقین و سلام (سلومک) و فرجرد ارتباط داشت از حیث موقعیت حائز اهمیت بود. یاقوت زوزن را بسبب کثرت داد و ستد و رونق تجارت بصره کوچک نام نهاده و به آتشکده ای در آنجا اشاره نموده است. در حول و حوش این شهر صد و بیست و چهار دهکده وجود داشت<sup>۱</sup>.

حمدالله مستوفی در قرن هشتم در ناحیه مرکزی قهستان چندین محل را اسم برده که هنوز اسامی آنها در نقشه ها موجود است ولی جغرافی نویسان عرب از آنها نامی نبرده اند. از جمله از ولایت زیرکوه، که هنوز کوهستانهای جنوب زوزن و خاورقین

۱ - اصطخری ۲۶۸، ابن حوقل ۳۱۳، ۳۱۹، ابن رسته ۱۸۱، یعقوبی ۳۷۸، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۱، یاقوت: جلد دوم ۴۸۶، ۶۵۸، جلد سوم ۹۱۰، جلد چهارم ۲۴۱، مستوفی ۱۸۸. برای اطلاع از وضع کنونی این نقاط رجوع کنید به کتاب «خراسان و سیستان» اثر C. E. Yate.

باین نام معروف است، و گوید «سه قصبه است یکی را اسندی و دیگری را اثیر و یکی را شارخس گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیده ها از کاریز باشد».

در شمال باختری قاین ناحیه ای است که آنرا بنام دشت بیاض (دشت سفید) ضبط کرده اند و اکنون ایرانیان آنرا دشت پیاز گویند. کرسی این ناحیه شهر «فارس» بود و حمدالله مستوفی در باره آن گوید بیلاق اهل تون و گناباد است و گردو و بادام بسیار دارد.

گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آنرا «ینابذ» و مقلسی «جناود» نامیده اند و باشکال دیگر هم خوانده شده. ساختمانهای این شهر در قرن چهارم از گل بود، هفتاد دهکده داشت و آبش از کاریز حاصل میشد. یاقوت گوید آنرا گنابذ گویند، بجای جنابذ. حمدالله مستوفی گوید «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه ایست که پسر گودرز ساخته است و حصارهای محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت دیده ها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما هرگز آن ریگ در باغات نمی آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال می رود و قلعه ای بر دو طرف آنست یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری را قلعه درجان. حاصلش غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد». درسی میلی شمال گناباد و سی میلی شمال تون شهرچه بجستان است که گویا یاقوت نخستین نویسنده ای است که آنرا اسم برده و گوید دهکده ایست. حمدالله مستوفی درباره آن فقط گوید به تون شباهت دارد<sup>۱</sup>

دو شهر دیگر در ایالت قهستان وجود داشت، که هنوز باقی است، و هر دوی آنها را طیس مینامند و باینجهت جغرافی نویسان عرب آنها را بصیغه تشبیه

۱ - ابن حوقل، ۳۲۵، مقلسی ۳۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، مستوفی ۱۸۳، ۱۸۴، یاقوت: جلد ۹۷، جلد دوم ۱۲۰، جلد چهارم ۲۰۶.

شهر فارس اکنون بنام قلعه کهنه معروف است. رجوع به کتاب Indus to Tigris اثر Bellew صفحه ۳۲۹.

ضبط کرده «طبسن» گفته اند. گاهی نیز اشتبهاً اسم «طبسن» بر هر یک از این دو شهر اطلاق میشود در حالی که جغرافی نویسان عرب ممیزی برای هر کدام از آن دو طبس گذارده یکی را طبس عناب و دیگری را طبس خرما میگفتند.

طبس خرما در کنار کویر بزرگ واقع بود و بیشتر راههایی که از کویر عبور میکرد به طبس خرما منتهی میگردد و از این جهت بلاذری آنرا دروازه خراسان نامیده است. این شهر در قرن چهارم، چنانکه ابن حوقل گوید، از قاین کوچکتر بود و یک قلعه و نخلستان های بسیار داشت و چون لب کویر واقع بود از مناطق گرمسیر محسوب میشد. آب آن از کاریز و فراوان بود. مقدسی از مسجد زیبای آن و حوض های بزرگی که برای ذخیره آب آشامیدنی وجود داشت سخن رانده و حمامهای پاکیزه ای در آنجا دیده گوید تنها محلی در قهستان که جوی آب روان و درخت فراوان دارد طبس است، چنانکه تا مسافت یکروز راه من در دهستانها و نخلستانهایی که آب روان داشتند و بهم پیوسته بودند سفر میکردم.

ناصر خسرو علوی که در سال ۴۴۴ طیس را دیده است گوید «خرماستانها باشد و بساتین و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب درسرایها نبستندی و ستور در کویها باشد با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتمی هر دو را بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او». این شهر در نیمه دوم قرن پنجم بدست فرقه اسماعیلیه افتاد و در سال ۴۹۴ لشکری که سلطان سنجر سلجوقی بچنگ اسماعیلیه فرستاده بود این شهر را محاصره کرده قسمتی از ابنیه آن را خراب کردند.

یاقوت و حمدالله مستوفی طبس خرما را طبس گیلکی نامیده اند و مستوفی در دوجا آنرا اسم برده است یکی جائیکه از کویر بزرگ سخن رانده و دیگر در وصف قهستان. از طبس غیر از خرما، لیمو و نارنج نیز بیشتر از دیگر شهرستانهای خراسان حاصل میشد. آب چشمه آن بقدری بود که گردش دو آسیاب را کفایت میکرد. قلعه ای مستحکم و دهکده هائی فراوان داشت. کنار کویر در شمال طبس و نیمه

۱ - بلاذری ۴۳، ابن حوقل ۳۲۴، ۳۲۵، مقلسی ۳۲۱، ۳۲۲، ناصر خسرو ۹۹، یاقوت:

جلد سوم ۵۱۳، ۵۱۴، جلد چهارم ۳۳۳، مستوفی ۱۸۳، ۱۸۴، ابن اثیر: جلد اول ۲۲۱.

راه ترشیز دهکده « بن » واقع بود که بگفته ابن حوقل محلی معمور بود و در آنجا پانصد نفر مرد جای داشتند . ظاهراً این دهکده همان منزلگاه افریدون باشد که ابن خردادبه ذکر کرده است . ابن حوقل در کتاب خود از دهکده ای دیگر بنام بن ( اخری ) نیز اسم برده و از مسافت‌هایی که ذکر نموده چنین برمیآید که اگر این هر دو منزلگاه یکی نبوده اند لااقل دو قریه مجاور بوده اند .

امروز نایب در محل « بن » سابق واقع است ( اما نباید این نایب را با آنکه در کویر واقع است و در فصل بیست و سوم ذکر آن گذشت اشتباه کرد ) . بن از این جهت محل مهمی بود که یکی از راه‌های کویر که از جرمق می‌آمد در آنجا به ایالت قهستان وارد میگردید .<sup>۱</sup> سه فرسخی جنوب خاوری طبس ، لب کویر جایی که راه شور، که از کوه بنان می‌آمد ، وارد کویر میشد « کری » یا « کرین » که بلاذری آنرا یکی از دو قلعه طبس میدانند واقع بود و این امر تسمیه طبس خرما را به « طبسین » تجویز میکند . ابن حوقل درباره کری گوید در آنجا راه‌های متعدد بهم میرسند و دهکده ایست که هزار نفر در آن زندگانی میکنند و روستائی بزرگ دارد . مقدسی آنرا بنام « کرین » ضبط کرده گوید از طبس کوچکتر است و دهکده « رقه » در دوازده فرسخی طبس و بیست فرسخی تون از توابع آنست . ناصر خسرو که در سال ۴۴۴ رقه را دیده است گوید « آب‌های روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دیه ها و مزارع تمام دارد » . در سه منزلی جنوب خاوری طبس دو شهر خور و خوست واقع بود و دوراهی که از راور و خبیص کرمان از کویر می‌گذشت باین دو منزلگاه منتهی میشد ( رجوع کنید به فصل بیست و سوم ) . خور ، چنانکه ابن حوقل گوید ، از طبس کوچکتر و دارای مسجد جامعی بود و آب اندک و باغستان کوچک داشت و بقول مقدسی گرد آن باروئی نبود . خوست اگرچه در قرن چهارم مسجدی نداشت ولی مکانی مهم و مستحکم و دارای قلعه ای بود . ساختمان‌هایش از گل و باغ‌هایش کم و آبش از کاریز و اندک بود . مقدسی گوید وسعت آن از تون بیشتر و جمعیت آن کمتر است ، درختانش زیاد نیست و پشت سر آن کوه‌های خشک و بائر قهستان است . یاقوت اشتباهاً آنرا

۱ - ابن خردادبه ۵۲ ، اصطخری ۲۳۶ ، ۲۳۱ ، ابن حوقل ۲۹۵ .

بنام « جوسف » ضبط کرده که مسلم است اشتباه کاتب میباشد که نام جدید آن خوب یاخوسف را بصورت جوسف نوشته است . اولین کسی که از این محل اسم برده حمدالله مستوفی است . یاقوت با اعتراف باینکه نتوانسته است بطور صحیح این اسم را ضبط کند گوید در بعضی از کتب آثار بهمین صورت و در بعضی دیگر بصورت « جوزف » نوشته اند ، ولی جای دیگر ضمن نقل قول مقدسی اسم صحیح آنرا که « خوست » باشد ضبط کرده است . هم اکنون گفتیم اول کسی که این اسم را بشکل جدید ضبط نموده حمدالله مستوفی است که گوید « خوسف شهری کوچک است و چند موضع توابع آن است و آب آن از رودخانه باشد و دیه‌ها را آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد »<sup>۱</sup> .

تقریباً در بیست میلی خاور خوسف شهر بیرجند واقع است که امروز بجای قاین کرسی و مرکز قهستان شده است . ظاهراً هیچکدام از جغرافی نویسان عرب قبل از یاقوت از بیرجند نام نبرده اند . یاقوت در قرن هفتم درباره بیرجند گوید یکی از بهترین دیه های ایالت قهستان است . حمدالله مستوفی یک قرن بعد آنرا شهر عمده آن ایالت شمرده گوید در آن « زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیه های آن انگور و میوه ها باشد » . بفاصله یک روز راه در خاور بیرجند روستای کوهستانی مؤناباد است که هنوز بهمین اسم باقی است و حمدالله مستوفی درباره آن گوید « چند پاره دیه توابع آن و قلعه ای محکم در آن ولایت است که ملاحظه ساخته اند و در غایت استحکام است » . در این ناحیه دهکده های خوب وجود داشته که حمدالله مستوفی به یکی از آنها موسوم به « شاخن » اشاره نموده گوید در کنار فشارود است . این دهستان هنوز باقی و در سه روز راه جنوب خاوری قاین قرار دارد .<sup>۲</sup> در پنجاه میلی خاوری بیرجند دو مین طبس که جغرافی نویسان عرب آنرا طبس عناب و ایرانیان طبس مسینان گویند واقع است . این شهر را ابن حوقل در قرن چهارم ازینابذ ( گناباد ) بزرگتر شمرده گوید خانه هایش از خشت است ، قهندز آن

۱ - بلاذری ۴۰۳ ، اصطخری ۲۳۲ ، ۲۷۴ ، ابن حوقل ۲۹۱ ، ۳۲۵ ، مقدسی ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، یاقوت :

جلد دوم ۱۵۲ ، جلد چهارم ۲۳ ، ۲۷۰ ، مستوفی ۱۸۴ ، ناصر خسرو ۹۴ .

۲ - یاقوت : جلد اول ۷۸۳ ، مستوفی ۱۸۴ ، سایکس در Persia ۳۰۶ ، ۳۰۵ . سایکس که این نام را « شاهکن » نوشته از قلعه کهنه ای نزدیک آن نام برده که دور نیست از قلاع اسماعیلیه باشد که سابقاً از آنها یاد کردیم .

ویران است و قلعه ای ندارد. مقدسی از عناب فراوان آنجا سخن رانده است. قزوینی در قرن هفتم گوید بر قلعه کوه مجاور آن دهکده ایست «ایراوه» نام که قلعه ای بسیار خوب و باغستانی پر درخت دارد و نهرهای آب از نزدیکی آن میگذرند.

حمدالله مستوفی درباره طیس مسینان گوید «شهری کوچک است و گرمسیر و درو نخیلات فراوان بود و آبش از کاریز است. غلات این قصبه در هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع که درحوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ولایت چاهی بود که خالك آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی، اما در این نزدیکی آن چاه را انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه می رود و در تابستان بیرون می آید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید». این شهر هنوز بنام طیس مسینان باقی است و مکانی نسبتاً مهم است و آنرا بمناسبت اینکه تقریباً تمام اهالی آن سنی های افغانی هستند «سنی خانه» نیز مینامند.

در شصت میلی جنوب طیس عناب دهستان «دره» که در نزدیکی آن بر فراز کوهی قلعه ای کهنه وجود دارد واقع است. ظاهراً جغرافی نویسان عرب از دره نامی نبرده اند و اولین کسی که این اسم را ذکر نموده حمدالله مستوفی است که گوید «قلعه دره حصاری محکم است و برو چشمه آب جاری بر بالای آن قلعه یی هست حاصلش غله باشد و عناب بسیار دارد و میوه وانگور کمتر باشد».

صادرات قهستان اندک بود. مقدسی باختصار گوید در قهستان قالی و جانمازهای خوب و پارچه های سفیدی همانند پارچه های نیشابور می یافتند.

در باره راههای قهستان بهتر است در یکی از فصول آینده گفتگو کنیم زیرا راههای این ایالت با شاهراههای خراسان مربوط و متصل است.

مقدسی و جغرافی نویسان دیگر مسافتهای بین شهرهای قهستان را با ذکر تعداد منزلگاهها تعیین کرده اند ولی فواصل میان منزلگاهها را بر حسب فرسخ معین نموده اند. ظاهراً راههای مستقیم در این ایالت کوهستانی اندک بوده است.

۱ - ابن حوقل ۲۲۵ ، مقدسی ۳۲۱ ، ۳۲۴ ، یاقوت: جلد سوم ۵۱۲ ، ۵۱۴ ، قزوینی : جلد دوم

۲۰۲ ، مستوفی ۱۸۴ ، سایکس در Persia ۳۹۶ ، ۳۹۷ .

### فصل بیست و هشتم

## قوس و طبرستان و گرگان

ایالت قوس - دامغان - بسطام - بیار - سمنان و خوار - شاهراه بزرگ خراسان که از قوس میگذشت - ایالت طبرستان یا مازندران - آمل - ساری - کوه دماوند و روستاهای فادوسبان و قارن و روبنج - فیروز کوه و قلعه های دیگر - نائل و چالوس و ناحیه رویان - دژطاق و ناحیه رستمدر - مطیر و طمیس - کبود جامه و خلیج نیم مردان - ایالت گرگان یا جرجان - رود گرگان و رود اترک - شهر گرگان و اسرآباد - بندر آبسکون - ناحیه دهستان و آخر - راههای طبرستان و گرگان

ایالت کوچک قوس در دامنه جبال البرز که در باره آن گفتگو خواهیم کرد واقع است و ارتفاعات البرز حد شمالی آنست. این ایالت از سرزمین کم پهناور و باریکی که میان کوههای البرز در شمال و کویر لوت در جنوب محصور است تشکیل می گردد. شاهراه بزرگ خراسان که از ری، در اقلیم جبال، می آمد و به نیشابور، در خراسان، منتهی میگردید از سراسر ایالت قوس میگذشت و همه شهرهای مهم قوس سر این راه واقع بود. امروز دیگر نام قوس استعمال نمیشود زیرا قسمت عمده این ایالت جزء خراسان جدید شده و قسمت باختری آن نیز یکی از نواحی ری یعنی طهران کنونی گردیده است.<sup>۱</sup>

کرسی ایالت قوس دامغان بود که اعراب آنرا «الدامغان» مینوشتند و بعد از

۱ - رجوع کنید به نقشه شماره ۵. مقدسی ۳۵۳ ، یاقوت : جلد چهارم ۲۰۳ ، مستوفی ۱۹۱ .

اعراب این نام را «قوس» و ایرانیان «کوس» تلفظ میکنند و مستوفی آنرا «دیار قوس» مینامد .

خودشان که اسم هر ایالت را بر کرسی آن اطلاق می‌کردند، دامغان را قومس نیز می‌گفتند. در دامغان، چنانکه ابن حوقل گوید، آب و آبادانی کم است و در آنجا پارچه‌هایی تهیه می‌گردد که شهرت بسیار دارد و بهمه بلاد صادر می‌شود. مقدسی گوید بیشتر آن در قرن چهارم ویران شد ولی: دژی داشته دارای سه دروازه دروازه ری و دروازه خراسان، اما نام دروازه سوم را ذکر نمی‌کند. همچنین گوید دوبازار دارد: بازار بالا و بازار پائین. مسجد جامع شهر در میان کوچه‌ها قرار دارد و زیبا و تمیز است و حوضهائی مانند حوضهای شهر سرود دارد. تمام نویسندگان اخیر از کثرت بادهای آن سخن گفته‌اند. یاقوت و دیگران گویند باد آنجا از دره‌ای که مجاور شهر است می‌وزد و از آن باد درختهای دامغان همیشه در حال اهتزاز و لرزش است. بنای مهمی از دوره ساسانیان در آن شهر وجود دارد که آب شهر را میان یکصد و بیست نهر تقسیم می‌سازد. حمدالله مستوفی گوید «دو باروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از رود و از میوه‌هاش اسرود نیکوست». یاقوت گوید فاصله یک روز راه تا دامغان (و بقول مستوفی سه فرسخ) قلعه گردکوه در میان کوهها واقع است و کسی که در دامغان ایستاده باشد آنرا می‌بیند و آن از قلعه‌های معروف اسماعیلیه است. حمدالله مستوفی گوید «گردکوه را دز گنبدان گفته‌اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصور آباد». همچنین گوید معدن طلا در زرکوه دامغان است، اما محل معدن را معین نمی‌کند<sup>۱</sup>.

دومین شهر ایالت قومس از حیث وسعت شهر بسطام یا بسطام (بفتح یا کسر «ب») است که امروز آنرا بسطام (بضم «ب») می‌گویند. ابن حوقل گوید روستای آن خرم‌ترین روستاهای قومس است و در باغهای آن میوه فراوان حاصل می‌شود. مقدسی در وصف مسجد آن گوید مسجدی پاکیزه است و مانند قلعه ایست و در میان بازار قرار دارد. ناصر خسرو علوی بسطام را در سال ۴۳۸ دیده و آنرا مرکز آن ایالت شمرده و شهر قومس نامیده است. وی به قبر صوفی بزرگ بایزید

۱ - این خرداد به ۲۳، قدامه ۲۰۱، ابن حوقل ۲۷۱، مقدسی ۳۵۵، ۳۵۶، یاقوت: جلد

دوم ۵۲۹، قزوینی: جلد دوم ۲۴۵، مستوفی ۱۹۱، ۲۰۴

بسطامی که در سال ۲۶۰ هجری وفات یافته و در آن شهر بسخاک سپرده شده نیز اشاره کرده است. قبر این صوفی تا کنون همچنان مورد تکریم و تعظیم مردمان است. یاقوت از سیب بسطام تمجید بسیار کرده گوید بر فراز تپه‌ای در نزدیکی آن شهر کاخی بزرگ قرار دارد که گرداگرد آن باروئی کشیده شده و گویند از بناهای شاپور ذوالاکتاف است. یاقوت از بازارهای بسطام و فراوانی ارزاق آنجا نیز گفتگو کرده است. ابن بطوطه نیز که در قرن هشتم آن شهر را دیده گفته یاقوت را تأیید نموده و به گنبدی که بالای قبر بایزید بسطامی افراشته بوده اشاره نموده است.<sup>۱</sup> در چهار فرسخی بسطام سر راه استرآباد شهر خرقان واقع است که در قرون هفتم و هشتم محلی با اهمیت بوده. حمدالله مستوفی گوید «خرقان دیهی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزارا کابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است». در پنجاه میلی جنوب خاوری بسطام، کنار کویر بزرگ، شهرچه بیار واقع است که امروز آنرا بیارجمند گویند. مقدسی در قرن چهارم در وصف آن گوید شهرچه‌ای است، مسجد جامع ندارد ولی دارای قلعه و بازارهای معمور و کشتزارهای سرسبز و باغستانهای پراز انگور و انواع میوه است، شتر و روغن و گوسفند بسیار دارد و در قلعه داخل شهر مسجد کوچکی است و خود شهر باروئی دارد دارای سه دروازه آهنین و یک در از آن بطرف قلعه داخل شهر باز می‌شود. حمدالله مستوفی گوید «شهری وسط است و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد». در مسافت کمتر از نصف راه بین دامغان و ری سر راه خراسان شهر سمنان (بفتح و کسر «س») واقع است. مقدسی گوید مسجدی نیکو، در بازار، و حوض‌های بزرگ آب دارد. حمدالله مستوفی گوید «از میوه‌هاش انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد». مستوفی از آهوان نیز اسم برده گوید شهرچه ایست میان سمنان و دامغان و قبور

۱ - ابن حوقل ۲۷۱، مقدسی ۳۵۶، ناصر خسرو ۳، یاقوت: جلد اول ۶۲۳، ابن بطوطه:

جلد سوم ۸۳. شاهرود را که در دومیلی جنوب بسطام است و اکنون مرکز بازارگانی آن نواحی می‌باشد هیچک از جغرافی‌نویسان عرب و ایرانی اسم نبرده‌اند. محمد حسنخان صنیع اللوله در کتاب مرآة البلدان ناصری (جلد اول، صفحه اول ۲۰۱) اعتراف کرده است که نتوانسته از تاریخ بنای آن اطلاعی بدست آورد.

بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوه در آن فراوان حاصل میشود<sup>۱</sup>.

اعراب شهر «خوار» غربی‌ترین شهرهای قومس سر راه خراسان و مهمترین شهرهای خاوری ری را بصورت «الخوار» ضبط کرده‌اند. ابن حوقل در قرن چهارم گوید خوار شهری نیکو و کوچک است، قریب یکچهارم میل وسعت دارد، محلی است آباد و آب آن از ناحیهٔ دناوند (کوه دماوند) جاریست و سردترین نواحی قومس و مشتمل بر چند قریه و روستاست. قزوینی گوید در آنجا پنبه فراوان حاصل میشود و بسایر بلاد صادر میگردد. حمدالله مستوفی گوید «غله و پنبه درو نیک باشد». و گندم و شلتوک آن معروف است. این شهر را خوارری مینامند تا باخوار فارس اشتباه نشود (رجوع کنید به فصل نوزدهم). خوارری در شرح جنگهای امیر تیمور نیز ذکر شده است. حمدالله مستوفی گوید این خوار را بفارسی محله باغ نیز مینامند. مقدسی در بارهٔ صادرات قومس گوید دستمالهای سفید نخکی کوچک و بزرگ، ساده و حاشیه‌دار، در آنجا تهیه می‌کنند چنان خوب و گرانبها که قیمت بعضی از آنها بدو هزار درهم (هشتاد پوند) بالغ میشود. پارچه‌های پشمی و انواع طیلسان که روی سر می‌اندازند نیز در آنجا تهیه و صادر میشود<sup>۲</sup>.

شاهراه بزرگ خراسان از سراسر ایالت قومس میگذشت و در این موضوع عموم کتب مسالک از ابن خردادبه تا حمدالله مستوفی اتفاق دارند. این شاهراه پس از خروج از ری و طی سه منزل به خوار میرسید. بعد از خوار منزلگاه اول قصر یا قریهٔ الملح بود که آنرا بفارسی، بقول مستوفی، ده نمک میگفتند و امروز هم بهمین اسم موسوم است. منزلگاه بعد چنانکه در تمام کتب مسالک نوشته شده رأس الکلب نام داشت که امروز اسمی از آن در نقشه‌ها نیست و در محل آن قلعهٔ عجیب لاسگرد است و این اسم را هیچیک از جغرافی‌نویسان قرون وسطی ذکر نکرده‌اند. امروز این

۱ - مقدسی ۳۵۶، ۳۵۷، قزوینی: جلد دوم ۲۴۳، یاقوت: جلد دوم ۴۲۴، مستوفی ۱۸۶، ۱۹۱. قزوینی این خرقان را بضم «خاء» و سکون «راء» ضبط کرده و آن خرقان که در ایالت جبال است بفتح «خاء» و تشدید و فتح «راء» است.

۲ - ابن حوقل ۲۷۰، مقدسی ۳۶۷، قزوینی: جلد دوم ۲۴۳، مستوفی ۱۹۱، ۱۹۶، علی‌یزدی: جلد دوم ۲۱۲. اکنون در جای خوار شهر اردون واقع است ولی آن ولایت همچنان بنام خوار موسوم میباشد.

قلعه بالای یک پرتگاه کوهستانی که بر کویر مشرف است قرار دارد. شاهراه خراسان پس از منزلگاه رأس الکلب و بفاصلهٔ یک منزل طولانی به سمنان می‌رسید و باز در خاور سمنان بفاصلهٔ یک مرحلهٔ طولانی دیگر دامغان واقع بود (که کتب قدیم مسالک آنرا قومس میگفتند). منزل بعد از دامغان حداده نام داشت که حمدالله مستوفی آنرا مهمان دوست نامیده و از آنجا بفاصلهٔ یک روز راه شهر بسطام بود. اما اگر از راه پائین میخواستند عبور کنند نخستین منزلگاه چایخانه‌ای بود در دو فرسخی شهر بسطام که «بدش» نامیده میشد و تا کنون بهمین نام باقی است و از آنجا به ایالت خراسان وارد میشدند و از راه چایاری به نیشابور میرفتند. مقدسی گوید از بسطام تا بیار سه روز راه است و از بیار بطرف مغرب برگشته پس از طی بیست و پنج فرسخ و عبور از کویر به دامغان می‌رسند<sup>۱</sup>.

### طبرستان یا ماژندران

منطقهٔ کوه‌های مرتفع، که قسمت عمدهٔ آن از سلسله جبال البرز واقع در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر تشکیل میشود در خاور و شمال قومس، نزد جغرافی‌نویسان قدیم

۱ - ابن خردادبه ۲۲۴، ۲۲۵، قدامه ۲۰۰، ۲۰۱، ابن رسته ۱۶۹، ۱۷۰ (ابن رسته بتفصیل راههای این ایالت را وصف کرده است) اصطخری ۲۱۵، ۲۱۶، ابن حوقل ۲۷۴، ۲۷۵، مقدسی ۲۷۱، ۲۷۲، مستوفی ۱۹۶. برای اطلاع از لاسگردنو رجوع کنید به H. W. Bellew در کتاب From the Indus to the Tigris صفحه ۴۰۴. یاقوت در یکجا بدش را بطور صحیح نوشته و جای دیگر آنرا بصورت مغلوپ ندش (بانون) ذکر کرده است. یاقوت: جلد اول ۵۳۰، جلد چهارم ۷۷۲.

۲ - البرز (بفتح همزه و ضم باء) برسلسلهٔ کوه‌های مرتفعی که بین نجد ایران و اراضی پست ساحل دریای خزر فاصله‌گردیده اطلاق میشود، ولی این اسم را جغرافی‌نویسان قدیم عرب که هیچ نامی باین سلسلهٔ جبال نداده‌اند در کتابهای خود ذکر کرده‌اند. البرز کلمه‌ای فارسی است و چنانکه در فرهنگ فارسی - لاتینی Vullers آمده از دو کلمهٔ زندی مأخوذ گردیده و بمعنی «کوه بلند» است. حمدالله مستوفی که شاید نخستین مورخی باشد که این اسم را در کتاب خود یاد کرده حدود روشن و دقیقی برای آن بیان نموده و در فصل «جبال ایران و دیگر جبال مشهور» گوید «کوه البرز کوه عظیم است متصل باب‌الایوب است و کوه‌های فراوان پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند طرف غربش که بجبال گرجستان پیوسته است کوه‌لنگری خوانند» راجع بقلهٔ البرز در قفقاز رجوع کنید به صفحه ۱۹۵



عرب بنام طبرستان معروف بود. کلمه «طبر» در زبان بومی بمعنی کوه و بنا بر این طبرستان بمعنی ناحیه کوهستانی است.

ظاهر آن از قرن هفتم، تقریباً مصادف با زمان فتنه مغول، اسم طبرستان از استعمال افتاد و کلمه مازندران جای آنرا گرفت و تا کنون هم نام «مازندران» برای این ایالت اطلاق میگردد. بسیاری اوقات اسم مازندران عمومی پیدا کرده بر ایالت مجاور یعنی گرگان نیز اطلاق شده است. یاقوت اولین مورخی که اسم مازندران را ذکر کرده گویند نمیداند اسم مازندران از چه وقت استعمال شده و با اینکه او در کتابهای قدیم اثری از این اسم نیافته استعمال آن در آن زمان همه جا معمول بوده است. در حقیقت این دو اسم، یعنی طبرستان و مازندران، مترادف و بیک معنی بوده اند اما در همان حال که اسم طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق میشد کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب خاوری بحر خزر امتداد دارد اطلاق می گردید و امروز دیگر اسم طبرستان استعمال نمیشود. نواحی کوهستانی و ساحلی اطلاق گردید و امروز دیگر اسم طبرستان استعمال نمیشود. در اوایل دوره خلفا این ناحیه از لحاظ سیاسی چندان اهمیت نداشت، زیرا آخرین قسمتی از کشور ایران بود که بکیش مسلمانی درآمد و حکمرانان آنجا معروف به اصفهبدان یا اصفهبدان طبرستان بیش از یک قرن پس از فتوحات عرب در کوهستانهای خود مستقل باقی ماندند و تا نیمه دوم قرن دوم هجری هنوز روی سکه هائی که در آن منطقه ضرب میشد خط پهلوی نقش بود و مردم جنگلها و بیشه های پهناور آن ناحیه بردین زردشت بودند. محصول آن نواحی در قرن چهارم بقول مقدسی سیر و برنج و کتان و پرندگان دریائی و ماهی بود زیرا در آن ناحیه برخلاف نواحی دیگر ایران باران فراوان و آب بسیار بود. بعد از قرن چهارم، بگفته قزوینی، اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم میپرداختند و بهمین جهت ابریشم بسیار از آنجا حاصل و بدیگر بلاد صادر میشد. پارچه های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز در آنجا میبافتند. تهیه ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را از چوب شمشاد میساختند رواج داشت و بقول ابن حوقل خانه های

آن ایالت نیز بیشتر از چوب و نی ساخته میشد زیرا در آن خطه زمستان و تابستان بارانهای سخت میبارد و ناچارند باسهای خانه ها را گنبدی شکل بسازند.

در اواخر دوران خلفای عباسی کرسی طبرستان آمل بود، هر چند که در قرن سوم طاهریان در ساری اقامت داشتند. آمل، چنانکه مقدسی گوید، از قزوین بزرگتر بود و در آن حول و حوش جائی از آن آباد تر نبود. مقدسی در باره آمل گوید یک بیمارستان و دو مسجد جامع دارد. مسجد نو نزدیک باروی شهر و مسجد کهنه در کنار بازار و بین درختان واقع است و هر یک از آن دو رواقی بزرگ دارد. داد و ستد آمل بسیار و برنج آن فراوان است و نهر بزرگی از میان شهر میگذرد و کشتزارهای آنرا آب میدهد. یاقوت فقط همین مطالب را تکرار کرده و چیزی بر آن نیفزوده است. حمدالله مستوفی گوید «هوایش بگرمی مایل و مجموع میوه های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز (بادام و گردو) و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره فراوان باشد و ششومات بغایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد». بندر گاه آمل در مصب رودخانه آمل بدریای خزر قرار داشت و در آنجا شهرچه ای بود موسوم به «عین الهم» که یاقوت آنرا بصورت «اهلم» ضبط کرده گوید محل بزرگی نیست. آمل در پایان قرن هشتم بدست امیر تیمور خراب شد و فرمان وی سه قاعه آن موسوم به «ماهانه سر» که نزدیک به ساحل دریا و چهار فرسخی آمل بود با خاک یکسان گردید.

دومین کرسی قدیم طبرستان شهر ساریه بود که امروز آنرا ساری می نامند و در خاور آمل واقع است. مقدسی گوید ساریه محلی است آباد دارای چندین بازار و یک بارو که گرد آن خندقی حفر شده. در آن شهر پارچه های فاخر بافته میشود و مسجدی دارد که درخت نارنجی در آن روئیده و درخت بزرگ انجیری نیز روی پل شهر است و پلهای آن که از بستن قایقها بیکدیگر تعبیه گردیده بسیار است. در دوره های اخیر از این شهر اطلاعات مهمی در دست نداریم. در قرن هفتم هنگام فتنه مغول صدمات

۱ - ابن حوقل ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، مقدسی ۳۵۴ ، قزوینی : جلد دوم ۲۷۰ ، یاقوت : جلد سوم ۵۰۲.

برای کلمه «طبر» رجوع کنید به صفحه ۲۳۴

بسیار بان وارد گردید. حمدالله مستوفی گوید « دورش تقریباً هشت هزار گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و سیوه و پنجه و غله فراوان دارد »<sup>۱</sup>.

کوه دماوند پر فراز تمام سرزمین طبرستان گردن افراشته و قلّه بلند آن که همیشه از برف پوشیده است از فاصله صد سبیلی جنوب تهران دیده میشود. حمدالله مستوفی گوید از مسافت صد فرسخ بنظر آید « قلّه اش هرگز از برف خالی نبود ». کوه دناوند، چنانکه جغرافی نویسان آنرا نام داده اند، در داستانهای باستان ایران آشیانه سیمرغ آسوزنده زال پدر رستم و حامی آن پدر و پسر بوده است. حمدالله مستوفی بسیاری از افسانه‌های را که در باره رستم گفته شده نقل نموده و ابن حوقل گوید این کوه بزرگ از حوالی ساوه دیده میشود و چون گنبدی در میان دیگر کوهها افراشته شده و نشیندهام کسی توانسته باشد بر قلّه آن بالا رود و پیوسته از آن دود برمیخیزد. در افسانه‌های ایرانی آمده است که آن کوه پناهگاه جادوگران سراسر جهان است و ضحاک در آن کوه زیست می‌کند. شهرچه‌ای که در دامنه جنوبی آن قلّه واقع است نیز بنام دماوند موسوم میباشد. حمدالله مستوفی گوید « آنرا پشیان خوانند... هوای سرد دارد و از سیوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب گیرند ». در قرن چهارم در این ناحیه دوشهر همسایه « ویمه » و « شلنبه » واقع بود. ابن حوقل در باره آن دوشهر گوید کشتزار و آب و یاغستان و انگور فراوان دارند. یاقوت که ویمه یا ویمه (بفتح یا کسر « او ») را دیده است گوید خرابست و قلعه فیروز کوه از آنجا دیده میشود. یاقوت قلعه فیروز کوه را نیز دیده است. حمدالله مستوفی در باره این قلعه گوید « قلعه ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیشد و غلات بسیار زراعت میکنند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دیده میگردد ». فیروز کوه از دژهای مازندران و از جمله دژهایی بود که امیر تیمور آنها را محاصره و تسخیر کرد. در دامنه کوه دماوند هم دژ دیگری وجود داشت که از دژ فیروز کوه اهمیتش کمتر نبود و آنرا دژ استوناوند یا « استناباد » میگفتند. قزوینی

۱ - ابن حوقل ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، مقدسی ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، یاقوت: جلد اول ۳۵۴ ، ۴۰۹ ، مستوفی ۱۰۹ ، علی یزدی : جلد اول ۳۹۱ ، ۵۷۱ ، ابوالفداء ۴۳۷.

گوید سه هزار سال از عمر این دژ میگذرد و هیچکس نتوانسته درین مدت آنرا بقره و غلبه تصرف کند، تا آنکه مغولها در سال ۶۱۳ بایورش آنرا تصرف نمودند. یاقوت گوید این قلعه را « جرهد » نیز گویند و دوازده فرسخ تاری فاصله دارد و پناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده است. این قلعه را یحیی برمکی پس از محاصره تسخیر کرد و دختران اسپهبد را اسیر نموده بغداد برد. یکی از این دختران که بحریه نام داشت همخواه منصور خلیفه عباسی شد و از او مهدی پدراون الرشید متولد گردید. فخرالدوله دیلمی در سال ۳۵۰ هجری بتعمیر آن دژ همت گماشت و سپس بتصرف اسماعیلیه درآمد.<sup>۱</sup>

جغرافی نویسان قرون وسطی بسیاری از دژها و شهرهای طبرستان را اسم برده اند که اکنون از آنها در نقشه ها اثری دیده نمیشود. این قلعه ها و شهرها یا در ضمن هجوم مغول به ایران یا در لشکرکشی های امیر تیمور که در اواخر قرن هشتم مکرر به مازندران تاخت و تاز کرد از میان رفتند. بعلاوه اساسی غالب این شهرها و دژهای از میان رفته در کتابهای مسالک ذکر نگردیده و فعلاً ممکن نیست که محل آنها را حتی بطور تقریب در نقشه ها تعیین کرد. ابن حوقل در قرن چهارم از سه ولایت کوهستانی که دارای جنگلهای خوب و اراضی حاصلخیز بودند اسم برده که در جنوب ساری و تقریباً بفاصله یکروز راه از آن شهر واقع و بطرف مغرب تا مرزدیلم در ایالت گیلان امتداد داشتند. اول کوه فادوسبان که ایرانیان آنرا بادوسبان میگفتند. این کلمه نام خاندان حکمرانان آنجا بود که تقریباً هشتصد سال یعنی از زمان هجوم اعراب تا فتنه مغول پادشاهان نیمه مستقل آن حدود بودند. در سراسر این ناحیه کوهستانی دهکده‌هایی که مهمترین آنها دهکده منصور خوانده میشد پراکنده بود. دهکده دیگر که از حیث اهمیت پس از قریه منصور بود «ارم خاست» یا «ارم خواسته» نام داشت و شامل دو قریه بالا و پائین بود و در حدود یک روز راه تا ساری فاصله داشت ولی در تمام این دامنه کوهستان بزرگی که مسجد جامعی داشته

۱ - اصطخری ۲۰۲ ، ابن حوقل ۲۶۵ ، ۲۷۰ ، مقدسی ۳۹۲ ، قزوینی : جلد دوم ۱۹۵ ، یاقوت :

جلد اول ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، جلد سوم ۹۳۰ ، جلد چهارم ۹۴۴ ، مستوفی ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد دوم ۵۷۷. فیروز کوه هنوز باقی و پابرجاست ولی محل استوناوند معلوم و مشخص نیست.

باشد نبود. نزدیک فادوسبان ناحیه کوهستانی قارن قرار داشت که مرکز حکومت دودمان قارن بود. گفته میشود نسبت این خاندان بیارتها میرسد. بهر حال نام سرداران قارن در تاریخ ساسانیان ذکر شده و در عهد مسلمین نیز فرمانروایان آن ناحیه بوده اند. استوارترین دژ دودمان قارن که از دوره ساسانیان در تصرف آنان بود فرم ( فریم ) نام داشت و آبادترین شهر آنها شهر سهار یا سهار بود و مسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه درین شهر جای داشت. محل فریم متأسفانه در هیچیک از کتب مسالک بطور دقیق تعیین نشده. یاقوت از آن نام برده و در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلق دارد ».

سومین ولایت کوهستانی ناحیه روبنج در شمال ری واقع و از دو ولایت دیگر بمرزهای دیلم نزدیک تر بود. اسم هیچ شهر و دهکده ای در این ناحیه بدست ما نرسیده ولی چنانکه نقل کرده اند در غایت شادابی و حاصلخیزی بوده و دامنه های آن با انبوه درختان جنگلی پوشیده بوده است.<sup>۱</sup>

بفاصله یکروز راه، یعنی پنج فرسخ، در باختر آمل در جلگه ای نزدیک بساحل شهر ناتل یا ناتله و بهمین فاصله در سمت باختر ناتل شهر سالوس یا شالوس واقع بود. مقدسی گوید در آنجا قلعه ای است که از سنگ ساخته شده و مسجدی در یک سمت آن است. نام این شهر بصورت سالوش هم ضبط گردیده. در حول و حوش آن

۱ - اصطخری ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ابن حوقل ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، یاقوت : جلد اول ۲۱۲ ، جلد سوم ۳۲۴ ، ۸۹۰ ، مستوفی ۱۹۱ . فادوسبان که در کتاب اصطخری و بعضی از کتب جغرافی نویسان دیگر بشکل فادوسبان آمده ناشی از اشتباه چاپخانه است و باینجهت بسیاری از نویسندگان گمان کرده اند این طوایف باقیمانده طایفه قدیم Cadusii که در تاریخ استرابون ذکر شده اند میباشد . ( رجوع کنید به Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden اثر نلکه ، صفحه ۱۵۱ ، حاشیه ۲ . وی توضیح داده است که در زمان ساسانیان فادوسبان حکمرانان این ناحیه و اسپهبدان فرماندهان لشکری این منطقه مرزی بوده اند ، نیز رجوع کنید به Justis: Iranisches Namenbuch ، صفحه ۱۵۵ ، ماده Karen ( قارن ) و صفحه ۲۴۵ ماده Parkospan ( فادوسبان ) برای اطلاع از اسامی رؤساء فادوسبان در عصر اسلامی رجوع کنید به Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres اثر G. Melgunof ، صفحه ۵۰ و بالاخره برای اطلاع از اسامی رؤساء قارن بهمین کتاب صفحه ۵۲ رجوع کنید .

دوشهر دیگر است که یکی را کبیره و دیگر را کچه گویند. اسم شالوس در ضمن جنگهای امیر تیمور بنام چالوس آمده است. ظاهراً امیر تیمور در ضمن لشکر کشی هائی که در این بلاد کرد تمام آن بلاد و همچنین بلاد کوهستانی جنوب آن یعنی رویان و رستمدر را بکلی خراب کرد . شهر کلار ، که یاقوت آنرا همان شهر کچه فوق الذکر دانسته ، در یک منزلی شالوس ، در کوهستان قرار داشت و از کلار تا حدود دیلم یک منزل راه بود. در این ناسها اختلاط و اشتباه هم روی داده است. دور نیست کلار و کچه و رویان شهر هائی متصل بیکدیگر بوده و حتی احتمال می رود که هر سه اینها اسم یک شهر باشند. رویان ، علاوه بر این ، نام روستای بزرگی بود در کوهستانهای مرز باختری طبرستان. ابوالفداء گوید شهر رویان که آنرا شارستان نیز گویند بر قلعه کوهی جای دارد و مشرف بر سعبری کوهستانی بفاصله شانزده فرسخی قزوین است . یاقوت گوید رویان کرسی سنطقه کوهستانی طبرستان و آمل کرسی سنطقه جلگه ای و اراضی پست ساحلی است. در رویان ساختمانهای خوب و باغستانهای پرمیوه وجود دارد و نزدیک رویان ( یا کلار ) شهرچه سعید آباد واقع است .

دژ عظیم طاق در مرز دیلم، که هنگام هجوم سپاهیان منصور خلیفه عباسی بان حدود آخرین پناهگاه سپهبد طبرستان قرار گرفت، باید در همین ناحیه رویان واقع باشد . یاقوت و قزوینی در شرح این موضع بنقل از مورخین سابق بتفصیل پرداخته اند. طاق دژی بود استوار که در زمان باستان خزانه پادشاهان ایران بود و آن تکی بود در بلندی کوهی صعب العبور. این تکی مانند دریاچه ای بود که چون آدمی داخل میشد باندازه یک میل در تاریکی بسختی راه می پیمود آنگاه بمحلی میرسید مانند شهری که از هر سو کوهها آنرا دربر گرفته بودند . در این دره وسیع غارهای بسیار وجود داشت و در میان آن چشمه آب بزرگی بود که از سنگی بیرون می آمد و پس از اندک فاصله ای در شکاف سنگی دیگر فرو می رفت. یاقوت از عجائب آن محل شرح مبسوطی نقل کرده است . در سر چشمه شاهرود بزرگ ، که شعبه خاوری سفید رود ( رجوع کنید به صفحه ۱۸۲ ) است ، ولایت رستمدر واقع است که حمدالله مستوفی گوید « قریب سیصد پاره دیه از توابع آن است و هوایش بگرمی

مایل است و بیشتر ولایت را آبش از شاهرود». این ولایت که از نهرهای متعدد مشروب میشد میان قزوین و آمل در سمت خاور ولایت رویان قرار داشت. در کنار شاهرود، بطوریکه در فصل پانزدهم صفحه ۲۳۸ گفتیم، مهمترین دژهای فرقه اسماعیلیه جای داشت و شاید قلعه «کلام» در همین ناحیه رستمدار بوده است. این قلعه که یاقوت آنرا دژ باستانی طبرستان شمرده بدست فرقه اسماعیلیه افتاده بود و سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی لشکری بدانجا گسیل داشت که آنرا تصرف نموده با خاک یکسان کردند.<sup>۱</sup>

دو فرسخی خاور آمل در راه کناره شهر سیله واقع بود و سه فرسخ بعد از آن شهر برجی در یک منزلی ساری قرار داشت. شهر مطیر یا ماطیر هم در یک منزلی آمل و ساری و شش فرسخی دریا بود که بارفروش امروز بجای آن است. یاقوت در وصف آن گوید: مسجد جامع و روستاها و آبادیهای بسیار دارد. نزدیک ساری و شاید در خاور آن، شهر ناسیه (یا ناسه) واقع بود که روستائی نیکو داشت و در بیست فرسخی ساری بود و شهر مهروان ده فرسخی ساری دارای مسجد و پادگانی مشتمل بر هزار نفر بود. متأسفانه محل دقیق این دو شهر معلوم نیست. در انتهای مرز خاوری طبرستان سه منزلی ساری سر راه استرآباد و یک منزلی استرآباد شهر طمیس یا طمیسه در کنار معبر بزرگی که از کوه تا میان باتلاقهای کنار دریا امتداد داشت واقع بود. یاقوت گوید انوشیروان پادشاه ساسانی این معبر را بنیاد گذارد تا راه کسانی باشد که از طبرستان به خارج می‌روند.<sup>۲</sup>

در جنوب خاوری دریای خزر خلیج آشوراده قرار دارد و جلوان برزخی است ریگی و طولانی که بسمت خاور تا نزدیک ساحل گرگان امتداد پیدا میکند. حمدالله

۱ - ابن حوقل ۲۷۵، یاقوت: جلد دوم ۸۷۲، جلد سوم ۹۳، ۴۹۰، ۵۰۴، جلد چهارم ۲۴۰، ۲۹۶، ۲۹۷، قزوینی: جلد دوم ۲۳۸، ابوالفداء ۴۳۵، مستوفی ۱۹۰  
 ۲ - ابن حوقل ۲۷۵، یاقوت: جلد سوم ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۴۷، جلد چهارم ۳۹۸، ۳۹۹، ۶۶۹. قدیمترین مؤلفی که بارفروش را باسم «بارفروش ده» ذکر کرده است احمد رازی در کتاب «هفت اقلیم» است. این مؤلف در قرن دهم هجری می‌زیست. رجوع کنید به Muhammedanische Quellen جزء چهارم، صفحه ۶۹ متن فارسی، از Dorn

مستوفی این خلیج و جزیره یا شبه جزیره آنرا بنام «نیم مردان» ضبط کرده گوید «جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکنند کشتیها که از اروس و گیلان و مازندران می‌آیند آنجا بیرون می‌آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و محصول بسیار از کشتیها دارد» شهر کی که در عقب آن است و داد و ستد فراوان دارد شهر آباد نامیده میشود. ولایت مجاور این ناحیه که ابریشم بسیار از آن یدست می‌آید و زمینهای غله خیز و تا کستانهای بزرگ داشت موسوم به کبود جامه و سرزمینی بغایت حاصلخیز بود. ولی در نتیجه لشکر کشیهای امیر تیمور در پایان قرن هشتم ویران گردید. ظاهر آشهر «روعد» یا «روغد» که در ضمن جنگهای امیر تیمور از آن نام برده شده و هنگام لشکر کشی در مازندران سر راه او بوده جزء ولایت کبود جامه بوده است. حمدالله مستوفی در وصف این شهر گوید شهری متوسط است دور آن چهار هزار گام بوده و در میان زمینهای حاصلخیز قرار دارد و غله و پنبه و میوه جات مختلف در آنجا بسیار است.

در باره محصولات و تجارت طبرستان علاوه بر آنچه در صفحه ۳۹۴ ذکر نمودیم، مقدسی گوید پارچه‌های نیکو که از آن قبا میدوزند و پارچه‌هایی که از آن طلیسان تهیه می‌کنند و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آنجا بافته و صادر میشود. محصول طبیعی آن چوب خلنج (چوب شمشاد) است که آنرا بصورت قطعاتی بریده بخارج می‌فرستند و صنعتگران ری از آن کاسه و ظروف دیگر می‌سازند. خلنج چوبی است خوشبو برنگهای گوناگون که گاهی دانه‌های تسبیح نیز از آن می‌سازند و بهترین نوع آن در کوههای طبرستان یافت میشود.<sup>۱</sup>

### گرگان

ایالت جرجان، یا بقول ایرانیان گرگان، در جنوب خاوری دریای خزر واقع شده و مشتمل است بر جلگه‌های پهناور و دره‌هایی که از رود گرگان و اترک سیراب میگردند. در زمان قدیم این ایالت هر چند از توابع خراسان شمرده میشد

۱ - مقدسی ۳۶۷، مستوفی ۱۹۰، ۱۹۱، جهان‌نما ۳۳۹، ۳۴۱، علی یزدی: جلد اول ۳۴۹. از قرن چهاردهم میلادی یعنی زمان حمدالله مستوفی تا کنون در شکل خلیج آشوراده و شبه جزیره آن تغییرات بسیار پیدا شده و محل صحیح آن شهر و بندر آن مشخص و معلوم نیست.

ولی در حقیقت ایالتی مستقل بود. تغییراتی که در اثر فتنه مغول حادث گردید ایالت گرگان را از توابع مازندران قرار داد. این ایالت، مانند دیگر ایالات جنوبی دریای خزر زیر سم ستور مغولها در قرن هفتم خراب گردید و پس از آن بر اثر لشکرکشی‌های اسیر تیمور در پایان قرن هشتم یکسره ویران شد.

بگفته مقدسی، گرگان دارای آب فراوان است و در کوه‌ها و دشت‌های آن نخل می‌روید و نارنج و انگور بسیار دارد و مهم‌ترین رودخانه آن بنام خود ایالت یعنی گرگان، موسوم است. این رودخانه همانست که مقدسی در قرن چهارم گوید به‌رود «طیفوری» معروفست. این نویسنده از رودخانه اترك اسم نبرده است. در قرن هشتم حمدالله مستوفی آنرا بنام آب جرجان ذکر نموده گوید «از جبال اسند مازندران از دره شهرک نو بر میخیزد و بر میدان سلطان درین گذشته بجرجان میرسد و ببحر خزر میریزد و از این آب اندکی در زمین سملو بزراعت نشیند باقی عاقل است و آبش عمیق است... و هیچ روز نگذرد که کسی دروغرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد».

رودخانه اترك از رودخانه گرگان درازترست و از جلگه‌های خراسان بین نسا و خوبوشان نزدیک سرچشمه رودخانه مشهد بر میخیزد. رودخانه مشهد بسمت جنوب خاوری در مسیر معکوس رود اترك جاری میگردد و بقول حمدالله مستوفی «از کوه‌های نسا و باورد بر میخیزد و در خوبوشان و حدود دهستان گذشته ببحر خزر میریزد طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب سخت عمیق است و قطعاً مجال گذر ندهد و کنارش اکثر اوقات از حرامی خالی نبود». میگویند نام رودخانه اترك مخفف اترك (جمع «ترك») است و چون ترکها مدت زمانی در کنار این رودخانه میزیسته‌اند بنام آنها موسوم گردیده است. اسم این رودخانه در کتابهای جغرافی نویسان قدیم عرب ذکر نشده و حمدالله مستوفی در قرن هشتم نخستین کس است که آنرا بنام رود اترك ضبط نموده و تا کنون بهمین نام خوانده میشود.<sup>۱</sup>

۱ - مقدسی ۳۶۷، ۳۵۴، مستوفی ۲۱۲، ۲۱۳، جهان نما ۳۴۱، حافظ ابرو ۲۳ A. نام اترك را بدون اینکه قبل از «کاف» که حرف آخر آن است الفی اضافه کنند مینویسند در صورتیکه جمع ترك «اتراك» است و باین صورت بنظرمی‌رسد که عقیده اشتقاق این اسم از کلمه «اتراك» اساس درستی نداشته باشد.

کرسی گرگان شهرست بهمین اسم که امروز آنرا «من گرگان» گویند. این حوقل در قرن چهارم گوید شهری نیکوست. ساختمانهای آن از خشت ساخته شده و خاک آن از خاک آمل خشک تراست زیرا باران در گرگان کمتر از طبرستان می‌بارد. چون رود گرگان از میان شهر میگذرد شهر در دو جانب رود واقع گردیده و این دو جانب را پلی بیکدیگر متصل میسازد. گرگان در جانب خاوری و بکرآباد در جانب باختریست و هر دو جانب مجموعاً، بنظر این حوقل که آنجا را دیده، باندازه ری بوده و باغستانهای آن شهر سیوه فراوان داشته و ابریشم در آنجا بعمل میآمده است. مقدسی جانب خاوری گرگان را شهرستان نامیده گوید مساجد و باغهای خوب دارد و در باغهای آنجا انار و زیتون و خربزه و بادنجان و نارنج و لیمو و انگور بعمل می‌آید و این محصولات هم بسیار خوب‌اند هم ارزان و در آن شهر نهرهایی است و روی آن نهرها طاق‌ها و پل‌ها بسته‌اند. میدانی جلو دارالاماره گرگان وجود دارد و شهر دارای نه دروازه است. گرمای گرگان سخت است و پیشه آنجا بسیار و حشراتش موزی اند، بویژه کک‌های آن شهر چنان گزنده‌اند که به گرگان (جمع «گرگ») معروف‌اند. بکرآباد که مقدسی آنرا باین صورت ضبط کرده شهر کی آباد بوده دارای مساجد ساختمانهایش در رودخانه و بمسافت کمی در محاذات ساحل باختری آن بوده‌اند.

در قرن هفتم، یعنی زمانی که قزوینی کتاب خود را مینوشت، گرگان نزد شیعیان شهرت بسیار داشت زیرا مزار معروف به «گورسرخ» قبر یکی از فرزندان حضرت علی بن ابیطالب، در آنجاست. حمدالله مستوفی تجدید بنای شهر گرگان را از آثار پسرزاده ملکشاه سلجوقی دانسته گوید «دور باروش هفت هزار گام است هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه اما چون کوه نزدیکی دارد در هنگام گرم برف از کوه می‌بارند حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود و از میوه‌هایش خربا و انگور و عناب و سنجید نیکو و بسیار بود و از نیکوئی نشوونما درخت دوسه ساله از ده ساله دیگر ولایات قویتر و پر قوت‌تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته‌اند و در زمان آل بویه از وبا و جنگ شهر نقصان فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خرابست و آنجا مردم

اندکند فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با تورانیان دیواری طولش پنجاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمد بن جعفر الصادق علیه السلام و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیاست هر یک را بیست گز قطر و دو گز ضخیم. در سال ۹۷۵ که اسیر تیمور مازندران و بلاد مجاور آنرا خراب کرد در گرگان چندی توقف نمود و کنار رودخانه گرگان کاخ بزرگی معروف به شاسمن برای نشیمن وی ساختند و حافظ ابرو از آن کاخ گفتگو کرده است.<sup>۱</sup>

دومین شهر ایالت گرگان استرآباد نزدیک مرزهای مازندران است که مقدسی در قرن چهارم آنرا شهری خوش آب و هوا تر از گرگان شمرده گوید کرم ابریشم آنجا بسیار است. در زمان او دژ آنجا خراب گردید زیرا آل بویه در ضمن جنگهایی که با آل زیار کردند تمام این بلاد را خراب نمودند. مقدسی گوید مسجد جامع آنجا که در دوره اول فتوحات مسلمین ساخته شده هنوز در بازار نزدیک دروازه شهر باقی است. یاقوت و حمدالله مستوفی نیز همین مطالب را ذکر می کنند و هوای استرآباد و فراوانی خواربار آن را نیز ستوده و مطلبی جز این نیاورده اند. بندر گاه شهر گرگان و استرآباد در دریای خزر جزیره آبسکون بوده که باهریک از این دو شهر یک روز راه فاصله داشته و ظاهراً در طی قرون هفتم پس از فتنه مغول آب آنرا فرا گرفته و پوشانیده است. در کتاب اصطخری و ابن حوقل در قرن چهارم ذکر شده که آبسکون بازار بزرگی برای داد و ستد ابریشم است و از ثغور بیست که در مقابل ترکان و قبائل غز قرار دارد و بندر مهم تجارتی سواحل دریای خزر است که از آنجا به گیلان حمل و نقل تجارتی میشود. دژ محکمی که از آجر ساخته شده شهر را محافظت میکند و مسجد آن در بازار است. مقدسی آنرا

۱ - ابن حوقل ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، مقدسی ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، قزوینی : جلد دوم ۲۳۵ ، مستوفی ۱۹۰

علی یزدی : جلد اول ۵۷۸ ، حافظ ابرو ۳۲ A .

در قرن چهارم گرگان در تصرف زیاریان بود که از ساکنین همان ایالت بودند و فرمانروایی آنها تا حدود طبرستان و نواحی مجاور آن نیز رسیده بود. مشهورترین رجال زیاریان قابوس متوفی بسال ۴۰۳ است که قبر او هنوز نزدیک خرابه های شهر گرگان باقی و بنام گنبد قابوس موسوم است . رجوع کنید به کتاب «خراسان و سیستان» اثر Yate صفحه ۲۳۹ - ۲۴۱ .

لنگر گاه بزرگ گرگان و دریای خزر دانسته است . یا قوت گوید دریای خزر را غالباً دریای آبسکون مینامند . آبسکون آخرین پناهگاه سلطان محمد خوارزمشاه آخرین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان که از مقابل اردوی مغول فرار کرد و در سال ۶۱۷ هجری در آنجا با مذلت جان سپرد واقع گردید<sup>۱</sup> .

بمسافت شش روز راه ( یا پنجاه فرسخ ) در شمال آبسکون و چهارمزیلی شهر گرگان محلی موسوم به دهستان در ولایتی بهمین نام قرار دارد که در قرن چهارم در سرزمین ترکان بوده است . ابن حوقل گوید دهستان نزدیک سواحل دریای خزر است و چند دهکده و باغستان دارد که جمعیت در آن پراکنده اند . نزدیک آن خلیجی کم عمق است که قایقها در آن لنگر میاندازند و مردمانی که در آن حدود ساکنند از آنجا ماهی بسیار صید میکنند . مهم ترین آبادی دهستان «آخور» نام داشت که مقدسی آنرا شهرستانی مشتمل بر بیست و چهار دهکده شمرده گوید بزرگترین آبادیهای ایالت گرگان است . در آخور مناره یا برجی بود که از دهکده های دور دست دیده میشد .

در خاور آخور سر راه خوارزم شهری وجود داشت بنام رباط . مقدسی گوید سلطان قلعه آنرا خراب کرد و آن سه دروازه داشت . شهری معمور است و بازارهای خوب و عمارات خوش منظر و مسجدی نیکو بنام مسجد کهنه دارد که ستونهای از چوب در آنست . در زمان مقدسی نصف مسجد در زیر زمین بوده است . این شهر مسجد دیگری هم داشت با مناره ای زیبا . یاقوت از این دو قریه و آبادیهای دیگر دهستان یعنی دهکده «خرتیر» و «فرغول» و «هیراثان» یاد کرده ولی تفصیلی درباره آنها ذکر نکرده است . حمدالله مستوفی که راه گرگان به خوارزم را ثبت نموده گوید این راه از دهستان میگردد و در جای دیگر گوید «آنرا قبادین فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نهاده اند میان مسلمانان و اترک هوایش گرم است و آتش

۱ - اصطخری ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ابن حوقل ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، مقدسی ۳۰۸ ، یاقوت : جلد اول

۵۵ ، ۲۴۲ ، مستوفی ۱۹۰ ، ۲۲۵ . ابن سراجیون ( B ۴۶ ) گوید شهر آبسکون کنار مصب نهر گرگان

بدریای خزر واقع است . مسعودی : التنبیه ۶۰ ، ۱۷۹ .

از رود، اندک میوه دارد<sup>۱</sup>». در چهارمنزلی دهستان ولب کویرجائی که راه خوارزم شروع میشود شهر «فراوه» واقع بود که اصطخری آنرا ثغر بیابان غز شمرده است. در قرن چهارم این شهر پادگان و رباطی بزرگ داشت که آن منطقه را از تاخت و تاز ترکان حفظ میکرد. باغ و کشتزار نداشت و همه جمعیت آن از هزار خانوار بیشتر نبود. مقدسی این شهر را بصورت «افراوه» ضبط کرده است. یاقوت گوید عبدالله طاهری در زمان خلافت مأمون آنرا بنیاد نهاد. بنظرمی رسد که فراوه باقزل ازوات امروز که از کلمه قزل رباط مأخوذ شده یکی باشد. یاقوت از آبادیهای دیگر ایالت گرگان که از توابع گرگان یا استراباد هستند فقط بذکر نام آنها اکتفا کرده است ولی محل هیچیک از آنها بخوبی مشخص نیست و دور نیست اسامی آنها نیز درست ضبط نشده باشد<sup>۲</sup>.

مقدسی از جمله صادرات مشهور گرگان یکنوع نقاب ابریشمی را ذکر نموده که در زمان او به یمن در جنوب عربستان حمل میکردند. همچنین نوعی دیبا از آنجا صادر میشد. انگور و انجیر و زیتون هم در آنجا فراوان بود

در منطقه گرگان و طبرستان راههای زیاد وجود نداشت زیرا کوههای طبرستان مانع از آن بود که راهی از آنجا بگذرد. اصطخری (که ابن حوقل گفته او را اقتباس کرده است) و همچنین مقدسی راهی را که از ری بسمت شمال می رفت و از کوههای گذشته اسم برده اند. این راه از اسک و بلور میگذشت و به آمل منتهی میشد. امروز تعیین بیشتر منزلگاههای این راه دشوار بلکه محال است. راهی که از آمل بسمت باختر در امتداد ساحل میگذشت ابن حوقل و اصطخری منزلگاههای آنرا تا

۱ - ویرانه های این مواضع در حاشیه صحرای خوارزم در مرز میان نزدیک کوههای «کورن داغ» دیده میشود. از قرنهای پیش زراعت درین ناحیه از بین رفته و اکنون صحرای بی آب و گیاهی است. ابن حوقل ۲۷۷ ، ۲۸۶ ، مقدسی ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، یاقوت : جلد اول ۵۹ ، ۵۰۰ ، جلد دوم ۴۱۸ ، ۶۳۳ ، جلد سوم ۸۸۰ ، جلد چهارم ۹۴۹ ، مستوفی ۱۹۷۰/۱۹۷۰ . ۲ - اصطخری ۲۷۳ ، ابن حوقل ۳۲۴ ، مقدسی ۳۲۳ ، یاقوت : جلد سوم ۸۶۶ ، مستوفی ۱۹۷۰ . یاقوت شانزده قریه از اینها را نام برده است. یاقوت : جلد دوم ۱۳۷ ، ۴۸۹ ، ۷۸۲ ، جلد سوم ۲۲۳ ، ۹۲۳ ، ۹۳۰ ، جلد چهارم ۲۷۷ ، ۳۷۶ ، ۳۹۵ ، ۴۹۶ ، ۵۵۵ ، ۶۹۹ ، ۷۸۸ ، ۹۲۶ ، ۹۲۷ .

ناتل و چالوس و از آنجا تا سرحد گیلان (دیلم) یاد کرده اند. همچنین مقدسی منزلگاههای راهی را که از آمل بسمت خاور به استراباد و شهر گرگان میرفت و از آنجا بسمت شمال پیچیده به دهستان میرسید یاد کرده است. مستوفی نیز منزلگاههای راهی که از بسطام واقع در ایالت قومس بمرکز خوارزم میرفت ذکر کرده است. مقدسی راهی را که از بسطام بشهر گرگان میرفت و از معبر کوهستانی عبور کرده از جهینه میگذشت ثبت کرده و بطوری که ابن حوقل ذکر نموده جهینه دهکده ای بوده است در کنار رودخانه ای زیبا<sup>۱</sup>.

بالاخره مقدسی راهی را ثبت نموده که از گرگان بسمت خاور رفته به خراسان میرسید و طی پنج روز به اسفراین در جلگه جوین می رفت و از «اجغ» که امروز آنرا «اشک» می نامند میگذشت. ما در فصل آینده بذکر این ناحیه خواهیم پرداخت<sup>۲</sup>.

۱ - مقدسی ۳۶۷

۲ - اصطخری ۲۱۴ - ۲۱۷ ، ابن حوقل ۲۷۴ - ۲۷۶ ، مقدسی ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، مستوفی ۱۹۷

اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود ولی بعدها امراء سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیه باختر برده نیشابور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمت‌های چهار گانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.<sup>۱</sup>

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی بصورت نیشابور و در عربی نیشابور تلفظ می‌کنند و از کلمه فارسی قدیم «نیو شاه پور» که بمعنی «چیز یا کار خوب یا جای خوب شاه» بوده است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی بتجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور شاپور اول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است.

جغرافی نویسان عرب در قرن سوم فهرست مفصلی از شهرهای مهم ولایت نیشابور ترتیب داده‌اند که قسمت عمده ایالت قهستان را، که سابقاً درباره آن گفتگو کردیم، نیز شامل می‌گردد. فایده مهمی که از این فهرست بهره‌ما میشود تلفظ قدیمی بعضی اسامی است. ولی بسیاری از آن اسامی را امروز نمیتوان معین کرد که با کدام محل تطبیق میشود.<sup>۲</sup>

در اوائل دولت اسلام نیشابور به «ابر شهر» نیز معروف بود و بهمین نام در سکه‌هایی که خلفای اموی و عباسی در آن شهر ضرب کرده‌اند یاد شده است. مقدسی و بعضی از مورخان دیگر آنرا «ایران شهر» نیز ضبط کرده‌اند. ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است. در قرن چهارم نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود. دارای شهر و قهندز و حومه (ریض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت از آثار عمرو لیث صفاری که مقابل میدانی معروف به لشکر گاه واقع بود. دارالاماره نزدیک این مسجد بود و بمیدان دیگری معروف به میدان حسینین اتصال داشت. زندان نیز تا

۱ - اصطخری ۲۵۳، ۲۵۴؛ ابن حوقل ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، مقدسی ۲۹۵، مستوفی ۱۸۵.

۲ - اصطخری ۲۵۸، ابن حوقل ۲۱۳، ابن خردادبه ۲۴، یعقوبی ۲۷۸، ابن رسته ۱۷۱. قسمت اول کلمه نیشابور در فارسی قدیم «نیو» یا «نیک» است که در فارسی کنونی بصورت «نیکو» باقیمانده. رجوع کنید به کتاب Sassaniden اثر نلدکه صفحه ۵۹.

#### فصل بیست و هفتم

### خراسان

چهار ربع خراسان - ربع نیشابور - شهر نیشابور و شادیاخ - کوره نیشابور - طوس و مشهد - بیهق و سبزوار - جوین و جاجرم و اسفراین - استوا و کوچان - رادکان و نسا و ابیورد - کلات - خابران و سرخس

خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاور زمین است. این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کوپرلوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌گردید و باین ترتیب تمام بلاد ماوراء النهر را در شمال خاوری باستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردد. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیق‌تر و هم کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است دربر داشت. مع الوصف بلادیکه در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد اعراب قرون وسطی جزء خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالت محسوب میشدند. ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردد و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات و بلخ خوانده میشد. پس از فتوحات اول



دارالاماره فاصله زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارت بادگیری بیش از یکچهارم فرسخ فاصله نبود.

قهندز دودروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه‌های شهر موسوم بودند به: اول دروازه پل، دوم دروازه کوچک معقل، سوم دروازه قهندز، چهارم دروازه پل نگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این حومه دروازه‌های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازه قباب (گنبدان) که بسمت غرب باز میشد و در مقابل آن دروازه جنگ روبروی ولایت بشتروش واقع بود و در سمت جنوب دروازه احوص آباد قرار داشت. اسم چند دروازه دیگر نیز ضبط گردیده است. بزرگترین بازارهای شهر یکی بازار مربع بزرگ و دیگری بازار مربع کوچک بود. بازار مربع بزرگ حوالی مسجد جامع و بازار مربع کوچک نزدیک بازار اول در حومه غربی حوالی میدان حسینین و دارالاماره واقع بود. این بازارهای طولانی پر بودند از دکان‌ها و از این مربع تا آن مربع استداد داشتند. نزدیک مربع بزرگ بازارهایی بطور عمود این بازارها را قطع میکرد و این بازارها از سمت جنوب به گورستان حسینین و از شمال به سرپل منتهی میگردد.

در این بازارها تیمها و سراهائی وجود داشت که اصناف سوداگران در آنها میزیستند و هر صنفی در محلی جدا از دیگران جای داشتند. کفشان و بزها و خرازی فروشها و پیشه‌وران دیگر هر یک سرائی مخصوص بخود داشتند و هر یک از خانه‌های شهر بوسیله قناتی که از آن خانه عبور میکرد از نهر وادی سغاور آب برمیداشت. این نهر از قریه بستن‌قان که سجاور نیشابور است بسمت نیشابور جاری میگردد و کسانی بحفظ نهر مجری و نظم و ترتیب آب و تقسیم آن گماشته بودند. عمق برخی از قنوات در خانه‌ها بصد پله میرسید و چون این قناتها از شهر میگذشت و باراضی بیرون شهر میرسید آب آن بر زمین مسلط میگردد و کشتزارها و باغستانهای خارج شهر را مشروب میکرد.

در تمام خراسان بنظر ابن حوقل شهری خوش‌هواتر و آبادتر از نیشابور نبود. ثروت بازار گانانش بسیار بود و هر روز کاروانی تازه بان شهر میرسید و انبارهای

آنجا را از کالاهای گوناگون پرمیکرد و پارچه‌های ابریشمی و نخی آن شهر بنواحی دیگر حمل میشد. مقدسی پس از تأیید این گفته‌ها گوید نیشابور چهل و دو محله دارد که برخی از محلات آن هر یک بقدر نصف شیراز است. خیابان‌های بزرگ آن که بدروازه‌ها منتهی میگردد از پنجاه خیابان کمتر نیست. مسجد جامع آن دارای چهار صحن است و چنانکه گفتیم از آثار عمرو لیث صفاری است. سقف آن بر ستونهای از آجر متکی است و پیرامون مسجد سه رواق است و عمارت بزرگ مسجد دیوارش با کاشی‌های زراندود آراسته است و خود مسجد یازده در دارد دارای ستونهای سرمر و سقفها و دیوارها همه پاکیزه و آراسته است. رودخانه نیشابور چنانکه گفتیم از قریه بستن‌قان جاری بود و هفتاد آسیاب را در سر راه خود میگردد. از این رودخانه قناتهای متعددی آب میگرفت که در زیر خانه‌ها جاری بود. رودخانه یک فرسخ در داخل شهر عبور می‌کرد و با وجود این باز در خانه‌های شهر چاههای آب شیرین وجود داشت.<sup>۱</sup>

یاقوت گوید در زمان او یعنی در قرن هفتم این شهر را «نشاوور» میگفتند. وی همچنین گوید با وجود ویرانیهایی که از زمین‌لرزه سال ۵۴۰ در نیشابور حادث گردید و پس از آن در سال ۵۴۸ تاخت و تاز و غارت عشایر غز بوقوع پیوست باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست. میوه باغهای آن و مخصوصاً ریواس آن بسیار مشهور است. پس از تاخت و تاز غزها که به اسارت سلطان سنجر و خرابی شهر سنجر شد قسمت عمده مردم آنجا بمحله نزدیک شهر که آنرا شادیاخ میگفتند کوچ کرده با بادی آن پرداختند. باروی شادیاخ را مؤید، عامل سلطان سنجر وقتی که سلطان خود در اسارت بود، کشید. محله شادیاخ (الشادیاخ) در ابتدا باغی بود که در اوایل قرن سوم هجری عبدالله طاهر زمانیکه نیشابور را مرکز فرمانروائی خویش قرارداد آنرا در تصرف داشت. لشکریان وی در اطراف آن باغ اقامت گزیدند و بتدریج آن محله بزرگترین محلات نیشابور گردید و پس از هجوم غزها مرکز ایالت نیز شد. یاقوت که در سال ۶۱۳ مدت کوتاهی در نیشابور توقف کرد

۱ - اصطخری ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ابن حوقل ۳۱۰ - ۳۱۲ ، مقدسی ۳۱۴ - ۳۱۶ ، ۳۲۹ .

در شادیاخ اقامت داشت. اندکی بعد یعنی در سال ۶۱۸ لشکریان مغول بفرماندهی چنگیزخان آنرا تسخیر نموده بباد غارت دادند و خبر آن در موصل به یاقوت که در آنجا از خطر درامان می‌زیست رسید. یاقوت گوید مغولها در آنجا حتی یک دیوار هم برجا نگذارند.

نیشابور پس از فتنه مغول دوباره آباد گردید و ابن بطوطه که در قرن هشتم آنجا دیده است گوید شهری معمور است و مسجدی زیبا دارد که چهارمدرسه اطراف آن است و آن شهر از فرط حاصلخیزی و کثرت سیوه‌ها دمشق کوچک خوانده میشود و چهارنهر که از کوه‌های مجاور جاری میگردند اراضی آنرا مشروب میسازند. در نیشابور، بگفته ابن بطوطه، پارچه‌های ابریشمین از قبیل نخ و کمنی بافته میشود و سوداگران از هرسو بآنجا رفت و آمد میکنند. حمدالله مستوفی همزمان وی گوید «دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوه رقع شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده‌اند آبش از قنوات وینایع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد و در شیب ساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه‌ها ساخته باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشابور است و آن کوه بغایت بلند است».

نیشابور کنونی واقع است در کنار خاوری جلگه نیم‌دایره‌ای که اطرافش را کوه‌ها فرا گرفته و مقابل آن جلگه در طرف جنوب کویر واقع است. این جلگه را جویهائی که از کوه‌های شرقی و شمال آن فرود می‌آیند مشروب میسازند. حمدالله مستوفی بسیاری از آن جویها را که پس از آبیاری کردن کشتزارهای نیشابور بکویر فرومی‌روند اسم برده است. پنج فرسخی شمال شهر در سرچشمه رودخانه نیشابور بقول حمدالله مستوفی «چشمه ایست که چشمه سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است». و در جای دیگر گوید دریاچه چشمه سبز «دورش یک فرسنگ بود از دو جوی بزرگ است که به نیشابور و طوس میرود هر یک زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ سلاخی آن بحیره را نمیتواند برید و بقعرش نمیتواند رسید». چهار روستای نیشابور از جهت حاصلخیزی شهرت بسیار داشتند که مقدسی در قرن چهارم آنها را نام برده است. روستاهای چهار گانه مزبور عبارت بودند

از: شامات (خالهای زیبایی) و ریوند (که هنوز در سمت باختر نیشابور باقی است) و مازول و بشته فروش. روستای مازول در شمال جای داشت و دهکده مهم آن بنام بشتقان (بشتن‌قان) در یک فرسخی شهر بود و در آنجا عمرولیت باغ مشهوری احداث کرده بود. ریاس آن روستا شهرت بسیار داشت. روستای بشته‌فروش امروز معروف است به پشت‌فروش و بگفته مقدسی از دروازه جنگ نیشابور سمت مشرق بطول یکروز راه امتداد داشت و چنانکه یاقوت گوید مشتمل بر صد و بیست و شش دهکده بود و از باغهای آن زردآلوی بسیار به دیگر نواحی صادر میگردد. روستای شامات را چنانکه مقدسی گوید، ایرانیان تکاب میگفتند و محلی بسیار حاصلخیز بود. اما ریوند، شهرکی است در روستائی بهمین نام در یک منزلی باختر نیشابور. ریوند در قرن چهارم مسجدی داشت که از آجر ساخته شده بود و نهری از میان آن میگذشت انگور فراوان و گلابی نیکوی بی نظیر داشت.

یکی از بزرگترین نهرهای ولایت نیشابور بقول حمدالله مستوفی شوره رود بود که «آبهای جبال طرفین نیشابور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشابور بدان زراعت میکنند و آب دزباد از کوه دزباد برمیخیزد و فضل آب بهاریش در شوره رود افتد و در صحرای دزباد منتهی میشود». حمدالله مستوفی نهرهای دیگری را نیز اسم میبرد که خواندن اساسی صحیح آنها مشکل است و درست نمیتوان آنها را شناخت ولی بعضی را هم باسانی میتوان یافت، ازین جمله نهر بشتقان است، که چنانکه گفتیم از سمت چشمه سبز جاری میشود، همچنین نهر بشت‌فروش که هر دو در موسم بهار بقول حمدالله مستوفی پر آب میشوند و بشوره رود ملحق میگرددند. نهر دیگر موسوم است به عطش‌آباد که «از حدود میدان سلطان برمیخیزد و بوقت بهار بیست آسیا گردان باشد و فضل آبش بشوره رود افتد اما در موسم گرما خشک شود و آنرا بدین سبب عطش‌آباد خوانند»<sup>۱</sup>

۱- این رسته ۱۷۱، مقدسی ۳۱۶، ۳۱۷، یاقوت: جلد اول ۶۳۰، جلد سوم ۲۲۸-۲۳۱

جلد چهارم ۳۹۱، ۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۸، ابن بطوطه: جلد سوم ۸۱، ۸۰، مستوفی ۲۱۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۹، جهان‌نما ۳۲۸. رجوع کنید به Yate در کتاب «خراسان و سیستان» صفحه ۳۵۱، ۳۵۲ در باره دریاچه چشمه سبز و غار بادکه هنوز در خراسان مشهورند.

در جنوب خاوری نیشابور در منزلگاه دزباد یا دهباد شاهراه بزرگ خراسان دوشاخه میشود. این دزباد را هم اکنون نام بردیم و گفتیم نهر آن در شوره رود میریزد. ازین محل راه سرو سمت خاور میرود و راه هرات بجنوب خاوری دور میزند. سر راه هرات در دوزمنلی دزباد دهکده فرهادان واقع بود که یاقوت آنرا فرهادجرد نامیده و مقدسی ولایت آنرا که از توابع نیشابور بحساب میآمد «اسفند» نامیده است. این رسته این نام را بصورت «اشبند» و یاقوت بصورت «اشفند» ضبط کرده اند و یاقوت گوید هشتاد و سه قریه دارد. ظاهر آ این اسم امروزه بکلی از میان رفته باشد ولی دهکده ای که آنرا فراجرد ( بجای فرهادجرد قدیم ) میگویند هنوز در نقشه ها و در همان محل قدیم دیده میشود.

شهر مشهد، یعنی مشهد حضرت علی بن موسی الرضا، ع، در سمت خاور نیشابور است و سلسله جبالی که سرچشمه اکثر آبهای نیشابور است مشهدرا از نیشابور جدا میسازد. شهر مشهد امروز کرسی خراسان ایران است و در چند میلی شمال مشهد بقایای شهر قدیم طوس قرار دارد. طوس در قرن چهارم دومین شهر ربع نیشابور محسوب میگردد، و از دوشهر «طابران» و «نوقان» که متصل بهم بودند تشکیل میشد. بفاصله دو منزلگاه چاپاری از طوس باغ بزرگی بود در دهکده سناباد و در آن دهکده قبر هارون الرشید که در سال ۱۹۳ سرد و قبر امام هشتم شیعیان علی بن موسی الرضا، ع، که در سال ۲۰۲ در اثر زهری که مأمون پسر هارون الرشید به آن حضرت خوراند شهید شد در آن باغ بود. دهکده سناباد معروف بود به «بردعه» یا «مشقب»، که بمعنی سوراخ شده است. شاید این کلمه به جهت روزنه هائی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده باشد و هم ممکن است علت دیگری داشته باشد.

۱ - ابن رسته ۱۷۱، مقدسی ۳۰۰، ۳۱۹، یاقوت: جلد اول ۲۸۰، جلد سوم ۸۸۷، مستوفی ۱۹۶، ۱۹۷. ۲ - نام مشقب بر چندین قلعه اطلاق شده است یکی از آنها نزدیک مصیصه Mopsuestia است که در فصل نهم از آن یاد شد. اما وجه تسمیه آن به بردعه معلوم نیست. نوقان که نوگان تلفظ میشود هنوز نام محله شمال خاوری و دروازه آن در مشهد جدید است که از طریق آن دروازه به نوقان طوس میروند. آب سناباد نیز هنوز ناحیه شمال باختری مشهد را مشروب میسازد. ابن رسته ۱۷۲، ابن خرداد ۲۴، یاقوت: جلد چهارم ۴۱۴، C. E. Yate در کتاب «خراسان و سیستان» صفحه ۳۱۷، ۳۱۸.

در قرن سوم بقول یعقوبی نوقان از طابران بزرگتر بود ولی یک قرن بعد طابران از نوقان بزرگتر شد و تا زمان یاقوت بر همین وضع باقی ماند، تا آنکه لشکریان مغول طوس را ویران کردند. نوقان به تئیه و ساختن ظرفهای سنگی که بنواحی دیگر میبردند شهرت داشت و از کوههای آن طلا و نقره و آهن و مس استخراج میگردد. در حوالی طوس فیروزه و سنگی که بآن «خماهن» میگفتند همچنین سنگ سرسبز بدست میآید که برای فروش به نوقان میبردند. اما این منطقه طوس کم آب بود. قلعه نزدیک طابران ساختمان عظیم و باشکوهی بود که بقول مقدسی از مسافت دور دیده میشد و بازارهای این قسمت شهر متاع بسیار داشت و مسجد جامع آن بسیار زیبا و آراسته بود. بر فراز دو قبر سناباد در قرن چهارم قلعه بسیار مستحکم بنا شده بود که بگفته این حوقل گروهی در آنجا معتکف بودند. مقدسی گوید امیر فائق عمیدالدوله گرد قبر حضرت امام رضا مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا بنا شد و در زمین پهناور آن باغ عمارات بسیار و بازارها احداث گردید.

یاقوت نیز همین مطالب را ذکر نموده اضافه میکند که از قبور مشهور طابران قبر فقیه بزرگ مذهب سنت امام غزالی است که در سال ۵۰۵ وفات یافت و چندین سال در بغداد مدرس مدرسه نظامیه بود. اسم طوس در زمان یاقوت، یعنی در قرن هفتم، غالباً برولایت آن اطلاق میشد و در آن ناحیه بیش از هزار دهکده وجود داشت. تمام این آبادیها همچنین دو شهر طوس و عمارات دو قبر سناباد در سال ۶۱۷. بایمال لشکریان مغول گردید و یکسره غارت و تاراج شد و از آن پس دیگر طوس روی آبادی و عمارت را ندید. اما دو قبری که مجاور طوس بود در اثر توجه ثروتمندان شیعه دوباره آباد شد. حمدالله مستوفی در قرن هشتم از نخستین کسانی است که سناباد را مشهد نامیده و از آن زمان تا کنون آنجا را همچنان مشهد یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا، ع، می نامند.

هارون الرشید و امام رضا، چنانکه قزوینی گوید، هر دو زیر یک گنبد مدفون شده اند ولی مأمون حمله ای بکار برده و بدستور او هارون الرشید را در قبری

مدفون کرده‌اند که بنام حضرت رضاست و حضرت رضا را در قبری مدفون ساخته‌اند که بنام هارون الرشید است و اهالی قریه سناباد که از شیعیان اند قبری را که معتقدند متعلق بحضرت رضاست کاملاً آراسته اند. در زمان حمدالله مستوفی مشهد بصورت شهری بزرگ درآمده و در آن مزارهای بسیار با گنبد‌های متعدد وجود داشت از آن جمله قبر غزالی بود در سمت خاوری قبه حضرت رضا و قبر فردوسی گوینده شاهنامه. اطراف مشهد جلگه ایست هموار و سرسبز که آنرا مرغزار نکان گویند. طولش دوازده و عرضش پنج فرسخ است وانگور و انجیر فراوان دارد. اهالی ولایت طوس، بنظر حمدالله مستوفی « نیکوسیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست باشند ». ابن بطوطه که مشهد را چند سال بعد دیده است گوید شهری عظیم است دارای بازارهای معمور و اطراف شهر را کوهها فرا گرفته و ضریح در زیر گنبدی بزرگ جای دارد و مدرسه‌ای در جوار آن است و همه دیوارهای این ابنیه با کاشیهای عالی آراسته است. روی قبر امام ضریحی است از چوب که بر روی آن صفحات تقره کشیده اند و قندیل‌های سیمین بالای ضریح آویزانست. در حرم از تقره ساخته شده و پرده ابریشمین زرتاری بر آن در کشیده و فرش‌های متعدد گسترده اند. در کنار ضریح حضرت رضا قبر هارون الرشید است که فقط ضریح چوبی دارد و شمعدان‌هایی روی آن می‌گذارند. هنگامی که یکنفر زائر شیعه وارد میشود بضریح هارون لگد میزنند و بضریح امام رضا درود میفرستند. کلاویخو سفیر اسپانیا که در سال ۸۰۸ هجری مأسور دربار امیر تیمور بوده و در راه خود از مشهد عبور نموده به شکوه و عظمت قبر امام نیز اشاره کرده است. نکته‌ای که در سفرنامه او ذکر شده این که در آن زمان مسیحیان در ورود به حرم مجاز بوده اند و ایرانیان شیعه تعصبی را که امروز در این خصوص دارند آنروز نداشته‌اند.<sup>۱</sup>

۱ - یعقوبی ۲۷۷، اصطخری ۲۵۷، ابن حوقل ۳۱۳، مقدسی ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۵۲، یاقوت : جلد سوم ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۸۶، ۱۵۴، جلد چهارم ۸۳۴، قزوینی : جلد دوم ۲۶۲، مستوفی ۱۸۹، ابن بطوطه : جلد سوم ۹۷، ۷۷. سفیران بتماشای و مشاهده مسجد رفتند و چون مردم در دیگر بلاد دانستند که آنان بزیارت ضریح رفته‌اند لباسهای آنانرا بعنوان تبرک و تین می‌بوسیدند Ruy Gonzalez Narrative of the Embassy of ( Hakluyt Society ) de Clavijo .

و خسرو گرد واقع و بیش از یک فرسخ با هم فاصله نداشتند. سبزوار از خسرو گرد بزرگتر بود و در قرون وسطی آنرا بیهقی میگفتند. ولایت بیهقی تا آخر حدود ریوند امتداد داشت و وسعت آن به بیست و پنج فرسخ در بیست و پنج فرسخ میرسید و چنانکه یاقوت گوید سیصد و بیست و یک دهکده داشت. یاقوت همچنین گوید اصل کلمه بیهقی بفارسی بیهه یا بهاین ( بمعنی بسیار بخشنده ) است و اسم صحیح تر شهر «سبزوار» است ولی مردم اختصاراً آنرا سبزوار گویند. سابقاً خسرو گرد کرسی ولایت بود ولی در زمان یاقوت سبزوار از آن پیش افتاد و شهر عمده آن ولایت شد. حمدالله مستوفی گوید « بازارهای فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب بسته‌اند که چهارسوی بازار است بغایت محکم و عالی حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند ».<sup>۱</sup>

بسطام ( در ایالت قوس ) و نیشابور از دوره بیکدیگر ارتباط داشتند. راه نزدیک راه چاپاری بود در امتداد حاشیه کویر که از سبزوار میگذشت و راه دور راه کاروانی بود، در طرف شمال، وفلات جوین را که سلسله کوهی آنرا از کویر جدا میسازد دور می‌زد. این ولایت جوین که مقدسی آنرا گویان نامیده ولایتی پهناور و پر نعمت و شهر آن روستا «آزادوار» یا «آزادوار» است. ولایت اسفراین در شمال آن و در باختر آن یعنی در مرز قوس روستای ارغیان در حوالی جاجرم واقع بود. بقول یاقوت دویست دهکده از توابع آزادوار بود و خود آزادوار آباد و دارای مساجد نیکو بود و در خارج شهر جلو دروازه سرائی بزرگ مخصوص بازرگانان قرار داشت. بازارهای شهر پر بود از انواع کالاها و باغهای دهکده‌های آن تا کنار دره متصل بیکدیگر بود. آب آن از کاریزی تأمین میشد که از چشمه‌های کوههای جنوبی مایه میگرفت. در قرن هشتم چنانکه حمدالله مستوفی گوید کرسی ولایت جوین به فریومد که در چند میلی جنوب آزادوار بود منتقل گردید. خداشه در یک منزلی خاور آزادوار

۱ - مقدسی ۳۱۷، ۳۱۸، یاقوت : جلد اول ۸۰۴، جلد دوم ۴۴۱، مستوفی ۱۸۶. برای اطلاع

از خرابه‌های بیهقی رجوع کنید به C.E. Yate در کتاب « خراسان و سیستان » صفحه ۳۹۸.

سر راه کاروانی محلی بسیار با اهمیت بود و در آنجا چنانکه علی یزدی گوید «برلاس» عم امیر تیمور در اواخر قرن هشتم کشته شد.<sup>۱</sup>

شهر جاجرم را «ارغیان» نیز میگویند و کلمه ارغیان بطور اخص نام روستای آن است. مقدسی در وصف جاجرم گوید باروئی دارد و مسجدی نیکو و هفتاد دهکده از توابع آن است. یاقوت از شهرهای سه گانه سملقان یا سمنقان که بقول او در خاور جاجرم است نیز اسم میبرد و آنها عبارتند از راونیر (یا راونسر) و یان که هر دو در روستای ارغیان واقعند، اما مواضع آنها را ذکر نمی کند. وی همچنین از سنج یا اسفنج که هنوز در جنوب باختری جاجرم سر راه بسطام باقی است نیز اسم برده. این محل را حمدالله مستوفی رباط سونج نامیده است. مستوفی درباره جاجرم گوید «شهری وسط است و در حوالی آن یک دو روز راه زهر گیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر قلعه ایست و در پای آن دو درخت چنار، گویند هر که صبح چهارشنبه پوست آنرا ببدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختان را ببدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن است و در شهر خانه های بتکلف باشد محمول آن غله و میوه فراوان باشد». حمدالله مستوفی رودخانه جاجرم را که بسمت جنوب جاریست و در کویر فرو میرود «جغان رود» نامیده گوید از کوهی که بحدود جاجرم است «از میان دیوار آن کوه سه چشمه در پهلوی هم هر یک آسیا گردانی آب میدهد و برصفت ناودان قریب یک تیریش میریزد و زراعت بعضی از ولایت جاجرم و غیر آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد».<sup>۲</sup>

درباره جلگه پهناور اسفرااین مقدسی گوید برنج فراوان و انگور نیکو دارد، کرسی آن نیز بهمین نام موسوم و شهری پر جمعیت و دارای بازارهای

۱ - مقدسی ۳۱۸، یاقوت: جلد اول ۲۳۰، جلد دوم ۱۶۵، مستوفی ۱۸۶، ۱۹۶، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۵۸. گاهی بین خداشه که در چهار فرسخی خاور آزادوار است با خراشه که در چهار فرسخی شمال آزادوار است اشتباه میشود.

۲ - مقدسی ۳۱۸، یاقوت: جلد اول ۲۰۹، ۲۴۹، ۴۸۵، جلد دوم ۷۴۲، ۷۴۴، جلد سوم ۱۴۵، ۳۵۳

مستوفی ۱۸۶، ۲۲۰.

پرونی است. یاقوت گوید شهر اسفرااین را در قدیم مهرجان می گفتند و در قرن هفتم که وی کتاب خود را می نوشت هنوز یکی از دهکده های مجاور خرابه های آن شهر مهرجان نامیده میشد و پنجاه و یک قریه از توابع اسفرااین بود. نام اسفرااین بقول یاقوت در اصل اسپر آیین بود مرکب از اسپر (سپر) و آیین (بمعنی عادت و روش). حمدالله مستوفی نقل میکند که در مسجد اسفرااین «کاسه ای بزرگ است دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است». در شمال آن شهر دژ زر واقع بود و آب شهر از نهری بود که از پای تپه ای که قلعه برفرازان ساخته شده بود می گذشت. در روستای آن درختان گردو و گندم و انگور فراوان بود و هوایی مرطوب داشت.<sup>۱</sup>

در جلگه باتلاقی که رود اترک از آنجا برمیخیزد و بسمت باختر جاری شده سپس بطرف شرق برمیگردد و رود مشهد نیز از آنجا سرچشمه می گیرد شهر کوچان واقع است که در قرون وسطی آنرا خوبوشان و خوجان میگفتند و جغرافی نویسان عرب روستای آنرا «استوا» نامیده خرمی و حاصلخیزی آنرا ستوده اند. میگویند استوا بمعنی «سرزمین بلند» است. در خاور استوا ولایت نسا واقع است. یاقوت گوید در زمان او کرسی آن ولایت را خوشان میگفتند و مشتمل بر نود و سه قریه بود. این اسم در جهان نمای ترکی بصورت خوچان ضبط شده است. حمدالله مستوفی گوید در دفاتر دیوان خوبوشان را «استوانویسند و در عهد مغول هلاکوخان تجدید عمارت آن کرد و نبیره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود و آب و هوای خوب دارد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد». در نیمه راه خوبوشان و طوس شهر راذکان واقع است که ابن حوقل آنرا نام برده و یاقوت در باره آن گوید شهر کی است که میگویند زادگاه خواجه نظام الملک طوسی است.<sup>۲</sup>

۱ - مقدسی ۳۱۸، یاقوت: جلد اول ۲۴۶، مستوفی ۱۸۶. دور نیست شهر کهنه اسفرااین که هنوز جلگه ای در آنجا بهمین اسم معروف است) با خرابه های شهر بلقیس یکی باشد. رجوع به کتاب خراسان و سیستان اثر C.E. Yate صفحه ۳۷۹، ۳۷۸.

۲ - ابن حوقل ۳۱۳، مقدسی ۲۱۸، یاقوت: جلد اول ۲۴۳، جلد دوم ۴۰۰، ۴۸۷، ۷۳۰، مستوفی

(بقیه باورقی در صفحه ۴۲۰)

ولایت مشهور نسا ( بفتح یا کسر « ن » ) دره پهنآوری است که امروز « دره گز » خوانده میشود . این حوقل گوید نسا باندازه سرخس است و آب آن از کوهستان مجاور می‌آید . مقدسی مسجد نیکو و بازار پررونق آنرا ستوده گوید هر خانه ای هر چند محقر باشد باغ و آب روان دارد و در اطراف شهر دهکده‌هایی بزرگ پراکنده است، ولی یاقوت از آب و هوای بد آن سخن رانده گوید کرم پیوک در آنجا فراوانست و در فصل تابستان کمتر کسی از آن بلا در آن میماند . قزوینی گوید نسا را « شهر فیروز » نامند بمناسبت اینکه گویند فیروز پادشاه قدیم ایران آنرا ساخته است.<sup>۱</sup>

در خاور نسا آنسوی کوه و در حاشیه بیابان سرو ، ایبورد واقع است که گاهی آنرا « با ورد » هم میگویند . مقدسی گوید من ایبورد را از نسا بهتر و بازارش را پررونق‌تر و خاکش را حاصلخیزتر دیدم و مسجد آن شهر در بازار است . حمدالله مستوفی گوید « شهری کوچک است و در میوه فراوان » . نیز گوید رباط کوفن از توابع ایبورد در دهکده ای بفاصله شش فرسخی ایبورد واقع است . این رباط را عبدالله بن طاهر در قرن سوم بنا کرد ، چهار دروازه دارد و در وسط آن مسجد جامعی است . ولایت ایبورد را خابران یا خاوران میگفتند و مرکز آن مهنه یا مهنه بود . یاقوت نقاط مهم دیگر را در این ولایت نیز اسم برده که از آن جمله است ازجه ، باذان ، خروا - النجل و شوکان . مهنه در زمان یاقوت ویران بوده است . در قرن هشتم حمدالله مستوفی گوید « درو باغستان فراوان و آب بسیار و روان حاصلش غله و میوه باشد در حق بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند :

بر سپهر صیت گردان شد بیخاک خاوران تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری  
خواجه ای چون بوعلی شادانی آن صاحب قران مفتی چون اسعد مهنه زهر شینی بری

۱۸۵ ، جهان‌نما ۳۲۳ . شهر یجنورد در شمال اسفراین شصت میلی باختری کوچان دوقرن پیش ساخته شده ولی در حوالی آن شهر کهنه‌ای است بنام « بزهان » که هنوز پایرجاست و قلعه خراب آنرا « قلعه » مینامند . رجوع به C.E.Yate در کتاب « خراسان و سیستان » صفحه ۱۹۵ ، ۱۹۶ و سائیکس در کتاب Persia صفحه ۱۲ .

۱ - اصطخری ۲۷۳ ، ابن حوقل ۲۲۴ ، مقدسی ۳۲۰ ، یاقوت : جلد چهارم ۷۷۶ ، قزوینی : جلد دوم ۳۱۱ ، دورنیست شهر نسا با محمدآباد امروز که بزرگترین آبادی دره گز است یکی باشد .

صوفی صافی چوسلطان طریقت بو سعید شاعری فاخرچو مشهور خراسان انوری»  
خاوران بصورت خاوران هم ضبط گردیده است .<sup>۱</sup>

در میان کوهستان ، تقریباً نیمه راه ایبورد و مهنه ، دژ طبیعی عظیم کلات نادر منسوب به نادرشاه که گویند گنجهای خود را در آنجا پنهان میداشت ، واقع است . ظاهر آن از این دژ مستحکم در کتب مسالک اسمی برده نشده و جغرافی نویسان قرن سوم و چهارم عرب اشاره ای بآن نکرده اند . یاقوت هم نام آنرا ضبط نموده و قدیمترین کتابی که از آن قلعه منبع اسم می‌برد تاریخ سلطان محمود غزنوی نوشته عتبی است که در ضمن کلام گوید یکی از امراء از نیشابور به کلات رفت . این نام در عربی بصورت « قلعه » نوشته میشود . حمدالله مستوفی باجمال از آن چنین گفته است « قلعه‌یی است در غایت محکمی چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصه ای است در پای آن قلعه و چندپاره دیده است که از توابع آن است » . نخستین شهرت کلات در تاریخ از اواخر قرن هشتم است که امیر تیمور دژ آنرا محاصره کرد و پس از تسخیر و خرابی آن باستحکام و تجدید ساختمان آن فرمان داد .<sup>۲</sup>

شهر سرخس در کنار کوتاه‌ترین راه طوس به سرو بزرگ در ساحل راست ، یعنی ساحل خاوری ، رودخانه مشهد واقع است . این رودخانه را امروز تجند گویند . ظاهر آن جغرافی نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند و چنانکه سابقاً گفتیم از باتلاقهای حوالی کوچان بر میخیزد و نخست بسمت جنوب خاوری سیر نموده

۱ - مقدسی ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، یاقوت : جلد اول ۱۱۱۱ ، ۲۳۲ ، ۴۶۲ ، جلد دوم ۳۸۳ ، ۳۹۵ ، ۴۲۸ ، جلد سوم ۳۳۷ ، جلد چهارم ۷۲۳ ، ۳۲۱ ، مستوفی ۱۸۹ ، علی یزدی : جلد اول ۲۸۲ ، جهان‌نما ۳۱۸ . کلمه خاوران مأخوذ است از خوروان ( بفتح « خ » و سکون « ر » ) بمعنی شهرهای غربی ( در مقابل خراسان بمعنی بلاد شرقی ) و در قدیم بر شهرهای غربی ایران که داخل در حدود خراسان نبودند اطلاق میگردد .  
۲ - تاریخ یمنی چاپ طهران ( ۱۲۷۲ هجری ) ۱۵۱ ، مستوفی ۱۸۷ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، جهان‌نما ۲۲۳ ، کلمه کلات فارسی و « کلک » ارمنی هر دو بمعنی شهر و قلعه است . کلات نادر را کلنل Mac Grgor در سال ۱۸۷۵ دیده و در کتاب Journey through Khurasan بدقت و صفت کرده است . ( جلد دوم صفحه ۵۱ ) .

از مشهد میگذرد و پس از آنکه قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخه بزرگی بنام رود هرات بان ملحق میگردد، سپس بسمت شمال جاری میشود و به سرخس میرود و مقداری که بسمت شمال پیش رفت در طول جغرافیائی ایورد در محلی موسوم به اجمه در کویر فرو میرود و آنجا نیزار و بیشه است.

اصطخری و ابن حوقل رود تجند را فاضل آب رود هرات شمرده اند. ابن رسته نیز همین عقیده را دارد و گوید چون رود هرات (یعنی قسمت پائین تجند) به دو فرسخی سرخس می رسد رودخانه ای از آن جدا گردیده بان شهر جاری میشود، بعلاوه نهرهای چندی از آن جدا میشود که ولایت سرخس را آب میدهد و مهمترین آن نهرها «خشک رود» نام دارد که پل سنگی عظیمی بر آن بسته شده است ولی اکثر فصول سال در آن نهرها، حتی در نهر بزرگی که به سرخس میرود، آب نیست.

سرخس در قرن چهارم شهری بزرگ باندازه نصف سرو بود و آب و هوایی خوش داشت، در چراگاههایش شتر و گوسفند بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزارهایش اندک بود. مقدسی گوید مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید سرخس شهری بزرگ و پر جمعیت است و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آن ها بمالک دیگر صادر میشود. در قرن هشتم حمدالله مستوفی درباره سرخس گوید «دور باروش پنج هزار گام است و قلعه ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرم سیراست و آبش از رودخانه ای که از هری به طوس می آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه هاش انگور و خربزه نیکوست». مستوفی از رود تجند اسم نمبرد<sup>۱</sup>.

### فصل بیست و هفتم

#### خراسان (بقیه)

ربع مرو - رود مرغاب - مرو بزرگ و دهکده های آن - آمل وزم در ساحل جیحون -

مرو البرود یا مرو کوچک و قصر احنف

دومین ربع خراسان، یعنی ربع مرو، در امتداد مرغاب یا مرو رود واقع است. این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سر از زیر گردیده به مرو کوچک می رسد و از آنجا بسمت شمال منحرف میشود و بطرف مرو بزرگ میرود و آنجا به نهرهای بسیار منشعب گردیده بالاخره در ریگستان بیابان غز ناپدید میگردد. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانه هرات در یک عرض جغرافیائی است ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است.

علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع اند ربع مرو شامل نقاطی نیز میباشد که در مسیر شاهراه بزرگ خراسان آنسوی مرو، شمال خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که به بخارا میرود واقع اند.

اسم مرغاب یا مرغاب (بضم «میم» یا فتح آن) چنانکه ابن حوقل گوید در اصل «سرو آب» بوده است ولی اصطخری گوید مرغاب اسم محلی است که آن رود از آنجا سرچشمه میگیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین، یعنی دو مرو، نامیده است گوید این رود تا مرو علیا (یعنی مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (یعنی مرو بزرگ) میرود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را باسندی

۱- ابن رسته ۱۷۳، اصطخری ۲۶۲، ابن حوقل ۳۲۳، ۴۲۴، مقدسی ۳۱۲، ۳۱۴، قزوینی: جلد

دوم ۲۶۱، مستوفی ۱۸۹. سرخس جدید در کناره باختری رود تجند واقع شده است.

که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سد میایستاد. این سد را در قرن چهارم هجری امیری که ده هزار نفر زیر فرمان وی بودند نگهبانی میکرد و آنها مأموریت داشتند که هم آن سد را حفظ کنند و هم بر تقسیم آب نظارت داشته باشند. روی سد علامتی نصب کرده بودند که ارتفاع سطح آب را نشان میداد. وقتی که ارتفاع آب به شصت جو میرسید مردم بسیار سرور میگرددند و وقتی که بشش جو تنزل پیدا میکرد علامت کم آبی و خشکسالی و نتیجه آن قحطی بود.

در یک فرسخی جنوب مرو بزرگ سدی ساخته بودند بشکل استخری بدور که چهار نهر از آن بمحلات و حومه شهر جاری میگردد. این استخر درها و مقسمهائی داشت که میزان آب و ارتفاع آنرا در رودخانه معین میکرد. وقتی که این ارتفاع بحد اکثر میرسید مردم خوشوقت گردیده سدها را میگشودند و آب بقدر حاجت داخل نهرها میگردد. اسم نهرهای چهار گانه عبارت بود از: اول نهر هر مز فره که بسمت باختر میرفت، دوم نهر ماجان که بسمت خاور میرفت، سوم زرق یا الرزیک و چهارم نهر اسعدی. مهمترین آنها نهر ماجان بود که عمده آب مرغاب را میکشید و پس از آب دادن بشهر و حومه آن از زیر پلهای متعددی که از زورقها تعبیه شده بود میگذشت و بصحرا رسیده در مرداب فرو می رفت. یاقوت در قرن هفتم گوید رود مرغاب را، در زمان او، رزیک میگویند (دور نیست مطابق با همان نهر رزیک مذکور باشد) همچنین گوید این اسم را غالباً با شنبه رزیک میگویند. این اسم در جهان نمای ترکی بصورت زریق نوشته شده و تمام این اسامی را حمد الله مستوفی نیز ذکر کرده گوید «آب زریق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند» این رود هنوز بنام مرغاب معروف است.<sup>۱</sup>

مرو بزرگ در قرون وسطی معروف بود به «مرو شاهجان» تا با مروالروء که مرو کوچک است اشتباه نشود. ظاهراً شاهجان معرب شاهگان فارسی و به معنی

۱ - اصطخری ۲۶۰، ۲۶۱، ابن حوقل ۳۱۵، مقدسی ۳۳۰، ۳۳۱، یاقوت: جلد دوم ۷۷۷، مستوفی ۲۱۴، جهان نما ۳۲۸. حافظ ابرو محلی را که آنجا رود مرغاب در ریگستان فرورود «مایاب» نامیده است. رجوع به حافظ ابرو B۳۲، برای اطلاع از بلادی که در نواحی مرو بوده اند رجوع کنید به نقشه شماره ۱۰.

شاهانه و شاهوار است. یاقوت و بعضی نویسندگان دیگر معتقدند که شاهجان بمعنی جان شاه است. مرو چنانکه اصطخری و ابن حوقل و مقدسی ذکر کرده اند مشتمل بود بر قلعه داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و باندازه یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه پهناوری که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده میشد واقع بود. این چهار دروازه موسوم بودند به دروازه شهر (در جنوب باختری) که براه سرخس منتهی میشد، دروازه سنجان (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی میرفت، دروازه درمسکان (در شمال خاوری) که از آنجا به ماوراءالنهر میرفتند و بالاخره دروازه بالین (در شمال باختری). مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از: مسجد قلعه که آنرا مسجد بنی ماهان میگفتند، مسجد کهنه جلو دروازه ای که راه سرخس از آنجا خارج میشد و مسجد نو در حومه ماجان بیرون دروازه ماجان و متصل به بازار بزرگ مرو.

نهر رزیک از دروازه معروف به باب المدینه (دروازه شهر) داخل شهر گردیده وارد مسجد کهنه میشد و آب آن در چندین حوض داخل می گشت و از آن حوضها به محله های مختلف شهر جاری میگردد. نهر ماجان در باختر این نهر جاری بود و حومه پهناور ماجان را که در اطراف میدان بود مشروب میساخت. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو (دارالاماره) و زندان شهر جای داشت. این میدان و اماکن داخل آن فرمان ابو مسلم خراسانی، بزرگترین حامی عباسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان، ساخته شده بود. در دارالاماره گنبدی از آجر افراشته شده بود که بقول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این گنبد بود که نخستین جامه های سیاه رنگ آمیزی شد و این رنگ شعاع عباسیان واقع گردید.

در باختر نهر ماجان چنانکه گفته شد نهر هر مز فره در انتهای حومه مرو جریان داشت و در کنار آن نهر خانه ها و محلاتی که بدستور حسین از اسراء طاهریان ساخته شده بود دیده میشد.

فرمان این شخص مال و خواسته چندین بازار را به آن ناحیه نقل مکان



کرده بودند. یاقوت مدتی بعد از حومه پهناور باختر ماجان گفتگو کرده دو کوچه بزرگ آنجا را یکی موسوم به برارجان (بجای برادرجان) در ماجان بالا و دیگری موسوم به «تخاران به» اسم برده است.

از آنجانب هرمزفره به شهری میرسید موسوم به شهر هرمزفره که نزدیک باتلاق‌های رود مرغاب واقع و دارای مسجد جامع بود. در یک فرسخی شهر هرمزفره شهر باشان واقع بود که آنهم مسجد جامعی داشت. در این سمت مرو شهرهای خرق (خره) و سوسنتان واقع و با یکدیگر یک فرسخ فاصله داشتند و هر کدام دارای مسجد جامعی بود.

در یک منزلی باختر مرو شهر «سنج» واقع بود که مقدسی آنرا بصورت «سنگ» ضبط کرده. سنج دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس از سنج در دامنزلی باختری مرو سر راه سرخس شهرچه محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و چند گرمابه در خارج از باروی آن قرار داشت. یاقوت در قرن هفتم خرابه‌های آنرا دیده است، زیرا ترکان غزدر سال ۵۵۳ هجری این بلده را خراب کردند. کشتزارهای مرو در سمت جنوب باختری تا این شهر امتداد داشت. «کش میهن» در یک منزلی مرو سر راه بخارا آخرین حد کشتزارهای شمال خاوری بود. مویز کش میهن یا کشماهن، چنانکه یعقوبی گوید، معروف بود و مسجد جامع نیکو و بازارهای معمور و گرمابه‌ها و کاروانسراهای بسیار داشت و در باغهای آن میوه فراوان بود و از نهر بزرگی مشروب میشد. در بیرون دروازه در مسکان مرو که از آنجا بشهر کش میهن میرفتند کاخی وجود داشت که مأمون خلیفه عباسی در زمان توقف در مرو در آن کاخ میزیست تا آن که پس از کشته شدن برادرش امین خلافت باورسید و از آنجا به بغداد رفت. دروازه جنوب خاوری مرو دروازه سنجان بود که از آن دروازه به طرف نهر اسعدی میرفتند و در کنار آن نهر عمارات بنی ماهان (یا میر ماهان) و کاخ مرزبان مرو یعنی نگهبان ایرانی مرزجای داشت. از این دروازه بود که بسمت رود مرغاب از راه قرینین به مرو ورود میرفتند. در شش فرسخی شهر در همین جهت جیرنج (و بقول مقدسی گی رنگ) در ساحل رودخانه واقع بود

و یک فرسخ پس از آن قریه زرق جای داشت. در مجاورت این قریه آسیابی بود که یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی در آنجا بدست آسیابانی که بجواهر او طمع کرد کشته شد. در قریه زرق بگفته ابن حوقل مقسم آب مرغاب تعبیه شده بود و از آن مقسم نهرهایی که باغستانهای اطراف مرو را آبیاری میکرد جدا میشد. خربزه این کشتزارها بسیار معروف بود. در صحرای آنجا خارشتری وجود داشت که به نواحی دیگر خراسان حمل میگردد. از مرو ابریشم و ابریشم خام و پارچه‌های مشهور صادر میشد.

در نیمه دوم قرن چهارم که مقدسی شهر مرو را دیده است یک سوم حومه آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است، ولی یک قرن بعد یعنی در زمان سلجوقیان شهر مرو وسعت یافت و براهمیت آن افزوده شد و سلطان سنجر سلجوقی آخرین پادشاه آن سلسله بزرگ بسال ۵۵۲ در آنجا بخاک سپرده گشت و آثار قبر وی هنوز در آنجا دیده میشود. یاقوت که در سال ۶۱۶ در مرو بوده و قبر سلطان سنجر را دیده است گوید آن قبر در زیر گنبدی بلند و آسمانی گون است و از مسافت یک روز راه دیده میشود و پنجره‌هایی بمسجد مجاور دارد و شنیدم که پس از مرگ سنجر یکی از خادمانش آن ساختمان را برپا کرد. در قریه «اندرابه» دو فرسخی مرو ملک اختصاصی سلطان سنجر بقایای قصر او در قرن هفتم هجری دیده میشد که بقول یاقوت فقط دیواره‌های قصر از دستبرد زمانه مصون مانده بود و همین حال را داشت دهکده مجاور آن.

۱- یعقوبی ۲۸۰، اصطخری ۲۵۸، ۲۶۳، ابن حوقل ۳۱۴ - ۳۱۶، مقدسی ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲،

۳۳۱، یاقوت: جلد اول ۵۳۴، ۸۲۷، جلد دوم ۶۱۰، جلد چهارم ۵۰۷

دهکده زرق و آسیاب زرق در هفت فرسخی مرو واقع بود و حوضی که محل تقسیم آب رود مرغاب به چهار نهر، از آنجمله نهر زریق، بود، در یک فرسخی مرو قرار داشت، پس نهر زریق و آسیاب زرق مجاور هم نبوده اند. در کلمات زرق یا زریق و زریق یا زریق در نسخه‌های مختلف تصحیف زیاد بعمل آمده. اسم آسیاب یکجازرق (بضم زاء و سکون راه) و یکجاء زرق (بضم زاء و تشدید راه و فتح آن) وارد شده است. رود زریق را نیز گاهی بصورت زریق نوشته‌اند و در کنار همین رود است که یزدگرد کشته شد. رجوع به یاقوت: جلد دوم ۷۷۷ - ۹۲۵، جلد چهارم ۵۰۸. مقدسی گوید در دو فرسخی مرو (بدون اینکه جهت آنرا تعیین کند) رباطی است و در آن قبر کوچکی است که گویند سر حضرت امام حسین، ع، در آنجا بخاک سپرده شده. این موضوع در باره چند محل دیگر نیز ذکر شده ولی قدر مسلم اینست که سر آن حضرت پس از وفات به مرو فرستاده نشده است.

یاقوت گوید در زمان وی مرو دو مسجد جامع بزرگ داشت در درون یک بارو که یکی از آنها به حنفی‌ها و دیگری به شافعی‌ها مخصوص بود. یاقوت سه سال در مرو اقامت کرد و در این مدت به جمع‌آوری مواد فرهنگ بزرگ جغرافیائی خود موسوم به «معجم البلدان» اشتغال داشت زیرا پیش از فتنه مغول کتابخانه‌های مرو بسیار مشهور بود. یاقوت خود به این مطلب اشاره کرده گوید اگر حمله مغولان بآن شهر و ویرانی آن بلده نبود من تا پایان زندگی خویش در مرو میماندم. یاقوت از جمله کتابخانه‌های مرو دو کتابخانه را که در مسجد جامع آن شهر بود نام برده است که عبارتند از کتابخانه عزیزیه با دوازده هزار جلد کتاب و کتابخانه کمالیه. کتابخانه شرف الملک در مدرسه شرف الملک و کتابخانه خواجه نظام الملک وزیر معروف سلجوقیان نیز از کتابخانه‌های معروف آن شهر بود. از جمله کتابخانه‌های قدیم کتابخانه‌ای بود که سامانیان آنرا تأسیس کرده بودند و کتابخانه‌های دیگر در مدرسه عمیدیه و دیگری در مدرسه خاتونیه و کتابخانه دیگری متعلق به مجد الملک و نیز کتابخانه ضمیریه در خانقاه در اویش که دویست جلد کتاب بیش نداشت ولی بگفته یاقوت هر جلد از دویست سکه طلا یعنی دویست دینار بیشتر میارزید زیرا همه نسخه آن منحصر بفرد و غیر قابل تقویم بود.

همینکه مغولها به مرو نزدیک شدند یاقوت از آنجا به موصل در خاک جزیره گریخت و تمامی کتابخانه‌های معروف و مشهور مرو در اثر حریق شهر طعمه آتش گردید و اجساد نه سلیون نفر از مقتولین شهر در زیر ویرانه‌های آن باقی ماند که نتوانستند آنها را دفن کنند. ابن اثیر گوید مقبره سلطان سنجر را هم مانند مساجد و کتابخانه‌ها و اماکن دیگر سوزاندند.

حافظ ابرو بر این گفته افزوده گوید مغولها بناها و سدها و مقسمهای آب رود مرغاب را که تعداد آنها در زمان سلجوقیان خیلی زیاد شده بود نیز خراب کردند. سلجوقیان به رود مرغاب توجه کاملی سبذول می‌داشتند و جلگه پهناوری را که امروز باتلاقی بیحاصل است بر اثر تقسیم آب آباد ساخته بودند، اما زمانی که ابن بطوطه به مرو گذر کرد، یعنی در قرن هشتم، ویرانه‌ای از آن بیش ندید.

حمدالله مستوفی همزمان وی از دوران گذشته مرو یعنی قرن دوم هجری چنین سخن رانده «ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره بی‌سخت عالی و درو قبه‌ای پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز. مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی‌لیث صفار با نیشابور بر دند چون دولت بسلاجقه رسید چغری بیگ باز آنجا آورد و نبیره‌اش سلطان ملک‌شاه مرو را بارو کشید دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بس نیکو می‌آید... از میوه‌هاش امرود و انگور و خربزه نیکوست و خشک کرده به بسیار ولایات برند و آبی یک‌یک نیک افتد مردم آنجا بیشتر جنگی بوده‌اند اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار خاسته‌اند در عهد اکاسره بر زویه طیب و بزرجمهر بختگان و باربد مطرب و دیه سفندج که از ضیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود». ظاهراً بعدها مرو اندکی از آبادی سابق را بدست آورد زیرا امیر تیمور در ضمن جنگ‌های خود مکرراً این شهر آمد و رفت کرده در آنجا توقف مینمود و معمولاً در مکانی رحل اقامت می‌افکند که شرف‌الدین علی یزدی آنرا اماخان ضبط نموده و دور نیست همان ماجان باشد که چنانکه سابقاً گفتیم حومه‌ای پهناور در سمت باختر مرو بود، گو اینکه یاقوت هم از محلی بنام ساخان اسم میبرد که ده‌هکده‌ای نزدیک بشهر بوده است. مرو در زمان شاهرخ نواده امیر تیمور که در سال ۸۱۲ بتجدید آبادی آن همت گماشت قسمتی از عظمت و شکوه سابق را بدست آورد، بطوریکه در سال ۸۲۱ هجری که حافظ ابرو تاریخ خود را نوشته گوید مرو دوباره معمور و آباد شده است.

در ساحل چپ جیحون، تقریباً در صد و بیست میلی شمال خاوری مرو، جایی که شاهراه خراسان از رود جیحون گذشته بسمت بخارا و ماوراءالنهر می‌رود شهر آمل، و تقریباً در صد میلی خاور آمل در ساحل علیای رودخانه، شهر زم واقع بود و در آنجا نیز راه از روی جیحون عبور میکرد. آمل در قرون وسطی معروف بود به آمویه و از آن پس معروف شد به چهار جوی و هنوز به همین اسم خوانده میشود. این حوقل در وصف آن گوید شهر کی نیکو و بسیار مهم است زیرا همه راههای

خراسان که بطرف ماوراءالنهر می‌روند درین شهر بهم می‌رسند. در راه مرو که بسمت جنوب باختری می‌رود در هر منزلی چاه‌های آب وجود داشت ولی تمام جهات دیگر تا ساحل رود جیحون بیابان بود. مقدسی بازارهای نیکوی آمل را ستوده گوید مسجد آن بالای تپه‌ایست و تا رود جیحون بیش از یکفرسخ فاصله ندارد، دهکده‌های بسیار از توابع آنست و انگور بسیار نیکو دارد. مقابل آمل در ساحل راست رودخانه شهر «فربر» در روستای بخارا واقع بود. برای اینکه این آمل با آملی که کرسی طبرستان است اشتباه نشود (رجوع کنید به صفحه ۳۹۵) بنا بقول قوت این آمل را آمل زم (منسوب به زم که در قسمت علیای جیحون واقع است) مینوشتنند و آنرا آمل جیحون و آمل الشط و آمل کویر هم می‌گفتند. در زمان یاقوت آمل را «امویه» و «امو» می‌گفتند و بهمین نام در شرح حوادث جنگ‌های مغول و تیمور ذکر شده است، گاهی قلعه امویه هم بآن گفته میشد. در قرن یازدهم ابوالغازی جائی که از یورش چنگیز سخن میراند آن مکان را امویه نامیده اما وقتی که از وقایع زمان خود گفتگو مینماید آنرا چهارجوی می‌نامد. شهر زم که گفتیم در کنار جیحون و در سمت خراسان واقع بود همان کرخی امروز است و در قرون وسطی مقابل آن در جانب بخارای جیحون شهر اخیسک قرار داشت. این حوقل در باره زم گوید بزرگی آن باندازه آمل است ولی از آنجا نمیتوان به آمل رفت مگر از جانب خراسان، از راهی که در امتداد جیحون بالا رفته پس از چهار منزل به آمل می‌رسد. راه زم به مرو سرتاسر از کویر خشک و بی آب می‌گذشت. از زم بسمت خاور راهی به بلخ میرفت و پس از عبور از جیحون به ترمذ می‌رسید. مقدسی باجمال درباره زم سخن رانده گوید مسجد آن در میان بازار است و این نکته دلالت دارد که در قرن چهارم زم مختصر اهمیتی داشته است.<sup>۱</sup>

بر گردیم به رود مرغاب. در صدوشصت میلی بالای مرو بزرگ، مروبالا که آنرا مرو کوچک می‌گفتند واقع بود یعنی در همان محلی که رود مرغاب پس از فرود آمدن از جبال غور بسمت شمال پیچیده از میان بیابان بسمت مرو بزرگ جاری

۱- اصطخری ۲۸۱، ۳۱۴، ابن حوقل ۳۲۹، ۳۶۳، مقدسی ۲۹۱، ۲۹۲، یاقوت: جلد اول

۲۶۹، جلد دوم ۹۴۶، علی یزدی: جلد اول ۳۳۴، ۵۶۸، ابوالغازی ۱۲۴، ۳۲۹.

میشود. مرو کوچک یا مرو بالا را، چنانکه مقدسی و جغرافی نویسان دیگر گویند، ایرانیان بالامرغاب می‌گفتند. مرو کوچک از زمان امیر تیمور تا کنون خراب است ولی در قرن چهارم مروالرو، همان مرو کوچک که باین اسم خوانده میشد، بزرگترین شهرهای آن ناحیه آباد بشمار می‌آمد، و آن ناحیه چهار شهر دیگر داشت که هر کدام دارای مسجد جامع بود. این شهر باندازه یک تیر پرتاب تا رود مرغاب فاصله داشت و باغستان‌ها و تاکستان‌های آن در کنار رود واقع بود. این شهر سه فرسخ با کوه‌های باختری و دوفرسخ با کوه‌های خاوری فاصله داشت، مسجد جامع آن در بازار بود و بگفته مقدسی بر فراز ستونهای چوبی قرار داشت. قدامه گوید یک فرسخ بالای مرو بالا در میان کوهستان و دهانه دره قصر عمرو واقع بود. یاقوت گوید در زمان او عامه مردم مروالرو را مرو می‌گفتند. ظاهراً این شهر از آن مقدار خرابی و آفتی که از فتنه مغول به مرو بزرگ رسید در امان ماند. در قرن هشتم حمدالله مستوفی درباره آن گوید آنرا «سلطان ملک‌شاه ساخت دور با روش پنج هزار گام است و گرمسیر است اما هوای درست دارد و آبی گوارانده و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و از میوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره دیه از توابع آنست»<sup>۱</sup>.

بفاصله یک روز راه از مروالرو و در همان ساحل قصر موسوم به قصر-

احنف در ناحیه مرو بزرگ واقع بود. این قصر به احنف بن قیس سردار سپاهیان عرب که در زمان خلافت عثمان بسال ۳۱ هجری آن نواحی را فتح کرد منسوب است. این حوقل گوید محلی بزرگ است و تاکستان‌های بسیار و باغستان نیکو و آب و هوای خوب دارد. مقدسی گوید مسجد جامع آن در میان بازار است. اکنون محل قصر احنف همانجاست که ایرانیان آنرا مروچک یعنی مرو کوچک گویند. در قرون وسطی بالای مروالرو شهر دیزه واقع بود که نهر مرغاب از میان آن می‌گذشت و میان دو جانب شهر یک پل سنگی قرار داشت. دیزه دارای مسجدی بسیار نیکو بود و بقول یاقوت آن شهر را در اصل «سنوان» می‌گفتند.

۱- قدامه ۲۱۰، اصطخری ۲۶۹، ابن حوقل ۳۲۰، مقدسی ۳۱۴، یاقوت: جلد چهارم

۵۰۶، مستوفی ۱۹۰. درباره خرابه‌های بالامرغاب رجوع کنید به کتاب Northern Afghanistan از C. E. Yate صفحه ۲۰۸.

دهکده پنج ده زیر مروچک در ساحل مرغاب واقع بود و ناصر خسرو علوی بسال ۴۳۷ هجری در مسافرت به مکه آنرا دیده است . یاقوت نیز در سال ۶۱۶ در آنجا بوده و آنرا شهری قشنگ شمرده است . در پایان قرن هشتم شرف الدین علی یزدی در ضمن سرگذشت امیر تیمور این مکان را بنام «بندی» ضبط نموده است (اما قرائت این اسم درست معلوم نیست و در بعضی نسخه ها بصورت بندی آمده ) . در اوایل قرون وسطی تمام اراضی میان مرو کوچک تا مرو بزرگ در امتداد رود مرغاب کشت و کار میشد و قری و دهات فراوان داشت . قرینین ، که سابقاً بان اشاره نمودیم ، در چهار منزلی بالای مرو بزرگ و دو منزلی زیر مروالرود واقع بود . در نیمه راه قرینین و مروالرود «لوکر» یا «لوکرا» که مقدسی آنرا محلی معمور باندازه قصر احنف شمرده جای داشت . بالای مروالرود در نواحی بالای مرغاب در جبال غرجستان چندین ولایت آباد وجود داشت که از آنها در فصل بعد ، ضمن بحث از غور در ربع هرات ، سخن خواهیم گفت <sup>۱</sup> .

### فصل بیست و نهم

#### خراسان (بقیه)

ربع هرات - رود هرات یا هریرود - شهر هرات - مالن و شهرهای ساحل علیای هریرود - بوشنج - ولایت اسفزار - ولایت بادغیس و شهرهای آن - کنج رستاق - ولایت غرجستان و غور - بامیان

ربع هرات خراسان تماماً در افغانستان کنونی واقع است و قسمت عمده آن از رود هرات یعنی هریرود مشروب میشود . این رود از کوهستان غور سرچشمه میگردد و ابتدا مسافتی بطرف باختر سیر میکند . برای آبیاری کشتزارهای دره هرات چندین نهر از آن جدا کرده اند که برخی بالای شهر هرات و بعضی پائین آن شهر واقعند . مقدسی هفت نهر از اینها را اسم میبرد که ولایت حول وحوش کرسی هرات را آب میداده اند .

رود هرات ابتدا از خاور بسمت باختر جاری گردیده هفت میل دورتر از دروازه جنوبی شهر هرات از نزدیکی شهر مالن عبور میکند . سابقاً در این نقطه پلی روی آن رود بسته شده بود که بقول مقدسی در خوبی و زیبایی در اکناف خراسان همتا نداشت . بانی این پل یکنفر زردشتی بود که نامش را بر روی آن نقش کرده بود و چون امیر آن زمان خواست نام خود را بجای نام بانی آن قرار دهد گویند آن زردشتی خود را در رود انداخت و غرق کرد و برخی دیگر گویند بدین اسلام درآمد .

حمدالله مستوفی از نه نهر که برای آبیاری ولایت حول وحوش هرات از

۱ - یعقوبی ۲۹۱ : اصطخری ۲۷۰ ، ابن حوقل ۳۲۱ ، مقدسی ۲۹۹ ، ۳۱۴ ، ناصر خسرو ، یاقوت : جلد اول ۷۴۳ ، جلد چهارم ۱۰۸ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۳۵۳ . در باره خرابه های مرو چک رجوع کنید به C.E.Yate در کتاب «افغانستان» صفحه ۱۱۰ ، ۱۲۰ ، ۱۹۴ .

رود هرات جدا میشدند اسم برده است. آن سوی هرات هریرود از شهر فوشنج که حوالی ساحل جنوبی آن بود میگذاشت و از آنجا بسمت شمال پیچیده بطرف سرخس می‌رفت و قبل از آن که به سرخس برسد آبهای نهر مشهد بان ملحق میگردد، چنانکه در فصل سابق ذکر نمودیم، سپس در بیابان شمال سرخس آبهای آن فرو می‌رفت و ناپدید میشد. حافظ ابرو گوید رود هرات بنام «خجاجران» معروف است. (این اسم با تغییر نقطه گذاری حروف آن باشکال متعدد خوانده میشود و صورت صحیح آن معلوم نیست). حافظ ابرو تصریح می‌کند که سرچشمه هریرود از سرچشمه رود هلمند چندان دور نیست.<sup>۱</sup>

در قرن چهارم، بطوریکه ابن حوقل و مقدسی نوشته‌اند، هرات (که درست‌تر است بفتح «ه» خوانده شود) شهری بزرگ بود و قلعه و باروئی با چهار دروازه داشت. این دروازه‌ها به ترتیب موسوم بودند به دروازه‌سرای یعنی دروازه کاخ در شمال سر راه بلخ، دروازه زیاد در طرف مغرب رو به نیشابور، دروازه فیروز آباد که مقدسی آنرا دروازه فیروز نامیده در طرف جنوب سر راه سیستان و دروازه خشک در سمت خاور رو به کوهستان غور. بگفته ابن حوقل این چهار دروازه همه چوبین بودند مگر دروازه‌سرای که آهنین بود. قلعه هرات هم (که قهندز نامیده میشد) چهار دروازه داشت که هر یک از آنها روبروی یکی از دروازه‌های شهر بود و بهمان نام خوانده میشد. وسعت شهر باندازه نیم فرسخ در نیم فرسخ بود. دارالاماره در محلی بود موسوم به خراسان آباد در یک میلی خارج شهر سر راه فوشنج که بطرف غرب می‌رفت. نزدیک هر یک از آن چهار دروازه در داخل شهر یک بازار و بیرون هر دروازه حومه پهنآوری وجود داشت و مسجد جامع بزرگ در وسط بازارها بود و در زیبایی و کثرت نماز گزاران در تمام خاک خراسان و سیستان بی نظیر بود. پشت سمت قبله مسجد، یعنی پشت دیوار باختری آن، زندان شهر قرار داشت.

در شمال شهر کوهستانی بود که با شهر دو فرسخ فاصله داشت و خاک آن قابل زراعت نبود و جزء بیابان شمرده میشد. از اینجا سنگهای آسیاب و سنگهای

۱ - اصطخری ۲۶۶، ابن حوقل ۳۱۸، مقدسی ۳۲۹، ۳۳۰، مستوفی ۲۱۶، حافظ ابرو ۸۳۲.

مخصوص سنگفرش بدست می‌آمد. برقله یکی از ارتفاعات آن آتشکده‌ای کهنه دیده میشد موسوم به «سرشک» که در قرن چهارم زردشتی‌ها زیارت آن می‌شتافتند. در نیمه راه میان آتشکده سرشک و شهر هرات کلیسائی از آن مسیحیان نیز واقع بود. در جنوب هرات سر راه مالن پلی روی هریرود بسته شده بود و اراضی میان پل و شهر بسیار خرم و سرسبز و شامل روستاهای متعدد بود و از چندین نهر آب میگرفت. در راه سیستان تا مسافت یک روز راه دهات و روستاهای این ولایت بهم پیوسته بود.

آبادی و رونق هرات تا زمانی که مغولها بر آن استیلا یافتند باقی بود. یاقوت که در سال ۶۱۴ یعنی چهار سال قبل از حمله مغول در آنجا بوده است گوید: در خراسان شهری بزرگتر و مهمتر و نیکوتر و بارونق‌تر و پرجمعیت‌تر از هرات ندیده‌ام، باغهای بسیار و آب فراوان دارد. قزوینی همزمان او گفته یاقوت را تأیید نموده از آسیاهائی که باد آنها را میگرداند همانگونه که آب آسیاب را بگرداند اسم برده است، ظاهراً قزوینی پیش از آن آسیای بادی ندیده بوده است. هرات پس از تحمل مصیبت حمله مغول دو باره آبادی خود را از سر گرفت و حمدالله مستوفی یک قرن بعد از حمله مغول گفته ابن بطوطه را که گوید هرات پس از نیشابور بزرگترین شهرهای خراسان است تأیید نموده گوید «دور باروش نه هزار گام است و هوائی درغایت نیکوئی و درستی دارد و پیوسته در تابستان شمال وزد... و هجده پاره دیده است متصل آن شهر و آبش از نهرچه هریرود است و از میوه‌هایش انگور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سنی مذهب‌اند و در آنجا قلعه‌ای محکم است آنرا شمیرم خوانند و بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه‌ای بوده است آنرا ارشک گفته‌اند و این زمان قلعه اسکله میگویند و مابین آتشخانه و شهر کنیسه نصاری بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبدالله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمد ابوالولید و امام فخر رازی است... و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتشخانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است».

در اواخر قرن هشتم چون امیر تیمور بر هرات استیلا یافت باروی آنرا خراب کرد و اکثر صنعتگران آن شهر را به شهر سبز که آنرا تازه در ماوراءالنهر بنا کرده بود کوچانید. صاحب کتاب جهان نمای ترکی که در سال ۱۰۱۰ هجری میزیسته گوید هرات پنج دروازه دارد. دروازه شمالی موسوم است به دروازه ملک، دروازه غربی دروازه عراق، دروازه جنوبی دروازه فیروز آباد، دروازه شرقی دروازه خوش و دروازه شمال شرقی که از همه جدیدتر است دروازه قیچاق نام دارد. در جهان نما اسم ده بلوک یعنی ده روستائی که اطراف هرات بوده اند نیز ذکر شده ولی محل آنها معین نگردیده است.<sup>۱</sup>

در دو فرسخی جنوب هرات یعنی بفاصله نصف روز راه شهر مالن یا مالن (بفتح یا کسر «م») واقع بود که تصور میشود آنسوی پل بزرگی که روی هریرود بسته بودند قرار داشته و آن پل بنام شهر خوانده میشده است. اطراف شهر روستائی بود بهمان نام و بوسعت یک روز راه. این مالن را «سفلقات» و مالن هرات میگفتند تا با مالن، روستای باخرز در قهستان، (که در فصل بیست و پنجم صفحه ۳۸۲ ذکر آن رفت) اشتباه نشود. مالن شهرچه‌ای بود که باغهای فراوان و تاکستانهای بسیار داشت. یاقوت آنرا دیده و اسم آنرا بصورت مالن ضبط کرده ولی گوید مردم آنرا «مالان» می گویند. ولایت آن بیست و پنج دهکده داشته که نام آن چهار دهکده با اسم مرغاب و باشیان و زندان و عبستان بما رسیده است.

در یک منزلی شمال هرات شهر کروخ یا کاروخ واقع بود که این حوقل درباره آن گوید بعد از کرسی هرات بزرگترین شهرهای ولایت هرات است. از کروخ

۱ - اصطخری ۲۶۴ - ۲۶۶ ، ابن حوقل ۳۱۶ - ۳۱۸ ، مقدسی ۳۰۶ - ۳۰۷ ، یاقوت : جلد چهارم ۹۵۸ قزوینی : جلد دوم ۳۲۲ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۶۳ ، مستوفی ۱۸۷ ، جهان نما ۳۱۰ - ۳۱۲ ، شرف‌الدین علی یزدی ، جلد اول ۳۲۲ . ۳۲۳ ، حاج خلیفه پاردای از مطالب خود را در باره هرات از مقاله ای که معین‌الدین اسفزاری در سال ۸۹۷ نگاشته است اخذ نموده و این مقاله را از آغاز تا انجام میرخواند درخاتمہ روضۃ الصفا نقل کرده است جزء هفتم صفحه ۵۴ - ۵۱ . باریه دنار آنرا در مجله آسیائی سال ۱۸۶۰ ( جلد دوم صفحه ۴۶۱ ) و ۱۸۶۱ ( جلد اول صفحه ۴۳۸ ، ۴۷۳ ) بفرانسه ترجمه نموده است .

زرد آلو و مویز صادر میگرددید. مسجد آن در محله‌ای بود معروف به محله سپیدان. خانه‌های شهر از خشت ساخته شده بود. این شهر در دره‌ای واقع بود که بیست فرسخ مساحت داشت و سراسر آن باغها و درختها و استخرها و دهکده های آباد بود. نهرهای آن به هریرود میریخت و ظاهراً نهر بزرگ آن همان بود که یاقوت آنرا نهر کراغ نامیده است.

در خاور هرات در دره پهناور هریرود شهرهای بسیار یکی پس از دیگری واقع شده بودند که جغرافی نویسان قرن چهارم اسامی آنها را ذکر نموده اند باین ترتیب: بشان بفاصله یکروز راه تاهرات، پس از آن خیاب، پس از آن استریان، پس از آن مارآباد و پس از آن اوفه که فاصله هر یک از این شهرها با دیگری یکروز راه بود و پس از اوفه بفاصله دو روز راه شهر خشت بود که از توابع غور شمرده میشد. اوفه باندازه کروخ وسعت داشت و پس از کروخ مهمترین شهر آن ناحیه بحساب میآید. چهار شهر دیگر تقریباً مانند یکدیگر بودند و همه آنها آب و باغستان و کشتزار داشتند و از مالن کوچکتر بودند. استریان تا کستان نداشت و در کوهستان بود و از مارآباد برنج فراوان بشهرهای دیگر صادر میشد.<sup>۱</sup>

بفاصله یک روز راه در مغرب هرات شهر مهم بوشنگ یا فوشنج یا بوشنج واقع بود. دور نیست این شهر همانجا بوده است که امروز شهر غریان نزدیک ساحل چپ هریرود، یعنی در جنوب آن، قرار دارد. ابن حوقل در قرن چهارم درباره بوشنگ گوید بقدر نصف هراتست و مانند هرات در جلگه ای واقع شده و تا کوه دوفرسخ فاصله دارد و در میان درختان است، درخت عرعر در آن شهر رشد عجیبی می کند و چوبش را بنواحی دیگر میبرند. بوشنگ حصار و خندق و سه دروازه داشت. یکی از دروازه ها موسوم بود به دروازه علی رو به نیشابور، دیگر دروازه هرات رو بمشرق، سوم دروازه قهستان رو بجنوب غربی. یاقوت که این شهر را هنگام عبور از آنجا دیده و در آن زمان آن شهر در میان دره ای پراز درخت جای داشته

۱ - اصطخری ۲۶۷ ، ۲۸۵ ، ابن حوقل ۳۱۸ ، ۳۳۴ ، مقدسی ۵۰ ، ۲۹۸ ، ۳۰۷ ، ۳۴۹ ، یاقوت : جلد اول ۴۷۰ ، جلد دوم ۹۵۰ ، جلد سوم ۶۰۵ ، جلد چهارم ۲۴۷ ، ۳۹۷ ، ۴۹۹ .

است گوید نام آن شهر بوشنج یا فوشنج است و ایرانیان بوشنگ میگویند. حمدالله مستوفی در قرن هشتم گوید « ولایتی بسیار از توابع آنست و باغستان بسیار وانگور و خربزه و میوه اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد و آسیاهای آن همه بیاد میگردد و گویند فرعون که در زمان موسی در مصر بوده از آنجا بوده است و هاسان که هم وزیر اوست هم از آنجاست ». در سال ۷۸۳ بوشنگ با اینکه با روئی بلند و خندقی عمیق و پراز آب داشت و شرفالدین علی یزدی بآن اشاره نموده در برابر حمله سپاهیان امیر تیمور پایداری نکرد و بتصرف امیر تیمور درآمد و معلوم نیست چرا از آن پس نام بوشنگ از صفحه تاریخ محو گردید و پس از مدتی شهر غریان که اکنون مکانی آباد و پر رونق است بر روی خرابه های بوشنگ که بوسیله امیر تیمور غارت و ویران شده بود ساخته شد. ناگفته نماند که سه شهر فرجرد و خرچرد و کوسوی که سابقاً آنها را از توابع قهستان شمردیم (به صفحه ۳۸۳ نگاه کنید) غالباً از توابع بوشنگ شمرده شده اند.<sup>۱</sup>

ولایت اسفزار در جنوب هرات سر راه زرنج است و در قرن چهارم علاوه بر مرکز آن ولایت که اسفزار نامیده میشد چهار شهر دیگر در آنجا وجود داشت که عبارت بودند از ادرسکر، کوران، کوشک و کواشان. اسفزار که اکنون نیز کرسی آن ولایت است بنام سبزوار معروف است و آنرا سبزوار هرات میگویند تا با سبزواری که در سمت باختر نیشابور است (به صفحه ۴۱۷ رجوع کنید) اشتباه نشود. در زمان قدیم کواشان بزرگترین شهر آن ولایت بود. طول این ولایت از شمال بجنوب سه روز و عرض آن بیک روز راه می رسید. بگفته اصطخری دره مشهوری در آنجا بود موسوم به کاشان که در آن دهکده های معمور قرار داشت. سرچشمه رودخانه این ولایت در حوالی اسفزار بود که امروز معروف است به هارود سیستان و در سمت باختر جوین به دریاچه زره میریزد. تمام شهرهای ولایت اسفزار محاط

۱ - اصطخری ۲۶۷، ۲۶۸، ابن حوقل ۳۱۶، مقدسی ۲۹۸، یاقوت: جلد اول ۷۵۸، جلد سوم ۹۲۳، مستوفی ۱۸۷، علی یزدی: جلد اول ۳۱۲. صنیع الدوله در مرآة البلدان، جلد اول صفحه ۲۹۸، گوید هنگام سفر از نیشابور به هرات از نزدیک خرابه های بوشنج عبور کرده و اضافه میکند که این خرابه ها نزدیک غریان است ولی داخل آن نیست.

به باغستانها و کشتزارها بود. در کتب مسالک اسفزار را بنام خاشتان (یا جاشان) نیز نامیده اند ولی تلفظ صحیح این اسم معلوم نیست و ممکن است خواشان هم صورت دیگری از همین اسم و بنابراین با اسفزار یکی باشد. شهر ادرسکر یا ادرسکر هنوز در سمت خاور اسفزار باقی است ولی بنام ادرسکن خوانده میشود. یاقوت اسفزار را از توابع سیستان شمرده و حمدالله مستوفی گوید « شهری وسط است و چند پاره دیه توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انگور فراوان باشد... و اهل آنجا سنی شافعی مذهب اند و در دین متعصب ». متأسفانه کتب مسالک محل شهرهای دیگر این ولایت و فواصل آنها را با یکدیگر ذکر نکرده اند.<sup>۱</sup>

شاهراهی که بطرف شمال از هرات به مروالروید میرود از ولایت پهناور بادغیس که تمام سرزمین بین هریرود را از طرف باختر (شمال بوشنگ) و قسمت علیای مرغاب را از طرف خاور فرا گرفته است میگذرد. این قسمت مرغاب از جبال غرچستان برمیخیزد و خود بادغیس از چندین رشته رودخانه های فرعی ساحل چپ مرغاب آبیاری میگردد. قسمت خاوری بادغیس که از سیزده فرسخی هرات شروع میشد معروف بود به کنج رستاق و سه شهر بزرگ داشت که عبارت بودند از بین و کیف و بغشور که در کتب مسالک محل آنها بطور تقریب معین شده است. مقدسی از جمله آبادیهای دیگر بادغیس نه شهر بزرگ را اسم برده ولی متأسفانه امروز محل هیچیک از آنها را نمیتوان پیدا کرد زیرا در کتب مسالک محل آنها مشخص نگر دیده است. امروز سراسر این ناحیه بیابانی خالی از سکنه است زیرا هجوم مغول تمام این ولایت را ویران کرد. خرابه های بسیار که اکنون در این سرزمین دیده میشود از فراوانی آب و رونق آبادیهای آنجا اندکی حکایت میکند ولی اساسی جدید آنها غیر از آنست که جغرافی نویسان قرون وسطی ذکر کرده اند.

خرابه های شهر بغشور که یکی از شهرهای بزرگ کنج رستاق بوده گویا همان باشد که امروز به قلعه مور معروف است. ابن حوقل در قرن چهارم بغشور را

۱ - اصطخری ۲۶۹، ۲۶۷، ابن حوقل ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۱۹، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۵۰، یاقوت: جلد اول ۴۴۹، مستوفی ۱۸۷.

از بهترین شهرهای خراسان و غنی‌ترین آن بلاد شمرده گوید بقدر پوششگ است و سلطان آن ناحیه درین یا بینه که بزرگترین شهرهای آنجا و از پوششگ هم بزرگتر است اقامت دارد. شهر «کیف» بقدر نصف بغشور بود و همه این شهرها باخشت ساخته شده و در آغوش باغها و کشتزارهای خرم جای داشتند و از نهرها و چاهها سیراب میگردیدند.

یاقوت که آن سرزمین را در سال ۶۱۶ هجری دیده غنای سرشار دوران گذشته بغشور و شهرهای مجاور آنرا تأیید کرده گوید اکنون خرابی به آن راه یافته، اگر چه این وضع قبل از هجوم مغول بوده است. یاقوت بینه را دیده و آنرا بون یا بون (بفتح «ب» و سکون «و» یا بفتح «ب» و فتح «و») نامیده و شهر دیگری را نیز دیده که آنرا بامیان یا بامنج میگویند و تا بینه مسافت زیاد نداشته است. یاقوت گوید ولایت آن بسیار حاصلخیز است و درخت فندق در آنجا فراوان می‌باشد.<sup>۱</sup>

آنچه در باب آبادی و خرمی دوران گذشته کنج رستاق گفته اند درباره ناحیه جنوبی ولایت بادغیس هم ذکر کرده اند، اما شهرهای آنجا امروز همه از نقشه‌ها ناپدید شده و تعیین محل آنها و یا تطبیق آن اسامی با خرابه‌هایی که اکنون دیده میشود مشکل است. همه اخبار بر این اتفاق دارند که مرکز آن ناحیه دهستان نام داشته و محل آن جانی است که امروز مرقد خواجه دهستان در شمال خاوری هرات است. مقدسی از هفت شهر دیگر نیز اسم برده که عبارتند از: کوغاناباد، کوفه، بشت، جاذوا، کابرون، کالوون و کوه نقره ولی نمیتوان محل آنها را تعیین کرد مگر بطور تقریب. دهستان در قرن چهارم دومین شهر بزرگ بادغیس و بقدر نصف پوششگ بود و بالای کوهی جای داشت. خانه‌هایش از خشت ساخته شده

۱ - ابن رسته ۱۷۳، اصطخری ۲۶۹، ابن حوقل ۳۲۰، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، یاقوت: جلد اول ۴۶۱، ۴۸۷، ۶۹۴، جلد دوم ۷۶۴، جلد چهارم ۲۳۳. برای اطلاع از ولایت کنونی بادغیس و خرابه‌های آن رجوع کنید به C.E. Yate در کتاب «افغانستان» صفحه ۶۷، ۶۸. در کلران و سگردان و قرا باغ (صفحه ۱۰۱) و همچنین در قلعه مور (صفحه ۹۶، ۱۰۳) و قرا تپه خرابه‌های تلمه‌هایی دیده میشود که بیشک پاره‌ای از آنها بقایای شهرهایی است که جغرافی‌نویسان عرب اسم آنها را یاد کرده اند.

و سردابه‌هایی برای فصل گرما داشت. باغهای آن اندک و کشتزارهایش دیمی یعنی بی‌آب بود. اسیر آن ناحیه در کوغاناباد که از دهستان کوچکتر بود اقامت داشت. شهر کوه نقره چنانکه از نام آن آشکار است پای کوهی بود که در آن معدن نقره وجود داشت، سرراهی که مستقیماً از هرات به سرخس میرفتند. ظاهراً این شهر در شمال کوغاناباد بوده و در آن ناحیه همیزم فراوان وجود داشته است. کوفه از شهر کوه نقره بزرگتر بود و باغهای نیکو داشت اما مقدسی از چهار شهر دیگر هیچگونه ذکری نکرده فقط گوید سرراهی که بسمت شمال از هرات به سرخس می‌رود واقع اند.

یاقوت، که گوید دهستان روستایی در بادغیس است، اضافه میکند که اصل این اسم «بادخیز» است چون باد بسیار در آنجا میوزد. حمدالله مستوفی ضمن گفتگو درباره بادغیس اساسی بسیاری را ذکر میکند که در نسخ خطی باشکال مختلف ضبط گردیده و بنابراین فهمیدن آن‌ها مشکل است. وی میگوید دهستان کرسی و مرکز آن ناحیه بوده و از کوه نقره هم نام برده است. سومین نقطه مهم آن ناحیه موسوم به کوه غناباد (بجای کوغاناباد) و قرارگاه اسیر آن ناحیه بوده است. شهر چهارم آنجا موسوم بوده به «بزرگترین» ولی این تلفظ و کتابت مورد اعتماد نیست. حمدالله مستوفی از شهری بنام کاریز یا (کاریزه) نیز اسم برده گوید آنجاست «مقام حکیم برقی که سازنده ماه نخشب است». این شخص در قرن هشتم بدعوی پیغمبری قیام کرد و اسباب زحمت مهدی خلیفه عباسی گردید و کوشش بسیار بعمل آمد تا آن فتنه خاموش شد.

نقاط دیگری را نیز مقدسی و جغرافی‌نویسان قدیم عرب اسم برده اند (که بیشک در کتابت آنها اغلاط و اشتباهات بسیار روی داده است) ولی درباره آن نقاط تفصیلی ذکر نکرده اند. در قرن هشتم در ولایت بادغیس بقول حمدالله مستوفی «بیشه ایست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فندق است و از هرات و دیگر ولایات بموسم محصول فندق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و ولایت برند و بفروشد و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود».



در پایان قرن هشتم بر اثر لشکرکشی امیر تیمور از هرات به مروالروید بادغیس که سر راه آنها واقع بود با خاک یکسان شد.<sup>۱</sup>

در خاور بادغیس، جایی که رود مرغاب سرچشمه میگیرد، ناحیه ای کوهستانی است که جغرافی نویسان قدیم عرب آنرا «غرج انشار» نامیده اند. پادشاه آن ناحیه موسوم بود به «شار» و بقول مقدسی کلمه غرج در زبان اهالی آن ناحیه بمعنی کوهستان و بنا بر این غرج انشار بمعنی کوهستان پادشاه است. اما در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را غرجستان میگویند و در شرح جنگهای مغول نیز به همین اسم ذکر گردیده است. یاقوت گوید غرجستان غالباً بصورت غرستان و غرستان نوشته میشود و اغلب با غورستان که ناحیه ای در خاور غرجستان است اشتباه میگردد.

شار، پادشاه غرجستان، نزد اعراب معروف بود به ملک الغرجه. در قرن چهارم غرجستان ولایتی غنی بود و ده مسجد جامع در شهرهای مختلف آن وجود داشت. دو شهر عمده غرجستان «آبشین» و «شورمین» نام داشت که محل صحیح آنها معلوم نیست. آبشین (آفشین، باشین) بفاصله یک تیررس در ساحل شرقی مرغاب علیا و بمسافت چهار منزل بالای مروالروید واقع بود. اطراف آنرا باغهای قشنگ فرا گرفته بود و برنج فراوان از آنجا به بلخ صادر میگردد و قلعه ای مستحکم و یک مسجد جامع داشت. شرمین (سرمین) در کوهستانی بفاصله چهار فرسخ در جنوب آبشین و بهمین فاصله نسبت به کروخ در شمال خاوری هرات قرار داشت. از این شهر سویز بسیار تمام نقاط مجاور صادر میگردد. امیر آن سرزمین که گفتیم موسوم به «شار» بود در هیچیک از این نقاط اقامت نداشت بلکه اقامتگاه وی دهکده ای بزرگ بود در کوهستانی موسوم به بلیکان (یا بلیکان). یاقوت از دو شهر دیگر غرجستان بنام سنجد و بیوار نیز نام برده و بنقل از یکی از اهالی آن محل گوید این

۱ - اصطخری ۲۶۸، ۲۶۹، ابن حوقل ۳۱۹، مقدسی ۲۹۸، ۳۰۸، یاقوت: جلد اول ۴۶۱، جلد دوم ۶۳۳، مستوفی ۱۸۸، ۱۸۷، جهان نما ۳۱۴، ۳۱۵، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۳۰۸، C. E. Yate در کتاب «افغانستان» صفحه ۶.

دو شهر در کوهستان واقع اند، ولی به محل آنها اشاره ای نکرده است.<sup>۱</sup>

ناحیه بزرگ کوهستانی در سمت خاور و جنوب غرجستان معروف بود به غور و غورستان و از هرات تا بامیان و حدود کابل و غزنه امتداد داشت، که عبارت از منطقه جنوب رودخانه هرات باشد. جغرافی نویسان قرون وسطی باین مطلب اشاره کرده اند که رودهای بزرگ مثل هریرود و هیرمند و خواش و فره (که به دریاچه زره میریزد) از این ناحیه سرچشمه میگیرند و از حدود غرجستان نیز رود مرغاب برمیخیزد. از جغرافیای این منطقه وسیع کوهستانی متأسفانه شرحی بما نرسیده است و محل شهرها و قلعه های آنجا که در تواریخ ذکر گردیده معین نیست. در قرن چهارم بگفته این حوقل غور بلاد کفر بود گویانکه جماعتی از مسلمین نیز در آنجا میزیستند. دره های آنجا معمور بود و چشمه ها و نهرها و باغهای بسیار داشت و بداشتن معادن نقره و طلا معروف بود و اکثر این معادن در ناحیه بامیان و پنجییر (رجوع کنید بصفحه ۳۷۵) قرار داشت و غنی ترین آنها در محلی موسوم به خرخیز واقع بود. پس از زوال دولت سلطان محمود غزنوی امراء غور که سابقاً از اعوان و یاران وی بودند استقلال یافتند و قلعه فیروز کوه را مرکز فرمانروائی خود قرار دادند. فیروز کوه قلعه بزرگی بود در کوهستان ولی امروز محل آن معلوم نیست.<sup>۲</sup>

امراء غور از نیمه قرن ششم هجری تا سال ۶۱۲ که خوارزمشاه بساط حکومت آنها را درهم پیچید استقلال داشتند و چند سال بعد از آن قننه مغول یکباره

۱ - راه هرات به مروالروید، چنانکه جغرافی نویسان قدیم عرب ثبت کرده اند، در سراسر کنج رستاق از شهری به شهری می گذشت و جنوبی ترین منزلگاههای آن «بینه» بفاصله دو روز راه تا هرات بود.

حمدالله مستوفی (صفحه ۱۹۸) راه دیگری را که شامل هفت منزل بوده باین شرح ثبت کرده است «از هری تا هنکاماباد پنج فرسنگ ازو تا بادغیس پنج فرسنگ ازو تا بون (بفتح باء و واو همان بینه) پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا بانعشور هشت فرسنگ ازو تا اسرود (لوسرود) هفت فرسنگ ازو تا مروالروید چهار فرسنگ جمله باشد از هرات تا مروالروید بیست و هفت فرسنگ».

۲ - اصطخری ۲۷۱، ۲۷۲، ابن حوقل ۲۲۳، مقدسی ۳۰۹، ۳۴۸، یاقوت: جلد اول ۴۸۳، جلد سوم ۷۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۲۳. غرجستان واقع در خراسان بکلی غیر از غرجستان است.

دولت آنانرا برانداخت، ولی پیش از آن تاریخ، یعنی در سال ۵۸۸ امراء غور توانستند قسمت عمده شمال هندوستان را تسخیر نموده سلطنت خود را در سرتاسر بلادی که از دهلی تا هرات امتداد داشت بسط دهند. پس از اینکه مغولها سلطنت غوریان را واژگون کردند باز غلامان و عمال آنها مدت مدیدی، یعنی تا سال ۹۶۲، بر دهلی فرمانروائی داشتند.

غور یا غورستان میان سالهای ۵۴۳ و ۶۱۲ در ایام سلطنت امراء غور (از خاندان سام) باوج شکوه و جلال خود رسید. یاقوت در وصف فیروز کوه پایتخت بزرگ آنها سخن رانده ولی تفصیلی درباره آن ذکر نکرده است. حمدالله مستوفی بطور اجمال از آن دژ گفتگو کرده گوید از شهرهای مهم آن ناحیه یکی «هنگران» است ولی قرائت صحیح این کلمه معلوم نیست. در سال ۶۱۹ سراسر آن منطقه پایمال لشکریان چنگیز شد و فیروز کوه قهرآ بتصرف آنها درآمد و با خاک یکسان گردید. دو قلعه معروف و عظیم آن ناحیه یکی «کلیون» و دیگری «فیوار» که ده فرسخ با هم فاصله داشتند و محل صحیح آنها درست معلوم نیست نیز پس از مقاومت بسیار تسلیم مغولها گردیدند و با خاک یکسان شدند. قزوینی در قرن هفتم یکی دیگر از شهرهای مهم غور را بنام «خوست» ذکر کرده و دور نیست که آن شهر با «خشت» واقع در حوالی سرچشمه هریرود که در اوایل این فصل از آن گفتگو کردیم یکی بوده است. در زمان امیر تیمور جز قلعه «خستار» از محل دیگری در بلاد غور ذکر بیامی نیامده و محل این قلعه نیز معلوم نیست.<sup>۱</sup>

شهر بامیان کرسی ولایت بزرگی بهمین نام بود که قسمت خاوری غور را تشکیل میداد و خرابه های کهنه آن حکایت میکند که مدت زمانی قبل از ظهور اسلام یکی از مراکز مهم بوده است. اصطخری در قرن چهارم بامیان را باندازه نصف بلخ شمرده گوید بر فراز تپه ای جای دارد ولی باروندارد، ولایت آن در غایت خرمی است

۱ - اصطخری ۲۷۲، ابن حوقل ۳۰۴، ۳۲۳، یاقوت: جلد سوم ۸۲۳، جلد چهارم ۹۳۰، قزوینی: جلد سوم ۲۴۴، مستوفی ۱۸۴، ۱۸۸، علی یزدی: جلد اول ۱۵۰. درباره بلاد غور رجوع کنید بمقاله Sir H. Yule در دائرة المعارف بریتانیا (چاپ نهم، جلد دهم، صفحه ۵۶۹).

و نهر بزرگی آنرا آبیاری میکند. مقدسی از «مدینه اللحوم» نیز اسم برده که معلوم نیست کتابت صحیح آن چگونه است. وی در باره آن شهر گوید یکی از بنادر خراسان و از خزاین سند است، سرمای سخت و برف بسیار دارد و از محسناتش آنکه کک و عقرب در آنجا نیست. مسجد جامعی در داخل شهر و بازارهایی در حومه آن واقع است و خود شهر چهار دروازه دارد. در قرن چهارم در ولایت بامیان چندین شهر بود که محل آنها امروز بر ما معلوم نیست و از جمله بزرگترین شهرهای آن «بسغورفند» و «سکیوند» و «لخراب» بوده است.

در آغاز قرن هفتم یاقوت شرح مفصلی درباره بت های بزرگ بامیان ذکر نموده گوید آنجا بتخانه ایست بسیار بلند بر ستونهای استوار و در آن شکل همه پرنده گانی که خداوند آفریده است نقش گردیده و بر سطح کوه دوبرگ از پائین تا قله کوه کنده شده است که یکی را سرخ بد و دیگری را خنک بد (بودای سرخ و بودای خاکستری) مینامند و گوید آنها را در تمام جهان همتائی نیست. قزوینی از خانه زرین بامیان و دو مجسمه بزرگ بودا سخن رانده گوید معادن زنبق و چشمه گوگردی در آن حوالی است. ویرانی بامیان و ولایت آن تا پنجهر، چنانکه ذکر کردیم، نتیجه خشم چنگیز است که چون نواده او موتوکن پسر جغتای در محاصره بامیان کشته شد لشکریان مغول فرمان یافتند تا باروی شهر و تمام ابنیه آنرا با خاک یکسان نمایند و اجازه ندهند هیچ کس در آنجا زیست کند یا بنائی در آنجا ساخته شود. از آن پس نام بامیان به «موبلق» بدل شد که در زبان مغولی بمعنی «شهر لعنت شده» است و از آن زمان بامیان بصورت بیابانی خشک و خالی درآمد.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۲۷۷، ۲۸۰، ابن حوقل ۳۲۷، ۳۲۸، مقدسی ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۰۴، یاقوت: جلد اول ۴۸۱، قزوینی: جلد دوم ۱۰۳، مستوفی ۱۸۸، ابوالغازی ۱۱۴، ۱۴۹. برای تصویر این دو مجسمه بزرگ بودائی بامیان رجوع کنید به Talbot و Maitland در A. R. S. J سال ۱۸۸۶ صفحه ۳۲۳.

نارنج و نیلوفر و نیشکر و انگور که محصول آنها را بخارج بلخ میفرستند. بازارهای بلخ معمور و پر از سوداگران است.

شهر هفت دروازه دارد: دروازه نوبهار، دروازه میدان، دروازه آهن، دروازه هندوان، دروازه یهود، دروازه شت بند و دروازه یحیی.

مقدسی حسن موقعیت بلخ و قشنگی و تمول و ارزانی و فراوانی خواربار و وسعت راهها و کثرت نهرهای آن شهر را ستوده، از بارو و مسجد جامع و کاخهای آن رانده است. زیبایی و شکوه بلخ تا نیمه قرن ششم هجری بیشتر نپائید و در سال ۵۵۰ که ترکان غز بر آن سرزمین استیلا یافتند خرابی بسیار بر آن وارد آمد ولی پس از رفتن آنها مردم شهر بوطن خویش بازگشته شهر را در محل دیگری مجاور محل سابق ساختند و طولی نکشید که جزئی از آن آبادی و جلال سابق بشهر جدید بازگشت چنانکه یاقوت در اوائل قرن هفتم یعنی کمی از حمله مغول بانجا از آبادی مجدد آن ناحیه گفتگو کرده است.

نوبهار، رضی پهناور بلخ در زمان ساسانیان، چنانکه مسعودی ذکر نموده آتشکده‌ای داشت از بزرگ‌ترین آتشکده‌های گبران. یاقوت داستان درازی به نقل از عمر بن ازرق کرمانی در باره آن آتشکده ذکر کرده و قزوینی هم شرحی شبیه داستان یاقوت آورده است. خلاصه آنکه رئیس موبدان آنجا را بر مک می‌گفتند، و برامکه از نسل او بودند، و این مقام را از زمانهای باستان بارث داشتند. آتشکده نوبهار برای رقابت با خانه کعبه ساخته شده بود. دیوارهایش را با جواهر گرانبها آراسته و پرده‌های زر بفت بروی آنها کشیده بودند. بیشتر اوقات خاصه در موسم بهار گل‌های بسیار بر آن مینهادند و بهمین جهت بنام «نوبهار» خوانده میشد و در همین موسم بود که از هر سوزائین بزبارت آنجا میشتافتند. بر فراز آتشکده گنبدی بزرگ افراشته بود موسم به «استن» بارتفاع بیش از صد ذراع و رواقهائی بگرد آن و سیصد و شصت مقصوره بگرد رواقها برای سیصد و شصت تن خدام آتشکده بود که هر کدام یک روز بخدمت آنجا اشتغال داشتند و بقیه سال را آسوده بودند. بالای گنبد پرچم‌هایی از پارچه‌های ابریشمی افراشته بود که هنگام وزش باد پرده پرچم

#### فصل سیام

#### خراسان (بقیه)

ربیع بلخ در خراسان - شهر بلخ و نوبهار - ولایت جوزجان - طالقان و جرزان - میمنه یا یهودیه - فاریاب و شبرقان و انبار و اندخود - ولایت طخارستان - خلم و سنگان و اندراب - وروالیز و طایقان - صادرات خراسان و غلات آن - راههای خراسان و قهستان

بلخ ملقب به «ام‌البلاد» چهارمین ربیع خراسان است. بلادی در این ربیع که از حدود کرسی آن خارج است بدو قسمت میشود: قسمت باختری جوزجان و قسمت خاوری طخارستان است که هر کدام ولایتی پهناورند.

در قرن سوم یعقوبی در باره بلخ گوید شهر بزرگ خراسانست و در ازمنه سابق سه بارو و سیزده دروازه داشته است. مقدسی گوید در کتابهای ایرانی آنرا «بلخ با شکوه» نامیده‌اند. رضی نوبهار در خارج شهر است و مساحت خود شهر سه میل در سه میل میشود. بلخ بگفته یعقوبی چهل و چند مسجد داشت. اصطخری گوید شهر بلخ در جلگه‌ای واقع است و تا کوه‌های موسوم به «جبل کو» چهار فرسخ فاصله دارد. ابنیه و باروی آن شهر از خشت است و پیرامون بارو را خندق عمیقی فرا گرفته، مسجد جامع در میان شهر و بازارها در حوالی مسجد است. نهری دارد موسم به «دهاس» که بقول ابن حوقل در زبان فارسی به معنی «ده آسیا» است. این نهر پس از آن که ده آسیاب را میگرداند از دروازه نوبهار میگذرد و از آن پس روستاهای شهر را تا سیاهگرد، سرراه ترمذ، مشروب میسازد. پیرامون شهر باغهایی است پر از

بمسافتی که باور کردنی نیست از این سو بآنسو در اهتزاز می‌آمد. چندین بت و از آنجمله بت اعظم در آنجا وجود داشت و از کابل و هندوچین مردم بسیار بزیارت آن شتافته پس از آن که در برابر بت سجده میکردند دست برمک، نگهبان بزرگ، را مینویسیدند. زمینهای اطراف نوبهار بمساحت هفت فرسخ در هفت فرسخ وقف بر این آتشکده بود و مخارج هنگفت آتشکده از درآمد آن زمین ها تأمین میشد. در زمان عثمان بن عفان که احنف بن قیس خراسان را فتح کرد آتشکده بزرگ نوبهار خراب گردید و اهالی آن مرز و بوم بدین اسلام درآمدند.<sup>۱</sup>

در سال ۶۱۷ شهر بلخ پایمال لشکریان مغول گردید. ابن بطوطه گوید به چنگیز خبر دادند که زیر ستونهای مسجد بلخ گنجی نهفته است. و با سر چنگیز یک سوم مسجد را خراب کردند ولی گنج را نیافتند. هنگامی که ابن بطوطه، در نیمه اول قرن هشتم هجری، بلخ را دیده شهر مزبور ویرانه‌ای بوده و از مدارس و مساجد آن بقیتی وجود داشته که اهل عبادت و ریاضت بآنجا آمد و رقت میگردانند. اسم بلخ در شرح جنگهای امیر تیمور مکرر ذکر شده و این نشان میدهد که این شهر در پایان قرن هشتم اندکی از آبادی سابق خود را باز یافته بوده است. بفرمان امیر تیمور قلعه هندوان را که خارج از باروی شهر بود تعمیر کردند و آنجا را مرکز حکمرانی عامل خود قرار داد، سپس قسمت اعظم شهر را نیز تجدید عمارت کرد.

امروز بلخ از شهرهای بزرگ مهم افغانستان است و مزار شریف که گویند قبر حضرت علی بن ابیطالب، ع، است در آنجا میباشد. میرخوند گوید «در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائیه که معین السلطنه و الخلفه میرزا بايقرا در قبة الاسلام بلخ

۱ - یعقوبی ۲۸۸، ۲۸۷، اصطخری ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ابن حوقل ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، مقدسی ۳۰۲، ۳۰۱، سمودی: جلد چهارم ۴۸، یاقوت: جلد اول ۷۱۳، جلد چهارم ۸۱۷، ۸۱۸، قزوینی: جلد چهارم ۲۳۱.

باربیه دسنار تمام این داستانرا در فرهنگ جغرافیائی خود Dictionnaire Geographique de la Perse صفحه ۵۶۹ ترجمه نموده است. راولنسن انگلیسی از وجود بت بزرگ و کوچک و پرچمهای مقدس آنجا چنین استنباط کرده است که نوبهار اصلاً معبد بودائی بوده و اسم نوبهار «نووهاره» یعنی دیر بودا است. رجوع کنید به J. R. G. S. سال ۱۸۷۲ صفحه ۵۱۰.

لوای ایالت مرتفع گردانیده بود شمس الدین محمد نام که نسلش به پایزید بسطام اتصال می یافت به بلخ شتافت و کتاب تاریخی ظاهر ساخت که زمان سلطان سنجر تصنیف کرده بودند و مکتوب بود که مرقد شاه اولیاء علی بن ابیطالب در قریه خواجه خیران در فلان موضع است، میرزا بايقرا سادات و اعیان و قضاة را جمع آورده بقریه مذکوره که تا بلخ سه فرسخ است تشریف بردند در آن موضع گنبدی دید که قبری در میان او موجود بود فرمود نا آنرا حفر نمایند لوحی سنگ سفید پیدا شد بر آن منقوش بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم همگان روی نیاز بر آن خاک پاك بردند. میرزا بايقرا قاصدی به دار السلطنه هرات فرستاد خاقان منصور بدان جانب نهضت فرموده قبه‌ای در کمال ارتفاع بنیاد نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر گرفته باندک زمانی آن مقدار جمعیت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید.<sup>۱</sup>

جوزجان (بفتح یاضم «ج») یا جوزجانان ناحیه باختری بلخ بود و سر راه مروالروید به بلخ قرار داشت. این ناحیه در قرون وسطی آبادترین و پرجمعیتترین نواحی بلخ بود و شهرهای بسیار داشت که اکنون جز سه شهر که بنامهای قدیم خود خوانده میشوند دیگری از آنها باقی نمانده است. محل شهرهای دیگر را جغرافی نویسان عرب ذکر کرده‌اند و با استناد به کتب مسالک میتوان محل آنها را معین کرد و با اینکه اسامی قدیم تغییر پیدا کرده باز از خرابه‌های موجود محل قدیم آنها را میتوان یافت. بهر حال این ناحیه بسیار خرم و حاصلخیز بود و عمده صادراتش پوستهای دباغی شده بود که بسایر نواحی خراسان میبردند.<sup>۲</sup>

در سه منزلی مروالروید از سمت بلخ شهر طالقان است که اسمی از آن در نقشه باقی نمانده ولی تپه‌ها و آثار آجرهائی که حوالی چاچکتو دیده میشود محل آن شهر را نشان میدهد. طالقان در قرن سوم هجری شهر بسیار مهمی بود. یعقوبی گوید در آن شهر نمدهای طالقانی میسازند. این شهر میان دو کوه بزرگ واقع بود

۱ - ابن بطوطه: جلد سوم ۵۸، ۵۹، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۱۷۶، میرخوند: جزء سوم ۲۳۸، Yate در کتاب «افغانستان» ۲۸۰، ۲۵۶.  
۲ - اصطخری ۲۷۱، ابن حوقل ۳۲۲، مقدسی ۲۹۸، یاقوت: جلد دوم ۱۴۹.

و مسجد جامعی داشت. یک قرن بعد اصطخری گوید طالقان شهریست باندازه سروالرود، ساختمانهایش از خشت است و هوایی بسیار سالم دارد. نزدیک طالقان دهکده «جندویه» واقع بود که بقول یاقوت در قرن دوم هجری نخستین جنگی که میان ابومسلم خراسانی (طرفدار عباسیان) و هواداران بنی امیه بوقوع پیوست، و شهرت بسیار یافت، در آن محل صورت گرفت. چنانکه یاقوت ذکر میکند در سال ۶۱۷ چنگیز پس از هفت ماه محاصره طالقان را تسخیر کرد و تمام اهل آنرا کشت و شهر را با خاک یکسان کرد.

شهر «جرزوان» در میان کوهستان واقع بود و از این جهت به مکه شباهت داشت، و امیر جوزجان فصل تابستان در آنجا بسر می برد. جرزوان اسم عربی این شهر است و ایرانیان آنرا «گروزوان» می گویند و بصورتهای جرزبان و گرزبان هم نوشته میشود و میان طالقان و سروالرود در مرز غور واقع است. یاقوت گوید شهری آباد است و مردم آنجا همه ثروتمندند. امروز در نقشه‌ها اسمی از این شهر نیست ولی به احتمال قوی خرابه‌های معروف به قلعه والی محل آن شهر را نشان میدهد.<sup>۱</sup> شهر میمنه که سر راه بلخ در دومیمنه طالقان است هنوز شهری معمور است و در قرون وسطی آنرا یهودان و یهودیه میگفتند و غالباً مرکز جوزجان شمرده میشد. این حوقل گوید مسجد جامع آن دو مناره دارد. یاقوت، که آنرا یهودان بزرگ نامیده است، گوید چون در زمان بخت نصر یهودان از بیت المقدس رانده شدند اولین محلی که در آن مسکن گزیدند این شهر بود و بعدها چون مسلمانان از کلمه یهودان خوششان نمی آمد اسم شهر را به میمنه بدل کردند تا با مبارکی و بیمنت همراه باشد.

۱ - یعقوبی ۲۸۷، اصطخری ۲۷۰، ابن حوقل ۳۲۲، ۳۲۱، یاقوت: جلد دوم ۱۲۹، ۱۲۹، جلد سوم ۴۹۱، جلد چهارم ۲۵۸، ابوالغازی ۱۱۴، Yate در کتاب «افغانستان» ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۱. خرابه‌های چاپکتو (طالقان) در چهل و نه میلی بالا مرغاب (مروالرود) است و از این محل تا طالقان سه روز راه در یک منطقه کوهستانی فاصله است. شرف الدین علی یزدی از چاپکتو (که آنرا جی جکتو نوشته) در اخبار جنگهای امیر تیمور اسم برده (جلد اول ۸۰۶، جلد دوم ۵۹۴) ولی از طالقان اسم نبرده است. خرابه‌های قلعه والی (که شاید جرزوان باشد) در بیست و هفت میلی بالا مرغاب دیده میشود. در آنحوالی خرابه‌های دیگری نیز نزدیک تخت خاتون است که از سابقه آبادی و بزرگی آن حکایت میکند. دور نیست یکی از این دو خرابه‌ها گرزوان باشد که مرکز خرابخانه سلاطین خوارزمشاهی بوده است.

و این اسم تا کنون باقی است. ظاهراً مستوفی نیز میمنه را نام برده گوید شهری وسط و گرمسیر است و گندم و میوه و خرما دارد و آب آن از نهری نزدیک می آید. شاید درین مورد اشتباه و اختلاطی بین این میمنه جوزجان و میمنه بجای میوند، زابلستان میان گیرشک و قندهار رری داده و این اشتباه در نوشته یاقوت نیز ظاهر شده است آنجا که گوید: میمند غزنه میان غورو بامیان واقع است، و علی الظاهر منظور او از این میمند همین یهودیه یا میمنه است. در یک منزلی یهودیه یعنی میمنه کندرم واقع شده که آنرا بصورت کندرم نیز نوشته اند و بطوریکه یعقوبی گوید بمقامیر جوزجان است. اصطخری گوید کندرم شهری است در کوهستان دارای درختان تاک و بادام بسیار و آب فراوان.<sup>۱</sup>

از جمله شهرهای مهم جوزجان در قرون وسطی فاریاب است که امروز از آن اسمی در نقشه وجود ندارد و از اوصاف آن که در کتب مسالک ذکر شده چنین برمی آید که خرابه‌های آن در محلی است که امروز آنرا خیر آباد میگویند و قلعه کهنه‌ای در آنجا دیده میشود که تپه‌های آجری اطراف آن را گرفته است. فاریاب چنانکه ابن حوقل گوید در قرن چهارم از طالقان کوچکتر ولی باغها و آب آن بیشتر و هوایش سالمتر بود. صنعت و تجارت آن رونق داشت و مسجد جامع آن فاقد مناره بود. یاقوت اسم این شهر را بصورت «فیریاب» ضبط کرده و محل آن را نسبت به طالقان و شبورقان معین نموده و چیزی بر این نیفزوده است. در سال ۶۱۷ یعنی اندکی پس از دوره اقامت یاقوت در این شهر مغولها فاریاب را یکسره خراب کردند. حمدالله مستوفی فاریاب را مستقلاً نام نبرده است. میان یهودیه و فاریاب بقول ابن حوقل شهر «مرسان» واقع بود که در قرن چهارم تقریباً باندازه یهودیه وسعت داشت و دور نیست باقریه «نریان» که یاقوت آنرا نام برده یکی باشد. همچنین در این ناحیه کوهستانی شهر چه‌ای بود موسوم به سان که ابن حوقل در باره آن گوید دارای باغستان هاست و انگور و گردوی بسیار و آب فراوان دارد.<sup>۲</sup>

۱ - یعقوبی ۲۸۷، اصطخری ۲۷۰، ۲۷۱، ابن حوقل ۳۲۲، ۳۲۱، یاقوت: جلد دوم ۱۶۸، جلد چهارم ۱۷۱۹، ۱۷۵، مستوفی ۱۸۵، Yate در «افغانستان» ۳۳۹.  
۲ - اصطخری ۲۷۰، ابن حوقل ۳۲۱، ۳۲۲، ناصر خسرو ۳، یاقوت: جلد سوم ۸۴۰، ۸۸۸، جلد چهارم ۷۷۵، مستوفی ۱۸۸، افغانستان ۲۳۳. (بقیه پاورقی در صفحه ۴۵۲)

شبرقان که آنرا « اشبورقان » و « اشبرقان » و « شبورقان » و « شبورغان » و « سبورغان » هم نوشته اند هنوز باقی است و در قرن سوم هجری یک بار سر کزو کرسی ولایت جوزجان واقع گردید و پس از آن مرکز این ولایت به یهودیه یعنی بیمنه که در آن زمان باندازه شبرقان بود انتقال یافت. باغها و کشت زارهایش در نهایت حاصلخیزی بود و میوجات فراوان از آنجا بنواحی دیگر صادر میگردد. یاقوت که آنرا بنام های شبرقان و شفرقان و شبورقان ضبط کرده گوید در سال ۶۱۷ در زمان فتنه و هجوم مغول شهری بسیار پر جمعیت و بازارهایش بسیار پر متاع بود. یک قرن بعد حمد الله مستوفی که شبورقان و فاریاب را با هم ذکر کرده گوید « شهری کوچک است و گرمسیر و غله فراوان و نعمت ارزان بود ».

بفاصله یک روز راه در جنوب شبورقان و بهمین فاصله در خاور یهودیه شهر انبار که آنرا « انبیر » هم نوشته اند و این حوقل گوید از سرالرود بزرگتر است واقع بود و در فصل زمستان حاکم آن ناحیه در آنجا سکنی می گزید. اکنون شهری باین نام موجود نیست ولی دور نیست انبار در محل « ساری پل » کنونی در قسمت علیای رودخانه شبورقان بوده است. ساری پل هنوز نقطه ای بالنسبه مهم است. انبار در میان تاکستان ها جای داشت، خانه های آن از خشت ساخته شده بود و غالباً شهر عمده جوزجان محسوب میشد. احتمال دارد انبار همان شهری باشد که ناصر خسرو و علوی در مسافرتش به شبورقان از آنجا عبور نموده و آنرا کرسی جوزجانان شمرده است. وی از مسجد جامع بزرگ آنجا سخن رانده و به میخوارگی اهالی آنجا اشاره نموده است<sup>۱</sup>.

ناصر خسرو فاریاب جرزجان را « ده باب » نامیده و هنگام رفتن از شبرقان به طالقان از آنجا عبور نموده است. جهان نما آنرا بنام « باراب » ضبط کرده (ص ۳۲۴) و لازم است یادآور شویم بافاریاب که آنرا باراب هم گفته اند اشتباه نشود. فاریاب همان اترار است که در کنار رود سیحون واقع گردیده و در فصل سی و چهارم درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

۱- آنچه در سفر نامه ناصر خسرو و علوی آمده نه درباره میگساری مردم آنجاست بلکه در باره میگساری خود اوست که چون پس از سالها میگساری خوابی دیده است آن عادت را ترک گفته. خود او گوید « شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که (بقیه پاورقی در صفحه ۴۵۳)

در شمال باختری شبورقان شهر « اندخوی » در بیابان واقع است. این اسم را جغرافی نویسان قدیم بصورت های مختلف « اندخد » و « ادخد » و « انخد » ذکر کرده اند. ابن حوقل در وصف آن گوید شهری کوچک است، در میان بیابان، هفت قریه اطراف آنست که اگراد دامپرور در آنها سکونت دارند. یاقوت نیز تفصیلی جز آنچه گفته شد درباره آن ذکر نکرده ولی در اخبار جنگهای امیر تیمور نام آن مکرر ذکر شده است<sup>۱</sup>. ولایت پهناور طخارستان در خاور بلخ واقع و بمحاذات ساحل جنوبی رود چیحون تا حدود بدخشان امتداد دارد و از طرف جنوب برشته جبال شمال بامیان و پنجپیر محدود میگردد. طخارستان شامل دو قسمت است: یکی طخارستان بالا در خاور بلخ در امتداد رود چیحون و دیگری طخارستان پائین در جنوب خاوری آن در سرز بدخشان. جغرافی نویسان قرون وسطی چندین شهر طخارستان را اسم برده اند ولی شرحی درباره آنها ذکر نکرده اند و باستانی شهرهایی که ذکر آنها در کتب مسالک آمده و هنوز پابرجا هستند پیدا کردن محل بیشتر شهرهای طخارستان میسر نیست.

بفاصله دو روز راه در خاور بلخ شهر « خلم » واقع است که مقدسی آنرا شهر کی شمرده با دهکده و روستاها و کشتزارهای بسیار و هوای سالم. باز بفاصله دوروز راه از خلم شهرهای سمنگان و روب متصل بیکدیگر واقع اند و شاید شهر « هیبک » کنونی در جنوب شهر خلم واقع در ساحل علیای رود خلم در محل آن دوشهر قدیم واقع باشد. مقدسی گوید سمنگان از خلم بزرگتر است، مسجد جامع و میوه بسیار دارد.

انده دنیا کم کند جواب داد که بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد حکیم نتوان گفت کسیرا که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد بلکه چیزی باید طلبد که خرد و هوش را بافزاید گفتم که من اینرا از کجا آرم گفت جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگری سخن نگفت چون از خواب بیدار شدم آنحال تمام بریادم بود برمن کار کرد با خود گفتم از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیابم نماز کردم و یاری خواستم از باری تبارک و تعالی بگزاردن آنچه برمن واجب است و دست باز داشتن از منیات و ناشایست « [مترجم ] .

۱ - یعقوبی ۲۸۷ ، اصطخری ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ابن حوقل ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ناصر خسرو ۲ ، یاقوت : جلد اول ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، جلد سوم ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۳۰۵ ، ۸۴۰ ، مستوفی ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۸۰۵ ، جلد دوم ۵۹۳ ، ۷۲۵ در کتاب « افغانستان » ۳۴۶ .

یاقوت گوید خلم میان دره‌ها واقع است و جمعی از اعراب بنی تمیم به آنجا مهاجرت کرده‌اند. حمدالله مستوفی گوید «شهری کوچک است بر طرف شرقی سه محله است بهم متصل و طرف غربی سه محله است متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت فراوان و خوب باشد». حمدالله مستوفی آنرا سمنجان نوشته ولی شرف‌الدین علی یزدی در ضمن گزارش عزیمت امیر تیمور از خلم حدود هند آنرا بنام سمنگان ضبط کرده است. آنطرف سمنگان و در جنوب خاوری آن دوناخیه بغلان بالا و پائین واقع است. بغلان پائین بگفته مقدسی در قرن چهارم کرسی ناحیه بوده و مسجد جامعی داشته است. ظاهراً بغلان، یا بقول شرف‌الدین علی یزدی بقلان، سر راه اندرابه یعنی اندراب قرار داشته است. مقدسی درباره آن گوید دره‌های پردرخت و بازارهای گرم دارد. این دره‌ها در دامنه شمالی جبال پنجیهر بودند و بگفته این حوقل در آنجا معادن نقره وجود داشته است. هم او گوید رودخانه اندراب و کاسان از این ناحیه فرود می‌آیند. یاقوت بر آنچه گفته شد چیزی نیفزوده و آنرا بنام اندراب یا اندرابه ضبط کرده است.<sup>۱</sup>

رود خلم به جیحون نمی‌ریزد و آبهای آن در باتلاق‌های حوالی شمال خرابه‌های شهر قدیم تمام می‌شود. در نزدیکترین ساحل رود جیحون به خلم در قرن چهارم رباطی بسیار مستحکم بادیوارهای بلند واقع بود که آنرا رباط میله می‌گفتند. درینجا راه بلخ از رود جیحون عبور میکرد و پس از طی سه منزل به ماوراءالنهر و بلاد ختل می‌رسید. در دو منزلی مشرق خلم نهر «وروالیز» یا «وروالیج» واقع بود. ابن حوقل و جغرافی نویسان دیگر گویند در قرن چهارم شهری بزرگ بوده است، ولی امروز محلی باین اسم وجود ندارد، اما با توجه به مطالبی که در کتب مسالک ذکر شده دور نیست به محل «قندز» بسیار نزدیک بوده است. یاقوت که اشتباهاً آنرا بنام «وزوالین»

۱ - اصطخری ۲۷۹، ابن حوقل ۳۲۶، مقدسی ۲۹۶، ۳۰۳، یاقوت: جلد اول ۳۷۲، جلد دوم ۸۲۷، جلد سوم ۱۴۵، ۵۱۸، مستوفی ۱۸۸، علی یزدی: جلد اول ۱۹ Yate در «افغانستان» ۳۱۷. به نقشه شماره یک رجوع کنید.

ضبط نموده شرحی درباره آن ذکر نکرده است، بعلاوه نه او نه جغرافی نویسان قدیم دیگر از قندز که بی شک مختصر قهندز و در زبان فارسی بمعنی قلعه است اسمی نبرده‌اند.<sup>۱</sup>

بمسافت دوروز راه در خاور وروالیز شهر طالقان طخارستان است که هنوز پا برجاست (و نباید آنرا با طالقان جوزجان که در صفحه ۴۹۹ از آن گفتگو کردیم اشتباه نمود).

این طالقان در قرن چهارم از شهرهای بسیار آباد آن ناحیه بشمار میرفت. مقدسی آنرا الطالقان نوشته ولی صورت بهتر آن الطایقان است. این شهر بازاری بزرگ داشت و در جلگه‌ای واقع بود و باندازه یک تیر پرتاب تا کوه فاصله داشت و در قرن چهارم بقدر سوم بلخ بود. کشت زار هایش را یکی از شاخه‌های رود جیحون که آنرا ختلاب می‌گفتند (و گاهی خیلاب مینامیدند) و همچنین رودخانه و تراب (تراب) مشروب می‌ساخت. ظاهراً نهر و تراب یکی از شاخه‌های ختلاب بوده و بالای قندز بان ملحق می‌گردیده است. این سرزمین نهایت حاصلخیزی و صفا داشت و حمدالله مستوفی گوید «اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غله و میوه بسیار است و ولایت معمور و آبادان است».

شرف‌الدین علی یزدی در شرح اخبار جنگهای امیر تیمور چندبار طالقان را اسم برده است. بمسافت هفت روز راه از سمت خاور آن بطوریکه جغرافی نویسان قدیم گفته‌اند ولایت بدخشان واقع بود که در فصل آینده از آن سخن خواهیم گفت.<sup>۲</sup> بگفته این حوقل مشهورترین صادرات خراسان جامه‌های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه میشد. در خراسان شتر و گوسفند فراوان و ارزان بود

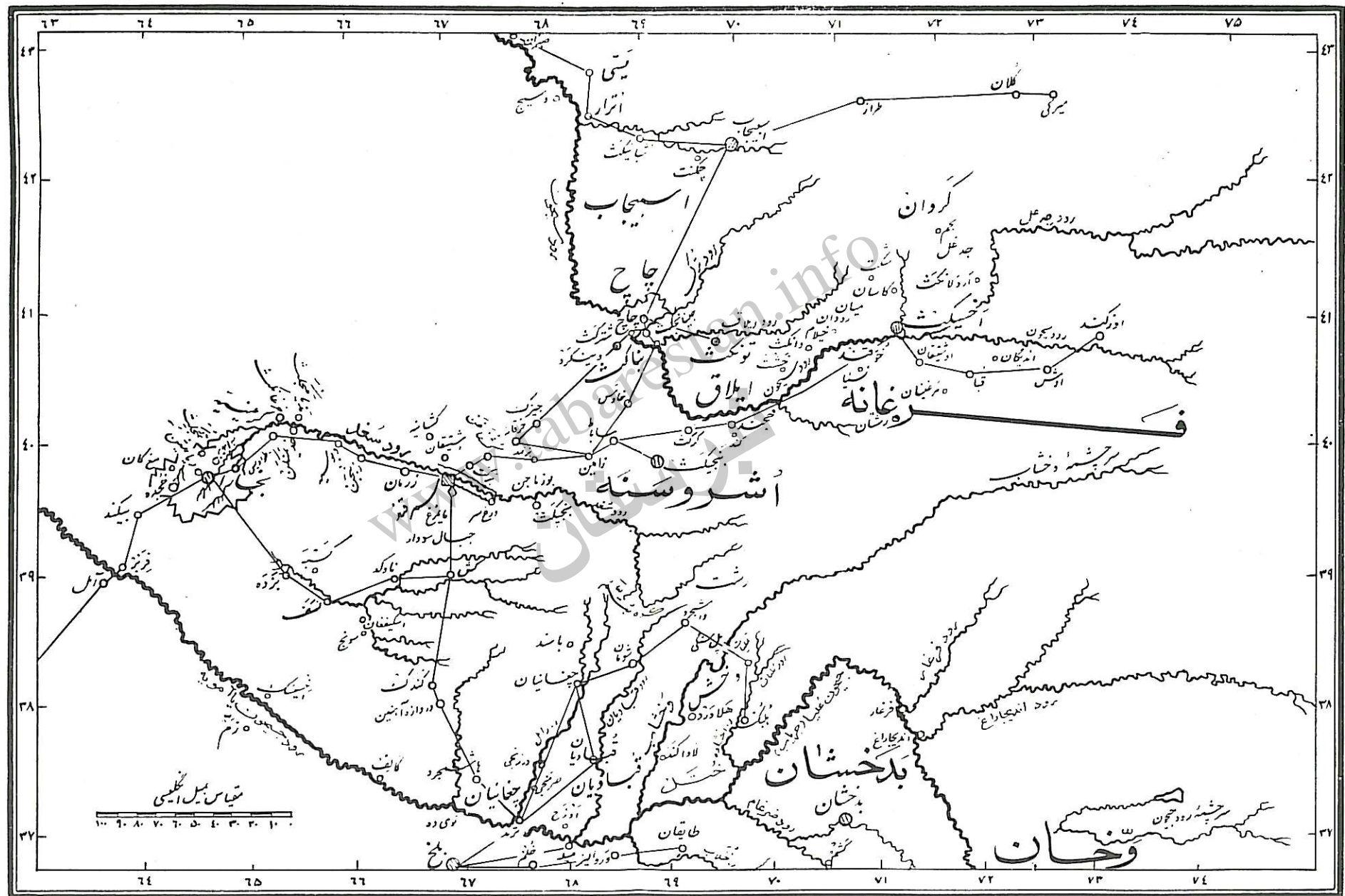
۱ - اصطخری ۲۷۹، ابن حوقل ۳۲۶، ۳۲۲، مقدسی ۲۹۶، یاقوت: جلد سوم ۵۱۸، جلد چهارم ۹۲۶

۲ - ابن رسته ۹۳، اصطخری ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ابن حوقل ۳۲۶، مقدسی ۲۹۶، ۳۰۳، ابوالفداء ۴۷۲، یاقوت: جلد سوم ۵۰۱، جلد پنجم ۲۴، مستوفی ۱۸۸، ۱۸۹، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۸۲، ۱۷۹. این کلمه را (هم با الف و لام هم بدون الف و لام) بصورت‌های طایقان، طایکان و طالقان مثل طالقان که در جوزجان است ضبط کرده‌اند.

بهترین برده‌ها نیز از نواحی ترك نشین بدست می‌آمدند بطوری که بهای هر یک غلام یا کنیز ترك به پنج هزار دینار ( تقریباً ۲۵۰۰ پوند ) بالغ میشد و نیز انواع خواربار در خراسان فراوان بود. مقدسی اقلام دیگرهم از صادرات خراسان ذکر کرده گوید نیشابور مرکز محصولات صنعتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین مقنعه‌های نازک پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط بانخ و پارچه‌های ساخته شده از موی بز از صنایع معروف نیشابور است. از این شهر اسباب و افزار آهنین از قبیل سوزن و کارد نیز صادر میگردد و باغهای نیشابور از حیث انجیر و دنبلان ( نوعی قارچ ) و ریوند چینی معروف است و در کوههای روستای ریوند معدن فیروزه یافت میشود. در نسا و ابیورد ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی و همچنین پارچه‌هایی که زنها در دهات می‌بافتند بسیار بود و نیز از این دو شهر پوست روباه ساخته شده نیز صادر میگردد. از نسا نوعی باز شکاری و کنجد بسیارهم بخارج فرستاده میشد. از طوس ظرفهای مخصوص پختن غذا همچنین حصیر و غلات صادر میگردد. کمر بندهای خوب و عبا‌های بسیار مرغوب نیز در آنجا میساختند. در هرات اقسام پارچه‌های زربفت و نوعی حلوا که از دوشاب درست میشد و نیز پسته بعمل می‌آمد و در آن شهر افزارهای فولادین بخوبی ساخته میشد. از هرات آهن و از غرچ‌شار، که بلاد کوهستانی است، نمد و گلیم و غاشیه و مخده و جامه دان صادر میگردد. اسب و استر بسیار خوب نیز در آنجا پرورش می‌یافت و طلاهم در آن نواحی یافت میشد.

از سرو ابریشم خام و نخ همچنین مقنعه و انواع پارچه صادر میگردد. از روستاهای مرو و روغن کنجد و عطرهای مختلف و ترنجبین صادر میشد و ظرفهای مسین نیز در آنجا می‌ساختند و بگفته جغرافی‌نویسان نان مرو در تمام جهان بی‌نظیر بود. از بلخ کنجد و برنج و بادام و گردو و دوشاب صادر میشد و صابون آن بسیار شهرت داشت. در بلخ از انگور و انجیر و دانه انار رب درست می‌کردند و دوشاب و روغن بسیار از آنجا بخارج حمل می‌شد و در حوالی آن معادن سرب و زاج





# استان چگون استان سیحون

و ارسنیک موجود بود . عطر بلخ شهرت بسیار داشت و زرد چوبه و روغنهای معطر همچنین پوست دباغی شده و چادرهای زنانه از آنجا صادر میگرددید. از ترمذ در ماوراءالنهر صابون و اتقوزه صادر میشد و از «وروالین» بگفته مقدسی انواع میوهها و گردو و بادام و پسته و امرود و برنج و کنجد به بدخشان حمل می گشت. همچنین پنیر و روغن و شاخ و مو و پوست ، مخصوصاً پوست روباه، از آنجا صادر می گردید<sup>۱</sup>. راههایی که از خراسان و قهستان میگذشت یکی شاهراه بزرگ خراسان بود که از آنطرف بسطام داخل خاک خراسان می شد ( در کومس ، رجوع کنید بصفحه ۳۹۰ ) و از آنجا تا نیشابور دو شاخه می گشت : راه شمالی یعنی راه کاروانی از بسطام به جاجرم می رفت و جلگه جوین را طی کرده از « آزادوار » می گذشت و به نیشابور می رسید . تمام این راه را حمدالله مستوفی و قسمتی آنرا اصطخری و ابن حوقل وصف کرده اند. راه جنوبی که کوتاه تر از راه شمالی بود راه چاپاری بود که به نیشابور منتهی میشد. این راه از یدش ( رجوع کنید بصفحه ۳۹۲ ) در دو فرسخی بسطام آغاز گردیده از دامنه جبال می گذشت و کویر را در سمت راست میگذارد و به اسدآباد میرسید ، سپس از بهمن آباد یامزیتان عبور میکرد و در آنجا شاخه ای از آن منشعب شده به آزادوار میرفت . اما راه اصلی همچنان بطرف شرق سیر می کرد و از سبزوار گذشته به نیشابور میرسید . این راه را ابن خردادبه و جمیع کتب مسالک ذکر کرده اند. از اسدآباد بطرف جنوب خاوری ، چنانکه مقدسی گوید، راهی بود که یک گوشه از کویر بزرگ را طی میکرد و سی فرسخ تا ترشیز قهستان امتداد داشت . ابن خردادبه و مقدسی راهی را که از نیشابور به ترشیز میرفت و صف کرده اند و مقدسی منزلگاههای راه نیشابور را که از سمت شمال به نسا میرفت برشمرده است<sup>۲</sup>. یک منزل بعد از نیشابور در دزباد ( قصرالریح ) راه خراسان دو شاخه میشد : راه راست یعنی راه جنوب خاوری به هرات میرفت و عنقریب بدکر آن

۱ - اصطخری ۲۸۱ ، ابن حوقل ۳۳۰ ، مقدسی ۳۲۳ - ۳۲۶ .

۲ - ابن خردادبه ۲۳ ، ۵۲ ، قدامه ۲۰۱ ، ابن رسته ۱۷۰ ، ( وی این راه را بتفصیل ثبت کرده است ) اصطخری ۲۱۶ ، ۲۸۴ ، ابن حوقل ۲۷۵ ، ۳۳۳ ، مقدسی ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۴۹۱ ، مستوفی ۱۹۶ .

خواهیم پرداخت و راه سمت چپ از دزباد شمال خاوری پیچیده به مشهد وطوس میرفت ، سپس از راه « مزدران » به سرخس در معبر رود تجند می رسید . از سرخس شاهراه خراسان کویر را طی کرده به مرو بزرگ و از آنجا پس از عبور مجدد از کویر در آمل ( یعنی چهارجوی ) بساحل جیحون منتهی میشد و چون راه از خراسان خارج میشد منتهای آن بخارا بود . این قسمت از شاهراه خراسان از نیشابور به آمل در معبر رود جیحون در جمیع کتب مسالک با اندک اختلافی ذکر گردیده و هنوز بیشتر منزلگاههای آن موجود و بهمان اسامی قدیم معروف است<sup>۱</sup> .

چنانکه گفتیم در یک منزل نیشابور از سمت راست شاهراه بزرگ خراسان راهی جدا می شد و به هرات می رفت . همچنین از سمت راست این راه در سرخس و مرو دو راه دیگر جدا میگردید که هر دو به مروالروید میرفت . راه دیگری نیز که از هرات بسمت شمال متوجه میشد به این شهر منتهی می گشت . از مروالروید شاهراه بزرگ خراسان بشمال خاوری منحرف گردیده به بلخ میرفت و آنجا از رود جیحون گذشته به ترمذ میرسید . راه هرات که از دزباد منشعب میشد پس از طی چهار منزل به بوزجان و باهمین مسافت به بوشنج می رسید و از آن جا پس از طی یک منزل به هرات منتهی می گردید . این راه را ابن رسته و جغرافی نویسان قرن چهارم همچنین حمدالله مستوفی ذکر کرده اند . از بوزجان و بوشنج دوره بسمت جنوب باختری و باختر می رفتند و هر دو در قاین بهم می رسیدند . اصطخری و سایر نویسندگان مسافتهای بین شهرهای مختلف قهستان را ذکر کرده اند . راههایی که از طبرس و خور واقع در مرز بیابان بزرگ می آمدند نیز در قائن بهم تلاقی می کردند<sup>۲</sup> . از هرات راه در جهت جنوب امتداد یافته به زرنج میرسید و از اسفزار عبور نموده از مرز سیستان بین این شهر و فراه ( رجوع کنید بصفحه ۳۶۵ ) میگذشت . این راه را ابن رسته و سه نفر جغرافی نویسان قرن چهارم ذکر کرده اند . از هرات

۱ - ابن خردادبه ۲۴ ، ۲۵ ، قدامه ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ابن رسته ۱۷۱ ، یعقوبی ۲۷۹ ، مقدسی ۳۴۸ ، ۳۵۱ ، مستوفی ۱۹۶ ( وی این راه را تا سرخس ثبت کرده است ) .

۲ - ابن رسته ۱۷۲ ( وی تفصیل این راهها را بدون ثبت فواصل آورده است ) اصطخری ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ابن حوقل ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، مقدسی ۳۵۱ ، ۳۵۲ مستوفی ۱۹۷ .

راه در دره هریرود بالا رفته به مرز غور می رسید . جغرافی نویسان نامبرده اسم تمام شهرهایی را که سر این راه واقع بود و هر شهری تا شهر دیگر یکروز راه فاصله داشت ثبت کرده اند . همچنین جغرافی نویسان قرن چهارم فواصل راه هرات و کروخ را تا شرمین و ابشین غرجستان بر حسب روز معین نموده اند . از آن پس راه بطرف رود مرغاب سرازیر گردیده به مروالروید میرسید . راههایی را که به مروالروید یا قصر احنف ( مروچک ) میرفت و ولایت بادغیس را طی کرده از بغشور کرسی آن ولایت می گذشت اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و همچنین حمدالله مستوفی ، در قرن هشتم ، ذکر کرده اند<sup>۱</sup> .

در مروالروید دو راه مهم بهم تلاقی می کردند: یکی از سرخس و دیگری از مرو بزرگ . اولی کویر واقع بین دو رود بزرگ را قطع مینمود و دومی در امتداد رود مرغاب سیر نموده از زمین های حاصلخیز و شهرهایی که در ساحل آن بودند میگذشت . راهی را که از کویر میگذشت و از چند رباط عبور می کرد غیر از مقدسی دیگری ذکر نکرده و جهان نما و حمدالله مستوفی از وی نقل قول کرده اند . ابن خردادبه و قدامه راهی را که از مرو بزرگ بطرف رود مرغاب میرفت ذکر نموده اند . مقدسی هم بذکر راهی میان این دو نقطه پرداخته ولی راهی که او وصف می کند غیر از این راه است<sup>۲</sup> .

از مروالروید تا بلخ ، ابن خردادبه و کتابهای قدیم مسالک راهی را که از ولایت جوزجان عبور کرده از طالقان می گذشت و از آنجا به بلخ می رفت و در ضمن از فاریاب و شبورقان یا از یهودیه ( میمنه ) و انبار می گذشت یاد کرده اند . این راه را اصطخری و مسعودی با ذکر شماره منزلگاههای آن شرح داده اند . حمدالله مستوفی راهی را که از مروالروید به بلخ میرفت با اندکی اختلاف ذکر کرده است .

۱ - ابن رسته ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، اصطخری ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۸۵ ، ابن حوقل ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،

۳۳۴ ، مقدسی ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، مستوفی ۱۹۸ .

۲ - ابن خردادبه ۳۲ ، قدامه ۲۰۹ ، مقدسی ۳۴۷ ، ۳۴۹ ، مستوفی ۱۹۶ ، جهان نما ۳۲۹ .

این راه چنانکه وی شرح میدهد از مغرب طالقان شش فرسخی دست راست این راه و هم از باختر فاریاب دو فرسخی دست راست آن عبور میکرد و به شبورقان میرسید، سپس از پل جموخیان بلخ عبور میکرد و به بلخ منتهی میشد. جهان نما تفصیل این راه را از مستوفی نقل کرده است. از بلخ راه پس از طی دو مرحله در محلی مقابل ترمذ به رود جیحون می‌رسید و از سیاه گرد می‌گذشت. از خاور بلخ راه بطرف سرز بدخشان رفته از خلم و طالقان می‌گذشت و در خلم راهی از آن جدا میشد که بسمت جنوب خاوری متوجه شده به «اندرابه» و معادن پنجهیر در شمال کابل میرسید. اصطخری و مقدسی بطور اختصار راه‌هایی را که از بلخ شروع شده از جبال عبور می‌کرد و به بامیان می‌رفت و از آنجا بسمت جنوب منحرف گردیده پس از عبور از غزنه به قصدار میرسید ذکر نموده اند. یک شاخه از این راه از غزنه بسمت خاور پیچیده بمرز هند منتهی میگردد. منزلگاههای این راهها بسبب نامعلوم بودن اسامی آنها مورد شک و تردید است.

### فصل سی و یکم

#### ماوراءالنهر

#### ( رود جیحون )

ماوراءالنهر بطور کلی - اسامی جیحون و سیحون - شاخه‌های جیحون علیا - بدخشان و وخان - ختل و وختی - قبادیان و چغانیان و شهرهای آنها - پل سنگی - ترمذ - دربند آهنین - کالف و اخسیسک و فربر - دریای آرال یا دریاچه خوارزم - یخ بستن رود جیحون در زمستان

رود جیحون قدیم مرز اقوام فارسی زبان و ترک زبان یعنی ایران و توران بود. بلاد شمالی، یعنی آن سوی رود جیحون، را اعراب ماوراءالنهر (نهر جیحون) میگفتند و این منطقه را هیطل نیز مینامیدند و اقوام هیطل، یا بقول اعراب هیاطله، در قرن پنجم میلادی سرسخت‌ترین دشمنان دولت ایران محسوب میشدند. «اقتالیست» ها که در اصطلاح نویسندگان رومی به «هونها سفید» نیز معروف بودند همین هیاطله هستند، ولی نویسندگان عرب در قرون وسطی در استعمال کلمه هیاطله مراعات دقت ننموده آنرا بر تمام اقوام و بلاد تورانی چه برهونها سفید چه بر غیر آنها اطلاق کردند و مقدسی نیز درین مورد از آنها پیروی کرده است.

تمام این بلاد را میتوان به پنج ایالت قسمت کرد. مهمترین آن ایالت پنجگانه سغد یعنی سغدیانای قدیم است که دو مرکز، یعنی دو کرسی، داشت: یکی بیخارا و دیگری سمرقند. در باختر سغد ایالت خوارزم واقع بود که امروز

۱ - ابن خردادبه ۳۲ ، قدامه ۲۱۰ ، اصطخری ۲۸۶ ، ابن حوقل ۳۲۲ ، مقدسی ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، مستوفی ۱۹۷ ، جهان نما ۳۲۹ .  
۲ - اصطخری ۲۸۶ ، ابن حوقل ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، مقدسی ۳۴۶ ، ۳۴۹ ، ۴۸۶ .

موسوم است به خبوه و شامل دلتای رود جیحون می‌باشد. در جنوب خاوری ایالت چغانیان بود که ختل و ولایات دیگر جیحون علیا را شامل می‌گردید. بدخشان نیز با اینکه در ساحل چپ یعنی ساحل جنوبی جیحون واقع بود چون تقریباً خمیدگی بزرگ جیحون در آنسوی طخارستان آنرا در بر گرفته بود جزء این ایالت محسوب می‌شد. فرغانه در ساحل سیحون علیا و چاچ (تاش یا تاشکند امروز) بضمیمه ولایات شمال باختری که تا مصب رود سیحون در باتلاقهای دریای اورال امتداد دارند دو ایالت باقی مانده دیگر هستند.

عربهای قرون وسطی رود اوکسس<sup>۱</sup> را نهر جیحون و رود جگرتس<sup>۲</sup> را نهر سیحون نام دادند و معتقد بودند که این دو رود مانند دجله و فرات از رودهای بهشت اند. معلوم نیست اعراب اسم جیحون و سیحون را از کجا گرفته اند ولی دور نیست از یهودیان اقتباس کرده باشند زیرا در کتاب تکوین تورات (۲: ۱۱، ۱۳) دو کلمه بنام گیحون<sup>۳</sup> و پیسون<sup>۴</sup> وارد شده است.<sup>۵</sup>

در اواخر قرن وسطی یعنی مقارن دوره هجوم مغول نام جیحون و سیحون از استعمال افتاد و بجای رود جیحون «آمویه» یا «آسودریا» و بجای رود سیحون کلمه «سیردریا» معمول شد، چنانکه در فصل آینده بیان خواهیم کرد. اصل لفظ آمویه و آمو بهیچ وجه معلوم نیست. بقول حافظ ابرو این کلمه فقط اسم ولایت و شهری بوده در ساحل جیحون، در جانب خراسان (چهارجوی امروز). رجوع کنید به صفحه ۴۲۹) ممکن است عکس این مطلب هم صحیح بوده و اسم شهر آمل، واقع در ساحل رود جیحون، از اسم رود آمویه یا آمو که نام فارسی رودخانه بوده

۱ - Oxus - ۲ Jaxartes - ۳ Gihon - ۴ Pison

۵ - اصطخری ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ابن حوقل ۳۳۰، ۳۴۷، ۳۴۸، مقدسی ۲۶۱، ۲۶۸، این دو کلمه را با اندک تحریفی بردو رود پیرامس و سارس که در کیلیکیه یعنی مرز روم هستند نیز اطلاق کرده‌اند. (رجوع کنید به صفحه ۱۴۰) چنانکه هم اکنون اشاره کریم این دو کلمه، ظاهراً، از کلمات دخیل زبان عربی است و معنای آنها معلوم نیست. سجع و هماهنگی این دو کلمه در دیگر کلماتی که وارد زبان عرب شده نیز مشاهده می‌شود مانند قابیل و هابیل (برای Abel و Cain) و طالوت و جالوت (برای Saul و Goliath) و یاجوج و ماجوج (برای Gog و Magog) رجوع کنید به مقاله Sri H Yule در کتاب The Ouxs از Captain J. Wood (۱۸۸۲) صفحه ۲۲ مقدمه.

ماخوذ و بجای جیحون (عربی) در افواه شایع شده باشد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که اعراب معمولاً رودها را با اسم شهرهای بزرگی که در ساحل آنها واقع بود می‌نامیدند. بهمین جهت رود آمو یا آسودریا یا جیحون را غالباً رود بلخ می‌خواندند اگرچه این شهر بفاصله چندین میل در جنوب آن رود واقع بود. کلمه «اوکسس» که اسم یونانی این رود بزرگ است در نام «وخشایب» که یکی از شعب علیای رود جیحون می‌باشد باقی مانده، ولی ظاهراً اعراب هیچوقت نام «وخش» را بر رود اصلی جیحون اطلاق نکرده‌اند. سرچشمه رود جیحون، چنانکه ابن رسته و جغرافی نویسان قدیم گفته‌اند، دریاچه‌ای است در تبت کوچک و در پامیر. اصطخری، که جغرافی نویسان بعدهم از او نقل کرده‌اند، از جمله شعب متعدد رود جیحون علیا چهار شعبه را اسم برده که اگرچه آسان نیست آن اسامی را با نامهای امروز تطبیق کرد ولی دور نیست تعیین و تطبیق آنها بشرح زیر باشد: شاخه اصلی جیحون علیا رود جریاب نام داشته و اکنون معروف است به پنج رود و از سمت خاور به بدخشان میرسد و از ناحیه ای موسوم به وخان آغاز می‌گردد. جریاب را رود وخاب نیز می‌گفتند. رود اصلی جیحون از ارتفاعات خاوری پائین می‌آید و با تلاق عظیمی را بگرد بدخشان تشکیل داده بسمت شمال می‌رود و پیش از رسیدن بحوالی خلم بسمت باختر و سپس بسمت جنوب می‌پیچد و در این خمیدگی عظیم که مساوی سه چهارم دایره می‌شود از جانب راست چندین رشته بزرگ بان می‌پیوندد. این شاخه‌ها عبارتند از اندیجاراغ که نزدیک ملتقای آن به رود جیحون شهری بهمین اسم، یعنی اندیجاراغ، وجود دارد و ظاهراً با رودخانه بر تنگ امروز تطبیق می‌شود. سپس رودخانه فارغر (که بصورت‌های فرغار، فرغان، فرغی هم نوشته شده) بان ملحق می‌گردد. این رودخانه از بلاد ختل سرچشمه می‌گیرد و همان رودخانه «ونج» امروز است. پس از این رودخانه اخشوا (اخش) که تقریباً باندازه جیحون اصلی است در ساحل آن شهر هلبک کرسی بلاد ختل واقع شده به جیحون ملحق می‌گردد. یکی از شعبه‌های رود اخشوا نهر بلبان یا بر بان است و مجموع این رودخانه‌ها را امروز بترکی آق سو یعنی سفیدرود گویند. اینها بودند چهار رشته علیای جیحون که اصطخری اسم برده

گوید همه این آبها قبل از معبر جیحون در ارهن به آن رودخانه می‌ریزند. بالای این معبر ولی در سمت چپ جیحون رود بدخشان که امروز به «کچه» معروف است و ضرعام هم نامیده میشود به جیحون میریزد. زیر معبر ارهن شعبه بزرگ جیحون یعنی وخشاب یا رودخانه وخش از سمت راست جیحون بان ملحق میگردد. این وخشاب چنانکه گفتیم همانست که یونانیان نام «اکسوس» را از آن گرفته اند. این رودخانه استان ختل ووخش را که در سمت مشرق آن واقع اند از استان قبادیان و چغانیان که در مغرب آن قرار دارند جدا میسازد. وخشاب را امروز سرخاب میگویند. در محلی که رود جیحون پس از آن که از سه طرف بدخشان را احاطه می‌کند بسمت غرب می‌پیچد از سمت چپ، یعنی از ساحل جنوبی، آن دورودخانه یکی طالقان و دیگری قندز که از طخارستان میآیند بان ملحق میگرددند. این دو رودخانه را این رسته بترتیب رود ختلاب و وتراب نامیده چنانکه در فصل سابق بان اشاره کردیم (صفحه ۴۵۷). رودخانه قبادیان و چغانیان (رود چغانیان که از ترمذ میگردد را این رسته «زامل» نامیده است) از سمت شمال جیحون یعنی از ساحل راست آن بان ملحق میشوند. این دو رودخانه از کوههای بتم سرچشمه میگیرند. این رشته جبال در شمال آبهای جیحون را از آبهای زرفشان جدا میسازد و اینها آخرین شعب رود جیحون هستند زیرا در مغرب بلخ رودخانه دیگری به رود جیحون ملحق نمیشود و این رود در بیابان جریان یافته بسوی غرب و شمال غربی پیش میرود تا به آبهای جنوبی دریای آرال می‌ریزد.<sup>۱</sup>

بدخشان در شرق طخارستان واقع وچنانکه دیدیم رود جیحون از سه طرف آنرا احاطه کرده است. اصطخری گوید بدخشان ایالتی پر جمعیت و حاصلخیز و خرم است دارای نهرها و موستانها و کرسی آن بهمان نام است جز اینکه اعراب رود بدخشان یعنی کچه را رود ضرعام میگویند. محل شهر بدخشان در کتابهای مرجع

۱ - این رسته ۹۲ ، ۹۳ ، ابن خردادبه ۳۳ ، ابن فقیه ۳۲۴ ، اصطخری ۲۷۷ ، ۲۹۶ ، ابن حوقل ۳۴۸ ، مقدسی ۳۰۳ ، ابن سراجیون ۲۵ ، ۴۴ ، یاقوت : جلد دوم ۱۷۱ ، جلد سوم ۴۶۹ . در قرظینی (جلد اول صفحه ۱۷۷) اسم جریان اشتهاً جریاب و جریان (جلد دوم صفحه ۳۵۳) نوشته شده که قطعاً ناشی از اشتباه کاتب است .

ما درست معین نشده و اطلاع کافی از آن بما نرسیده است، اما با توجه به استحکام و مناعت غالب این بلاد ، احتمال دارد که این شهر ، یعنی بدخشان ، در محل فیض آباد (فیزاباد) مرکز کنونی ایالت قرار داشته است .

بدخشان از زمان قدیم به داشتن جواهر، مخصوصاً یاقوت بدخشانی، مشهور بوده و معدن لاجورد نیز داشته است .<sup>۱</sup> مقدسی در قرن چهارم گوید در بدخشان حوالی معدن جواهر قلعه ای است بنام قلعه زبیده زن هارون الرشید که با مر وی ساخته شده ، و علاوه بر یاقوت بدخشانی و لاجورد ، سنگ بلور و سنگ پازهران نیز در آن ایالت وجود دارد . اسبست<sup>۲</sup> که اعراب آنرا حجر الفتیله می‌نامند نیز در آنجا یافت میشود و آن ماده‌ای غیر قابل احتراق است که برای فیتله چراغ بکار میرود . مقدسی گوید از این ماده پارچه سفره نیز میبافند که هر وقت بچربی آلوده شود کافی است اندک زمانی آنرا در تنور آتش بیندازند تا بکلی پاک شود . همین طور فیتله چراغ را که از آن بسازند چون چرکین گردد ساعتی آنرا در آتش افروخته نهند پاکیزه شود و نیز در آنجا سنگی یافت میشود که چون آنرا در اطای تاریک گذارند اشیاء نزدیک خود را روشن کند . دور نیست این سنگ از نوع سنگهای فسفردار بوده است . قرظینی قسمت عمده گفته های مقدسی را تکرار کرده گوید در بدخشان غیر از این جواهر ، سنگ لعل هم یافت میشود که یاقوت مانند است . همچنین گوید مردم عوام معتقدند حجر الفتیله پر مرغی است که در آتش میرود و نمیسوزد . معدن یاقوت در حوالی شهر «یمکان» که نزدیک معدن نقره است زیادتر بود . ابوالفداء شهری را بنام جرم اسم برده و شرف الدین علی یزدی نام آن را بر رود بدخشان اطلاق کرده است . چون امیر تیمور در نیمه دوم قرن هشتم بدخشان را مورد تاخت و تاز قرار داد در آنزمان کرسی بدخشان شهر کشم بود و پادشاه در آنجا مقام داشت و از بلاد بزرگ آن یکی شهر کلاوقان بود . متأسفانه تفصیلی درباره هیچیک از این دو شهر بما نرسیده و محل آنها نیز بر ما نامعلوم است .

در خاور بدخشان در کنار جیحون علیا شهر و خان واقع است که این حوقل

۱ - کلمه Azure از «لازورد» فارسی مأخوذ گردیده است . ۲ - Asbestos

گوید سر راه تبت (تبت کوچک) واقع شده و از آنجا مشک بدست می‌آید و از بلاد کفار است و با شهر سقینه و کران (کرام) مجاور است. آنطرف این دوشهر بسمت کشمیر ایالت بلور واقع شده و در آنجا از کثرت برف و باران مدت سه ماه آفتاب دیده نمی‌شود. معادن نقره و خان در قرن چهارم معروف بود و در بستر رودخانه های آنجا طلا یافت می‌شد. کاروانهای برده فروش که از آسیای مرکزی می‌آمدند از این بلاد عبور نموده به خراسان و از خراسان بجانب بازارهای بلاد اسلامی مغرب عازم میشدند.<sup>۱</sup>

چنانکه گفته شد بزرگترین شاخه جیحون و خشاب است که از جانب شمال می‌آید و از سمت راست جیحون بان میریزد. ناحیه کوهستانی بزرگی که در زاویه بین و خشاب و جیحون واقع است معروف بود به ختل و این اسم بطور کلی بر همه بلاد کفر که در سمت خاور و شمال خراسان واقع بودند اطلاق میشد. بنابراین ختل شامل قسمت شمالی بلاد و خش که سرچشمه رود و خشاب بود میگردد. این بلاد، بقول اصطخری، بسیار خرم و حاصلخیز بود، اسبان خوب و چارپایان بارکش بسیار داشت و در کناره رودخانه‌های متعدد آن شهرها و روستاهای بزرگ و سرزمین‌های غله خیز جای داشت و میوه بسیار از آنجا حاصل میشد.

در قرن چهارم شهر هلبک کرسی ختل بود و سلطان ختل در آن شهر میزیست (شاید این شهر در حوالی خلاب امروز بوده است) ولی دوشهر «منک» و «هلاورد» از هلبک بزرگتر بودند. شهرهای مهم دیگر ختل عبارت بودند از اندیجاراغ (انداجاراغ) و فرغان (فارغر) که در کنار رود اندیجاراغ و فرغار جای داشتند همچنین شهرهای «تملیات» و «لاوکنند». لاوکنند در کنار رود و خشاب زیر پل سنگی (نزدیک گرگان تپه کنونی) واقع بود. مقدسی درباره هلبک گوید کرسی ختل است مسجد در وسط شهر واقع گردیده و آب شهر از رودخانه «اخشود» تأمین میشود.

۱ - اصطخری ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۹۷ ، ابن حوقل ۳۲۷ ، ۳۴۹ ، مقدسی ۳۰۳ ، قزوینی : جلد دوم ۲۰۲ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ابوالفداء ۴۷۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۱۷۹ .

شهر اندیجاراغ نزدیک ساحل جیحون واقع بود و در آنجایی که از شاخه‌های جیحون موسوم به اندیجاراغ به جیحون میریخت و ظاهراً در محل قلعه «ومر» امروز بوده است. «منک» بزرگترین شهرهای این ایالت در شمال هلبک و خاور تملیات واقع بود و هلاورد در کنار رود و خشاب قرار داشت. مقدسی درباره آن گوید از هلبک بزرگتر و شهری مهم است. تملیات بین منک و پل رود و خشاب واقع و دور نیست در محل بلجوان کنونی قرار داشته است. شرف‌الدین علی یزدی در ضمن اخبار جنگهای امیر تیمور ازین شهر یاد کرده است.

پل سنگی معروفی که روی رودخانه و خشاب وجود داشته هنوز باقی است. این رسته و اصطخری و بسیاری از مؤلفان متأخر نوشته اند که این پل سرراهی که از تملیات بشهر و اشجرد در قبادیان میرفت روی رود و خشاب قرار داشته است. در شمال این پل بقول ابن رسته بلاد «کمید» واقع است و بعد از آن بلاد «رشت» در حوالی سرچشمه و خشاب قرار دارد. پل سنگی مزبور، چنانکه اصطخری یاد کرده، در محلی بود که بستر رودخانه در میان دره ای تنگ واقع میشد. وی گوید: در هیچ جای دیگر ندیده‌ام آبی باین کثرت از مکانی به این تنگی بگذرد. قزوینی و مؤلفان دیگر هم نظیر این مطلب را گفته اند. شرف‌الدین علی یزدی این پل را به اسم فارسی آن «پل سنگین» نامیده و اسم ترکی آنرا که «تاش کوپرک» باشد نیز ذکر کرده است. جهانگردان اخیر هم مکرر در نوشتجات خود از آن اسم برده‌اند.<sup>۲</sup>

در باختر رود و خش ناحیه ایست که از سمت جنوب برود جیحون محدود

۱ - اصطخری ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ابن حوقل ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، مقدسی ۲۹۰ ، ۳۹۱ ، یاقوت : جلد دوم ۴۰۲ ، علی یزدی : جلد اول ۸۳ .

۲ - ابن رسته ۹۲ ، اصطخری ۲۹۷ ، ابن حوقل ۳۴۸ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۳ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد اول ۸۳ ، ۴۵۲ ، H. Yule در کتاب Wood بنام The Oxus صفحه ۸۲ مقدمه ، Mayef در مجله جغرافیائی Geographical Magazine سال ۱۸۷۵ صفحه ۳۲۷ و سال ۱۸۷۶ صفحه ۳۲۸ . در وصف این پل چنانکه امروز موجود است گویند طول آن بیش از ده قدم نیست و بر روی دو صخره برجسته قرار دارد و رود سرخاب ازین تنگ با خروش هولناکی میگذرد .

است و اعراب آنرا صغانیان و ایرانیان چغانیان میگویند. قسمت خاوری این ناحیه معروف است به قبادیان منسوب به شهری بهمین نام در اول رودی که در باختر و خشاب باجیحون تلاقی میکند. ابن حوقل که قبادیان را فوادیان نیز نوشته گوید از ترمذ بسیار کوچکتر است و « فز » نامیده میشود و از آن روناس بدست می آید که به هندوستان صادر میگردد.

رود قبادیان که این شهر در ساحل آن جای دارد رودی بسیار طولانی است. در این ناحیه چنانکه مقدسی گوید چندین شهر مهم است از آنجمله « اوزج » که شاید همان « ایوج » امروز باشد که در ساحل جیحون شمالی بالای ترمذ و زیر رباط مبله در جانب چپ جیحون قرار دارد. یاقوت این ناحیه را به کثرت و فراوانی انواع میوه وصف کرده است.

در قسمت علیای رود قبادیان و باختر پل سنگی، شهر واشجرد واقع بود که بگفته اصطخری باندازه ترمذ وسعت داشت و بمسافت اندکی در جنوب آن قلعه بزرگ شومان ( الشومان ) واقع بود. در ولایت اطراف شومان زعفران فراوان حاصل میشد و از آنجا بنقاط دیگر صادر میگردد. مقدسی درباره شومان گوید مکانی پر جمعیت و آباد و نیکو است. یاقوت درباره اهالی شومان گوید اهالی آنجا سرکش و بر سلطان خویش متمردند. در زمان وی این نقطه از ثغور مهم اسلامی در مقابل ترکان بوده است. شرف الدین علی یزدی در وصف جنگهای اسیر تیمور مکرر از این قلعه بنام حصار شادمان یاد کرده و غالباً آنرا بصورت مختصر حصار یا حصارک نوشته و امروز هم به « حصار » معروف است.<sup>۱</sup>

شهر چغانیان که احتمال دارد همان سرآسیای جدید باشد در قسمت علیای رود چغانیان است که آنرا رود زاسل هم میگویند. چغانیان در قرن چهارم هجری چنانکه اصطخری گوید از ترمذ بزرگتر بود ولی از حیث جمعیت و ثروت به ترمذ

۱ - اصطخری ۲۹۸ ، ابن حوقل ۳۵۰ ، مقدسی ۲۸۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، یاقوت : جلد دوم

۸۸ ، جلد سوم ۳۳۷ ، جلد چهارم ۱۹۶ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۲ ،

نمی رسد. این شهر قهندزی نیز داشت و در دو طرف رودخانه بنا شده بود. مقدسی گوید چغانیان مانند رمله فلسطین است، مسجد آن در بازار جای دارد و در حوالی آن مرغابی وحشی فراوان است، شش هزار دهکده دارد و نان در آنجا بسیار ارزان است. « باسند » شهر کوچکی بود دارای باغستانی پهناور در دوسنزی چغانیان و در کوهستانهای مشرف بر رودخانه قرار داشت. پائین تر از این شهر در کنار رود زاسل و در نیمه راه شهر چغانیان و ترمذ « دارزنجی » واقع بود که بگفته ابن حوقل رباط مهمی داشت و اهالی آن عموماً پشم باف بودند و پارچه های پشمی عالی میبافتند و مسجد آن میان بازار واقع بود. در جنوب آن نزدیک رود زاسل شهری بود معروف به « صرمنجی » که در قرن چهارم آن هم رباط مهمی داشت از ابتیه حسن بن حسن ماه ( که امیر آنجا بوده ) و در آنجا روزانه مقداری نان به ارزش یک دینار ( ده شلنگ ) صدقه داده میشد. مهمترین بلاد ایالت چغانیان شهر ترمذ بود در شمال تنگنای رود جیحون که از بلخ میآید نزدیک ملتقای رود زاسل به جیحون. ترمذ در قرن چهارم قلعه ای داشت که حاکم شهر در آنجا میزیست. گرد شهر بارویی کشیده بود و گرد رض نیز بارویی دیگر قرار داشت. مسجد شهر که از خشت خام ساخته شده بود در بازار جای داشت. بازارهای شهر را از آجر ساخته بودند و کوچه های آن نیز آجر فرش بود. ترمذ مرکز کالاهائی بود که از بلاد شمالی به خراسان حمل میشد. این شهر سه دروازه داشت و بقول مقدسی شهری بسیار مستحکم بود. در سال ۶۱۷ که لشکریان مغول بطرف جنوب سرازیر گردیدند سر راه خود ترمذ را غارت کردند، ولی بزودی شهر جدیدی در فاصله دو میلی شهر کهنه ساخته شد و بقول ابن بطوطه که یک قرن بعد آنرا دیده است باندازه همان شهر کهنه وسعت داشت و از هر طرف محاط به باغستانها بود و انگور فراوان و گلابی بسیار خوشبو از آن باغها حاصل میشد.

در جانب راست جیحون اندکی زیر ترمذ شهر « نویده » واقع بود که هر کس

میخواست از سمرقند به بلخ رود در آنجا از جیحون عبور می کرد. مسجد نویده

میان شهر جای داشت و این آخرین شهری بود از ایالت چغانیان در کنار رود



جیحون. در یک منزلی شمال باختری ترمذ سر راه کش و نخشب ( درسغد ) شهر هاشمجرد واقع بود. این شهر در قرن چهارم مکانی با اهمیت شمرده میشد و در دوزمیزی شمال آن راه از دروازه آهنین شهور عبور میکرد.

این دربند کوهستانی را « هوین تسانگ » جهانگرد چینی وصف کرده است. این جهانگرد بودائی در سال ۶۲۹ میلادی برای زیارت معبد بودا به هند سفر کرده بود.<sup>۱</sup>

جغرافی نویسان عرب به شهری که در این محل بوده اشاره نموده اند و یعقوبی آنرا شهر «باب الحدید» نامیده گوید بفارسی « در آهنین » خوانده میشود. اصطخری و ابن حوقل و مقدسی در کتابهای خود از باب الحدید نام برده اند بدون اینکه تفصیلی از آن ذکر کنند. باب الحدید از دوره امیر تیمور بنام دربند آهنین معروف گردید و شرف الدین علی یزدی نام ترکی آن « قهلقه » را نیز ذکر کرده ولی وصفی از آن نموده است. کلاویخو سفیر اسپانیا که در سال ۱۴۰۵ میلادی بدربار امیر تیمور فرستاده شده بود و از آن دربند معروف عبور نموده گوید بنظر نمی‌رسد که این تنگه طبیعی باشد و چنان بینماید که دست آدمی آنرا بوجود آورده است. از دو جانب آن کوهی بلند افراشته شده و تنگه ای هموار در میان آن دو کوه عمیق وجود یافته و در وسط تنگه دهکده ایست که پشت آن کوهی سخت بلند قرار دارد و این نقطه را ابواب الحدید می‌نامند و در تمام آن کوهستان گذرگاه دیگری وجود ندارد. این تنگه ناحیه سمرقند را از طرف هندوستان حراست میکنند و از آنجا درآمد سرشاری بهره امیر تیمور میگردد زیرا تمام بازرگانانی که از هند می‌آیند باید از این گذرگاه بگذرند.<sup>۲</sup>

۱ - برای اطلاع از وصفی که این جهانگرد یعنی Hwen Thsang از دربند مزبور کرده است رجوع کنید به Yule در مقدمه کتاب The Oxus تألیف Wood. جهانگرد نامبرده گوید این معبر را با دروازه ای که بوسیله چفت و بست آهنی قفل میشد می‌بستند و بر آن دروازه چند زنگ آهنین آویخته بود. نویسندگانی که بعد از این جهانگرد درباره این معبر چیزی نوشته اند از در و دروازه آن یاد نکرده اند. ظاهراً این دروازه قبل از زمان اصطخری برداشته شده است.

۲ - یعقوبی ۲۹۰ ، اصطخری ۲۹۸ ، ۳۲۷ ، ابن حوقل ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، مقدسی ( بقیة پاورقی در صفحه ۴۷۱ )

زیر ایالت چغانیان سجرای رود جیحون در بیابان میافتد و هیچگونه نهر قابل اهمیتی نه از جانب راست و نه از ساحل چپ بآن نمیرسد تا سرانجام بدلتای خود در کرانه جنوبی دریای آرال واقع در ایالت خوارزم که در فصل آینده بوصف آن سپرداریم فرو می‌ریزد. در امتداد این بیابان در دو کناره راست و چپ این رود سر راههایی که از خراسان بترکستان میروند شهرهایی وجود دارد که غالباً رودخانه از میان آنها می‌گذرد و ما در فصل گذشته غالب آن شهرهایی را که در جانب خراسان آن رود بودند وصف کرده ایم. شهر «کالف» یا «کیلف» در ساحل شمالی ( که هنوز وجود دارد ) در مقابل ربض خود که در جانب خراسان رود بود قرار داشت و این ربض ربطی داشت موسوم به ربط ذوالکفل.

کالف بقول مقدسی در قرن وسطی مانند بغداد و واسط در دو جانب رود ساخته شده بود و در جانب شمالی آن ربطی وجود داشت موسوم به ربط ذوالقرنین که می‌گفتند اسکندر کبیر آنرا ساخته است.

یاقوت گوید کالف در هجده فرسخی بلخ سر راه نخشب به سغد قلعه ای نیکو دارد. حمدالله مستوفی گوید « کالف... دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه های خوب و فراوان دارد » زیر این شهر ، روبروی زم ( که وصف آن در فصل بیست و هشتم گذشت ) شهر اخیسک واقع بود و از آنجا راهی بطرف نخشب می‌رفت. اصطخری درباره آن گوید شهر کی است و اهالی آن برای نماز از رود سیگدرند و به مسجد جامع زم که در آن جانب رود است میروند زیرا در خود شهر مسجدی نیست. اطراف شهر را از هر سو بیابان فرا گرفته ولی اراضی آن خرم و حاصلخیز است و گله های گاو و گوسفند در چراگاههای آن بسیارند. زیر این شهر نزدیک ساحل راست جیحون شهر فربر مقابل آمو، یا آمویه، واقع و سر راه بخارا بود و پیرامون آن روستائی خرم و دهکده های آبادان و پرجمعیت قرار داشت. مقدسی گوید فربر از ساحل شمالی جیحون یک فرسخ فاصله دارد. دارای قهندزی

۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۳۴۲ ، ابن بطوطه : جلد سوم ۵۶ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۴۹ ، ۵۹ ، جلد دوم ۵۹۳ ، سفرنامه کلاویخو صفحه ۱۲۲ ، مجله جنرافیائی سال ۱۸۷۵ صفحه ۳۳۶ و نیز رجوع کنید به مقاله Mayef درباره این در آهنین در همین مجله سال ۱۸۷۶ صفحه ۳۲۸ .

خوب و کاروانسراهای ( رباط ها ) نیکوست . مسجد شهر دم دروازه ای است که از آن بطرف بخارا می‌روند و مصلی بیرون دروازه و آنجا در کاروانسرای نصر بن احمد دار الضیافه‌ای برای رهگذران و ابناء السبیل قرار دارد . انگور فربر بسیار معروف بود و این شهر را قریه علی یا رباط طاهر بن علی نیز می‌گفتند .<sup>۱</sup>

پس از اینکه جیحون از بین فربر و آمویه میگذرد صد و چهل میل راه در بیابان جریان یافته به طاهریه میرسد و از آنجا اراضی زراعتی منطقه دلتا شروع میگردد . از این محل رود جیحون بسمت دریای آرال پیش می‌رود . در قرون وسطی در طول سیصد میل مسیر این رود عظیم نهرهای بسیار از آن جدا گردیده ایالت پهناور خوارزم را مشروب میساخت .

از زمان فتوحات اعراب رود جیحون چندین بار بستر خود را در اراضی دلتا تغییر داده است . شکسته شدن سدها و بندهای این رود در زمان فتنه مغول یعنی در قرن هفتم سبب تغییر مجرای سفلی جیحون شد ، چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت . بانتم این احوال باز ما میتوانیم باستناد یادداشتهای جغرافی نویسان قدیم عرب یک نقشه تقریبی برای خوارزم در قرن چهارم ترسیم کنیم . معلوم است که رود جیحون در آن زمان در بستر واحدی که قابل کشتی رانی بود جریان داشت تا بمرداب‌های ساحل جنوبی آرال یعنی دریائی که اعراب آنرا بجزیره خوارزم می‌گفتند می‌رسید .

دریای آرال کم عمق و نیزار بود بطوریکه ظاهراً قابلیت کشتی رانی را نداشت و از شمال خاوری آن آبهای رود سیحون بان سیر یخت اما کشتی‌هایی که از جیحون می‌آمدند نمی‌توانستند به سیحون وارد شوند . اراضی مجاور ساحل خاوری آرال بین دهانه‌های جیحون و سیحون در قرن چهارم و بعدها معروف بود به بیابان ترکمانان غز و این اسم غالباً بر بیابان سرو واقع در خاور ایران اطلاق میشود . جغرافی نویسان قدیم عرب یخ بستن رود جیحون و سیحون را در زمستان

۱ - اصطخری ۲۹۸ ، ۳۱۴ ، ابن حوقل ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۶۳ ، قدامه ۲۰۳ ، مقدسی ۲۹۱ ،

یاقوت : جلد سوم ۸۶۲ ، جلد چهارم ۲۲۹ ، مستوفی ۱۸۹ .

از جمله عجائب میدانستند زیرا کاروانها با چارپایان بارکشی که بارهای سنگین بر پشت داشتند از روی سطح یخ بسته این رودها میگذشتند . این انجماد از دو تا پنج ماه طول می‌کشید و ضخامت طبقه یخ پنج و جب و گاهی ازین هم بیشتر میشد . قزوینی گوید اهالی خوارزم در زمستان ناچار در میان یخ با دیلم چاه میکنند تا بآب رود زیر یخ برسند و آب مصرفی خود و چارپایان و مواشی را فراهم نمایند . همچنین ظرف‌های بزرگ را از این آب پر کرده بخانه‌ها می‌برند . اصطخری از کوهی نام می‌برد موسوم به جبل « جغراغز » در کنار بجزیره خوارزم که آب دامنه آن در تمام مدت سال یخ بسته بود .

دریای آرال بویژه قسمت جنوبی آن نزدیک خلیج « خلیجان » که مصب رود جیحون بود از حیث شیلات یعنی محل صید ماهی شهرت داشت اما کنار دریا هیچگونه آبادی حتی یک کلبه دیده نمیشد . قبلاً گفتیم از رود جیحون در قسمت سفلی آن که بدلتا متصل است نهرهای کوچک و بزرگ بسیار از جانب راست و چپ رود برای آبیاری اراضی دلتا جدا کرده بودند که بیشتر آن نهرها قابل آمد و رفت کشتی بود . اکثر شهرهای مهم خوارزم بزرگ در کنار این نهرها جای داشتند نه در کنار خود رود جیحون زیرا همیشه خطر تغییر بستر جیحون در پیش بود . قسمت سفلی جیحون کاملاً قابلیت کشتی رانی را داشت . ابن بطوطه گوید در تابستان با کشتی در جهت جریان رودخانه ده روزه به ترمد می‌روند و از آنجا گندم و جو می‌آورند و در بازار خوارزم می‌فروشند . یخ بستن جیحون در زمستان کشتی رانی را در آن رودخانه دشوار بلکه غیر ممکن میساخت . یاقوت گوید در شوال سال ۶۱۶ ( دسامبر ۱۲۱۹ ) هنگامی که از سرو به جرجانیه سیرفت با کشتی بر روی جیحون مسافرت میکرد و نزدیک بود او و همراهانش از سرمای سخت و یخ بستن ناگهانی جیحون بهلاکت رسند و پس از تحمل رنج بسیار توانستند خود را بخشکی رسانند و خشکی را نیز تماماً برف و یخ فرا گرفته بود . درین سفر چارپائی که مرکوب یاقوت بود تلف شد و خود وی بزحمت نجات یافت .<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ابن حوقل ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، قزوینی : جلد دوم ۳۵۳ ، ابن بطوطه :

جلد سوم ۵ ، یاقوت : جلد اول ۱۹۱ .

ایرانیان شهر نورا، بقول مقدسی، شهرستان یعنی کرسی و مرکز می‌نامیدند و وسعت آن باندازه نیشابور خراسان بود. مسجد شهر در وسط بازار قرار داشت و ستونهایش باندازه قامت یک مرد از سنگ سیاه و بالای سنگها ستونهای چوبی افراشته شده بود. مقر فرمانروا در وسط شهر جای داشت، ولی قلعه‌ای که طغیان رود آنرا خراب کرده بود دوباره ساخته نشد و همچنان ویران ماند. نهرهای متعدد از میان شهر میگذشت. بقول مقدسی کات از اردبیل آذربایجان کثیف‌تر بود زیرا اهالی آن عادت داشتند که در کوچه‌ها قضاء حاجت کنند، حتی با پای آلوده بان کثافات بمسجد می‌آمدند باوجود اینکه اهالی آن شهر فقیر نبودند و بازارهای پر داد و ستد و پر متاع داشتند. معماران آنجا در کار خود بخوبی ماهر بودند و در نتیجه کات بصورت یکی از شهرهای مهم و باشکوه جلوه میکرد. این شکوه و جلال دیرنپایید و در آخر قرن چهارم کات دیگر مهمترین شهرهای خوارزم نبود. ظاهراً طغیانهای مکرر رود جیحون علت نکبت آن شهر گردید زیرا هر طغیانی از آن رود چند محله از شهر را خراب میکرد تا کار بجائی رسید که کات در ردیف شهرهای بی‌اهمیت درآمد. چون با آغاز قرن هفتم میرسیم می‌بینیم که این شهر از فتنه مغول صدمات فراوان ندید و زمانیکه ابن بطوطه در قرن هشتم در سفر خود از ارگنج به بخارا به کات رسیده و آنرا «الکات» نامیده است گوید شهری کوچک و زیباست استخری دارد که درین زمان ( هنگام سفر ابن بطوطه بدانجا ) از شدت سرما یخ بسته و اطفال روی آن بازی میکنند و سر میخورند. در پایان قرن هشتم امیر تیمور کم و بیش آنرا خراب کرد ولی بامر او با روی شهر مرمت یافت. شرف‌الدین علی یزدی مکرر از کات بعنوان شهر بالنسبه مهمی یاد کرده است.<sup>۱</sup>

کرسی دوم خوارزم که پس از خراب شدن کات مهمترین شهر آن ایالت گردید گرگانج است که اعراب آنرا جرجانیه نام دادند و بعدها به ارگنج معروف گردید. تواریخ فتوحات اسلامی نقل میکنند که در سال ۹۳ هجری وقتیکه اعراب

۱ - اصطخری ۳۰۰، ۳۰۱، ابن حوقل ۳۵۱، ۳۵۲، مقدسی ۲۸۷، ۲۸۸، ابن بطوطه:

جلد سوم، ۲۰، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۲۲۷، ۲۶۳، ۴۴۹.

#### فصل سی و دوم

### خوارزم

ایالت خوارزم - دو کرسی آن: کات و جرجانیه - ارگنج کهنه و نو -  
خیوه و هزار اسب - رودهای خوارزم و شهرهای ساحل راست و چپ جیحون -  
بستر سفلی جیحون تا دریای خزر - صادرات و محصولات خوارزم

ایالت خوارزم در اوایل قرن وسطی دو کرسی داشت: یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به کات و این کرسی اخیر در قرن چهارم هجری از ارگنج آبادتر و مترقی‌تر شد.

شهر کات هنوز هم موجود است ولی ظاهراً کات قرون وسطی که شهری عظیم بود در چند میلی جنوب خاوری کات نو جای داشته است. در اوایل قرن چهارم طغیان رود جیحون قسمتی از کات را ویران ساخت. پهنای رود در این نقطه بدو فرسخ میرسید و شهر بفاصله کمی در ساحل راست جیحون کنار نهری موسوم به جردور که از میان شهر میگذشت قرار داشت و بازار شهر بطول یک میل در دو طرف این نهر واقع بود. در آن زمان قلعه‌ای در کات بود که طغیان رود یکسره آنرا خراب کرد. مسجد جامع و زندان نیز پشت قهندز بود، همچنین قصر پادشاه آن ایالت ملقب به خوارزمشاه. طغیان جیحون این ابنیه‌ها چنان ویران کرد که در زمان ابن حوقل اثری از آنها باقی نبود و مردم شهر جدیدی در خاور شهر کهنه ساختند که تا جیحون مسافت زیاد داشت و از صدمه طغیان رود محفوظ بود.

بسر کردگی قتیبه به خوارزم حمله کردند کرسی خوارزم که بتصرف آنان درآمد « الفیل » نام داشت و اعراب همانوقت آن شهر را « منصوره » نام دادند. میگویند این شهر در جانب دورتر رود جیحون در محلی که مقابل جرجانیه جدید است واقع بوده، ولی طغیان جیحون منصوره را هم از میان برد و جرجانیه جای آنرا گرفت.<sup>۱</sup> جرجانیه در قرن چهارم هر چند دومین کرسی ایالت خوارزم بود ولی باز کات بازار و محل داد و ستد عمده آن ایالت و مرکز تجمع کاروانانی بود که از بلاد غز میآمدند و از آنجا با کناف خراسان میرفتند. جرجانیه بفاصله یک تیررس در مغرب نهر بزرگی واقع بود که کشتیها در آن آمد و رفت میکردند. این نهر از رود جیحون منشعب میشد و تقریباً موازات آن رود جریان داشت و برای حفظ خانهها و اراضی از خطر طغیان آب حائلهایی از الوار و تیرها ایجاد کرده بودند. مقدسی در قرن چهارم گوید شهر چهار دروازه دارد و پیوسته بروست آن افزوده میشود. کنار دروازه حاجیان با سر مأمون خلیفه عباسی قصری و مقابل آن بدستور علی پسر مأمون قصر دیگری ساخته اند. قصر مأمون دری دارد که در تمام سرزمین خراسان عجیبتر از آن نیست و روبروی در قصر میدانی است مثل میدان بخارا که در آنجا چارپایان خرید و فروش میشوند. پس از خرابی کات جرجانیه مهمترین شهر ایالت خوارزم شد و از آن پس تنها کرسی آن ایالت گردید و بطور کلی به «شهر خوارزم» معروف شد.

در سال ۶۱۶ کمی قبل از هجوم چنگیز بدان شهر یاقوت جرجانیه را دیده و آنرا گرگانج نامیده است. وی گوید: شهری از آن مهمتر و پر ثروتتر و نیکوتر ندیدهام.

این وضع در سال ۶۱۷ با هجوم و حمله مغول بان شهر یکباره دگرگون شد. سدها و بندهای رودخانه شکافته شد و آب جیحون از مجرای خود بمجرای جدیدی وارد گردید، که بزودی در باره آن سخن خواهیم گفت، و تمام آن شهر

۱ - محل شهر فیل بدستی معین نیست. نام آن در سکههای خلفای اموی بعنوان مرکز ضرابخانه ذکر شده و روی یکی از این سکهها تاریخ سال ۷۹ هجری مشاهده میشود.

زیر آب رفت و چون لشکریان مغول از آنجا رفتند بگفته یاقوت اثری از آبادی در آن باقی نماند و هم او گوید مغولها تمام ساکنین شهر را کشتند.

با اینهمه پس از چند سال در مجاورت آن شهر نقطه دیگری رو بآبادی نهاد و کرسی ایالت خوارزم گردید و بگفته ابن اثیر، مورخی که معاصر یاقوت است، در سال ۷۲۸ شهری نو در مجاورت خوارزم کهنه ایجاد شد. پیش از حمله مغول، بقول یاقوت و مورخان دیگر، در سه فرسخی کرسی قدیم خوارزم شهری وجود داشت موسوم به گرگانج کوچک که ایرانیان آنرا گرگانچک می نامیدند و ظاهراً خوارزم جدید در محل همین گرگانچ کوچک ساخته شد.

بهر حال طولی نکشید که خوارزم نو مرکز و کرسی ایالت گردید و این خوارزم است که حمدالله مستوفی و ابن بطوطه در قرن هشتم از آن گفتگو کرده اند. قزوینی که در نیمه دوم قرن هفتم کتاب خود را تألیف کرده گوید گرگانچ (گرگانچ نو) از جهت داشتن آهنگران و نجاران زبردست و کاسه های عاج و آبوس و اسباب و لوازم دیگر که بدست هنرمندان ورزیده ساخته میشود شهرت فراوان یافته و نمونه کارهای آنجا فقط در بلده « طرق » نزدیک اصفهان دیده میشود. زنان آن شهر نیز دوختنیها و قلابدوزی های بسیار دلپسند تهیه میکنند. خربزه خوارزم چنانکه قزوینی میگوید در شیرینی و خوشمزگی بی نظیر بود و این مطلب را ابن بطوطه هم تأیید کرده است.

حمدالله مستوفی که آن شهر را بنام معمولی آن ارگنج و خوارزم جدید نامیده گوید آن شهر در ده فرسخی (که شاید این عدد اشتباه بوده و مقصود ده میلی است) ارگنج کهنه است. ابن بطوطه معاصر او گوید خوارزم شهری نیکوست، دارای بارویی محکم و کوچه هایی وسیع و جمعیتی بسیار و بازاری باشکوه مثل یک کاروانسرا که نزدیک آن مسجد جامع و مدرسه واقع است. خوارزم در زمانی که ابن بطوطه از آنجا عبور کرد یک بیمارستان عمومی داشت که در آن پزشکی شامی موسوم به صهیونی، منسوب به صهیون شام، بمعالجه بیماران میپرداخت. تقریباً در پایان قرن هشتم این شهر پس از محاصره ای که سه ماه طول کشید بدست لشکریان امیر تیمور خراب شد ولی بعد ها امیر تیمور آنرا تجدید عمارت کرد و در سال ۷۹۰ ساختمان

جدید آن پایان یافت. ابوالغازی امیر خوارزم، که قریباً گفته‌ او را درباره بستر سفلی جیحون نقل خواهیم کرد، در آغاز قرن یازدهم در بار خویش را در این شهر تشکیل میداد. وی معمولاً آن شهر را ارگنج مینامد و میگوید محلی نیکوست و باغستانهای وسیع دارد، ولی از آن پس شهر خیه رفته رفته جای ارگنج را گرفت و کرسی جدید ایالت شد. خرابه‌های ارگنج یعنی شهری که بعد از حمله مغول ساخته شد اکنون معروف است به «کهنه ارگنج»<sup>۱</sup>

خیه، که در زمان سرکردگان ازبک بعد از دوره امیر تیمور رفته رفته ارگنج را تحت الشعاع خود قرارداد و کرسی خوارزم شد تدریجاً اسم آن بر تمام ایالت خوارزم اطلاق گردید. جغرافی نویسان غرب در قرن چهارم چند بار آنرا بعنوان شهری کوچک اسم برده‌اند. تلفظ قدیم آن «خیوق» بود که تا زمان یاقوت استعمال میشد. مقدسی محل خیه را در حاشیه کویر کنار نهری که از سمت چپ جیحون جدا میشد معین کرده است. وی گوید خیه شهری وسیع است و مسجدی پر جمعیت دارد، و بنا بر این در قرن چهارم باید این شهر شهری مهم بوده باشد. یاقوت که گوید آنرا خیوق هم مینامند از قلعه آن اسم میبرد و اضافه می‌کند که در قرن هفتم اهالی آن مذهب شافعی داشته‌اند در صورتیکه تمام شهرهای دیگر بر مذهب حنفی بوده‌اند. خیه در آن تاریخ از این جهت شهرت داشت که محل تولد شیخ نجم‌الدین کبری بود، که هنگام هجوم مغول در دفاع از ارگنج سهم بزرگی داشت و هم در آن واقعه مقتول گردید (سال ۶۱۸). بطوری که این بطوطه یک قرن بعد ذکر میکند تربت او در نزدیکی ارگنج زیارتگاه عموم مردم بود.

۱ - انتونی جنکسن Anthony Jenkinson در سال ۹۶۶ هجری یعنی پیش از زمان ابوالغازی شهر ارگنج را که آنرا Urgence نامیده دیده است و گوید شهری نیکوست دارای باروئی بطول چهار میل. رجوع کنید به Hakluyt: Principal Navigations (گلاسکوسال ۱۹۰۳) جلد دوم ۴۶۲، بلاذری ۴۲۱ اصطخری ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ابن حوقل ۳۵۱، ۳۵۰، مقدسی ۲۸۸، یاقوت: جلد دوم ۵۴، جلد سوم ۹۳۴، جلد چهارم ۲۶۱، ابوالفداء ۴۷۹، ابن اثیر: جلد دوازدهم ۲۶۷، ۲۲۳، قزوینی: جلد دوم ۳۴۹، مستوفی ۲۳۴، ۱۹۷، ابن بطوطه: جلد سوم ۶۰۳، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۲۹۸، ۴۴۸، جهان‌نما ۳۴۵، ابوالغازی ۱۱۱. همچنین رجوع کنید به مجله جغرافیائی سال ۱۸۷۴ صفحه ۷۸.

شرف‌الدین علی یزدی خیه را در کتاب خود نام برده و حادثه‌ای را که برای امیر تیمور در زمان جوانی او در خیه پیش آمده ذکر نموده است. امیر تیمور بعدها امر کرد باروی خیوق را (که در آن زمان چنین نامیده میشد) سرت کردند. در قرن یازدهم ابوالغازی مکرر ازین شهر نام برده و هنگامی که در ارگنج اقامت نداشته، در این شهر یا در شهر کات می‌زیسته است. شهر خیه از آن زمان تاکنون همچنان رو بآبادی و ترقی رفته و امروز کرسی استان خیه است.<sup>۱</sup>

هزار اسب با خیه در یک عرض جغرافیائی است ولی از خیه بساحل چپ جیحون نزدیکتر و نقطه مهمی است و از زمان فتوحات اسلامی تاکنون اسم خود را همچنان بدون تغییر حفظ کرده است. مقدسی در قرن چهارم گوید هزار اسب تقریباً با اندازه خیه است و دروازه‌های چوبی دارد با یک خندق. یاقوت که در سال ۶۱۶ در آن شهر بوده است گوید قلعه‌ای محکم و شهری نیکو است، دارای بازارهای بسیار و مردم توانگر و پارچه فروشان زیاد، آب پیرامون آنرا مانند جزیره‌ای گرفته و فقط یک راه بداخل شهر دارد و آن راهی است که از حومه ارگنج در ساحل جیحون دشت بزرگی را پیموده بآنجا میرسد.

در نیمه راه میان طاهریه، که زمین‌های زراعتی دلتا از آنجا شروع میشود، و هزار اسب رود جیحون از تنگی عبور میکنند که آنرا امروزه «دوه بویون» یعنی گردن شتر میگویند. این تنگ در میان صخره‌ها و پرتگاهها واقع است و در آنجا پهنای رود بقدری کم میشود که بیک سوم پهنای معمولی آن میرسد. اصطخری این نقطه را بوقشه یا ابوقشه نامیده گوید نقطه‌ای است که بسبب سرعت جریان آب و آبشاری که در آخر تنگ واقع گردیده برای کشتیرانی سخت خطرناک است. حمدالله مستوفی این محل را تنگ دهان شیر نامیده گوید «آن دره در میان دو کوه است که چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گز است و آبی بدین عظمتی از آنجا میگذرد و در زمین و ریگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن ریگ مجال و امکان گذر نه».

۱ - مقدسی ۲۸۸، یاقوت: جلد دوم ۵۱۲، قزوینی: جلد دوم ۳۵۵، ابن بطوطه: جلد سوم

۶، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۶۲، ۴۴۹، ابوالغازی ۱۱۲، ۲۹۴.

بین طاهریه و هزار اسب سه شهر در ساحل چپ جیحون قرار دارد که در قرون وسطی بالنسبه اهمیتی داشته اند. سر جاده پائین طاهریه به فاصله یک منزل، جگر بند واقع شده که اطراف آن را درختستانها فرا گرفته و بقول مقدسی مسجدی نیکو در میان بازار دارد. در یک منزلی شمال آن نزدیک تنگ رود جیحون شهر درغان است که بقول مقدسی باندازه جرجانیه است دارای مسجدی که در آن ولایت نظیر ندارد و با سنگهای مرمر مزین است. خود شهر تا دو فرسخ در کنار رود امتداد دارد و پیرامون شهر پانصد تا کیلومتر است. درغان اولین شهر مهم خوارزم سر راه مرو بود. یاقوت که در سال ۶۱۶ در آنجا بوده گوید شهر بیست و پنج فرسخ از مرز و پشته مانند. بین آن و جیحون کشتزارها و باغهای اهالی واقع شده و تا رود جیحون دو میل فاصله دارد و آن سوی شهر که بطرف خشکی است ریگزار است و بالاخره بین درغان و هزار اسب در ساحل رود جیحون شهر «سدور» واقع شده که شهری محکم است و مسجدی در میان شهر و حومه آبادی در خارج آن قرار دارد.<sup>۱</sup>

اولین نهر بزرگ خوارزم از ساحل راست جیحون یعنی از سمت مشرق آن در نقطه ای روبروی درغان جدا میگردد و آنرا گاو خواره می گویند. روی این نهر کشتی ها آمد و رفت میکنند. عمق آن دو قامت و پهنایش پنج قامت و بسمت شمال جاریست و کشتزارهای بسیار را تا کات سیراب میکند. پنج فرسخ بعد از محل جدا شدن گاو خواره از رود جیحون نهر کوچکی از آن جدا میشود موسوم به نهر کریه که آبادی چند دیه از آن است. مقدسی از چهار شهر کوچک در دهات جنوبی کات اسم میبرد که در همین ساحل شرقی جیحون واقع و فاصله هر کدام از دیگری یک منزل راه بوده است. دورترین این شهرها از کات شهر «نو کفاغ» بود که در میان نهرهای متعدد در حاشیه کویر قرار داشت. نزدیکتر به کات «اردخویه» بود که دور نیست با محلی که یاقوت آنرا حصن خویه نامیده گوید در مغرب رود است و تا خویه پانزده فرسخ فاصله دارد یکی باشد. اردخویه

۱ - اصطخری ۲۰۴ ، ابن حوقل ۳۵۴ ، مقدسی ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، یاقوت : جلد دوم ۵۶۷ ،

جلد چهارم ۹۷۱ ، مستوفی ۱۸۸ ، ۲۱۳ .

در دهانه کویر واقع بود و قلعه ای داشت در پای کوه دارای یک دروازه و ایخان نیز قلعه ای بود در یک منزلی بطرف شمال که اطرافش خندقی داشت و دم دروازه سنجیق ها نصب بود ، و پس از آن گردمان در یک منزلی کات دارای قلعه و دو دروازه و خندقی وسیع و پر از آب به پهنای یک تیر پرتاب.

از ساحل غربی رود جیحون یعنی جانب چپ آن نیز چندین نهر جدا میگردد. اول نوری که از هزار اسب عبور میکرد و دهات آنرا مشروب میساخت و اگرچه بیش از نصف نهر گاو خواره نبود ولی باز کشتی روی آن آمد و رقت میکرد.

در دو فرسخی شمال هزار اسب نهر «کردران خواش» از جیحون جدا میشد و از شهری بهمین نام میگذشت. این نهر در نیمه راه بین هزار اسب و خویه واقع و از نهر هزار اسب بزرگتر بود. شهر «کردرانخاس» ( که مقدسی آنرا باین صورت ضبط کرده است ) محاط به یک خندق بود و دروازه های چوبی داشت. در شمال این نهر ، نهر خویه از جیحون منشعب میشد و این نهر بزرگتر از نهر قبلی بود و کشتی ها از رود جیحون وارد این نهر شده تا کردرانخاس می رسیدند . نهر چهارم از نقطه ای در شمال نهر خویه از جیحون جدا میشد و موسوم بود به نهر مدرا . این نهر دوبرابر نهر گاو خواره بود که از ساحل شرقی جیحون جدا میگردد و شهر مدرا و نقاط مجاور آنرا آب میداد.

کات مرکز و کرسی شرقی خوارزم، چنانکه گفته شد، از رود جیحون دور و در ساحل نهری واقع بود موسوم به نهر جر دور که بفاصله کمی در جنوب شهر از جیحون جدا میشد. در دو فرسخی شمال کات از سمت چپ جیحون، یعنی، مغرب آن نهر و ذاک بزرگ ( که وداک یا ودان هم نوشته شده است ) جدا میگردد و بر روی این نهر کشتی ها تاجر جانیه مرکز غربی خوارزم حرکت می کردند. نهر وداک در یک میلی شمال محل جدا شدن نهر مدرا از جیحون منشعب میشد. از سمت چپ جیحون در شمال این نهر ، نهر دیگری موسوم به نهر بوه ( یا بوه و بویه ) جدا میشد و آب آن با آب نهر وداک در شمال غربی بفاصله یک تیر پرتاب از دیهی معروف به اندرستان یک منزلی جنوب جرجانیه جمع میگشت. وداک از بوه بزرگتر بود و روی هر دوی

آنها کشتی‌ها تا جرجانیه پیش می‌رفتند ولی در آنجا بندی وجود داشت که عبور کشتی‌ها را به شمال مانع میشد، و در کناره‌های آن چنانکه گفتم حائل‌هایی بزرگ ساخته شده بود که شهر را از خطر طغیان آب حفظ میکرد. راهی که بسمت شمال از خیه به جرجانیه میرفت در قرون وسطی از چندین شهر بزرگ که امروز اثری از آنها نیست میگذشت. در یک منزلی خیه شهر ارتخشمین یا راکشمین بود که یاقوت در سال ۶۱۶ در آن شهر بوده و در وصف آن گوید شهری بزرگ است دارای بازارهای معمور و نعمت فراوان، وسعت آن باندازه نصیبین (از توابع عراق) ولی از آن آبادتر و پرجمعیت است. مغولها هنگام تاخت و تاز به آنجا آنرا ویران ساختند. در شمال این شهر، روزوند بود که بقول مقدسی: مکانی متوسط است و پیرامونش خندقی است و آب شهر از چشمه‌ای حاصل میشود و مسجد آن در بازار جای دارد. از قریه اندرستان که بگذریم به شهر نوزوار در ملتقای نهر و داک بنهر نوه، یک منزلی جنوب جرجانیه، میرسیم. مقدسی گوید نوزوار بلده‌ای کوچک است بارو و خندق دارد و دو دروازه آهنین و پلی که هر شب آنرا بلند میکنند (تا وسیله آمد و رفت نباشد) مسجد در میان بازار است و دم دروازه غربی حمامی است که در تمام خوارزم همتا ندارد. دور نیست این همان شهری باشد که یاقوت آنرا «نوزکات» نوشته و بقول او معنی آن کات نو یا دیوار نو است. این شهر را هم اندکی بعد از خروج یاقوت از آنجا سپاهیان مغول یکسر نابود ساختند.

زمخشر بین نوزوار و جرجانیه است. در قرن چهارم دم دروازه‌های این شهر پلهائی بود که قابل بلند کردن بود با قلعه و خندق و زندان و دروازه‌های آهنین و مسجدی پاکیزه. یاقوت در قرن هفتم گوید دیهی معمور است و مایه شهرت آن این است که زمخشری یکی از بزرگان مفسرین قرآن بسال ۶۷۷ در آنجا متولد شده و در ۵۳۸ وفات یافته است. ابن بطوطه در قرن هشتم قبر زمخشری را در آنجا زیارت کرده گوید در چهارمیلی ارگنج نواست. در شمال ارگنج نیز چنانکه گفتم هزار شیخ نجم‌الدین کبری قرار داشت و بعد از این بلده در پنج فرسخی جرجانیه در حاشیه کویر پای صخره‌های عظیم در مغرب جیحون شهر «جیت» یا «گیت» که جغرافی‌نویسان

قدیم مکرر از آن نام برده‌اند واقع بود. گیت شهری بزرگ بود با روستاهای بسیار و نزدیک ساحل چپ رودخانه قرار داشت و در مقابل آن مذنبیه که چهار فرسخ تا ساحل راست رودخانه فاصله داشت واقع بود. دور نیست گیت با شهر جدیدی که وزیر یا شهر وزیر نام دارد یکی باشد و احتمال دارد بعد از حمله مغول و صدساتی که جنگهای اسیر تیمور بار آورد شهر وزیر بجای گیت ساخته شده باشد. شهر وزیر در کتاب ابوالغازی و جهان‌نما مکرر ذکر شده است. همچنین میتوان احتمال داد که شهر وزیر همان باشد که انتونی جنکسن هنگامیکه در قرن دهم هجری در سراسر خوارزم مسافرت کرده آنرا بنام سلیزور<sup>۱</sup> یا شیزور<sup>۲</sup> نامیده و شرحی درباره آن نوشته است.<sup>۳</sup>

در ساحل راست جیحون بفاصله چهار فرسخ در شمال کات اولین نهر از نهرهای چهار گانه از جیحون بسمت شمال جدا میشود و پس از مسافت کمی سه نهر دیگر کوچک دیگر بدان ملحق گردیده مجموعاً نهر «کردر» را تشکیل میدهند. گویند این نهر که بقدر هر دو نهر و داک و بوه واقع در ساحل غربی جیحون است اصلاً از شعبه‌های جیحون بوده و در جهت شمال شرقی جریان داشته بدریای آرال میریخته است.

روستائی که بین مجرای اصلی جیحون و نهر کردراست مزداخگان (یا مزداخقان) نام داشت و بوسیله چندین نهر کوچک که از سمت راست جیحون جدا میشدند مشروب میگردد. همچنین گویند این روستا دوازده هزار دیه داشته و کردر مرکز آن‌ها بوده است. مقدسی در وصف کردر گوید بلده‌ای بزرگ و بسیار مستحکم است که در میان دهات بسیار و مرغزارها و چراگاههای وسیع جای دارد. بفاصله دو روز راه از این محل در مرز شمال شرقی خوارزم دهکده بزرگی بنام براتکین یا فراتکین واقع و در حوالی آن کوهی بود که از آنجا برای

۱ - Sellizure - ۲ Shaysure

۳ - اصطخری ۳۰۱، ابن حوقل ۳۵۲، مقدسی ۲۸۹، یاقوت: جلد اول ۱۹۱، جلد دوم ۹۴۰، جلد چهارم ۸۲۲، ابن بطوطه: جلد سوم ۶، ابوالغازی ۱۹۵، جهان‌نما ۳۴۶، مکلویت: Principal Navigations جلد دوم صفحه ۴۶۱.

ساختمانهای تمام خوارزم سنگ میبردند. براتکین در قرن چهارم بازارهایی معمور و مسجدی نیکو داشت و شهر مذمینییه در مغرب آن چهار فرسخی ساحل راست جیحون و روبروی گیث واقع بود. از این شهر تا ساحل دریای آرال هیچگونه ساختمان و دهکده و کشتزار وجود نداشت و سراسر باتلاقها و نیزارهای دهانه بزرگ رود جیحون بود.<sup>۱</sup>

در قرن چهارم قبل از میلاد، یعنی زمان فتوحات اسکندر کبیر در آسیای غربی، چنانکه نقل کرده‌اند جیحون بدریای خزر میریخت. بنظر می‌رسد که جغرافی نویسان یونان از دریای آرال خبری نداشته‌اند. اما چه وقت جیحون از دریای خزر بدریای آرال تغییر مسیر داد معلوم نیست و با اینکه امروز رود جیحون مثل سیحون بدریای آرال میریزد هنوز آثار مسیر قدیم جیحون بدریای خزر موجود است و در نقشه‌های جدید نشان داده میشود و اخیراً مورد بازدید سیاحان و کاشفین نیز واقع شده است. مسیر جیحون در آغاز قرون وسطی چنانکه جغرافی نویسان عرب در قرن چهارم ذکر کرده‌اند بطور کلی همین مسیر امروز بوده است ولی مقدسی بستر قدیم آنرا که تا دریای خزر امتداد داشته ذکر نموده گوید در زمان قدیم رود اصلی جیحون بشهری آنطرف شهر نسای خراسان که بان بلخان (یا ابوالخان) میگفتند می‌رسید.

ظاهر آبدلیل نوشته‌های نویسندگان ایرانی که در آن زمان می‌زیسته‌اند دو قرن و نیم بعد از مقدسی دوباره رود جیحون در بستر سابق خود افتاده است و حقیقتی که شکی بدان راه ندارد این است که رود جیحون جز قسمتی از آب آن که بوسیله چندین نهر جدا میشود و بسمت دریای آرال میرفت از اوائل قرن هفتم تا اواخر قرن دهم بدریای خزر میریخت و در همان بستر قدیمی زمان اسکندر کبیر جاری بود اما این بستر از پایان قرن دهم هجری بار دیگر متروک ماند و قسمت عمده آن خشک گردید. در تاریخ ابن اثیر، چنانکه گفتیم، ذکر شده که سپاهیان مغول در سال ۶۱۷ پس از آنکه پنج ماه شهر ارگنج را در محاصره گرفتند برای تصرف شهر

۱ - اصطخری ۳۰۳، ۲۹۹، ابن حوقل ۳۵۳، ۳۵۰، مقدسی ۲۸۸، یاقوت: جلد چهارم ۲۵۷.

حائل‌های رود جیحون را خراب کردند و در نتیجه آب جیحون و شعب آن بشهر سرازیر گردید و شهر را در زیر آب فروبرد. از آن وقت مسیر جیحون بشرق ارگنج در غیر از مجرای سابق افتاد و تمامی آن سرزمین را آب فراگرفت و پس از چندی آبها بسمت جنوب غربی سرازیر گردیده وارد بستر قدیم جیحون شد و بالاخره در محل متقشلاغ بدریای خزر ریخت. یاقوت که با این حوادث همزمانست در باره این شهر گوید قلعه‌ای مستحکم است در ساحل بحر طبرستان (یعنی دریای خزر) که جیحون در آن دریا می‌ریزد. این شهادت با قول حمدالله مستوفی در قرن هشتم، جائی که جریان رود جیحون را بیان میکند، مطابقت دارد.

حمدالله مستوفی گوید «بعضی از این بهرها در بحیره خوارزم (یعنی دریای آرال) منتهی میشود و عمود آب جیحون (یعنی جیحون اصلی) از خوارزم گذشته از عقبه حلم که بترکی گوردلای گویند فرو میریزد و یک فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن بحر خزر میافتد سرزمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیادانست و از خوارزم تا دریا شش مرحله است». شهر جدید حلم در نیمه راه بین ارگنج کهنه (که بدست مغولها یک قرن قبل از حمدالله مستوفی خراب شد) و ارگنج نو بنا گردید. حمدالله مستوفی جائی که درباره دریای خزر و بندری که در جزیره آبسکون وجود داشته (رجوع کنید بصفحه ۴۰۴) گفتگو میکند گوید «درین دریا کمابیش دو بستر جزیره است از مشاهیرش آبسکون است که اکنون در آب پنهان شده است جهت اینکه جیحون پیش بدریای مشرق میرفت (یعنی دریای آرال) که محاذی دیار یاجوج و ماجوج است بنزدیک خروج مغول راه بگردانید و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار پیوسته نیست ناچار زمین خشک را بدریا افزود» و مقصود از زمین خشک جزیره آبسکون است که گوید «اکنون در آب پنهان شده است».

صحت این موضوع را آنچه حافظ ابرو بسال ۸۲۰ در باره جیحون نوشته است تأیید میکند. حافظ ابرو از درباریان شاه رخ پسر و جانشین امیر تیمور و بی شک از کسانی است که از جغرافیای این بلاد بخوبی آگاهی داشته و بعیان مشاهده



کرده است. وی در دو جای کتاب خود گوید جیحون که قبلاً بدریاچه خوارزم سیر یخت مسیر تازه‌ای پیدا کرده و اکنون از کرلاوو که آنرا قرنچه نیز گویند میگذرد و بدریای خزر میریزد. حافظ ابرو اضافه می‌کند که دریاچه آرال نزدیک است خشک شود. کلا ویخو سفیر اسپانیا بدربار اسیر تیمور که در سال ۸۰۸ هجری یعنی چندسال پیش از حافظ ابرو این بلاد را دیده است گوید رود جیحون بدریای با کوسیر یزد و مسلم است که دریای باکو همان دریای خزر است، ولی نکته‌ای که لازم است در این جا بان اشاره کنیم این است که آنچه را کلا ویخو در این باره نوشته از دیگران نقل کرده است.

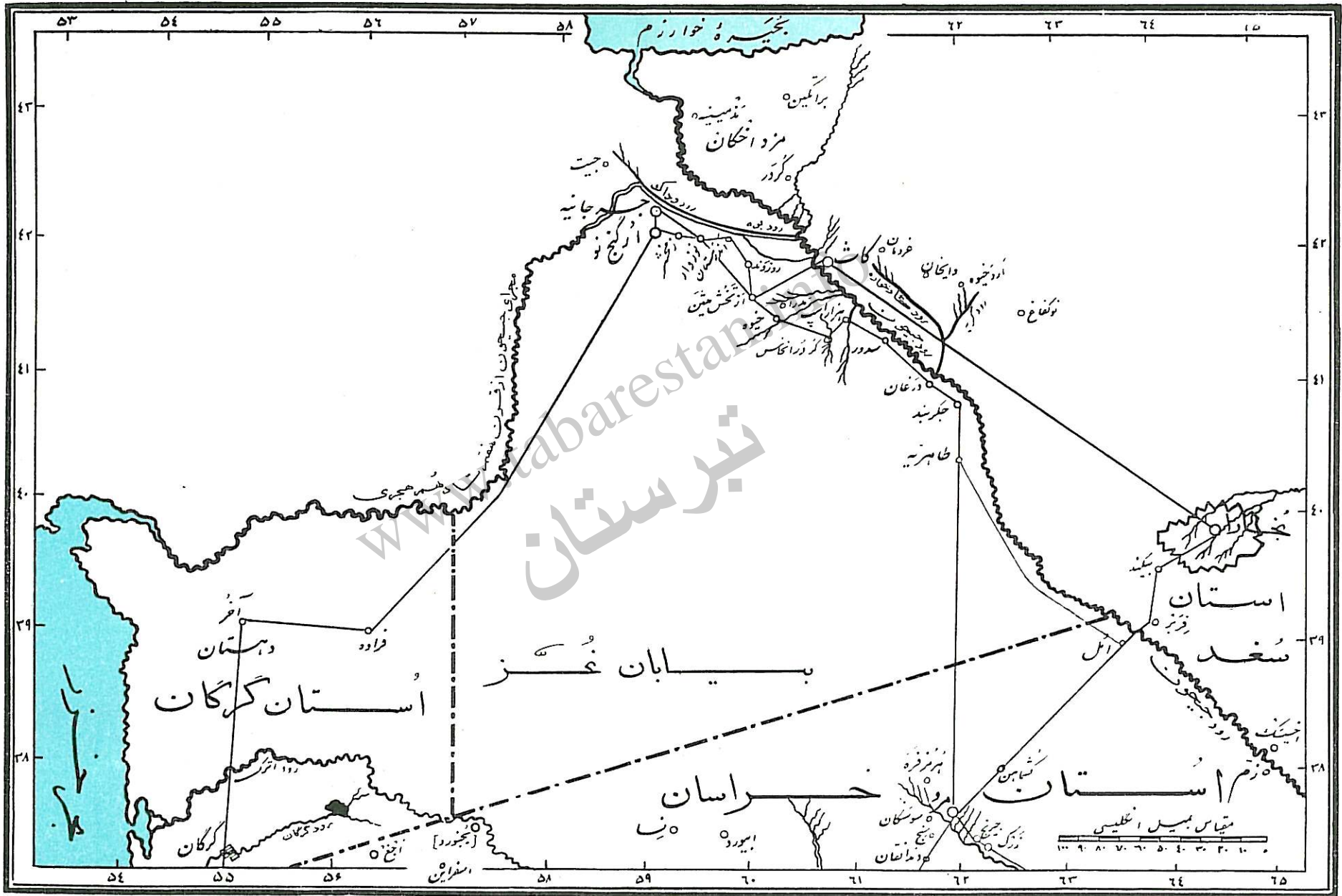
علت تغییر مسیر مجدد جیحون به دریای آرال معلوم نیست. این تغییر بزرگ قطعاً پیش از پایان قرن دهم هجری حادث گردیده زیرا ابوالغازی که خود اهل ارگنج است باین موضوع اشاره کرده چنانکه گوئی این امر در سال ۹۸۴ سی سال پیش از تولد ابوالغازی حقیقی مسلم بوده است زیرا آن مورخ گوید در آن زمان جیحون بستر جدیدی پیدا کرده پس از انعطاف زیر خست مناره سی (یعنی برج خست) مستقیماً بطرف دریای آرال می‌رود و بر اثر این تغییر مسیر زمین‌های میان ارگنج و دریای خزر به بیابانی بایر مبدل شده است و در جای دیگر راجع به برخی حوادث سال ۹۲۸ تا ۹۳۷ گوید راه ارگنج به ابوالخان در ساحل دریای خزر پر از کشت‌زار و موستانست زیرا در امتداد سجرای جیحون سفلی قرار دارد، ولی ظاهراً ابوالغازی حصول تغییر در بستر رود جیحون را در زمانی متأخر معین می‌کند زیرا اتنونی جنکسن که بسال ۹۶۶ در روسیه بسیاحت اشتغال داشته و از خبوه هم عبور نموده درباره رود جیحون گوید: اکنون برخلاف زمان قدیم بدریای خزر نمیریزد. هنگامی که او رود جیحون را دیده این رود تغییر مجری داده و بدریای آرال و بقول او بدریای کثای، Kithay، یعنی دریاچه ختا میریخته است.<sup>۱</sup>

۱ - مقدسی ۲۸۵، یاقوت: جلد چهارم ۶۷۰، مستوفی ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۲۵، جهان نما ۳۶۰، حافظ ابرو ۲۷ b ۳۲۰، ابوالغازی ۲۰۷، ۲۹۱، کلاویخو: سفرنامه صفحه ۱۱۸، Hakluyt در Principal Navigation جلد دوم ۴۶۱، ۴۶۲، در سفرنامه اتنونی جنکسن. پرفسور دگوبه در کتاب (بقیه پاورتی در صفحه ۴۸۷)

صادرات عمده خوارزم خواربار و غلات و میوه بود. زمینی بسیار حاصلخیز داشت و محصول پنبه و فرآورده پشم گوسفند آن فراوان بود. گله‌های بزرگ گاو و گوسفند در چمنزارهای حوالی آرال زیست میکرد و انواع لبنیات از آنها بدست میآمد و صادر میگردد. بازارهای جرجانیه بداشتن امتعه نفیس و متنوع پشمین که از ناحیه بلغار و سواحل ولگا با نجا می‌آوردند شهرت داشت و سیاهه مفصل آنها را مقدسی و دیگران در نوشتجات خود نقل کرده‌اند که از جمله شامل پوست دله و سمور و روباه و دو نوع سگ آبی همچنین پوست سنجاب و قاقم و راسو است و از آنها جامه‌های کوتاه و بلند می‌ساختند. پوست دباغی شده روباه و بز و گورخر نیز از آنجا صادر میگردد.

صادرات دیگر طبیعی و مصنوعی خوارزم عبارت بود از موم و پوست درختی که «توز» نامیده میشد و برای جلد سپربکار میرفت و سریشم ماهی و دندان ماهی و عنبر و چوب شمشاد و عسل و فندق و شمشیر و زره و کمان و بازهای Das Alte Bett des Oxus (Leiden 1856) قول جغرافی‌نویسان ایرانی را مردود دانسته معتقد است که در تمام قرون وسطی آب جیحون مثل امروز بدریای آرال میریخته است. علائمی که نشان دهنده لاقط قسمتی از آب جیحون در بستر قدیم جریان یافته و در طول بیش از سه قرن بدریای خزر میریخته ظاهراً قابل تردید و تکذیب نیست. ضمناً باید گفت برهنری راولنسن که در جغرافیا مردی محقق و در نوشتجات مورخان عرب و فارس با خبرت و بصیرت است نیز معتقد است که در آن چند قرن جیحون بی شک و شبهه بدریای خزر میریخته است. نیز باید قبول کرد که در نامهایی که جغرافی‌نویسان مسلمین بدریای خزر و آرال داده‌اند اشتباهاتی هم روی داده زیرا آنها دریای قزوین را بمناسبت اینکه در کناره‌های دور دست آن اقوام خزر میزیستند مطلقاً بنام بحر خزر موسوم کردند ولی همین بحر خزر را بنام‌های بحر طبرستان، بحر مازندران، بحر آبسکون و بحر جرجان نیز می‌نامیدند بمناسبت بلادیکه در مجاورت آن قسمت از دریا جای داشتند، به علاوه همین دریای قزوین را گاهی اشتباهاً دریای قلزم هم نوشته‌اند در حالی که قلزم بحر احمر است. آرال را مطلقاً بحیره خوارزم و همچنین بحیره جرجانیه (کرسی خوارزم) می‌نامیدند و این کلمه جرجانیه ممکن بود اشتباهاً بنام جرجان هم در نوشتجات تاریخی و جغرافیائی بکار رود و از این جا بین دریای جرجان که مقصود بحر خزر است و بحیره جرجانیه که مقصود دریای آرال است اشتباهاتی حادث گردد. آرال را جغرافی‌نویسان ایران بنام دریای شرق یعنی دریای شرقی نیز موسوم کرده‌اند. با تمام این احوال باز حقایقی که حمدالله مستوفی و حافظ ابرو و ابوالغازی با کمال و وضوح ثبت کرده‌اند باعتبار و صحت خود باقی است.

شکاری همچین انگور و عناب و کنجد و نیز گلیم و لحاف و دیبای نخعی و ابریشمی و جامه‌های زنانه و مقتعه‌های نخعی و ابریشمی و پارچه‌های رنگارنگ و قفل‌هایی که آهنگران میساختند و کشتی‌هایی که از کنده درخت ساخته میشد و برای کشتی‌رانی در رودخانه‌های کوچک بکار میرفت. اما مهمترین تجارت خوارزم در قرن چهارم خرید و فروش برده بود که دختران و پسران را از بادیه‌نشین‌های ترك میخریدند یا میدزدیدند و به خوارزم میآوردند و پس از آنکه آنها را تعلیم میدادند و آداب اسلامی پرورش میدادند بممالک اسلامی دیگر میفرستادند و این بردگان بودند که در دربارهای مختلف اسراء و سلاطین بمقامات عالی میرسیدند و مشاغل و مناصب بزرگ بدست میآوردند.<sup>۱</sup>



استان خوارزم

## فصل سی و سوم

### سغد

بخارا و پنج شهری که داخل باروی آن بودند - بیکند - سمرقند - کوه بتم  
و رود زرافشان یعنی رودسغد - گرمیتیه - دپوسیه و ربنجن - کش و نخشب  
و شهرهای مجاور آن دو - محصولات و صادرات سغد - راههای ماوراء  
جیحون تا سمرقند

ایالت سغد که همان سغدیانای قدیم باشد شامل سرزمین خرم و حاصلخیزی  
است که میان رود جیحون و سیحون واقع گردیده از آبهای رود زرافشان یعنی رود  
سغد که شهرهای سمرقند و بخارا در ساحل آن واقع اند و همچنین از رودی که  
از کنار دوشهر «کش» و «نخشب» میگذرد مشروب میگردد. این دو رود به مردابها  
یا دریاچه‌های کم عمقی که در بیابان باختری خوارزم واقع اند میریزند، با اینهمه  
بهتر است سغد را بر ولایات سمرقند اطلاق کنیم زیرا بخارا و کش و نخشب هر کدام  
ولایتی جداگانه بودند.

سغد یکی از جناب اربعه دنیا محسوب میشد. اوج و شکوه و جلال آن  
در نیمه دوم قرن سوم در زمان فرمانروائی اسرای سامانی بود ولی آبادی و پرمایگی  
بی همتای آن تا یک قرن بعد همچنان پایدار ماند.

بزرگترین شهرهای سغد سمرقند و بخارا بود که اولی مرکز سیاسی و دومی

مرکز دینی آن اقلیم بشمار میآید ولی هر دو از حیث اهمیت برابر بودند و کرسی های ایالت محسوب میشدند.<sup>۱</sup>

بخارا را «نومجکت» نیز میگفتند<sup>۲</sup>. این شهر در قرن چهارم باروئی داشت که طول هر ضلعش یک فرسخ بود و در جلگه ای بفاصله کمی در جنوب رود سغد قرار داشت. در حوالی بخارا کوهی وجود نداشت و اطراف آنرا باغها و کاخها و آبادیها فرا گرفته بود و دور آنها را باروئی که دوازده فرسخ طول داشت و محیط آن بیش از صد میل بود کشیده بودند. رود سغد و نهرهایی که از آن جدا میشد اراضی داخل این بارو را سیر آب میکرد.

بیرون بارو شهر بخارا در سمت شمال باختری قهندزی متصل به شهر وجود داشت که خود باندازه شهر کوچکی بود. جای والی شهر و زندان و خزانه در این قهندز بود. بیرون شهر و اطراف آن حومه ای وسیع جای داشت که تا کنار رودخانه اصلی امتداد پیدا میکرد و ساحل جنوبی آنرا دربر می گرفت.

حومه های بزرگ شهر در سمت خاور واقع و عبارت بودند از درب نوبهار و درب سمرقند و درب رامیثنه و درب های دیگر که اسم بردن و بر شمردن آنها آسان نیست و نمیتوان امروز محل آنها را معین کرد. بارو شهر هفت دروازه آهنین داشت: دروازه شهر، دروازه نور (نوز)، دروازه حفره، دروازه آهنین، دروازه قلعه، دروازه مهر، دروازه بنی اسد و دروازه بنی سعد. محل این دروازه هادرست معلوم نیست اما ظاهراً دروازه ارگ (باب القهندز) در سمت شمال غربی واقع بوده و بریگستان یعنی ریگزار بزرگی که میدان عمومی بخارا و محلی بنام بود باز میشده است.

دو دروازه ارگ موسوم به دروازه ریگستان (باب السبیل) و دروازه مسجد بودند

۱ - اصطخری ۳۱۶، ابن حوقل ۳۶۵، مقدسی ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶-۲۶۸، یاقوت: جلد سوم ۳۹۴.

۲ - «نومجکت» و «نومجکت» هر دو تلفظ های صحیح این اسم اند ولی غالباً و اشتهاها (بر اثر اشتباه نساخ) بصورت «بومجکت» نوشته میشوند. مقدسی ۲۶۷ حاشیه B،

مسافرین چینی اسم بخارا را «نمی» Numi ضبط کرده اند که از همه صحیح تر است.

از دروازه مسجد به مسجد جامعی می رفتند که در ریگستان جلودروازه قهندز واقع بود. ده جاده اصلی از میان این حومه ها میگذشت و هر جاده ای به دروازه مخصوص خودش منتهی میگردد. مقدسی و اصطخری بطور تفصیل هر یک از آنها را شرح داده اند. علاوه بر این خود شهر دروازه هایی داشت در میان کوچه ها که محلات متعدد شهر را از یکدیگر جدا میساخت و بیشتر آنها آهنین بود. مسجد جامع نزدیک ارگ بود و در خود شهر هم مسجد های کوچک متعدد و بازارها و حمامها و میداندگاه های بسیار وجود داشت. در پایان قرن چهارم مقر فرمانفرمای شهر بیرون شهر در میدان بزرگی موسوم به ریگستان واقع بود. ابن حوقل شرح مفصلی درباره نهر های بخارا که از سمت چپ رود سغد جدا میشدند و بخارا و روستاها و باغستانهای آنرا سیراب کرده بالاخره در بیابان جنوب باختری حوالی بیکنند در راه آمل فرو می رفتند ذکر نموده است. این نهرها هیچکدام به جیحون نمیرسیدند و مجرای سفلی جیحون را در این محل سامخاس یا خواش مینامیدند.<sup>۱</sup>

خرابه های بخارای کهنه یعنی بخارای پیش از اسلام در چند میلی شمال باختری بخارای اسلامی نزدیک ساحل رودخانه دیده میشود و بان «ریامیثن» میگویند. مقدسی در قرن چهارم در خصوص آن خرابه ها گوید: آنجا بخارای کهنه و جائی بزرگ و ویران است. داخل بارو بزرگ بخارا که میدان معروف بخارا را هم شامل بود پنج شهر آباد جای داشت به این ترتیب: خجده یا خجاده در یک فرسخی باختر جاده ای که از بخارا به بیکنند میرفت بفاصله سه فرسخی بخارا. مقدسی آنرا شهری بزرگ و زیبا شمرده و قلعه ای داشته که مسجد جامع داخل آن بوده است. بعد از خجاده شهر مغان بود که تا بخارا پنج فرسخ و تا جاده بزرگ سه فرسخ فاصله داشت و متصل به جانب باختری بارو بزرگ بود. مغان مسجد جامعی داشت، شهری مستحکم بود و حومه ای با دهکده های بسیار داشت.

تمجکت یا تمشکت (که غالباً آنرا بمجکت و بومجکت نوشته اند) شهر چه ای بود

**در چهار فرسخی شمال باختری بخارا و نیم فرسخی جاده بزرگ سمت چپ راهی که به**

۱ - اصطخری ۳۰۵، ۳۰۹، ابن حوقل ۳۵۵-۳۵۸، مقدسی ۲۸۰، ۲۸۱، یاقوت: جلد اول ۵۱۷.

طواویس میرفت. طواویس (که غالباً آنرا الطواویس مینویسند) بزرگترین شهرهای داخل بارو و شهری با اهمیت بود. بازاری و انجمنی داشت که هر سال روزمعینی از اطراف و اکناف خراسان مردم بدان مجمع می‌شتافتند. محصول پنبه آن بقدری زیاد بود که مقدار کثیری از آن به عراق صادر میگردد. خود شهر دارای بارو بود و قهندز و مسجد جامعی داشت. آخرین شهرهای پنجگانه زندنه بود که هنوز باقی است و گویند تا شمال بخارا چهار فرسخ فاصله دارد. قلعه‌ای داشت با مسجد جامع و حومه آن آباد بود. یاقوت گوید پارچه‌های «زندنجی» معروف آفاق است.

دو فرسخی خارج باروی بزرگ و پنج فرسخی بخارا سرراهی که نزدیک فربر به جیحون میرسد شهر بیکند واقع بود که اکنون هم موجود است. این شهر در قرن چهارم دارای قلعه‌ای بود که فقط یک دروازه داشت و در وسط شهر مسجدی بود مزین با سنگهای مرمر و محرابی زر اندود. حومه آن بازار داشت اما شامل دهکده‌ای نبود. کاروانسراهای بسیار داشت که نقل کرده‌اند شماره آنها بهزار میرسد و خارج شهر بیابانی ریگزار بود که تا ساحل جیحون امتداد داشت.

بخارا تا اوائل قرون وسطی مقام و منزلت خود را حفظ کرد ولی در سال ۶۱۶ قمری مغول بر سر آن نیز فرود آمد و بیاد غارت رفت و با خالک یکسان گردید و مدتی پیش از یک قرن در حال خرابی و نکبت باقی ماند. در اوائل قرن هشتم که ابن بطوطه از آن شهر دیدن کرد در حومه شهر که آنرا فتح آباد میگفتند منزل داشت و در آن زمان قسمت عمده مساجد و مدارس و بازارها بر همان حال خرابی پس از هجوم مغول باقی بود. در پایان قرن هشتم چون امیر تیمور سمرقند را دارالملک خویش ساخت بخارا نیز که همعنان سمرقند بود بهری از آبادی و اهمیت گذشته‌اش را بدست آورد.<sup>۱</sup>

سمرقند در کناره بالائی رودخانه بقاصله صد و پنجاه میل در خاور بخارا واقع است و از ساحل جنوبی رود سغد فاصله زیاد ندارد و در محل مرتفعی بنا

۱ - اصطخری ۳۱۳-۳۱۵، ابن حوقل ۳۶۲-۳۹۴، مقدسی ۲۸۱-۲۸۲، یاقوت: جلد اول ۷۳۷، ۷۸۴، جلد دوم ۹۵۲، ابن بطوطه: جلد سوم ۲۷، E. Schyler در کتاب «ترکستان»: جلد دوم ۸۹.

شده است. گرداگرد شهر باروئی و پیرامون بارو خندقی ژرف قرار دارد و قلعه شهر بر زمین مرتفعی استوار است. زیر شهر نزدیک رودخانه روستاهائی پهناور در آغوش بوستانها و درختان جای دارند. در خود شهر کمتر خانه ایست که بوستانی نداشته باشد. در هر خانه‌ای آبی روان است و در شهر درخت سرو فراوان میروید و دارالاماره وزندان داخل قلعه جای دارد، ولی در زمان ابن حوقل عمده آن دژ را خرابی و نکبت فرا گرفته بود.

این قلعه چنانکه یاقوت نوشته دارای دو دروازه آهنین پشت سر یکدیگر بود. خود شهر چهار دروازه داشت: دروازه چین در سمت خاور که بوسیله پلکانی بلند از آن فرود می‌آمدند و رود سغد پیش روی آن قرار داشت، دروازه بخارا در سمت شمال، دروازه نوبهار در سمت باختر که آنهم در محل مرتفعی بود و بالاخره دروازه بزرگ معروف به دروازه کش در سمت جنوب. مساحت شهر بگفته یاقوت دوهزار و پانصد جریب بود که بازارها و گرمابه‌ها را نیز شامل میشد. شهر عمارات بسیار داشت و آب در چوئی که از سرب ساخته شده بود در داخل شهر جریان داشت و از دروازه کش بدرون شهر می‌آمد.

بازار بزرگ سمرقند را «رأس الطاق» میگفتند و بازاری وسیع بود. زیر قلعه مسجد و دارالاماره قرار داشت. عمارتهای شهر همه از چوب و خشت ساخته شده و پر از جمعیت بود.

ربض سمرقند در کناره‌های رود امتداد داشت و پیرامون ربض حصاری بشکل نیمدایره کشیده بودند که طول آن بدو فرسخ میرسید. این حصار از جانب صحرا ربض را حراست میکرد و رودخانه نیز از جانب شمال خط دفاعی را در مقابل صحرا سراسر تکمیل میکرد. ربض هشت دروازه داشت که جاده‌های مختلف از آنها خارج میشد: اول دروازه شداود، دوم دروازه اشبسک، سوم دروازه سوخشین، چهارم دروازه افشینیه، پنجم دروازه کوهک که به تپه‌ای منتهی میشد که شهر وارگ روی آن ساخته شده بود، ششم دروازه ورسنیه، هفتم دروازه ریودد و هشتم دروازه فرخ‌شید. چارسوی بازارهای ربض بازار رأس الطاق در داخل شهر بود. تمام کویها

و کوچه‌ها و بازارهای شهر مگر اندکی سنگفرش بود. مرکز دادوستد بازارهای ربض بود که انواع و اقسام کالاها و نقاط مختلف جهان در آن فراوان وجود داشت زیرا سمرقند بندر بزرگ تجارتهای بلاد ماوراءالنهر محسوب میشد. کاغذ سمرقندی که در آنجا بعمل می‌آمد بسایر بلاد خاور زمین صادر میگردد. اهالی سمرقند این صفت را از چینیان آموخته بودند. هوای شهر مرطوب بود و هر خانه‌ای چه در شهر و چه در ربض باغ یا باغچه‌ای داشت چنانکه از بالای قلعه تمام شهر پوشیده از درخت و سبزه بنظر می‌آمد. در جنوب شهر کوه کوچکی بود که آنرا کوهک می‌گفتند و دنباله آن تا یک روز راه از شهر امتداد داشت.

خرابی سمرقند مانند شهرهای دیگر ماوراءالنهر از نتایج هجوم مغول بود که در سال ۶۱۶ آمدند و قسمت عمده آن شهر را ویران کردند. این بطوطه که یک قرن بعد از آنجا عبور نموده گوید: نه حصاری دارد نه دروازه‌ای، اکثر عماراتش خراب است و اندکی از آنها سکون، رودخانه آنرا نهر قصارین (یعنی گلزاران) می‌گویند (شاید مقصود وی نهری باشد که از سغد جدا کرده بودند) و چرخبهای کنار آن رودخانه نصب است. با اینهمه طولی نکشید که سمرقند شکوه و جلال از دست رفته را بازیافت. در پایان قرن هشتم امیر تیمور آنرا دارالملک خویش ساخت و عماراتی عظیم در آن بنیاد نهاد و شهر بشکل نوی درآمد و مساجد و کاروانسراهای ساخته شد. کلاویخو سفیر اسپانیا همه آن عمارات را شکوه را در سال ۸۰۸ هجری دیده و بعضی از آنها هنوز پایدار است.

شرف‌الدین علی یزدی گوید مسجدی که امیر تیمور پس از بازگشت از فتح هند ساخت شکوه و عظمت آن مدیون غنائمی است که در این سفر بدست امیر تیمور افتاد. کلاویخو در آنزمان بزرگی سمرقند را باندازه اشبیلیه زادگاه خویش شمرده گوید حصاری از خشت بگرد شهر کشیده شده است.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۳۱۶-۳۱۸، ابن حوقل ۳۶۵-۳۶۸، مقدسی ۲۷۸-۲۷۹، قزوینی: جلد دوم ۳۵۹ یاقوت: جلد سوم ۱۳۴، ابن بطوطه: جلد سوم ۴۵۲، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۱۹۵، کلاویخو در کتاب Embassy صفحه ۱۶۹.

عمده روستاهای سمرقند در سمت خاور و جنوب شهر و پاره‌ای از آنها در سمت شمالی رود سغد جای داشتند و همه خرم و حاصلخیز بودند. درنه فرسخی جنوب رود سغد شهر بنجیکت واقع بود (که هنوز بنام پنج‌کند موجود است) در میان روستائی خرم و پرحاصل دارای درختان گردو و بادام، و کشت زارهای گندم آن تا لب رود امتداد داشت. میان این شهر و سمرقند دهکده بزرگ «ورغسر» واقع بود و نهرهایی که از رود سغد جدا کرده بودند آنرا سیراب می‌ساخت. در ناحیه جنوبی پایتخت روستای «مایمرغ» واقع بود با دهکده «ریودد» در یک فرسخی سمرقند و روستای «سنجرفغن» نزدیک آن جای داشت. روستای مایمرغ از جهت کثرت دهکده‌ها و درخت‌ها و فراوانی محصول بر همه امتیاز داشت. در جنوب مایمرغ روستای کوهستانی «ساودار» از جهت پاکیزگی هوا از همه بهتر و برتر بود. در این روستا چنانکه ابن حوقل گوید دیری بود متعلق بمسیحیان، شاید از طایفه نسطوریان، معروف به دیر «بوزکرد» که مسیحیان بسیار زیارت آن شتافته هدایای بسیار بآنجا تقدیم می‌داشتند. دره‌های این کوهستان نهایت خرمی را داشت و کنار نهرهای آن دهکده‌های آباد دیده میشد. روستای «درغم» از جهت پاکیزگی و فراوانی چراگاهها و فزونی آب بر روستاهای دیگر این ناحیه مقدم بود و انگور آنرا بر روستاهای دیگر میبردند. نزدیک درغم روستای «اوفر» یا «ابغر» واقع بود که دیمزار بود و دهکده بسیار داشت و اهالی آن از گله‌داری زندگانی میکردند. وسعت آن یک فرسخ در یک فرسخ بود و آخرین روستاهای جنوب سمرقند و رود سغد شمرده میشد. در شمال ساحل رود سغد در مرز اشروسنه ولایت «بوزماجن» یا «بوزماجز» واقع بود که شهر آنرا بارکت یا ابارکت می‌گفتند و بفاصله چهار فرسخ یعنی یک روز راه بطرف شمال خاوری سمرقند جای داشت. چهار فرسخ بعد از آن بسمت شمال دهکده مهم کشفغن واقع بود که در زمانهای اخیر به «سرپل» معروف گردیده و پس از آن روستای «برنمد» یا «فورنمد» در مرز اشروسنه و پس از آن روستای «یارکت» بالاترین روستاهای شمالی واقع بود و در این دو روستا چراگاههای فراوان وجود داشت.

در هفت فرسخی شمال سمرقند شهری بود بنام « اشتیخن » دارای ارگ و ریض و چندین نهر که از رود سغد جدا کرده بودند. این شهر به کثرت مزارع معروف بود. اصطخری بمناسبت حاصلخیزی آن آنرا « قلب سغد » نامیده است. بفاصله هفت فرسخ دیگر بطرف شمال ولایت کشانیه یا کشانی واقع بود و مردم آن توانگر بودند و باز در شمال آن روستای « کبودنجکت » جای داشت که بگفته یاقوت دوفرسخ تا سمرقند فاصله داشت و مرکز آنرا « لنجوغکت » میگفتند. پشت این ولایت، ولایت کوهستانی « وذار » بود و شهر آن هم همین نام را داشت. پارچه های نخی و ذاری در همین ولایت بعمل میآمد. آخر از همه روستای مرزبان بنام مرزبان بن تر کسفی از دهقانان سغد واقع بود و این روستا بروستای « وذار » اتصال داشت.<sup>۱</sup>

سرچشمه رود سغد، یعنی زرافشان امروز، در کوهستان بتم است. این کوهستان میان رودهای سغد با رودهای چغانیان و ووخشاب واقع است که در فصل سی و دوم از آنها یاد کردیم و گفتیم که از شاخه های سمت راست رود جیحون اند. دامنه های کوه بتم با اینکه کوهی مرتفع است و سرایشی های تند دارد با دهکده ها و آبادیها پوشیده شده و دارای معادن سیم و زراست و از آن کوهستان آهن و زئبق و مس و سرب و نفت و قیر استخراج میشود و زفت و قیر و زه و سنگی که بجای زغال سوخته میشود و نیز نشادر از آنجا صادر میگردد. نشادر از غاری که از آن بخار برمیخیزد بدست میآید. اصطخری گوید در کوه اطاقکی روی شکافی که از آنجا بخار نشادر متصاعد میشود ساخته اند و آن اطاقک دارای در و پنجره است که هر وقت بخواهند آنها را می بندند. بخار نشادر که روزها مثل دود دیده میشود شها مانند شعله ای بنظر میآید، و چون آن بخار در این اطاقکها متراکم گردد آنرا بصورت نشادر جمع آوری میکنند. کارگرانی که باین عمل دست میزنند باید لباسی از نمد پوشیده با چابکی مخصوص داخل شوند و با نهایت عجله نشادر را جمع نموده بیرون آیند و گر نه شدت حرارت آنها را پاك خواهد سوزانید. بخار نشادر همیشه از یک نقطه

۱ - اصطخری ۳۲۱ - ۳۲۳ ، ابن حوقل ۳۷۱ - ۳۷۵ ، مقدسی ۲۷۹ ، یاقوت : جلد اول ۲۷۷ ، جلد دوم ۴۴۷ ، ۸۹۰ ، جلد چهارم ۲۳۴ ، ۲۷۶ ، ۹۴۴ .

معین برنیآید بلکه گاه بگاه محل آن تغییر می کند و کارگران پیوسته حفره های جدید حفر می کند و همیشه آنرا بدست می آورند .

ابتدا رود سغد در محلی تشکیل میشود موسوم به « جن » یا « جی » که مانند دریاچه ایست و حوالی آنرا دهکده هائی فرا گرفته اند . این ولایت موسوم است به « برغر » یا « ورغر » . از این دریاچه رود سغد در میان کوهها جاری میگردد تا میرسد به بنجیکت و از آنجا به « ورغسر » میرسد . این نام در زبان محلی بمعنی سربند است زیرا در این محل از رود سغد نهر هائی جدا میشود که سمرقند و روستا هائی را که در شمال رود سغدند آبیاری مینماید . از نهر هائی که به سمرقند می آیند دو نهر قابل کشتی رانی اند و این حوقل اسم تمام نهرها و روستاها و دهکده هائی را که از آن نهرها سیراب میشده اند ثبت کرده است .<sup>۱</sup>

روی رود سغد در سمرقند پلی سنگی وجود داشت موسوم به پل « جرد » که گاهی هنگام طغیان رود آنرا تماماً آب فرا میگرفت . زیر سمرقند از رودخانه نهرهای دیگری جدا میشد که روستاهای اطراف دبوسیه و کرمینیه را سیراب میساخت و قریباً آنها را یاد میکنیم . سپس رود سغد به نزدیک بخارا میرسد و در اینجا رود بخارا نامیده میشد ، و در خارج حصار بزرگ بخارا نهر هائی از آن جدا میگردد که شهر بخارا و اراضی آنسوی شهر را آب میداد . ابن حوقل اسامی این نهرها و دهکده هائی را که از این نهرها مشروب میگرددند نیز ثبت کرده است . بعضی از این نهرها شبکه ای را برای آبیاری تشکیل میدادند که آب آنها دوباره به شاخه اصلی رود سغد برمیگشت ولی بعضی دیگر پس از آنکه دهکده هائی را سیراب میکردند آبشان هرز میشد و از بین میرفت و اینها نهرهای جنوب باختری بودند . معروف است که همه نهرهای بزرگی که بشهر بخارا میرسیدند قابل کشتیرانی بودند .<sup>۲</sup>

میان بخارا و سمرقند در کناره جنوبی رود سغد در قرن چهارم سه شهر مهم وجود داشت: اول کرمینیه ( که هنوز وجود دارد ) دوم دبوسیه و سوم ربنجن .

۱ - اصطخری ۳۱۲ ، ۳۲۷ ، ابن حوقل ۳۶۲ ، ۳۸۲ .

۲ - اصطخری ۳۱۰ - ۳۱۲ ، ۳۱۹ - ۳۲۱ ، ابن حوقل ۳۵۹ - ۳۶۱ ، ۳۶۸ - ۳۷۱ .



کرمینیه بفاصله یک منزل چاپاری درخاور طواویس درخارج حصار بزرگ واقع و از طواویس آبادتر و بررگتر و پرجمعیت‌تر بود و دهکده‌های بسیار و زمین‌های حاصلخیز داشت و نهرهای متعدد آن از رود سغد جدا میشدند. یاقوت از کثرت اشجار آن یاد کرده است. دریک منزلی چاپاری خاوری کرمینیه شهر دبوسیه واقع بود که آن هم نهری داشت و این نهر از جنوب رود سغد جدا میشد ولی دهکده‌های بزرگ و توابع نداشت.

شهر چه خدیمنکن تا کرمینیه یک فرسخ و تا شمال جاده یک تیررس فاصله داشت. در ساحل شمالی رود سغد یک فرسخ بالای خدیمنکن شهر «مذیامشک» و یک فرسخ زیر آن دهکده «خرغانکث» درکناره شمالی رودخانه مقابل کرمینیه واقع بود و فقط یک فرسخ با آن فاصله داشت. بزرگی این سه دهکده در قرن چهارم بقدری بود که هر کدام مسجد جاسعی داشت. یاقوت گوید خدیمنکن زادگاه بسیاری از اصحاب حدیث است. اربنجن یا ربنجن بفاصله یک منزل چاپاری درخاور دبوسیه و بزرگتر از آن بود و درخاور آن نیمه راه بین ربنجن و سمرقند، هفت فرسخی این پایتخت، «زربان» واقع بود. مقدسی اسامی بسیاری از شهرهای کوچک دیگر را که در حوالی بخارا وجود داشتند یاد کرده ولی متأسفانه فواصل آنها را نسبت بیکدیگر ثبت ننموده تا بتوان محل آنها را پیدا کرد.<sup>۱</sup>

در ناحیه جنوبی رود سغد رود دیگری بموازات آن میگذشت که آن هم بمرادبھائی فرومیریخت ولی از رود سغد کوتاه‌تر بود و امروز آنرا «کشکه دریا» می‌گویند. دوشهر سبز و قرشی درکنار این رود واقع اند. شهر سبز در قرون وسطی کش میگفتند. ابن حوقل در باره آن گوید شهر یست دارای قهندز و قلعه و ربض و شهر دیگری که بر بضع آن پیوسته است، و شاید همان باشد که امروز به «کتاب» معروف است و در گذشته آنرا «مصلی» میگفتند. کاروانسراها و دارالاماره درین جا قرار داشت و بازار در ربض بود ولی زندان و مسجد در شهر داخلی جای

۱ - اصطخری ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۳ ، ابن حوقل ۳۶۵ ، ۳۷۵ ، مقدسی ۲۸۲ ، یاقوت :

جلد دوم ۴۰۶ ، ۹۲۵ ، جلد چهارم ۲۶۸ .

داشتند و مساحت شهر ثلث فرسخ در ثلث فرسخ ( یعنی تقریباً برابر یک میل مربع ) بود. عمارتش از گل و چوب ساخته شده و شهری بسیار حاصلخیز و گرمسیر بود. میوه‌های آن از شهرهای دیگر ماوراءالنهر زودتر میرسید و نوبرهای آن را به بخارا میفرستادند. شهر داخلی کش چهاردروازه داشت: دروازه آهن ، دروازه عبیدالله ، دروازه قصابان و دروازه شهر داخلی. شهر خارجی دو دروازه داشت : دروازه برکنان ، برکنان نام دهکده ای بود ، و دروازه شهر خارجی.

رودی که امروز به رود کشکه معروف است در قرن چهارم آنرا «رود گازران» میگفتند و از کوه سیام برخاسته از جنوب شهر کش می گذشت. در شمال شهر رود « اسرود » میگذشت و در طرف راه سمرقند تقریباً بفاصله یک فرسخ رودخانه ای این جاده را قطع میکرد موسوم به « جایرود » و در جنوب آن یک فرسخی کش در راه بلخ رود خشک رود می گذشت و در هشت فرسخی آن «خزاررود» جریان داشت.

این رودخانه هاپس از سیراب کردن روستای کش فاضل آب‌شان رودخانه‌ای را تشکیل میداد که از شهر نخشب عبور میکرد. مساحت توابع کش چهارروز در چهار روز راه بود و در حاصلخیزی و خرمی شهره بودند. در کوهستان مجاور کش معدن نمک وجود داشت ، همچنین ترنجبین و بسیاری از گیاهان داروئی دیگر از آنجا با کناف خراسان صادر میگردد. کش در زمانهای اخیر از آنجهت که زادگاه امیر تیمور بود معروف گردید. تیمور در اواخر قرن هشتم هجری به آباد کردن آن شهر فرمان داد و کاخی بنام آق‌سرای، یعنی کاخ سفید، با مراد او در آنجا ساخته شد و وی به اقامت در آن کاخ بسیار رغبت داشت. در زمان وی این شهر بنام شهر سبز نامیده شد و تا کنون باین نام باقی است.<sup>۱</sup>

بفاصله بیش از یکصد میل پائین دست رود وزیر شهر کش در سمت باختر آن شهر یست که امروز بنام قرشی خوانده میشود و اعراب قرون وسطی آنرا نسف و ایرانیان نخشب مینامیدند. نخشب در قرن چهارم قهندزی داشت باربضی آباد

۱ - اصطخری ۳۲۴ ، ابن حوقل ۲۷۵ - ۳۷۷ ، مقدسی ۲۸۲ ، شرف‌الدین علی یزدی : جلد

اول ۳۰۰ ، ۳۰۱ .

در خارج شهر و باروئی دارای چهار دروازه: دروازه نجاریه، دروازه سمرقند، دروازه کش و دروازه غوبدین.

نخشب در کنار رودخانه ای واقع بود که گفتیم از فاضل آب رودهایی تشکیل میشد که از روستاهای کش می گذشتند. دارالاماره یعنی مقر حکمران شهر کنار این رودخانه در موضع معروف به سر پل واقع بود. زندان هم به دارالاماره متصل بود و مسجد و مصلی در محله دروازه نجاریه بودند. مقدسی فراوانی و خوبی انگور نخشب راستوده و از بازارهای نیکوی آنجا سخن رانده است. نخشب کشتزارهای خرم و بوستانهای بسیار داشت اما برخلاف کش فاقد دهکده های فراوان و توابع مهم بود.

نخشب در تاریخ باین جهت مشهور است که زادگاه مقنع، پیغمبر خراسان که در نیمه دوم قرن هجری ظهور کرد، می باشد. این مرد چیزی شبیه ماه از چاهی در داخل شهر نخشب بیرون میآورد که مانند ماه آسمان تابنده بود و مردم را بشگفت می آورد.

ایرانیان این مرد را «ماه سازنده» لقب داده بودند و پیروان او چندین چندین سال با سپاهیان مهدی عباسی خلیفه وقت جنگیدند و بسیار موجب زحمت آنها گشتند.

پس از آمدن مغولها در قرن هفتم کپک خان در دو فرسخی شهر کهنه نخشب قصری برای خود ساخت و چون در زبان مغولی قصر را «قرشی» گویند ربضی را که در پیرامون این قصر بود نیز «قرشی» گفتند و این مکان جای نخشب کهنه را گرفت. ابن بطوطه که در اوائل قرن هشتم به قرشی وارد شده در وصف آن گوید: شهر کمی است در میان باغها و بوستانها. در پایان این قرن امیر تیمور که مکرر زمستانها را در قرشی میگذرانید نزدیک آن قلعه ای بنا کرد.<sup>۱</sup>

نزدیک نخشب در قرن چهارم و بعد از آن دو شهر وجود داشت که هر

۱ - اصطخری ۳۲۵، ابن حوقل ۳۷۸، ۳۷۷، مقدسی ۲۸۲، قزوینی: جلد دوم ۳۱۲، ابن بطوطه: جلد سوم ۲۸، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۱۱۱.

دودارای مسجد جامع بودند. شهر کوچکتر را «بزه» یا «بزدوه» میگفتند و آن قلعه ای مستحکم داشت و در شش فرسخی باختر نخشب سر راه بخارا واقع بود. شهر دیگر که بزرگتر بود «کسبه» نامیده میشد و در چهار فرسخی نخشب سر راه بخارا جای داشت.

کسبه، بگفته یاقوت، بازارهایی با رونق داشت. بین نخشب و کش در یک منزلی چاпарی باختر کش شهر یا قریه بزرگی بود که آنرا «نوقد قریش» میگفتند و یک منزل بعد از آن در جنوب خاوری نخشب در راهی که به دروازه آهنین منتهی میشد (رجوع کنید بصفحه ۴۷۰) قریه بزرگی بود موسوم به سونج و باز در یک فرسخی آن قریه «اسکیفن» واقع بود و این هر دو قریه از رودخانه خزار که سابقاً از آن یاد کردیم سیراب میشدند.<sup>۱</sup>

محصولات ایالت سغد و صنایع آن بسیار بود. بخارا خربوزه های بسیار نیکو داشت که باطراف و اکناف فرستاده میشد. گلیم و سجاده و پارچه های نازک و پارچه های ضخیم که بکار فرش کردن اطاق مهمانخانه میخورد از آنجا صادر می گردید. در زندان بخارا تنگ اسب می بافتند و پوست بز دباغی میکردند. پیه و روغن سر نیز از بخارا بنقاط دیگر فرستاده میشد. کاغذ سمرقند شهرت بسیار داشت و زری سرخ رنگ و دبا (پارچه ای از ابریشم خام) از آنجا صادر میگردد. مسگران آنجا دیگهای مسین میساختند و انواع رکاب و تعلیمی و تنگ اسب و زین و برگ و قمقمه و شیشه آن معروف بود و از روستاهای آن فندق و بادام صادر میشد. از کرمینه، بین بخارا و سمرقند، دستار و از دوسیه پارچه های مختلف و زری و از ربتجن نمدهای سرخ رنگ و سجاده و کاسه های مسین و پوست دباغی شده و طنابهای کف و گوگرد، همچنین برنجی که در زمستان محصول آن بدست می آمد صادر میشد.<sup>۲</sup>

۱ - ابن حوقل ۳۷۶-۳۷۸، مقدسی ۲۸۲، یاقوت جلد اول ۶۰۴، جلد سوم ۱۹۷، جلد چهارم ۳۷۲، ۸۲۵.

۲ - ابن حوقل ۳۶۴، مقدسی ۳۲۴، ۳۲۵.

در فصل سی ام گفتیم که شاهراه خراسان از آنطرف آمویه به فربر از جیحون عبور میکرد و از آنجا به بیکند میرفت و از دروازه باروی بزرگ بخارا داخل آنشهر میگردد و از آنجا بموازات ساحل چپ رودسغد بالا میرفت و از شهرهای این منطقه بزرگ گذشته به سمرقند میرسید. این قسمت از این شاهراه را تمام جغرافی نویسان قدیم با اندک اختلافی ثبت کرده اند. این حوقل و مقدسی فاصله بین شهرهایی را که در خارج روستاهای بخارا و سمرقند بوده اند نیز ثبت نموده اند.<sup>۱</sup>

راهی که از خراسان میگذشت و به بلخ میرسید (رجوع کنید به آخر فصل سی ام) از جیحون عبور نموده به ترمذ میرفت و در آنجا چند شاخه میشد. از سمت شمال راهی بود که از ایالت چغانیان و قبادیان گذشته به واشجرد میرسید و از آنجا از روی پل سنگی عبور نموده بولایت و خش و ختل منتهی میشد. از سمت شمال باختری راه دیگری از ترمذ به دروازه آهنین میرفت و یک منزل بعد از « کندک » دو شاخه از آن جدا میشد: شاخه دست راست بشمال میرفت و از کش گذشته به سمرقند میرسید و شاخه دیگر بشمال باختری متوجه میشد و به نخشب میرفت و در نخشب شاخه ای از آن بسمت خاور پیچیده به کش بر میگشت. اما راه اصلی از بیابان عبور نموده به بخارا منتهی میگردد. قسمت عمده این جاده ها را با ذکر فواصل کوتاه اصطخری و اندکی از آنها را مقدسی ثبت کرده اند.<sup>۲</sup>

به دلتای جیحون که در ایالت خوارزم بود راهی منتهی میشد که از آمل خراسان بموازات ساحل چپ رودخانه بالا رفته به طاهریه، جایی که کشت زارها آغاز میگردد، میرسید و از آنجا بسمت هزاراسب میرفت. در هزاراسب راهی بود که بطرف چپ از خیه گذشته به جرجانیه (ارگنج) میرسید و راه دیگر بسمت کات و شهرهای ساحل راست جیحون متوجه میگردد. این راهها را اصطخری و مقدسی ثبت کرده اند. همچنین راهی را که بیابان را بطرف جنوب خاوری در نور دیده مستقیماً از کات به بخارا میرفت.

۱ - ابن خردادبه ۲۵، ۲۶، قدامه ۲۰۳، اصطخری ۳۳۴، ۳۴۲، ابن حوقل ۳۹۸، ۴۰۲، مقدسی ۳۴۲، ۳۴۳. ۲ - اصطخری ۳۳۷-۳۴۱، ابن حوقل ۳۹۹، ۴۰۳، مقدسی ۳۴۲، ۳۴۳.

حمدالله مستوفی نیز در قرن هشتم دو راه را که از جنوب میآمدند و در ارگنج بهم میرسیدند ثبت نموده است. یکی از این راهها از فراوه (که اکنون قزل اروات گفته میشود) (به صفحه ۴۰۶ رجوع کنید) بطرف شمال به ارگنج میرفت و از بیابان عبور میکرد. راه دیگر از سرو آغاز میشد و از بیابان و مواضعی که ریگهای روان دارد میگذشت و به طاهریه در کنار جیحون میرسید. این راه را جهان نما نیز ثبت کرده است. از هزاراسب این راه با راهی که مطابق نوشته جغرافی نویسان عرب به خوارزم در جرجانیه منتهی میشد یکی است.<sup>۱</sup>

۱ - اصطخری ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ابن حوقل ۴۰۰، ۴۰۲، مقدسی ۳۴۳، ۳۴۴، مستوفی ۱۹۷، ۱۹۸، جهان نما ۴۵۷.

هجری شهری بود که شماره مردهای آن به ده هزار نفر تخمین زده میشد. ابنه آن از گل و چوب بود و شهری دیگر در داخل آن وجود داشت. خود شهر دارای بارو بود و حومه آن بارویی جداگانه داشت و پس از این بارو باز باروی دیگری بود. شهر داخلی دو دروازه داشت که یکی را دروازه بالا و دیگری را دروازه شهر میگفتند. قهندز و زندان و مسجد جامع و بازار در داخل شهر بود و از داخل شهر نهری بزرگ میگذشت که آسیابی را بگردش میآورد. باروی حومه عمارتها و باغهایی را دربر گرفته و طول آن بسه فرسخ میرسید. این بارو چهار دروازه داشت: دروازه زامین، دروازه مرسمنده، دروازه نوجکت و دروازه کهلباد. از این حومه یا شهر خارج شش نهر کوچک عبور میکرد و اراضی آنرا سیراب میساخت. این حوقل نام این نهرها را ذکر کرده است. تمام این نهرها از یک جا سرچشمه میگرفت و آب آنها باندازه‌ای بود که ده آسیاب را بگردش می‌آورد. فاصله میان شهر و سرچشمه این نهرها به نیم فرسخ نمیرسید و نزهت‌گاهها و باغهای شهر زبانزد همه بود.

زامین که تاکنون باقی است در مشرق بونجکت و سر راه خراسان که از بخارا و سمرقند سی آمد جای داشت. شاهراه خراسان در زامین دو شاخه میشد یکی بطرف شمال به چاچ (تاشکند) و دیگری در جهت شمال خاوری به فرغانه و آنسوی فرغانه میرفت. زامین در قرن چهارم از حیث وسعت باندازه بونجکت و شهری بسیار قدیمی بود که قبلاً به اسامی سوسنده یا سرسند خوانده میشد. شهر دارای مسجد جامع و بازارهای پر رونق بود و در آغوش باغها و کشتزارها جای داشت ولی فاقد بارو بود. نهری از داخل شهر می‌گذشت که پلهای کوچک بر آن بسته شده بود. شهر ساباط نیز تاکنون باقی است و بین زامین و بونجکت سرراه فرغانه قرار دارد. مقدسی درباره آن گوید شهری آباد است، آب روان دارد و باغها و بوستانها آنرا در بر گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

شهرهای دیگر اشروسنه هر چند که نام آنها را در دست داریم ولی تفصیلی

۱ - اصطخری ۳۲۶، ۳۲۷، ابن حوقل ۲۷۹، ۲۸۰، مقدسی ۲۷۷.

### فصل سی و چهارم

### ایالات رود سیحون

ایالت اشروسنه - بونجکت مرکز آن - زامین و شهرهای دیگر - ایالت فرغانه - جکسارتسی یا سیحون - اخسیکت و اندیجان - اوش و اوزکند و شهرهای دیگر - ایالت چاچ یا بنکت - بناکت یا شاهرخیه و شهرهای دیگر - ولایت ایلاق و شهر تونکت و معادن نقره خشت - ولایت آسیباج - شهر آسیباج یا سیرام - چمکند و فاراب یا اترار - یسی و صیران - جند و ینیکنت - طراز و میرکی - شهرهای دور دست ترکان - محصولات ایالات سیحون - راههای شمال سمرقند

ایالت اشروسنه، که بصورت‌های اشروسنه و سروشنه و ستروشنه نیز نوشته شده، در خاور سمرقند بین ولایات ساحل راست رود سغد و ولایات ساحل چپ سیحون واقع است و این دو رود داخل حدود ایالت اشروسنه نیستند. زمین این ایالت از دشت‌ها و کوه‌ها تشکیل یافته و رود بزرگی از آن نمیگذرد. حد خاوری آن چنانکه جغرافی نویسان عرب ذکر کرده‌اند، پامیر (فامر) است.

کرسی ایالت اشروسنه شهر اشروسنه بود که بان بونجکت و بونجکت و بونجکت نیز می‌گفتند و محل آن با شهر آراتیه امروز مطابق است.<sup>۱</sup> بونجکت در قرن چهارم

۱ - خوانندگان نباید بونجکت کرسی اشروسنه را با پنجیکت (بنجکت) که در خاور سمرقند است اشتباه کنند. کتابهای جغرافی محل کرسی اشروسنه را معین کرده‌اند (رجوع کنید به ابن خردادبه ۲۹، قدامه ۲۰۷، اصطخری ۳۴۳) به علاوه داستانهای که امروز در محل رواج دارد گفته جغرافی نویسان نامبرده را تأیید میکند (رجوع کنید به Schuyler در کتاب ترکستان جلد اول صفحه ۳۱۲) اصطخری ۳۲۵ این حوقل ۲۷۹، مقدسی ۳۶۵، یاقوت: جلد اول ۲۴۵، ۲۷۸، ۷۴۴.

درباره آنها نیافته‌ایم و موضع اکثر آنها معلوم نیست. آنچه تاکنون از آنها باقی مانده یا تعیین محل آنها میسر شده از این قرار است :

دیزک که آنرا جیزک هم می‌گفتند در شمال غربی زامین، و در جنوب آن سرراه سمرقند شهر مهم خرقانه واقع بود. خاوص یا خاوس سرراهی که از شمال زامین به چاچ میرفت و کرکث در مرز فرغانه نیمه راه سابط و خجند واقع بودند. محل دو شهر کوچک سینک و سرمنده بطور صحیح معلوم نیست زیرا در کتابهای مسالک اسمی از آن دو یا یکی از آن دو برده نشده ولی میتوان گفت سرمنده مجاور مرکز آن ایالت بوده است بدلیل اینکه در بونجکت دروازه‌ای بود بنام دروازه سرمنده. سرمنده در کوهستانی بسیار سرد واقع بود، آب روان بسیار داشت ولی بعلت ارتفاع زیاد فاقد باغستان وسیع بود.

مقدسی گوید شهری است مهم، بازارهایی معمور دارد و مسجد جامع آن در کنار بازار است. ظاهراً شهر مینک در مجاورت سرمنده بوده و معروفست زمانی که مسلمانان بفرماندهی قتیبه سردار معروف عرب بفتح ماوراء سیحون پرداختند جنگ بزرگی در آنجا روی داد. دژی معروف به حصن افشین، سپهسالار بزرگ معتصم عباسی، نیز در آنجا بود که تفریحگاه و نزهتگاه وی بوده است. در ناحیه مینک و سرمنده کانه‌های آهن وجود داشت و آلات و افزار آهنین که در آنجا ساخته میشد باکناف خراسان صادر میگردد و به عراق هم فرستاده میشد، زیرا آهن فرغانه نرمی خاصی داشت که ممکن بود در ساختن اشیاء و ابزار مختلف بخوبی آنرا بکاربرد.<sup>۱</sup>

رود بزرگ جکسار تس را (چنانکه در آغاز فصل سی و یکم گفتیم) اعراب سیحون می‌نامیدند ولی اسم متداول آن رود چاچ بود (چاچ قدیم همان تاشکند است) زیرا شهر مهمی باین نام در حوالی آن واقع بود. حمدالله مستوفی در قرن هفتم گوید «آب سیحون بماوراءالنهر است و آن ولایت را بدین سبب بدین نام میخوانند که بر جانب غربیش آب جیحونست و در طرف شرقی آب سیحون و از هر دو سوی آن ولایت

۱ - اصطخری ۳۳۶، ۳۴۳، ابن حوقل ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، مقدسی ۲۷۸، یاقوت: جلد دوم

ماوراءالنهر است و اهل آن ولایت سیحون را گل زریون خوانند» از آن زمان تا امروز ترکها آنرا سیردریا یا سیرصو میگویند و ابوالغازی نیز آنرا بهمین نام ذکر نموده است.

بگفته‌این حوقل رود سیحون از سرزمین ترکان برمیخیزد و پس از ملحق شدن با چندین رودخانه که از کوهستان فرود می‌آیند و در حوالی اوزکند از سمت مشرق وارد دره پهناور فرغانه می‌شوند بصورت رود عظیمی درمی‌آید. ایالت فرغانه به مسافت دویست میل بلکه بیشتر در شمال و جنوب قسمت علیای آن رود امتداد دارد.<sup>۱</sup> هنگامی که رود سیحون بسمت مشرق میگذرد نهرهای متعدد در ضمن عبور از فرغانه بآن می‌پیوندد، از جمله رودخانه خرشان و رودخانه اورست و رودخانه قبا همچنین رودخانه جدغل که شاید مطابق رودخانه نرین امروز باشد.

رود سیحون پس از عبور از کنار باروی اخسیکت، کرسی ایالت، به خجند میرسد و در اینجا است که از ایالت فرغانه بکلی خارج میشود. سپس بسمت شمال پیچیده از جانب راست آن دو رودخانه که یکی را ایلاق و دیگری را ترک میگویند بآن ملحق میشود و از حدود باختری ولایت ایلاق و چاچ می‌گذرد.

از آن پس سیحون به روستاهای اسپجاب می‌رسد و بصحرای غز و ترک وارد میشود و پس از عبور از این صحراها آب آن بچندین نهر منشعب شده به شمال شرقی دریای آرال میریزد. جغرافی نویسان عرب گویند رود سیحون مانند رود جیحون قابل کشتی رانی است و طول مدت یخبندان سیحون در زمستان بیشتر از جیحون است و کاروانها در این مدت از روی آن میگذرند و اندازه آن معادل دو سوم جیحون است.<sup>۲</sup>

ایالت فرغانه که تا زمانهای اخیر به خان نشین خوقند معروف بود اکنون

۱ - باین جهت است که «نرین» طولترین منابع رود «سیر» است ولی اعراب آنرا رود اصلی نمی‌شمردند.

۲ - ابن حوقل ۳۹۲، ۳۹۳، مقدسی ۲۲، یاقوت: جلد سوم ۲۱۰، مستوفی ۲۱۵، حافظ ابرو ۳۳، جهان نما ۳۶۰، ابوالغازی ۱۳، ۱۸، ۲۹۰.

بدستور دولت روسیه رسماً بهمان نام سابق که فرغانه باشد خوانده میشود. کرسی این ایالت در اوائل قرون وسطی شهر اخیسیکت بود که این خردادبه و دیگران آنرا شهر فرغانه نامیده‌اند و در ساحل شمالی رودسیحون واقع بود و خرابه‌های آن هنوز معلوم و مشخص است. در قرن دهم هجری که بابر حکومت فرغانه را داشت این شهر که دومین شهر آن ایالت بود بنام اخیسی که مخفف اخیسیکت است نامیده‌میشد و در آن موقع کرسی ایالت اندیجان بود.

ابن حوقل درباره شهر اخیسیکت گوید شهری پهناور است، دارای قهندز و مسجد جامع و دارالاماره و زندان و حومه‌ای بزرگ. وسعت شهر داخلی یک میل مربع است و در آن نهرهای جاری و استخرهای متعدد وجود دارد. هم‌شهر داخلی و هم حومه آن دارای بازارها هستند و گرد حومه آن باروئی کشیده شده است. خود شهر پنج دروازه دارد: دروازه کاسان، دروازه مسجد جامع، دروازه رخانه، دروازه دیگری که اسم آن درست ضبط نشده و ممکن است «بختر» خوانده شود و دروازه آخرین موسوم به دروازه مردقشه. شهر را باغستانی در بر گرفته که تا دو فرسخ امتداد دارد و چون از جیحون عبور میکرد دند در سمت جنوبی آن سرغزارها و کشتزارهای بسیار وجود داشت.

ظاهر آدر خلال جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه در آغاز قرن هفتم اخیسیکت نیز مانند بسیاری دیگر از شهرهای فرغانه دستخوش ویرانی گردید و اندکی بعد فتنه مغول این آشفستگی و ویرانی را بحد کمال رسانید و از آن پس مرکز ایالت به اندیجان انتقال یافت. در زمان امیر تیمور شرف‌الدین علی یزدی آنرا بنام اخیسیکت یا اخیسیکت ذکر نموده و چنانکه گفتیم در زمان بابر بنام اخیسی معروف بوده است.<sup>۱</sup>

۱ - ابن خردادبه ۳۰، اصطخری ۲۳۳، ابن حوقل ۲۹۳، ۲۹۴، مقدسی ۲۷۱، قزوینی: جلد دوم ۱۵۶، شرف‌الدین علی یزدی: جلد اول ۴۴۱، جلد دوم ۶۳۳.

نقشه روسی که Schuyler در کتاب ترکستان چاپ کرده اخیسی را یاد نموده: جلد اول، صفحه ۲۲۶، و محل آنرا اندکی در جنوب باختری نمناکان جدید معین کرده است. کث یا کاکت که در آخر بعضی از نامها آمده بهمان معنی قند یا کنت است و این هر دو در آخر اسامی بعضی از اماکن آسیای مرکزی دیده میشوند و در ترکی بمعنی «شهر» هستند. (بقیه پاورقی در صفحه ۵۰۹)

اندیگان ( اندیجان امروز ) را چنانکه حمدالله مستوفی گوید کیدو پسر زاده او گتای در نیمه دوم قرن هفتم کرسی ایالت فرغانه قرار داد. اسم اندگان یا اندکان جزء شهرهایی که ابن حوقل در قرن چهارم آنها را نام برده است آمده و یاقوت هم آنرا یاد کرده ولی در هیچیک از کتابهایی که مرجع ماست تفصیلی درباره این شهر داده نشده است. شرف‌الدین علی یزدی هم در ضمن جنگهای امیر تیمور چند بار از این شهر اسم برده است. از کتابهای مسالک چنین برمیآید که شهر قبا که در قرن چهارم از شهرهای بسیار مهم بوده در حوالی اندیجان قرار داشته است. قبا بقول اصطخری تقریباً باندازه اخیسیکت و باغستانش حتی از باغستان اخیسیکت پهناورتر بود. قلعه‌ای محکم داشت که مسجد جامع در وسط میدان آن بود و ربضی داشت که مقر حاکم و زندان در آنجا بود. ربض را حصار از هر سو در بر گرفته بود و چندین بازار معمور داشت.<sup>۱</sup>

در نیمه راه میان اخیسیکت و قبا شهر «اشتیقان» واقع بود دارای مسجد جامعی در بازار، و در خاور قبا شهر اوش که در قرن چهارم نقطه بسیار مهمی بود جای داشت. در قلعه اوش بر حسب معمول قصر حاکم و زندان واقع و گرد آن دیواری کشیده شده بود. ربض هم باروئی داشت که تا دامنه کوه کشیده میشد با سه دروازه که موسوم بودند به باب الجبل و باب الماء و باب مغکده. مسجد جامع آن در میدانی بزرگ، میان بازار، قرار داشت. چندین نهر زمین‌های شهر را آبیاری میکرد و در مجاورت شهر کوهی بود که بر قلعه آن پادگانی استقرار داشت تا شهر را از هجوم طوائف ترک آگاه و حراست کند. آنطرف «اوش» شهر اوز کند شرقی‌ترین شهرهای فرغانه واقع بود که باندازه دو سوم اوش وسعت داشت. اوز کند در میان ولایتی خرم و حاصلخیز واقع بود و قلعه‌ای با باغستانها و نیز ربضی با بازارهای پر متاع داشت که بازرگانان در آنجا بسوداگری مشغول بودند. رودخانه‌ای جلو

یاقوت هم این مطلب را بخوبی در جلد اول معجم البلدان صفحه ۳۰۴ آورده است. مثلاً رجوع کنید به «نورکات» یعنی دیوار نو در خوارزم صفحه ۴۹۷.

۱ - اصطخری ۲۳۳، ابن حوقل ۲۹۴، ۲۹۵، مقدسی ۲۸۲، مستوفی ۲۲۸، یاقوت: جلد اول ۲۷۵، جلد چهارم ۲۴، شرف‌الدین علی یزدی: جلد دوم ۶۳۳.

یکی از دروازه های شهر سیگندشت و ربض را دیواری احاطه کرده بود که چهار دروازه داشت و مسجد جامع آن در میان بازار واقع بود.

آن قسمت از فرغانه را که در جنوب رود سیحون بود ولایت نسیا یا نسائییه میگفتند که بر حسب پستی و بلندی زمین آن بدو قسمت میشد: نسائییه بالا و نسائییه پائین. نسائییه بالا در میان کوه ها جای داشت. در نسائییه پائین شهر کوچک مرغنیان (مرغیلان جدید) واقع بود که مسجد جامع آن در بازار جای داشت. در سمت باختر مرغنیان شهر رشتان واقع بود که در قرن چهارم از شهرهای بزرگ محسوب میشد و مسجد جامع زیبایی داشت. اما نام خوقند که در زمانهای اخیر مرکز فرغانه شد و خان نشین فرغانه بنام آن موسوم گردید فقط بر حسب اتفاق در جمله شهرهای نسائییه بالا با اسم خواکند یا خواقند ذکر گردیده است.

خجنده اولین شهر فرغانه در طرف باختر و سر راهی که از سمرقند میآید در ساحل چپ سیحون و یک فرسخ در جنوب آن ربض کند واقع بود. خجنده در کناره آن رود کشیده شده و بسیار کم عرض بود با یک قلعه و یک زندان. مسجد جامع در داخل شهر و قصر فرماندار در میدان ربض قرار داشت. ابن حوقل خجنده را شهری بسیار قشنگ شمرده گوید اهالی این شهر قایقها و کشتی هائی دارند که بوسیله آنها روی رود سیحون سفر می کنند.

ربض کند را بقول قزوینی کند بادام نیز می گفتند چون بادام آن فراوان بود و یک نوع بادام بوست نازک داشت که وقتی آنرا در دست می فشردند مغز آن از پوست جدا میگردد.<sup>۱</sup>

از شهرهای سرزمین شمالی فرغانه یعنی جانب راست سیحون در ازمنه قدیم اطلاعات زیادی در دست نیست. مقدسی شهری را بنام وانکت ذکر کرده گوید شهر یست دارای مسجد جامع و بازارهای نیکو. از کتابهای مسالک چنین معلوم میشود که این شهر در هفت فرسخی باختر اخسیکت و یک فرسخی کنار رود

۱ - اصطخری ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۷، ابن حوقل ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، مقدسی ۲۶۲، ۲۷۲، ۳۴۵،

یاقوت: جلد اول ۴۰۴، ابوالفداء ۴۹۸، قزوینی: جلد دوم ۳۷۲.

سیحون قرار داشته و از سرز ایلاق دور نبوده است. در شمال وانکت در وسط کوهستان شهر خیرلم یا خیلیم از ولایت میان رودان واقع بود که مسجد جامع قشنگ و بازارهای نیکو داشت. در شمال آنهم شهر شکت یا سکت بود و بقول مقدسی گردو در آنجا چنان فراوان بود که هزاردانه آن بیک درهم فروخته میشد. مسجد جامع آن نیز در بازار قرار داشت.

شهر قاسان هنوز باقی است و همچنانکه جغرافی نویسان قدیم گفته اند در ولایتی موسوم بهمین اسم واقع است. یاقوت درباره این شهر گوید قلعه ای محکم دارد و جلو در قلعه رودخانه ای عبور میکند که نزدیک اخسیکت به رود سیحون ملحق میگردد. در سمت شمال این شهر ولایت جدغل بود که مرکز آن اردلانکت خوانده میشد و در خاور آن ولایت کردان قرار داشت که مرکز آن شهر نجم بود. مقدسی چند شهر دیگر را نیز بطور مختصر ذکر نموده که متأسفانه در تعیین محل آنها توفیقی حاصل نکرده ایم.<sup>۱</sup>

در باختر فرغانه ولایت چاچ است که چنانکه سابقاً گفتیم در جانب راست یعنی شمال خاوری رود سیحون قرار دارد. خرابه های موسوم به «تاشکند کهنه» امروز محل شهری را که اعراب شاش و ایرانیان چاچ مینامیدند و در قرون وسطی بزرگترین بلاد ماوراء سیحون بوده نشان میدهد. شهر چاچ را بنکت نیز میگفتند<sup>۲</sup> مانند بسیاری دیگر از بلاد ماوراء النهر که دارای دو اسم بود یک اسم ایرانی و یک اسم تورانی.

چاچ در قرن چهارم چند بار و داشت بدین ترتیب که گرد شهر داخلی وارگ (قهنندز) متصل به آن یک بارو کشیده شده بود و پس از آنها ربض داخلی نیز باروئی داشت و بعد از این بارو ربض دیگری وجود داشت دارای باغها و کشتزارها و گرد این ربض نیز باروئی دیگر کشیده بودند و بالاخره از همه بزرگتر باروئی

۱ - اصطخری ۳۳۴، ۳۴۷، ابن حوقل ۳۹۶، مقدسی ۲۷۱، ۲۷۲، یاقوت: جلد چهارم

۲ - شاید این ناشی از تصحیف اسم بیکت باشد. یاقوت هم این اسم را یاد کرده است:

(جلد اول ۷۴۶).

بود مثل باروی شهر بخارا که تمام ولایت را حفظ میکرد و بشکل نیم دایره ای ساحل رود ترك را از سمت خاور و سیحون را از سمت باختر گرداگرد چاچ بهم متصل مینمود. در ارگ که متصل بشهر داخلی بود دارالاماره و زندان قرار داشت و این ارگ دارای دو در بود که یکی بطرف شهر و دیگری بطرف ربض باز میشد. مسجد جامع روی باروی ارگ بود. شهر داخلی یک فرسخ در یک فرسخ مساحت داشت. و دارای چندین بازار و سه دروازه بود: دروازه ابوالعباس، دروازه کش که بطرف جنوب یعنی بسمت جاده ای که از سمرقند میامد باز میشد و دروازه جنید. باروی ربض اولی ده دروازه داشت (که مقدسی فقط هشت تایی آنها را ذکر نموده) و ربض دومی مشتمل بر هفت دروازه بود که این حوقل آنها را اسم برده است. بازارهای شهر چاچ در ربض داخلی واقع بود و چندین نهر و قنات از میان شهر میگذشت و باغها و درختان را سیراب میکرد.

باروی بزرگ در نزدیکیترین نقطه خود تا شهر یک فرسخ از دروازه ربض خارجی فاصله داشت. این بارو در سمت خاور از کوهی موسوم به کوه سابلغ در ساحل رودخانه ترك شروع گردیده جلگه پهناور قلاص را دربر میگرفت. این بارو را عبدالله بن حمید برای حفظ چاچ از تاخت و تاز ترکهای شمال بنا کرده بود. بفاصله یک فرسخ پشت این بارو خندقی عمیق بود که از کوه سزبور واقع در کنار رودخانه ترك تا کنار سیحون بسمت باختر امتداد پیدا میکرد. جاده ای که از شمال چاچ به اسبیجاب می رفت جلو دروازه آهنین از این بارو عبور میکرد.

در اوائل قرن هفتم ضمن لشکر کشی های سلطان محمد خوارزمشاه قسمتی از چاچ خراب شد. سپس فتنه مغول آنچه را که در زمان خوارزمشاه از خرابی خلاصی بود دستخوش همان ویرانی و مصیبتی کرد که بروزگار شهرهای دیگر رسید ولی ظاهراً خرابی این شهر دیر نپائید و بسرعت گرد و غبار فلاکت از پیشانی آن زدوده شد و در قرن هشتم که امیر تیمور و لشکریان وی بدان شهر فرود آمدند محلی با اهمیت بود. شرف الدین علی یزدی در ضمن اخبار جنگهای امیر تیمور این شهر را بنام های چاچ، شاش و تاشکنت مکرر ذکر کرده است. ظاهراً کلمه تاشکنت را

که در زبان ترکی بمعنی شهر سنگی است ساکنین ترك زبان آن ناحیه از نام « شاش » گرفته و تحریف کرده باشند. این شهر بهمین نام امروز مرکز ترکستان روس است.<sup>۱</sup>

رودخانه ترك که امروز به رودخانه چرچک موسوم است و از جنوب خاوری چاچ میگذرد، چنانکه این حوقل گوید، از کوههای جدغل در شمال رودخانه نرین و از منطقه ترك نشین خرنخ که آنرا بسکام نیز می نامند برمیخیزد. در جنوب این رودخانه رودخانه دیگری کم و بیش به موازات آن میگذشت و موسوم بود به رودخانه ایلاق و امروز آنرا رودخانه ایگرن می گویند. بلافاصله زیر ملتقای این رود به سیحون شهری بود بنام بناکت، دوسین شهر ناحیه چاچ که آنرا بناکت هم می گفتند، و ایرانیان آنرا « فناکت » مینامیدند. این شهر در قرن چهارم فاقد قلعه و بارو بود و مسجد جامع آن در بازار جای داشت و در جانب راست سیحون جائیکه راه خراسان از سمرقند به چاچ از رود سیحون میگذشت واقع بود. فناکت تا قرن هفتم که بدست چنگیز خراب شد شهری بسیار مهم بود. پس از یک قرن و اند یعنی در سال ۸۱۸ شاهرخ نواده امیر تیمور بتجدید عمارت آن همت گماشت و از این رو به شاهرخیه موسوم شد و بهمین نام شرف الدین علی یزدی مکرر آنرا ذکر کرده است.

راهی که از بناکت در جهت شمال به چاچ میرفت از شهر چینانجک عبور میکرد. این شهر در کناره جنوبی یعنی ساحل چپ رودخانه ترك دو فرسخ بالای ملتقای آن به سیحون واقع بود و اگرچه در قرن چهارم هجری بارو نداشت ولی شهر بزرگی بود و خانه هایش از چوب و خشت ساخته شده بود. در جانب دیگر رود سیحون یعنی در غرب آن یک منزلی چینانجک سر راه چیزک شهر دینکرد واقع بود. این حوقل درباره آن گوید قریه ایست از مسیحیان (نسطوری). در جانب دیگر رودخانه ترك و اندکی بسمت باختر در زاویه ای زیر ملتقای این رود به رود

۱ - قدامه ۲۷، ابن حوقل ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، مقلسی ۲۷۶، قزوینی: جلد دوم ۳۶۲، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۶.



سیحون شهری بود بنام اشتورکث یا اشترکث ( بمعنی شهر شتر ) که باروئی مستحکم داشت . این شهر هم قاعده<sup>۱</sup> باید در حمله مغول از میان رفته باشد زیرا می بینیم که در اواخر قرن هشتم در محل آن شهر چیناس که هنوز موجود است و شرف الدین علی یزدی مکرر آنرا نام برده بنا شده است . ابن حوقل و مقدسی متجاوز از بیست شهر دیگر را در ولایت چاچ نام برده ولی خصوصیات آنها را ذکر نکرده اند و بهمین جهت نمیتوان امروز محل آنها را پیدا کرد ، گویانکه در قرن چهارم تمام این ناحیه که ایلاق در جنوب آن و اسپججاب در شمال آن قرار داشته پراز جمعیت بوده و دهکده های بزرگ و شهر مانند داشته است .<sup>۱</sup>

ولایت ایلاق در جنوب رودخانه ایلاق و شمال پیچ بزرگ رود سیحون زیر خجنده واقع و کرسی آن موسوم بود به « تونکت » . این ولایت متصل به چاچ و مشتمل بر قریب بیست شهر مهم بود که ابن حوقل و بعضی جغرافی نویسان دیگر بذکر آنها پرداخته اند . محل این شهرها تا کنون معلوم نشده است و متأسفانه حتی محل تونکت کرسی آن ولایت هم نامعلوم است . تونکت ، چنانکه ابن حوقل گوید ، در کنار رودخانه ایلاق تقریباً هشت فرسخی چاچ واقع و باندازه نصف چاچ بود<sup>۲</sup> . این شهر یک قهندز و یک شهر داخلی داشت که گرد آن ربض و باروئی بود . در داخل ارگ دارالاماره و جلو در ارگ زندان و مسجد جامع قرار داشت . بازارها هم در داخل شهر و هم در ربض یافت میشد و آب روان در هر دو جا بسیار بود و آبادیها و شهرها از چاچ تا ایلاق بهم پیوسته بود . ابن حوقل نام آن شهرها را ذکر نموده ولی متأسفانه محل آنها را امروز نمیتوان یافت . یکی از آنها شهر پر جمعیت «خاشت» است ( که آنرا خاش و خاس یا خاص هم نوشته اند ) . این شهر مجاور معدن های نقره در کوهستان ایلاق در سرز فرغانه بود . در قرن چهارم چنانکه ابن حوقل ذکر

۱ - اصطخری ۳۲۸ - ۳۳۰ ، ۳۳۶ ، ۳۴۵ ، ابن حوقل ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ، ۴۰۵ ، مقدسی ۲۶۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، شرف الدین علی یزدی : جلد اول ۱۰۱ ، جلد دوم ۲۳۶ .  
۲ - در پاره ای از نسخه ها تونکت را اشتیاحاً بصورت « توکت » نوشته اند . رجوع کنید به اصطخری ۳۳۱ حاشیه C. برای اطلاع از مسافت چاچ تا تونکت رجوع کنید به : اصطخری ۳۴۴ ابن حوقل ۴۰۴ .

نموده ضرابخانه ای داشت که در آنجا سیم و زر سکه میزدند و شهر در میان دهکده های بسیار جای داشت .<sup>۱</sup>

در شمال چاچ و جانب راست رود سیحون بسمت خاور ناحیه یا اقلیم پهناور اسپججاب قرار گرفته و کرسی آن هم بهمین نام موسوم بود . مقدسی در قرن چهارم در حدود پنجاه شهر معروف را در این استان نام برده است که امروز فقط محل چندتای از آنها را ممکن است پیدا کرد .

محل شهر اسپججاب با شهر سیرام کنونی تطبیق میشود که در هشت میلی خاوری چمکنت در کنار رودخانه اریس ( بدم رود ) از شعبه های جانب راست سیحون واقع بود . این شهر بگفته ابن حوقل باندازه یک سوم چاچ و شامل یک ارگ و یک شهر داخلی و یک ربض بود که هر کدام بارویی داشتند و محیط باروی ربض بیک فرسخ میرسید . اسپججاب در میان جلگه ای قرار داشت و فاصله آن تا نزدیکترین کوه بسه فرسنگ بالغ میشد و باغستانی شاداب و خرم شهر را در آغوش گرفته بود . شهر اسپججاب چهار دروازه داشت و جلو هر دروازه رباطی ساخته بودند . در شهر و ربض بازارهای جداگانه وجود داشت . مقر حکمران و عمارت زندان و مسجد جامع در شهر بود . مقدسی از بازار کرباس فروشان ( سوق الکرایس ) معروف آنجا که اجاره بهای دکانهای آن بمصرف امور خیریه میرسید و ماهی هفت هزار درهم ( تقریباً ۳۰۰ پوند ) میشد اسم برده است . چنین بنظر میرسد که اسم شهر اسپججاب پس از حمله مغول به « سیرام » تغییر یافت و شرف الدین علی یزدی در ذکر جنگهای امیر تیمور آنرا باین اسم جدید ذکر نموده است .

چمکنت یا چمکت که شرف الدین علی یزدی مکرر از آن اسم برده است  
۱ - اصطخری ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۵ ، ابن حوقل ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۴۰۴ ، مقدسی ۲۶۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ .  
۳ - مقدسی ۲۶۲ - ۲۶۴ ، Schuyler در کتاب ترکستان ( جلد اول صفحه ۷۵ ) معتقد است که شهر اسپججاب همان چمکنت است ولی این درست نیست زیرا در تاریخ رشیدی آمده است که سیرام همانست که کتب قدیم آنرا اسپججاب نوشته اند . متن فارسی تاریخ رشیدی ، ورقه ۱۰۵ نسخه خطی موزه بریتانیا شماره Add24090

نیز ظاهراً با شهری که مقدسی آنرا جموکت نوشته یکی است. مقدسی گوید جموکت شهری بزرگ و بسیار مستحکم است بایک مسجد جامع و ربضی که بازارهای پررونق دارد.<sup>۱</sup>

در ساحل خاوری سیحون بلافاصله زیر ملتقای رودخانه چمکت به رود سیحون شهری درمعبور سیحون وجود داشت که اول موسوم بود به باراب یا فاراب و بعدها به اترار موسوم گردید. امیر تیمور در سال ۸۰۷ هنگامیکه تدارک فتح و تسخیر چین را میدید درین شهر جان سپرد.

فاراب یا باراب هم بر شهر و هم بر ولایت آن اطلاق می شد و گاهی کرسی ولایت اسپبجانب نیز محسوب می گردید. ربض آن در قرن چهارم بنام «کدر» نیز موسوم بود. مقدسی گوید باراب شهری بزرگ است و هفت هزار تن جمعیت دارد با مسجد جامع و بازارهایی بزرگ و با روی مستحکم و ارگ، و در انبارهایش کالای فراوان انباشته است. کدر نیز مسجد جامعی داشت و شهری نوینباد بود. بگفته قزوینی شهر فاراب در اراضی باتلاقی و نمکزار جای داشت. ابونصر فارابی که بسال ۳۳۹ وفات یافت و بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام قبل از ابن سیناست درین شهر بدنیا آمد، ولی بگفته ابن حوقل زادگاه ابونصر فارابی شهر کوچک «وسیج» در دوفرسخی فاراب است که مسجد جامعی در بازار دارد. یک قرن بعد فاراب اترار نامیده شد و در اوایل قرن هفتم بیاد غارت لشکریان مغول رفت ولی پس از اندکی دوباره آباد شد و در سرای اترار بود که امیر تیمور مرد.<sup>۲</sup>

نیمه راه بین سیرام و اترار شهر ارسبانیکت یا سبانیکت واقع بود. مقدسی درباره آن گوید شهری نیکوست دارای باروئی مستحکم، مسجد جامع در شهر داخلی

۱ - اصطخری ۳۳۳، ابن حوقل ۳۸۹، مقدسی ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۵، شرف الدین علی یزدی:

جلد اول ۱۱۶، جلد دوم ۶۳۳، ۶۳۶.

۲ - ابن حوقل ۳۹۰، ۳۹۱، مقدسی ۲۷۲، ۲۷۳، قزوینی: جلد دوم ۴۰۵، ابوالفداء ۴۹۳، ابن بطوطه: جلد سوم ۲۳، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۱۶۶، ۲۷۵، جلد دوم ۶۴۶، ابن خلکان شماره ۷۱۶ صفحه ۶۳. میان فاراب یا باراب (اترار) که در کنار رود سیحون است و فاریاب جوزجان که بآن باراب هم میگویند (رجوع کنید به صفحه ۴۵۱) اشتباه و اختلاط بسیار واقع میشود.

قرار دارد و خانه ها در ربض. ولایت پیرامون سبانیکت موسوم بود به کنجیده. یفاصله یک روز راه در شمال اترار در ساحل راست سیحون شهری بود بنام «شاوغر» که مقدسی آنرا محلی بزرگ با روستائی پهناور با روئی مستحکم و مسجد جامعی در بازار شمرده است. جغرافی نویسان اخیر از شاوغر اسم نبرده اند ولی با ملاحظه موضع آن با «یسی» که شرف الدین علی یزدی مکرراً آن اسم برده است تطبیق میشود. این شهر هنوز بنام «حضرت ترکستان» که یکی از اولیاء الله طوائف قرغیز است و در آنجا بخاک سپرده شده باقی است. این شخص بقول شرف الدین علی یزدی شیخ احمد یسی نام داشته و از احفاد محمد بن حنفیه فرزند حضرت علی بن ابیطالب، ع، بوده است. این شیخ در اوائل قرن ششم هجری در آن شهر وفات یافت و در آخر قرن هشتم بفرمان امیر تیمور بر سر تربت او بارگاهی باشکوه ساختند که هنوز باقی است و زیارتگاه مردم آن سامان است.

یفاصله یک روز راه در شمال یسی، یعنی شاوغر، شهری بود بنام سوران یا صبران که هنوز باقی است و در قرن چهارم یکی از ثغور، یعنی دژهای مرزی، برای جلوگیری از طوائف غز بود. در دوران صلح بازرگانان غز باین محل آمده به تجارت با مسلمانان میپرداختند. مقدسی گوید سوران شهری بزرگ است دارای هفت قلعه و بارو. یکی پشت دیگری. مسجد جامع در شهر داخلی و ربض آن داخل بارو هاست. شرف الدین علی یزدی، جائیکه از لشکرکشی های امیر تیمور سخن میراند، مکرراً از صبران اسم میبرد. یاقوت ارگ آن شهر را که در محل مرتفعی ساخته شده و مشرف بر اطراف شهر بود وصف کرده است.<sup>۱</sup>

از جمله آبادیهای کنار رود سیحون که شرف الدین علی یزدی چند بار از آن اسم برده ولی جغرافی نویسان قدیم عرب از آن ذکر نکرده اند یکی «سغناق» است که این مورخ آنرا کرسی قبچاق شمرده و در بیست و چهار فرسخی شمال

۱ - ابن حوقل ۳۹۰، ۳۰۱، مقدسی ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۴، یاقوت: جلد سوم ۳۶۶، شرف الدین

علی یزدی: جلد اول ۴۶۶، ۵۵۷، جلد دوم ۹، ۶۳۶، ۶۴۲، Schuyler در کتاب «ترکستان»: جلد اول ۷۰. کلمه ای که باید سوران یا صبران نوشته شود اشتباهاً در دفترنامه شرف الدین علی یزدی بصورت «صیران» چاپ شده است.

اترار واقع بوده است. در شمال سغناق شهر «جند» قرار داشت که جغرافی نویسان قدیم و یاقوت آنرا یکی از شهرهای بزرگ مسلمان نشین ترکستان و ماوراء سیحون بشمار آورده اند. این شهر را در آغاز قرن هفتم لشکریان مغول بکلی ویران ساختند. دریاچه آرال نیز غالباً بنام دریای جند خوانده میشد. در این ناحیه، دو منزلی مصب رود سیحون کرسی منطقه غزنشین واقع بود که اعراب آنرا قریه الجدیدة نامیده اند و بعدها بزبان ترکی آنرا ینگگی شهر یعنی تازه شهر که بمعنی همان قریه الجدیدة است گفتند.<sup>۱</sup>

در هشتاد میلی شمال خاوری سیرام یعنی اسپیجاب خرابه های طراز نزدیک شهر کنونی «اولیه اتا» واقع است. طراز یا الطراز در اوائل قرن چهارم نقطه ای بسیار مهم بود و ابن حوقل آنرا مرکز تجارت سوداگران مسلمان ترک زبان خرلیخیه شمرده است. مقدسی گوید طراز باروئی مستحکم و خندقی عمیق باغهای بسیار دارد. رودخانه طراز جلویکی از دروازه های جلویکی از دروازه های چهارگانه شهر میگذشت و مسجد جامع آن در بازار بود. قزوینی گوید طراز از لحاظ خوب صورتی مردمان آن چه زن و چه مرد زبانزد است و آب و هوایی خوش و زمینی حاصلخیز و خرم دارد.

از جمله بلاد ترك درصد میلی خاور طراز برکی یا میرکی (مرکه جدید) بود. مقدسی درباره آن گوید شهری متوسط و مستحکم است دارای ارگ و مسجد جامعی که در زمان قدیم کلیسای مسیحیان نسطوری بوده و عمیدالدوله فائق یکی از امرای آل بویه در قرن چهارم پشت دیوار شهر رباطی ساخته است. مقدسی از کولان در یک منزلی غرب میرکی مقابل طراز نیز اسم برده. این محل دهکده ای بزرگ بود، بارو و مسجد جامع داشت و محلی با اهمیت محسوب میشد.<sup>۲</sup>

۱ - ابن حوقل ۳۹۳، ابوالفداء ۴۸۹، یاقوت: جلد دوم ۱۲۷، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۲۷۹، ۲۷۵. درباره خرابه های جند رجوع کنید به کتاب ترکستان تألیف Schyler: جلد اول صفحه ۶۲.

۲ - ابن حوقل ۳۹۰، ۳۹۱، مقدسی ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۵، قزوینی: جلد دوم ۳۶۵، ابوالفداء، Schuyler در کتاب ترکستان: جلد دوم ۱۲۰.

در پایان این فصل مناسب است یادآور شویم که ابوالفداء چندین شهر را بعنوان مراکز ترکان نام برده که امروز نمی توان محل صحیح آنها را بدست آورد. یکی از آنها «بلاساغون» است که در قرن چهارم و پنجم کرسی خان نشین های ترکستان بود و ابن اثیر هم در تاریخ خود بتفصیل از آن سخن رانده است ولی اکنون محل صحیح آن معلوم نیست. ابوالفداء بطور اجمال گفته است نزدیک کاشغر در ماوراء سیحون جای دارد. خرابه های شهر «مالخ» که در زمان سلطنت جغتای پسر چنگیز پایتخت وی بود حوالی کولجه قدیم در کنار رودخانه ایله پیدا شده است.

شرف الدین علی یزدی به موضع این شهر اشاره ای کرده و از رودخانه های ارتش و تلاس نیز نام برده است. متأسفانه خصوصیات این شهرها ذکر نشده و از تمام این شهرها از قبیل کاشغر و ختن و بارکند و قنات دیگر که در مرز چین واقع بوده اند در مراجع ما جز بطور اتفاقی و ضمن مطالب دیگر ذکری بمیان نیامده و آنچه هم درباره آنها ذکر شده خالی از هر گونه فایده جغرافیائی قابل استفاده است.<sup>۱</sup>

در کشورهای و ایالت های سواحل رود سیحون صنایع متنوع و مهمی وجود داشت و عمده صادرات آنجا غلام و کنیز بود. مقدسی گوید از دیزک «جیسک» در ایالت اشروسنه نمد و کلبه های خوب صادر میکنند. صادرات طبیعی ایالت فرغانه زر و سیم و فیروزه و زئبق و آهن و مس همچنین نشادر و نفت و قیر بود که از معادن آنجا استخراج میگردد. سنگهای آسیاب که از فرغانه بخارج میفرستاده میشد همچنین زغال سنگ که معمولاً بمصرف سوخت میرسید نیز معروف بود و از باغستان آن شهرستان انگور و گلابی و فندق صادر میگردد بعلاوه عطرهائی که از گل سرخ و بنفشه می گرفتند. از چاق پارچه های نازک سفید و شمشیر و سلاحهای دیگر و افزارهای آهنین و برنجین مثل سوزن و مقراض و دیگ صادر میشد. زین هائی که از پوست کیمخت، یعنی پوست گورخر، میساختند همچنین کمان و ترکش و پوست دباغی شده و سجاده های خوب و عبا های رنگارنگ نیز صادر میگردد. از ولایت

۱ - ابوالفداء ۵۰۵، شرف الدین علی یزدی: جلد اول ۴۸۵، ۴۹۴، جلد دوم ۲۱۸، ۲۱۹.

چاچ برنج و کتان و پنبه صادر میشد و از طراز درسزمین ترکان پوست بز میآوردند. اسب و اشتر ترکستان نیز همواره شهرت خاص داشته‌اند.<sup>۱</sup>

درباره راههای این ایالات گوئیم: دنباله‌شاهراه بزرگ خراسان از سمرقند بطرف شمال از رود سغد عبور می‌کرد و در اشروسنه به‌زاسمین میرسید و در آنجا دو شاخه میشد، راه دست چپ به چاچ و سیحون سفلی و راه دست راست به سیحون علیا و فرغانه میرفت. از زاسمین راهی بود که مستقیماً به چاچ میرفت و در بناکت از سیحون عبور می‌کرد. راه دیگری از سمرقند خارج شده از دیزک عبور میکرد و از صحرا گذشته به وینکرد میرسید، از آن پس از سیحون گذشته به شترکت میرفت و در اینجا با راهی که از بناکت به چاچ می‌آمد تلاقی می‌کرد. از چاچ راهی بود بسمت شرق تا تونکت کرسی ایالت ایلاق و راه دیگری بسمت شمال تا اسپجانب و در آنجا دو شاخه میشد: یک راه در جهت غربی به فاراب (اترار) میرفت برای عبور از سیحون و آنجا نیز بسمت شمال در طول ساحل راست سیحون بالا میرفت تا به صبران میرسید. راه دست راست بطرف خاور از اسپجانب به طراز و از آنجا به برکی یا سیرکی آخرین شهر ترکستان مسلمان نشین در قرن چهارم منتهی میشد. از این جا ابن خردادبه و قدامه منزلگاههای آنرا که در بیابان بود تا نوشنجان علیا در مرز چین که شاید همان ختن باشد ذکر نموده‌اند.<sup>۲</sup>

راهی که به فرغانه میرفت و در زاسمین از شاهراه خراسان جدا میشد چنانکه

۱ - ابن حوقل ۳۹۷-۳۹۸، مقدسی ۳۲۵ قزوینی: جلد دوم ۴۰۵.

۲ - ابن خرداد به ۲۹، ۲۶، ۲۳، ۲۰، ۲۰۳، ۲۰۶، اصطخری ۳۳۵-۳۳۳، ۳۴۳-۳۴۶، ابن حوقل ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳-۴۰۵، مقدسی ۳۴۱-۳۴۳. متأسفانه حمدالله مستوفی راههای ماوراء جیحون را ثبت نکرده است.

برای راه ختن و چین رجوع کنید به ماده «سد یا جوج و مأجوج» از پرفسور دگویه در Mededeeling der Koninklijke Academie Amsterdam در سال ۱۷۸۸ صفحه ۱۰۳ و برای راهی که عبدالرزاق سفیرشاهرخ به چین بین سالهای ۸۲۲ و ۸۲۵ رفت و برگشته به متن سفرنامه او بفارسی و ترجمه آن بقلم دکتر مر در Notices et Extraits مجلد چهاردهم جز اول صفحه ۳۸۷ همچنین به تعلیقات Yule در کتاب Cathay and the Way thither صفحه ۱۹۹، ۲۰۹ رجوع کنید.

گفتیم از ساباط عبور میکرد. در ساباط راه بسمت بونجکت، کرسی استان اشروسنه، می‌پیچید و از آنجا به خجند در کنار رود سیحون رسیده بموازات ساحل جنوبی سیحون بالا میرفت تا به احسیکت کرسی ایالت فرغانه، آنجا که باید از رود سیحون عبور کنند، میرسید. اصطخری و ابن حوقل فواصل راهها را از احسیکت بشهرهای مختلفی که در شمال سیحون علیا بود و ابن خردادبه و قدامه هم فواصل راههایی که از فرغانه بسمت خاور اوش میگذشت و به اوزکند میرسید ذکر کرده‌اند، بعلاوه مقدسی یادداشت‌هایی از راه اوزکند در داخل خاک ترکستان تا مرزهای چین برداشته که مشکل است درصدد تحقیق از آنها برآمد ولی اوهم مثل ابن خرداد به و قدامه آخرین منزلگاه را نوشنجان علیا با برخان دانسته که دور نیست همان ختن باشد.<sup>۱</sup>

۱ - ابن خرداد به ۲۹، ۳۰، ۳۰، ۳۰، قدامه ۲۰۷-۲۰۹، اصطخری ۳۳۵-۳۴۳، ۳۴۷-۳۴۹، ابن حوقل ۳۹۸،

۳۹۹، ۴۰۳-۴۰۵، مقدسی ۳۴۱، ۳۴۲

## ضمائم

- ۱ - ایاتی از شاهنامه مربوط به برخی اعلام جغرافیائی  
مذکور در این کتاب
- ۲ - استخراجی از حدود العالم مربوط به اعلام جغرافیائی  
ایران
- ۳ - تعلیقات
- ۴ - فهرست اعلام جغرافیائی
- ۵ - فهرست نامهای اشخاص و اقوام
- ۶ - فهرست موضوعی مواد کتاب
- ۷ - فهرست کتب

## ابیاتی از شاهنامه

آب زره :

چو آمد بنزدیک آب زره گشادند گردان میان از زره  
( ج ۳ - گذشتن کیخسرو از آب زره )

آذرآبادستان ( آذربایجان ) :

همه گرد کن خواسته هر چه هست  
همی تاز تا آذر آبادگان  
آل ( محلی است در خراسان ) :

چو آل و چو مخزوم و چون دشت گل  
بخوبی نمود آنچه بودش بدل  
( ج ۴ - نامه یزدگرد بمرزبانان طوس )

آمل :

ز آمل بیاید به گرگان کشید  
همه درد و رنج بزرگان کشید

\*\*\*

به آمل همه بندگان تواند  
به ساری پرستندگان تواند

آسوی :

ز کشتی همه آب شد نا پدید  
بیامد پس لشکر افراسیاب  
بپایان آسوی لشکر کشید  
بر اندیشه رزم بگذشت از آب

( ج ۲ )

ایورد ( باورد ) :

میان سرخس است باورد طوس  
ز باورد بر خاست آوای کوس

اردبیل :

سپاهی بد از بردع و اردبیل  
از ارمینیه نیز چندی سپاه  
همی رفت با نامور خیل خیل  
همی تاخت چون باد با پور شاه

( ج ۴ - آگاهی خسرو از کور شدن هرمز )

## اردشیرخره :

وزان پس به بازارگان گفت شاه  
نشست تو در خره اردشیر  
بدو گفت کای شاه بیدار زی  
ز بازارگانان منم کار زی  
( جلد ۴ - رفتن خسرو سوی روم )

## اروند :

بهاران بدی او به اروند دشت  
برین گونه چندی برو برگذشت  
( برگشتن هرمز از ستکاری بدادگستری )

## اسیجاب ( سیجاب )

یکی لشکر آراست افراسیاب  
ز دشت سیجاب تا رود آب  
( ج ۱ - باز آمدن افراسیاب به ایران )

## اسکندریه ( اسکندری ) :

چو بردند او را به اسکندری  
بهاسون نهادند صندوق اوی  
جهان را دگرگونه شد داوری  
زمین شد سراسر پر از گفتگوی  
( ج ۳ - سپری شدن روزگار اسکندر )

## اصطخر :

زسالی به اصطخر بودی سه ماه  
که شهری خنک بود و روشن هوا  
که کوتاه بودی شبان سیاه  
از آنجا گذشتن ندیدی روا  
( برگشتن هرمز از ستکاری بدادگستری )

## اصفهان ( سپاهان )

سه مه با حریفان بدی اصفهان  
پس آنکه سپاهان به گودرز داد  
هوای خوش و جایگاه مهان  
( برگشتن هرمز از ستکاری بدادگستری )  
ورا گاه و فرمان گودرز داد  
( باز آمدن کاس به ایران زمین )

## الان ( الانا ) :

ز دریا براه الانا کشید  
به آزادگان گفت ننگ است این  
یکی مرز ویران و بیکار دید  
که ویران بود بوم ایران زمین  
( ج ۴ - گوشمالی دادن انوشیروان الانیانرا )

## البرز :

قباد گزین را از البرز کوه  
من آوردم اندر میان گروه

## اندراب :

دگر طالقان شهر تا فاریاب  
همیدون بیخش اندرون اندرآب  
( ج ۳ - نامه پیران به گودرز )

## انطاکیه :

یکی شهر فرمود نوشیروان  
بکردار انطاکیه چون چراغ  
بزرگان روشنندل و شادکام  
شد آن زیب خسرو چو خرم بهار  
بدو اندرون کاخ و آب روان  
پراز گلشن و کاخ و میدان و باغ  
ورا زیب خسرو نهادند نام  
بهشتی پر از بوی و رنگ و نگار

## ایاس :

به ایاس و خلیخ همی بر گذر  
بکش هرچه خواهی بکین پدر  
( ج ۳ - باز آمدن گشتاسب به بلخ )

## بابل :

سکندر سپه سوی بابل کشید  
بسر بر یکی ابر تاریک بود  
هوا شد ز گرد سپه نا پدید  
بکیوان توگویی که نزدیک بود  
( ج ۳ - لشکر کشیدن سکندر سوی بابل )

## بامیان :

دگر پنج شهر است تا بامیان  
دگر مرز ایران و جای کیان

## بخارا :

سپاه از بخارا چو پران تذرو  
بیک هفته آمد سوی شهر مرو  
( ج ۵ - برانگیختن ماهوی سوری بیژن را بجنگ یزدگرد )

## بردع :

از ایشان برزم اندرون نیست باک  
چه مردان بردع چه یک مشت خاک

## بست :

ز گرگان بیامد سوی راه بست  
سوی نیمروز آمد از راه بست  
پر آژنگ رخسار و نا تندرست  
همه روی گیتی زدشمن بشست  
( ج ۴ - رفتن اسکندر از چین )

## بطام :

به آسوی و راه بیابان مرو  
زمین بود یکسر چو پر تذرو

چنین تا به بسطام گرگان رسید تو گوئی زمین آسمان را ندید  
( ج ۴ - فرستادن خاقان دختر خود را نزد انوشیروان )  
بغداد :  
سپه را ز بغداد بیرون کشید سرا پرده نو به هامون کشید  
بلخ :  
رسیدم به بلخ و به خرم بهار همی شادمان بودم از روزگار  
ز من چون خبر یافت اسفندیار شیه شد بجام اندرش روشن آب  
بلوچستان ( بلوچ ) :  
ز گفتار دهقان بر آشفت شاه بسوی بلوچ اندر آمد براه  
چو آمد بنزدیک آن برزکوه بگردید گرد اندرش با گروه  
بدانگونه گرد آمد اندر سپاه که بستند برمار و بر مور راه  
بشد ایمن از رنج ایشان جهان بلوچی نماند آشکار و نهان  
( ج ۴ - گوشمالی دادن انوشیروان بلوچیان را )  
بیکنند :  
ورا نام کندز بدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی  
کنون نام کندز به بیکنند گشت زمانه پر از بند و اورند گشت  
( ۲ - آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران )  
سپهبد ز بیکنند بیرون کشید دمان تالب رود جیحون رسید  
پارس :  
وگر بیم داری ز خسرو بدل دل از پارس وزطیسفون بر گسل  
( خواستن بهرام چو بنی سرداران ایران را )  
پل نهروان :  
پس من کنون تا پل نهروان بیاورد لشکر چو کوه گران  
( ج ۴ - رسیدن خسرو نزد پدر )  
همی راند نا کار دیده جوان برین گونه تا بر پل نهروان  
جهرم :  
من این دشت جهرم چو دریا کنم ز خورشید تابان ثریا کنم  
( آمدن بهرام گور در جهرم )

یکی نامور بود نامش تباک ابا آلت و لشکر و رای پاک  
که بر شهر جهرم بد او پادشا جهاندیده با داد و فرمانروا  
سر او را خجسته پسر بود هفت چو آگه شد از پیش بهمن برقت  
بیامد ز جهرم سوی اردشیر ابا لشکر و کوس و با دار و گیر  
چو چشمش بروی سپهبد رسید زاسب اندر آمد چنان چون سزید  
( یاری کردن تباک با اردشیر )  
جیحون :  
کنون تالب رود جیحون تراست بلندی و پستی و هامون تراست  
ز چین تا به جیحون سپاه من است جهان زیر فر کلاه من است  
چاچ :  
گر از چاچ پی را نهی پیش رود بنوک سنانت فرستم درود  
( نامه خوشنواز به پیروز )  
ز چاچ و سمرقند تا ترک و سغد بسی بود ویران و آرام جغد  
( ج ۴ - باز کشیدن نوشیروان از گرگان )  
چرم :  
همان به که سوی کلات و چرم برانیم باسیم و زر و درم  
زیکسو بیابان بی آب و نم کلات از دگر سو و راه چرم  
سه روزش درنگ آید اندر چرم چهارم براند ز شیپور دم  
بگفت و بفرمود تا بگذرند بسوی کلات و چرم ره برند  
چیچست :  
سپاهی گزین کرد از آزادگان بیامد سوی آذر آبادگان  
دو هفته بر آمد بفرمان شاه دما دم به لشکر گه آمد سپاه  
سوی راه چیچست بنهاد روی همی راند پیچان دل و راهجوی  
( ج ۴ - راندن خسرو لشکر را بسوی آذر آبادگان )  
حلب :  
سواران ایران چو سیصد هزار حلب را گرفتند یکسر حصار



به پیش سپه کننده ای ساختند  
به کنده به بستند بر شاه راه

خراسان:

فرستاده چون در خراسان رسید  
بگفت آن که فرمان پرویز بود  
خراسان ترا دادم آباد کن  
مگر تا نباشی جز از دادگر  
بدرگاه مرد تن آسان رسید  
که شاهی جوان بود و خونریز بود  
دل زیر دستان ما شاد کن  
میاویز چنگ اندرین را گذر  
( فرستادن بهرام برادر خود نرس را به خراسان )

خر:

فرستاده گفت ای خرد مند شاه  
بمرز خزر من شدم باژ خواه  
( ج ۲ - خواستن قیصر باژ ایران از لهراسب )

خلخ

چو ارجاسب از خلخ آمد به بلخ  
همه زندگانی شد از رنج تلخ  
( ج ۳ - بردن پشتون تابوت اسفندیار را )

خوارزم:

نگهدار آن مرز خوارزم باش  
همیشه کمر بسته رزم باش  
( ج ۲ )

دامغان:

وز آنجا سوی دامغان برکشید  
یک هفته آنجا بیاسود شاه  
همه راه زر و درم گسترید  
همان دید پیلان و اسب و سپاه  
( ج ۳ - بازگشتن کیخسرو از توران به ایران )

دجله:

اگر پهلوانی ندانی زبان  
بتازی تو اروند را دجله خوان

دریای چین:

ز خرگاه تا پیش دریای چین  
ترا بخشم و گنج ایران زمین  
( ج ۳ - بردن جاماسب اسفندیار را نزدگشتاسب )

دریای روم:

چو آمد بنزدیک دریای روم  
سپاهش گرفته همه مرز و بوم  
( ج ۲ - بردن زریر پیام سهراب به قیصر )

دماوند:

بیاورد ضحاک را چون نوند  
بکوه دماوند کردش به بند  
( ج ۱ - بند کردن فریدون ضحاک را )

دیلمان:

سپاهی بیامد ز هر کشوری  
ز گیلان و از دیلمان لشکری  
ز کوه بلوچ و ز دشت سروچ  
گرازان برفتند گردان لوچ  
همه پاك و با هدیه و با نثار  
به پیش سراپرده شهر یار  
( ج ۴ - کشیدن نوشیروان از گرگان سوی طیسفون )

ری:

نگه کن که شهری بزرگ است ری  
نشاید که کویند پیلان به پی  
( فرستادن خسرو مرزبان را به ری )

\*\*\*

بسی شهر خرم بنا کرد وی  
سوی پارس آنگاه بنهاد روی  
چو صد ده بنا کرد برگرد ری  
چو چنگ زمانه رسید اندروی  
ریوند کوه ( نوند )

شندیم که روزی گو پیلتن  
بجائی کجا نام او بد نوند  
یکی سور کرد از در انجمن  
بدو اندرون کاخهای بلند  
کجا آذر برز برزین کنون  
بدان جا فروزد همی رهنمون  
( ج ۲ - داستان جنگ هفت گردان )

زابستان:

ز زابستان هم ز ایران سپاه  
بدار و بیوش و بیارای مهر  
هر آنکس که آیند ز نهار خواه  
نگه کن بدین گرد گردان سپهر

وزم:

فروتر که از دشت آموی وزم  
همیدون به ختلان در آید بهم  
( ج ۳ - نامه پیران به گودرز )

ساری:

چنین تا بشهر بزرگان رسید  
ز ساری و آمل به گرگان رسید

سیدکوه:

سراسر سید کوه بفروختی  
پرستنده دژ همی سوختی

سپهبد بسوی سبد کوه شد	بیامد دسان و بی اندوه شد
بسوی سبد کوه بنهاد روی	همی شد چو شیر ژیان کینه جوی
سپید دژ:	
دژی بود کش خواندندی سپید	بدان دژ بد ایرانیان را امید
مرخی:	
دگر سوسرخس و بیابان به پیش	گله کرده بردشت آهو و میش
سغد:	
بفرسو تا کوس با کر و نای	زدند و فرو هشت پرده سرای
بخارا و سغد و سمرقند و چاچ	سبیحاب و آن کشور و تخت و عاچ
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ	بهانه نجست و فریب و درنگ
سمرقند:	( پیمان کردن سیاوش بر افراسیاب )
یکی پهلوان بود گسترده گام	نژادش ز طرخان و بیژن بنام
نشستش بشهر سمرقند بود	در آن مرز چندیش پیوند بود
سمنگان:	
چون نزدیک شهر سمنگان رسید	خبر زو بشاه و بزرگان رسید
یکی دخت شاه سمنگان منم	ژ پشت هژبر و پلنگان منم
سنگر ( سگر، زاس الکلب، سگار ):	( ج ۱ )
بترسید بیدادگر شهر یار	فرستاد نامه به سام سوار
به سگسار مازندران بود سام	نخست از جهان آفرین برد نام
شوشتر:	( ج ۱ - برگشتن نوذر از آئین منوچهر و بر راه آوردن سام او را )
یکی رود بد پهن در شوشتر	که ماهی نکردی براو برگذر
بکار اندر آمد یزانوش مرد	بسه سال آن پل تمامی بکرد
چو شد پل تمام او زششتر برفت	سوی خان خود روی بنهاد تفت

شیراز:	
سپهبد خود و لشکرش ساز کرد	بزد کوس و آهنگ شیراز کرد
خود و نامداران پرخاشجوی	سوی شهر شیراز بنهاد روی
ورا بود شیراز تا اصفهان	که داننده خواندیش مرز مهان
صقلاب:	( داستان بابک و سامان )
ز چین و ز صقلاب و از هند و روم	ز ویرانه گیتی و آباد بوم
همانا نمانده است یک جانور	که بر جنگ ما بر نبسته کمر
طالقان:	( ج ۲ - رسیدن فریبرز به کوه هماون )
سوی طالقان آمد و سرو رود	سپهرش همی داد گفتی درود
وزان پس بیامد به نزدیک بلخ	نیازرد کس را به گفتار تلخ
طراز:	
با آواز گفتند کای سرفراز	ستوده به چین و به هند و طراز
طرخان:	
یکی پهلوان بود گسترده کام	نژادش ز طرخان و بیژن بنام
طوس:	
یکی نامه بنوشت دیگر به طوس	پراز خون دل و روی چون سندروس
طیسفون:	
همی راند غمگین سوی طیسفون	پر از درد دل دیدگان پر ز خون
عموریه:	
بیامد ز عموریه تا حلب	جهان شد پراز جنگ و شور و جلب
فرات:	
برود فرات اندر آمد سپاه	گریزان برفتند از آن رزمگاه
قادیسیه ( قادیسی ):	( ج ۳ - رزم دارا با اسکندر )
که از قادیسی تا لب رود بار	زمین را بیخشیم با شهریار
بزرگان که در قادیسی با من اند	درشت اند و برتازیان دشمن اند

قم:

دگر بهره زو بد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان

قنوج:

یکی گفت این شاه روم است و هند ز قنوج تا پیش دریای سند

کابل:

سواری بکردار آذرگشسب ز کابل سوی شام شد با دو اسب

کرخ:

زگردان بغداد و مردان کرخ به پیش سپه با کمانهای چرخ  
بدان تا همی تیر باران کنند هوا را چو ابر بهاران کنند

کرمان:

ز کرمان چو پیروزگرد و سوار ز شیراز چون سام و اسفندیار  
یکا یک به خسرو نهادند روی سپاه و سپهد همه شاه جوی

کشمیر:

ز کشمیر تا پیش دریای چین برو شهر یاران کنند آفرین  
(ج ۱ - اندر ستایش سلطان محمود)

کشمیهن:

سپهد ز کشمیهن آمد به مرو شد از تاختن باد پایان چو غرو  
به مرو اندر از چینیان بس نماند بکشتند و از جنگیان کس نماند

کلات:

بسوی کلات است آهنگشان ندانم کجا او فتد جنگشان  
دلیران دژ دار مردی هزار بسوی کلات اندر آمد هزار

کندز:

جهانجوی پر دانش افراسیاب به کندز نشسته بخورد و بخواب  
نشست اندر آن شهر از آن کرده بود که کندز فریدون بر آورده بود  
بر آورد در کندز آتشکده همه زند و استا بزر آزرده  
(ج - آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران)

کوسان (کوس):

کجا کز جهان کوس خوانی همی جز این نیز نامش ندانی همی  
(ج ۱)

کوه اسپند:

بخون نریمان کمر را ببند برو تازیان تا بکوه سپند

کوه قاف:

وزین مرز پیوسته تا کوه قاف بخسرو سپارم ای جنگ و لاف  
(ج ۳ - نامه پیران به گودرز)

گرمان:

ازین گونه لشکر به گرگان کشید ز گرگان به ساری و آمل شدند  
در و دشت یکسر همه بیشه بود دل شاه ایران پر اندیشه بود  
ز هامون بکوهی بر آمد بلند یکی تازی بی بر نشسته سمند  
سوی کوه و آن بیشه ها بنگرید گل و سنبل و آب و نخجیر دید  
(گشتن نوشیروان گرد پادشاهی خویش)

گلزریون:

وزان روی گیو و فرنگیس شاه شدند شتابان بریدند راه  
چنین تا به نزدیکی ژرف رود رسیدند با جوشن و درع و خود  
بنش ژرف و پهناش کوتاه بود بدان رفتن مرد گمراه بود  
بد آن آب را نام گلزریون بدی در بهاران چو دریای خون  
رسیدند بر آب گلزریون شهنشاه را گیو شد رهنمون  
(آمدن پیران از پی خسرو)

گناباد (گنابد):

دو سالار هر دو ز کینه بدرد همی روی برکاشتند از نبرد  
یکی سوی کوه گنابد برفت یکی سوی ریبد خرابید تفت  
(ج ۲ - برگشتن ایرانیان و تورانیان از جنگ)

گنگ:

چو کیخسرو آمد بگنگ اندرون سری پر ز تیمار و دل پر ز خون  
(ج ۳ - رسیدن کیخسرو به گنگ)

نا :

ز گرگان بیاسد ز شهر نسا یکی رهبری پیش او پارسا

نهروان :

بفرمود تا کوس بیرون برند درفش بزرگی بهامون برند  
سپاهی بکردار کوه گران همیرا نند گستاخ تا نهروان  
( آگاهی یافتن بهرام از کور شدن شاه هرمزد )

نیابور (نابور) :

از آن جایگه برکشیدند کوس ز بهر نشابور شد سوی طوس

نیمروز :

ز روم و زهند آنکه استاد بود وز استاد خویشش هنر یاد بود  
از ایران و از کشور نیمروز همه کاردانان گیتی فروز

هاماوران (یمن) :

بیاوردم از بند کاوس را همان گیو و گودرز و هم طوس را  
بایران کشیدم ز هاماوران همان پهلوانان و نام آوران  
( ج - ۲ ستودن رستم پهلوانی خود را پیش اسفندیار )

هرات (هری) :

یکی پیر بد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری  
جهاندریده ای نام او بود باخ سخندان و با فر و با برز و شاخ

هروم (بردع) :

بفرمود تا فیلسوفی ز روم برد نامه نزدیک شهر هروم

هماون (کوه) :

کمر بسته ام پیش ایرانیان که نگشادم از بند هرگز میان  
بکوه هماون ز جوشن تنم بیخست و نبود ایچ پیراهنم  
( ج - ۲ - عهد خواستن طوس برای خود )

هند :

همی باژ خواهد زهند و زروم ز جائی که گنج است و آباد بوم

یکی لشکری سوی گرگان کشید که گشت آفتاب از جهان ناپدید

گوزگانان :

دگر گوزگانان فرخنده جای نهادست نامش جهان کدخدای  
( ج - ۳ - نامه پیران به گودرز )

ماچین :

اگر در بنبد بدده سال شاه خورش هست چندان که دارد سپاه  
وگر خواند از چین و ماچین سوار بیاید برش نامور صد هزار

مازندران :

که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد  
که در بوستانش همیشه گل است بکوه اندرون لاله و سنبل است  
هوا خوش گوار و زمین پرنگار نه سرد و نه گرم و همیشه بهار  
( ج - بر تخت نشستن کیکاوس و آهنگ مازندران )

ماوراءالنهر (ازا «ورا» رود) :

اگر پهلوانی نسدانی زبان (ازا) ورا رود را ماورالنهر خوان

مداین :

یکی لشکری از مداین براند که روی زمین جز بدریا نماند  
زمین کوه تا کوه یکسر سپاه درفش جهاندار بر قلب گاه

مرو :

وزان روی بهرام شد تا به مرو بیاراست لشکر چو پر تدر و

مروارود :

ببستند آذین به بیراه و راه بجائی که بگذشت راه و سپاه  
سوی طالقان آمد و مرو رود جهان پر شد از ناله نای و رود  
( ج - ۳ بازگشتن کیخسرو از توران به ایران )

مکران :

بیامد چو نزدیک مکران رسید ز لشکر جهاندریده ای برگزید  
بر شاه مکران فرستاد و گفت که با شهریاران خرد باد جفت  
( ج - پیام دیگر خسرو بشاه مکران )

هیرمند :

چو از دیده‌گه دیده بانش بدید سوی زابلستان فغان برکشید  
که آمد سواری سوی هیرمند سواران بگرد اندرش نیز چند

یمین :

شه روم و هندوستان و یمین همه نامه کردند زی پیلتن  
بر این دین به را بیاراستند از این دین گزارش همی خواستند  
( ج ۳ - فرستادن گشتاسب اسفندیار را بگرد جهان برای دین زردشت )

۲

## اصطخر اچی از حدود العالم

آباده ، بردنکان ، چاهک

شهرکهایی اند میان اصطخر و کرمان منزل کاروان .

آمل

شهری است عظیم و قصبه طبرستان است و او را شهرستانی است با خندق بی باره  
و از گردوی ریض است و مستقر ملوک طبرستان است و جای بازرگانان است .

ازیرا رک : دارکان

اردویل

قصبه آذربادگان است شهری عظیم است و گردوی باره است و شهری سخت  
و بسیار نعمت بود اکنون کمترست و مستقر ملوک آذربادگان است و از وی جامه های برد  
و جامه های رنگین خیزد .

اساباد ، کرمانشاهان ، مرج

شهرکهایی اند برره حجج انبوه و آبادان و با نعمت .

استراباد

شهری است بر دامن کوه نهاده با نعمت و خرم و آبهای روان و هوای درست  
و از وی جامه های بسیار خیزد از ابریشم .

اسطهبانات ، ماشکانات

شهرکهایی اند ببرا کوه نهاده کم مردم و با کشت و برز بسیار و نعمت .

اصطخر

شهری بزرگ است و قدیم و مستقر خسروان بوده است و اندر وی بناها و نقشها  
و صورتها قدیم است و او را نواحی بسیارست و اندر وی بناهاست عجیب که آنرا مزکت  
سلیمان خوانند و اندر وی سیب باشد نیمه ای ترش و نیمه ای شیرین و اندر کوه وی معدن  
آهن است و اندر نواحی وی معدن سیم است .

انه

شهرکی است بر کران دریا جای کشتی بانان و جای بازرگانان .

انار ، بهره ، کته ، میبد ، نایین

شهرکهایی اند سردسیر با نعمت بسیار برحد میان پارس و بیابان .

بهم آ باد و مزینان

دو شهر است خرد بر راه ری و اندروی کشت و برز بسیارست.

بوژگان ، خایمند ، سنگان ، سلومذ ، زوزن

شهرکهای اند از حدود نشابور و جایهای بسیار با کشت و برزند و ازین شهرکها

کریاس خیزد .

یسوک ، رایتمان ، لارندان

شهرکهای اند از حدود ارکان با نعمت فراخ و هوای خوش .

پارس

ناحیتی است که مشرق وی ناحیت کرمان است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب رود طاب است که میان پارس و خوزستان بگذرد و بعضی از حدود سپاهانست و شمال وی بیابان پارس است از کرگس کوه و اندر وی شهرهای بسیارست و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان بوده است و سردان این ناحیت مردمانی اند سخن دان و خردمند و اندر کوههای وی معدنهایست و از وی جاسهای گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه و آب گل و آب بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلیویها و گلیمهای با قیمت خیزد و از وی هرچه بدریا نزدیکست گرمسیرست و هرچه بد بیابان نزدیکست سردسیرست و اندروی کوهها و معدنهایست و اندروی آتشکده های گران است قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند و بیشترین شهرهای پارس را کوهست بنزدیک وی .

پاسبان ، دورق

شهرکهایبست آبادان و خرم و توانگر و با نعمت بسیار و بر لب رود نهاده .

نمستان رک : دارکان

پریم

قصبه این ناحیت [ دیلمان ] است و مستقر سپهبدان بلشگر گاهی است بر نیم فرسنگ از شهر و اندر وی مسلمانان اند و بیشتر غریب اند و پیشه ور و بازرگان زیرا که مردمان این ناحیت جز لشگری و برزیگر نباشد و بهر پانزده روزی اندر وی روز بازار باشد .

پسا

شهری است خرم و بزرگ و او را قهندزست و ریض است و جای بازرگانان است و با خواسته بسیارست .

کارم رک : رم

قرهیز ، کندر ، ینابد ، فون ، کری

شهرکهای اند از حدود کوهستان است و نشابور با کشت و برز بسیار .

اوهر

شهرکی است بپرکوه نهاده و با آبهای بسیار جایی بسیار کشت و مردمانی آهسته .

اهر

قصبه میمدست .

اهواز

شهری است سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست ازین خرم تر با نعمتهای بسیار و نهادی نیکوی و مردمانی زرد روی و گویند که هرکه باهواز مقیم شود اندر خرد وی نقصان افتد و همه طیبی که آنجا بری از هوای وی بوی او برود .

ایده

شهری است با سواد های سخت خرم و آبادان و با نعمت و خواسته بسیار و بر

لب رود نهاده و از وی دیبهای بسیار خیزد و دیبای پرده مکه آنجا کنند .

ایرج رک : سمیران

بافت و خیر

دو شهر کند آبادان و بسیار نعمت .

بالو رک : حیره

بجیربگان رک : حیره

برد سیر ، جزرود

دو شهرک است بر راه هری و کوهستان با نعمت بسیار و مردم کم .

برد تکان رک : آباه

برقوه

شهری است با نعمت سخت بسیار و درحوالی وی تلهاست بزرگ از خاکستر .

بروگرد

شهرکی است کم مردم و بسیار کشت و برز و بیراکوه نهاده است .

بستکان رک : دارکان

بسطام

شهریست بر دامن کوه بحدود گرگان پیوسته جایی بسیار نعمت .

بصنی

شهریست خرم و با خواسته و پرده های نیکو که همه جهان ببرند از آنجا خیزد .

بیم

شهری است با هوای تندریست و اندر شهرستان وی حصاریست محکم و از جیرفت

بهترست و اندر وی سه مزکت جامع است .

بهره

آخر شهر کرمان است و بر کرانه بیابان نهاده و از آنجا بیستان روند .

توز  
شهری است اندر میان دو رود نهاده و مردم بسیار و توانگر و همه جاهای توزی  
ازینجا برند.  
تون رک : ترشیر  
جاجرم  
شهرکی است بر راه گرگان بر سرحد و بارکده گرگان است.  
جتزود رک : بردسیر  
جرمکان ، سینگان ، خوجان ، راویبی  
شهرکهایند با کشت و برز بسیار و آبادان و اندر میان کوه و دشت نهاده و این  
همه از حدود نشابور است.  
جزیره خارک  
اندر جنوب بصره و میان بصره و خارک پنجاه فرسنگست و اندرو شهر است بزرگ  
و خرم سر او را خارک خوانند بنزدیک او سروارید یابند مرتفع و با قیمت.  
جزیره کبودان  
اندر دریای ارسینیه یک جزیره است بر او یک دهست آنرا کبودان خوانند جایی  
با نعمت است و مردم بسیار.  
جزیره لافت  
اندر شهری خرمست سر او را لافت خوانند و اندرو کشت و برزست و نعمت بسیار  
و آبهای خوش و از همه جهان به بازرگانی به آنجا روند و این جزیره برابر پارسست .  
جزیره وال  
برابر پارسست و اندرو دههای بسیارست و با نعمت و جای منزل کشتی است.  
چهرم  
شهر است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد .  
جویگان  
شهرکیست خرم و کم مردم .  
جویم  
شهرکیست خرم و با نعمت و از شیرازست .  
جیرفت  
شهری است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ است و جایی آبادان و بسیار نعمت  
و ایشانرا رودی است تیز همی رود بانگ کنان و آب وی چندان است که شست آسیا بگرداند  
و اندر جویها این خالک زر یابند .  
چالوسی رک : نائل  
چاهک رک : آباه

حیره ، بجیر بکان ، بانو ، مهرا  
شهرکهایند از حدود گور بسیار نعمت و آبادان و با آبهای روان .  
خارک رک : جزیره خارک  
خان لنجان  
شهرکی است خرم و بسیار نعمت .  
خمیص ، ماهان .  
شهرهایی است با نعمت بسیار و هوای درشت .  
خراسان  
ناحیتی است مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان  
است و بعضی بیابان کرگس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غوز و شمال وی  
رود جیحون است .  
خزر رک : دریای خزر  
خسروگرد رک : سجزوار  
خضاباد رک : کاهون  
خلیج پارس  
از حد پارس برگردد با پهنای اندک تا بحدود سند .  
خوار  
شهرکیست از ری آبادان  
خواش ، رقلیف  
دو شهرک اند میان سند و میان کرمان اندر بیابان نهاده .  
خوجان رک : جرمکان  
خوزستان  
ناحیتیست مشرق وی پارس است و حدود سپاهان و جنوب وی دریاست و بعضی  
از حد عراق و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط و شمال وی  
شهرهای ناحیت جبالست و این ناحیتیست آبادان و بسیار نعمت تر از هر ناحیتی که بدو پیوسته  
است و اندر وی رودهای عظیم و آبهای روانست و سوادهای خرم است و کوههای با  
منفعتست و از وی شکر و جامهای گوناگون و پردها و سوزن کردها و شلواربند و ترنج  
شمامه و خرما خیزد و مردمان این ناحیت مردمانی اند بسود و زیان و بخیل  
خوی و .....  
شهرکهایند خرد و بزرگ خرم و با نعمت و مردم و خواسته و بازرگانان بسیار  
و ازین شهرکها زیلویهای قالی و غیره و شلواربند و چوب بسیار خیزد .  
خیر ، کردیان  
دو شهرکند آبادان و با کشت و برز بسیار از پسا .  
خیز رک : هزار

## داراگرد

شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای بدو از وی مویابی خیزد که بهمه جای جهان جایی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سیاه و سرخ و زرد و هر رنگی و ازو خوانها کنند نیکو افتد.

دارچین رك : ده کور

دارکان ، تستان ، بستگان ، ازیرا ، مریرکان ، سنان  
شهرکهایی اند از میان پساو داراگرد .

## دامغان

شهریست با آب اندک و بر دامن کوه نهاده و مردمانی جنگی و از وی دستارها شراب خیزد با علمهای نیکو .

درکان رك : رودان

## دریای اوزن

اندرپارس بنزدیکی شیراز ماهی شیراز ازین دریاست درازای دوفرسنگ اندرپهنای هشت فرسنگ .

## دریای باسقهری

اندر پارس بنزدیکی شیراز درازای او هشت فرسنگ اندر پهنای هفت فرسنگ از گرد او آبادانی و کم منفعت .

## دریای بجانک

اندر پارس درازای بیست فرسنگ است اندر پهنای پانزده فرسنگ و اندروی نمک بندد و از گرد او جای ددگانست و ازین دریا چشمه‌یی بگشاید بحدود داراگرد و همی رود تا بدریا رسد .

## دریای جنکان

اندر پارس درازای او دوازده فرسنگست اندر پهنای ده فرسنگ و این دریایی با منفعتست و از گرد او آبادانی .

## دریای خزر

این دریا را هیچ خلیج نیست و درازای او چهارصد فرسنگست اندرپهنای چهارصد فرسنگ و از او هیچ نخیزد مگر ماهی .

## دریای زره

بسیستان درازای او سی فرسنگست اندرپهنای هشت فرسنگ .

## دریای کبودان

بارمینیه درازای او پنجاه فرسنگست اندر پهنای سی فرسنگ اندر میان این دریا دهی است کبودان گویند و این دریا را بدان ده باز خوانند و از گرد او آبادانی است و اندرو هیچ جانور نیست از شوری آبش مگر کرم .

## دریای یون

اندرپارس بنزدیکی کازرون درازای او ده فرسنگست اندرپهنای هشت فرسنگ و از گرد او آبادانیست و این دریا را سناغ بسیارست .

## دز سر عماره

شهرکیست اندروی حصاری بر کران دریای اعظم است و جای بازرگانان است .

## دز مهدی

شهریست خرم و آبادان میان عراق و خوزستان بر لب رود نهاده .

دورق رك : پاسبان

دهك رك : كفتار

## ده کور، دارچین

دوشهر کند میان بم و جیرفت آبادان و بانعمت بسیار و ازوی دارچینی خیزد .

## دیرا

شهرکیست بنزدیکی کوه بانعمت بسیار .

## دیلمان

ناحیتیست دیلم خاصه که ازین ناحیت باشد میان طبرستان و جبال و گیلان و دریای خزران نهاده است و این مردمان دو گروه اند یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوهها و شکستگیها و گروهی اندر میان این هر دو قومند .

## رام اورمزد

شهریست بزرگ و خرم و آبادان و بانعمت بسیار و جای بازرگانان بر حد میان پارس و خوزستان .

## رامن

شهرکیست کم مردم و بسیار کشت و برز و ببراکوه نهاده است بزرگست و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و جای بازرگانان و از وی زعفران بسیار خیزد .

## راههر

شهرکیست بر لب رود نهاده و مانی را آنجا کشتند .

راوینی رك : جرمکان

رایکان رك : یسوک

رستم رك : رم

رشت رك : فیلان

رظلیف رك : خواش



رم ، روستا ، رستم ، فرخ ، تارم  
شهرکهایی اند میان داراگرد و حدود کرمان.

رود ارس

از مشرق کوه ارمینیه برود از آنجا که بروم پیوسته است و روی بمشرق کرده  
همی رود تا پرورتان بگذرد و برحد میان آذرباذگان و ارمینیه و میان اران بگذرد تا بدریای  
خزران افتد.

رود خویدان

از ناحیت خویدان بگشاید از پارس و بر مشرق توج بگذرد و میان کنافه و نجیرم  
بدریای اعظم افتد.

رود سردن

از کوه جیلو رود و برود طاب اندر افتد.

رود سکان

اندر پارس و از کوههای روستا رویکان بگشاید و عطف کند و از گرد شهر گور  
اندر گردد و میان نجیرم و سیراف بدریای اعظم افتد.

رود سیرین

از کوه ذنباذ برود از ناحیت باذرنج و میان وایکان و لارندان بگذرد بر حدود  
ارکان بشهر بگذرد میان سینیژ و کنافه بدریای اعظم افتد.

رود شاذگان

از ناحیت باذرنج بگشاید از پارس و برگوشه مغرب از توج بگذرد و بدریای  
اعظم افتد.

رود شوش

از حد کرخه بردارد از شاخی از شاخهای کوه ناحیت جبال و همی رود تا سواد  
شوشتر را و شوش را آب دهد و میان شوش و بندوشاور برود تا بحدود بصری رسد همه  
اندر کشتهها بکار شده باشد.

رود شوشتر

ابتدای او از حدود شهر جبال رود و بر شوشتر و سوق الاربعاء و اهواز و جعی  
و باسیان بگذرد تا بدهنه شیر و حصن دوری رسد آنکه بدریای اعظم افتد.

رود طاب

از کوه جیلو رود که بحدود سپاهان است و بحد میان خوزستان و پارس بگذرد  
و بدریای اعظم افتد.

رود فرواب

از پاری از روستای فرواب رود روی بمشرق نهاده و چون بناحیت اصطخر رسد  
عطف کند و بر مشرق اصطخر اندر رود کر افتد.

رود کر

از حد ازد از روستا کردان رود از پارس و روی بمشرق نهد و همی تا به اصطخر  
بگذرد بر جنوب وی و بدریای بچکان افتد.

رود سرفان

اندر خوزستان که از رود شوشتر بردارد و تا اهواز برود و همه کشتهها را آب  
دهد و آنچه بماند باز رود شوشتر افتد بنزدیکی اهواز.

رود هیرمند

از حد گوزکانان بگشاید از نزدیک غوز بردرغش و تل و بست بگذرد و از گرد  
سیستان اندر آید و بعضی بکار شود و بعضی بدریای زره افتد.

روزان رڪ : نائل

روزان ، درکان

دو شهرست برحد میان پارس و کرمان منزل کاروانست و سردسیرست.

روز بار رڪ : کوهستان ابوغانم.

روز راور

شهرکی است انبوه و بیراکوه نهاده است.

روستا رڪ : رم

روفته رڪ : سمیران

روین رڪ : سورقیان

ری

شهریست عظیم و آبادان و باخواسته و مردم و بازارگانان بسیار و مستقر پادشاه  
جبال آبهای ایشان از کاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و عصاره و روغن و نیبذ  
خیزد و از نواحی او طیلسانهای پشمین نیکو خیزد و محمد زکریا بیشک از آنجا بود  
و تربت محمد بن الحسن فقیه و کسائی بقری هم از آنجا است.

زرقان رڪ : هزار

زرن رود رڪ : سپاهان

زنگار

شهریست بانعمت بسیار.

زوزن رڪ : بوژگان

زاری

شهریست آبادان و بانعمت و مردم و بازارگانان بسیار و از وی جامه حریر و پرنیان  
و خاوخیر خیزد و از وی مازعفران و ماصندل و ماخلاق خیزد که بهمه جهان از آنجا برند.

سامار

شهرکیست خرد هم ازین ناحیت [ دیلمان ] و از وی آهن و سرب و سرب

بسیار خیزد.

## سپاهان

شهری عظیم است و آن دو شهرست و در هر دو منبر نهاده اند و میان ایشان نه فرسنگست و شهری خرم است و بسیار نعمت اندر جبال و او را رودیست که آن را زرن رود خوانند که اندر کشت و برز او بکار شود.

## سیراین

شهریست آبادان و بانعمت.

## سبزوار

شهرکیست خرد برراه ری و قصبه روستای بیه است خسروگره بنزدیک اوست

شهرکیست خرد.

## سپه

شهریست اندر میان بیابان میان نهله و سیستان نهاده و از عمل کرمانست.

## سپید رود

از کوه حویرث رود از ناحیت ارمینیه روی بمغرب و میان گیلان ببرد و اندر

دریای خزران افتد.

سینکان رلك : جرمنکان

سراوان رلك : گیلان

## سرخس

شهریست اندر میان بیابان نهاده و ایشانرا یکی خشک رود است که اندر میان

بازار میگردد و بوقت آب خیز اندرو آب رود و بس و جایی باکشت و برز بسیارست و مردمانی قوی ترکیب اند و جنگی و خواسته ایشان شترست.

## سروان

شهرکیست و او را ناحیتی خرد است که الین خوانند و گرمسیرست و اندر وی

خرما خیزد و جایی استوارست.

## سلماس

شهرکیست خرم و آبادان و از وی شلوار بندهای نیکو خیزد.

سلمند رلك : بوژکان

## سمنان

شهرکیست خرم و آبادان و از وی میوهها خیزد بهتر از همه جا.

سمیران ، ایرج ، رفته ، مادزان ، کریم

شهرکهاست از داراگرد آبادان و بانعمت.

سنان رلك : تمستان

سنگان رلك : بوژکان

## سودن

شهریست اندر میان دو رود نهاده جایی است آبادان و خرم و اندر کوه وی

معدن رودست.

سورقیان ، مزروفان ، کسبان ، روین ، خیروفان

شهرهایی اند با چاههای بسیار که آب از آن خورند و کشت و برز بر آب چاه

کنند و نعمتی فراخ و هوایی معتدل.

## سوق الاربعاء

شهریست بر لب این رود [ رود شوشر ] بانعمت بسیار و آبادان.

## سیراف

شهری بزرگست و گرمسیرست و هوایی درست دارد و جای بازرگانانست و بارگاه

پارس است.

## سیرجان

قصبه کرسانست و مستقر پادشاست و شهری بزرگست و جای بازرگانانست

و ایشان از کاریزست و آب روستاهای ایشان از چاهاست و جایی کم درختست.

## سیستان

ناحیتیست قصبه او را زرننگ خوانند شهری باحصارست و پیرامن او خندق آبست.

## سینز

شهریست بر کران دریا با نعمت بسیار و هوای درست و همه جامهای سینیزی

از آنجا برند.

شلنبه رلك : ویه

## شوش

شهریست توانگر و جای بازرگانان و بارکده خوزستانست و از وی جامه و عمامه

خز خیزد و ترنج دست انبوی خیزد و تابوت دانیال پیغمبر علیه السلام آنجا یافتند.

## شیراز

قصبه پارس است شهری بزرگست و خرم باخواسته و مردمان بسیار و دارالملک

است و این شهر را بروزگار اسلام کرده اند و اندروی دو آتشکده است که آنرا بزرگ دارند

و اندر وی یک گونه اسپرغم است سوسن نرگس خوانند برگش چون برگ سوسن است

و میانه چون نرگس .

## طالقان

شهرکیست از ری بدیلیمان نزدیک.

## طبرستان

ناحیتیست بزرگ ازین ناحیت دیلمان و حدش از چالوسست تا حد همیشه و این

ناحیئت آبادان و باکشت و برز و بسیار خواسته و بازرگانان بسیار و طعاشان بیشترین نان برنج است و ماهی و بام خانهاشان همه سفال سرخست از بسیاری باران که آنجا آید بتابستان و زمستان.

طیس مسیان اندر میان کوه و بیابانست و جایی بانعمتست.

طیسین

شهریست گرمسیر و اندرو خرمست و آب ایشان از کاریزست و اندر میان بیابانست.

طوسی

ناحیئت و اندر وی شهر که هست چون طوران و نوقان ، بروغون ، رایگان ، بنواذه و اندر میان کوههاست و اندر کوههای وی معدن پیروزه است و معدن مس است و سرب و سربه و شبه و دیگ سنگین و سنگ فسان و شلوار بند و جورب خیزد و بنوقان سرقد مبارک علی بن موسی الرضاست و آنجا مردمان بز بارت شوند و هم آنجا گورهارون الرشیدست.

طیب

شهریست خرم و آبادان و از وی شلوار بند خیزد سخت نیکو.

عبادان

شهر کیست خرد و آبادان بر کرانه دریا و همه حصیرهای عبادان و حصیرهای سامانی از آنجا خیزد و نمک بصره و واسط از آنجاست.

عسکر مکر

شهریست باسواد بسیار و خرم و آبادان و بانعمت و همه شکرهای جهان سرخ و سپید و قند از آنجا افتد.

فرگرد

شهر کیست خرد مردمان او خداوندان چهارپای اند.

قاین

قصبه کوهستانست و از گرد وی خندق است و او را قهندزست و مزکت جامع و سرای سلطان اندر قهندزست و جایی سردمیرست.

قرقوب

شهریست خرد و آبادان و از وی جامهای سوزن کرد خیزد.

فروین

..... از گرد وی باره و ایشانرا یکی جوی آبت که اندر میان مزکت جامع گذرد و چندانست که بخورند.

قصر شیرین

دهیست بزرگ و باره دارد از سنگ و اندر وی یکی ایوانست از سنگ مرمر

گسترده .

فم شهریست بزرگ و ویران و کشت بسیار و سردمانی شیعی اند.

کارزین

از حدود پساست و اندر وی قهندزی است استوار.

کاریان

شهر کیست از دارا گرد اندر حصاریست صعب و محکم و اندر وی آتشکده ایست که آنرا بزرگ دارند.

کازرون

بنزدیک دریای یونست شهریست بزرگ و آبادان و باخواسته بسیار و اندر وی دو آتشکده است که آنرا بزرگ دارند.

کاشان

شهریست بسیار نعمت و از آنجا دبیران و ادیبان بسیار خیزند و اندر وی کژدم بسیار خیزد .

کاهون ، خشناباد

دو شهر کست خرد و براه پارس .

آردیان رک : خیر

آرمان

ناحیتی است شرق وی حدود سنمست و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت پارس است و شمال وی بیابان سیستانست و این ناحیئت که هرچه بسوی دریاست جایهای گرمسیرست و سردمانی اند اسمر و جای بازرگانانست و اندروی بیابانهاست و از وی زیره و خرما و نیل و نیشکر و پانیذ خیزد و طعاشان ارزنت و هرچه از دریا دورست به بیابان سیستان نزدیکست جایهای سردسیر آبادان بانعمتهای بسیار و تنهای درست و اندر وی کوههای بسیارست و اندر وی معدن زر و سیمست و مس و سرب و مغناطیس .

کرمانشاهان رک : اساباد

کریم رک : سعیران

کری رک : ترشیز

کسبان رک : سورقیان

کشتکجان رک : فیلان

کفتر ، دهک

دو شهر کند بر کوه بارجان و هرچه بر کوه بارجان افتد بدین دوشهرک افتد .

کلار رک : نائل

کنافه

شهریست بزرگ و خرم و جای بازرگانان باخواستههای بسیار و از وی جامهای گوناگون خیزد و در دریای کنافه معدن سرواریدست .

یازده ناحیت است بزرگ چون حالکجال ، نك ، کوتم ، سراوان ، بیلمان شهر ، رشت ، توام ، دولاب ، کهن رود ، استراب ، خان بلی و هرن ناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار و این ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و بانعمت و توانگرت و کارگشت و برز همه زانیشان کنند و سردانشان هیچ کار نیست مگر که حرب .

لارندان رك : یسوك

لافجان رك : سیلان

ایشتر

شهر کیست باهوای درست و بسیار کشت و از وی بندق خیزد .

ماشکانات رك : اسطهپانات

ماهان رك : خبیص

ماهی روبان

شهریست اندر میان آب نهاده چون جزیره جایی خرمست و بارگاه همه پارس است .

مراغه

شهریست بزرگ و خرم و بانعمت و آبهای روان و باغهای خرم و یکی باره داشت محکم پسر بوساج ویران کرد .

مرند

شهر کیست خرد و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و از وی جامهای گوناگون

خیزد پشمن .

مزروقان رك : سوفیان

مربرکان رك : نستان

مزینان رك : بهم آباد

مرفان

شهر کی خرم است بانعمت و اندر وی خرمای تر باشد سخت نیکو .

مغون ، ولاشکرد ، کومین ، بهروکان ، منوکان

شهر کهایی اند خرد و بزرگ و ازین شهرها نیل و زیره و نیشکر خیزد و اینجا بناید کنند و طعاشان گاورس است و ایشانرا خرمای بسیارست و رسم ایشان چنان است که هر خرمایی که از درخت بیفتد خداوندان درخت بر ندارند البته و آن درویشان را بود .

منوب ، بردون

دو شهر کست خرم و آبادان و بانعمت بسیار و کشت و برز .

منوسان رك : مغون

موقان

شهریست و مر او را ناحیتیست بر کران دریا نهاده و اندر ناحیت موقان دوشهر ک دیگرست که هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد و دانکوها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد .

کندر رك : ترشیز

کوتم رك : سیلان

کومش

ناحیتیست میان ری و خراسان بر راه حجاج و اندر میان کوههاست و این ناحیتی آبادان و بانعمتست و مردمانی جنگی و از وی جامه کیس خیزد و میوه هایی که اندر همه جهان چنان نباشد و از آن بگرگان و طبرستان برند .

کوهستان ابوغانم

میان جیرفت و منوگان کوهستانیست آبادان و بانعمت بسیار و آنرا کوهستان ابوغانم خوانند و از مغرب این کوهستان روستاییست که آنرا رودبار خوانند همه بیشه است و درختان و مرغزار .

کوه قارن

ناحیتیست که مر او را ده هزار و چیزی دهست و پادشاهی او را سپهبد شهر یازکوه خوانند و این ناحیتیست آبادان و بیشتر مردم وی گیرکانند و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است .

فرمان

شهریست مر او را ناحیتی بزرگست و سوادی خرم و کشت و برز بسیار و نعمت فراخ و سرحد میان دیلمان و خراسان و مردمانی اند درشت صورت و جنگی و پاك جامه و با مروت و میهمان دار و این شهر بدو نیم است شهرستانست و بکر و آباد و رود هرند کزطوس برود بمیان این هر دو نیمه بگذرد و مستقر پادشاه طبرستان است و از وی جامه ابریشم سیاه خیزد و وقایه و دیبا .

گور

شهر کیست خرم اردشیر بابکان کرده است و مستقر او بودی و از گرد وی باره محکم است و از وی گلاب جوری خیزد که بهمه جهان ببرند و از وی آب طلع و آب قیصوم خیزد که بهمه جهان ببرند و جایی دیگر نباشد و اندر وی چشمه آبت سخت .

گیلان

ناحیتیست جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتیست بر صحرای نهاده میان دریا و کوه و جبال با آبهای روان بسیار و یکی رودیست عظیم سپید رود خوانند میان گیلان برود و بدریای خزران افتد و این گیلان دو گروه اند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشانرا این سوی رودی خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند ایشانرا از آن سوی رودی خوانند اما ازین سوی رودیان را هفت ناحیتیست بزرگ چون لافجان ، مبالجان ، کشکجان ، برفجان ، داخل ، تچن ، چمه و اما آنک از آن سوی رودیان اند ایشانرا

مهرآ : رلك : حیره

لائل ، چالوس ، رودان ، كلار

شهرکهای آند اندرکوهیا و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان ولکن پادشایی دیگرست و پادشای او را استندار خوانند حد وی از حدود ری بکشد و كلار و چالوس برحدیست میان دیلمان خاصه و طبرستان و این چالوس برکنار دریاست و كلار اندرکوهست و از روزان جامه سرخ خیزد پشمین که از وی بارانی کنند و همه جهان ببرند و گلیمهای کیود خیزد که هم بناحیت طبرستان بکارکنند.

ناپین : رلك : انار

نجیرم

شهریست برکران دریا و جای بازرگانانست.

نرماشیر

شهری خرمست و جایی آبادان و بانعمت و جای بازرگانان.

نشابور

بزرگترین شهریست اندر خراسان و بسیار خواسته تر یک فرسنگ اندر یک فرسنگست و بسیار ها مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالارانست و او را تهنذزست و ربض است و شهرستانهاست و بیشتر آب این شهرها از چشمه‌است که اندرزمین بیاورده‌اند و از وی جامهای گوناگون خیزد و ابریشم و پنبه و او را ناحیتیست جدا و آن سیزده روستاست و چهارخان.

ننک : رلك : سیلان

نوبندگان

شهریست خرم و بانعمت و خواسته بسیار.

نوقان : رلك : طوس

نھاوند

شهریست و اندر وی دو مزکت جامع است و جایی بانعمت بسیارست.

واپکان ، کمارج

دو شهرکنند از بشاور خرم و آبادان.

ولاشگرد : رلك : مقون

ویمه ، شلنیه

دو شهرست از حدود کوه دیناوند و اندر وی تابستان و زمستان سخت سرد بود

و ازین کوه آهن افتد.

هرمز

برونیم فرسنگ دریای اعظم است جایی سخت گرم است و بارگه کرمان است.

هزار ، زرقان ، خیز

شهرکهای آند خرم و آبادان و بانعمت.

ینابد : رلك : ترشیز

### تعلیقات

زیر این عنوان به توضیح چند مورد و ثبت چندین فقره از حواشی متن کتاب که متأسفانه در ترجمه از قلم افتاده است اقدام میشود .

۱ - حاشیه مربوط به صفحه ۲۵ : لازم است علت ذکر مراجع بیشتر در حواشی صفحات آینده را ذکر کنیم ، اگر چه محقق دانشجو برین کار خرده نخواهد گرفت . درین مورد یکی از دوراه را می‌بایست انتخاب کنم : یاهمرا ذکر نمایم و یاهیچیک را . مصنفین مسلمان از ایرانی و ترک و عرب چنانکه معلوم است ، بیشتر از همه به نقل نوشته های اسلاف خود پرداخته اند بی آنکه از منقول عه نامی بیاورند . از طرف دیگر هر جغرافی نویسی و مورخی بر آنچه از دیگران ( بدون ذکر مأخذ ) نقل کرده مطالبی نیز از خود افزوده است و غالباً اخبار متفرقی را چنان اقتباس و جمع آوری کرده که برای تعیین محل یا اثبات حقیقتی کافی بوده است .

برای توضیح این مطلب شهر خرقان در ایالت قوس را مثال می‌آورم . خرقان شهر بزرگی نبود و اطلاعات زیادی نیز از آن در دست نیست ولی لازم است میان این خرقان که اکنون در نقشه ها از آن نامی نیست و خرقان واقع در ایالت جبال فرق گذارده شود . اطلاع ما از خرقان قوس منحصر به موضع آن است و برای تعیین محل آن باید : ۱ - به قزوینی مراجعه شود که میگوید خرقان در چهار فرسخی بسطام واقع است و ۱ : یاقوت اضافه می‌کند که شهر مزبور در سر راه استراباد قرار دارد و ۳ : مستوفی میافزاید که خرقان در زمان او قریه مهمی بوده و قبر یکی از اولیاء در آن شهر بوده است و آب فراوان نیز داشته و بنابراین پیدا است که این شهر فقط یک ایستگاه چاباری نبوده و بدین ترتیب ، برای کسب همین اطلاعات مختصر ، لازم است به سه مؤلف رجوع کنیم و به کتابهای آنان در حواشی صفحات اشاره نمایم .

۲ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۴۱ : رجوع کنید به Hakluyt's: Principle Navigations ( Glasgow, 1904 ) جلد ششم صفحه ۶ و جلد پنجم صفحه ۲۷۱ و نیز رجوع کنید به سفرنامه ژان نیوبری .

۳ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۴۲ : رجوع کنید به کتاب پروفوسور شرک موسوم به Die Alte Landschaft Babylonien ( Leyden, 1901 ) .

۴ - سطر ۱۵ صفحه ۴۳ : کلمه ربض بر مجموع خانه‌ها و عمارات واقع در خارج دروازه‌های شهر اطلاق میشد . ما این کلمه را در موارد مختلف به حومه و ناحیه نیز ترجمه کرده‌ایم .

۵ - حاشیه مربوط به سطر ۲۴ صفحه ۴۹ : رجوع کنید به : ابن رسته ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، یعقوبی ۱۳۱ ، قدامه ۱۹۳ ، مقدسی ۱۲۲ ، مسعودی : التنبیه و الاشراف ۱۴۹ ، یاقوت : جلد دوم ۶۷۶ ، ۶۸۳ ، جلد سوم ۳۶۲ ، جلد چهارم ۹۸۰ ، مستوفی ۱۳۹ ، ابن اثیر : جلد ششم ۲۰۷ .

- ۶ - حاشیه مربوط به سطر ۸ صفحه ۴۹ : رجوع کنید به: یعقوبی ۲۲۱، قدامه ۱۴۹، ابن رسته ۱۹۸، یاقوت: جلد دوم ۹۰۳، جلد سوم، ۹۱۸، جلد چهارم ۳۶۱، مسعودی: جلد هفتم ۶۵.
- ۷ - بقیه حاشیه شماره ۵ صفحه ۵۴: علت دور افتادن آبادان از ساحل فیض دجله آنست که درین جا خط ساحل بطور متوسط هر سال بیست و چند متر و در هر قرن تقریباً دو ونیم کیلومتر عقب می رود.
- ۸ - بقیه حاشیه صفحه ۷۱: قسمت سفلی نهر عیسی و نهر صراة مربوط به منطقه بغداد است و من آنرا در ضمن یکی از کتب قبلی خود بتفصیل وصف کرده ام. ظاهراً محل انبار خرابه های نزدیک صفیره یا خرابه های واقع در شمال این قریه است که J. P. Peters در کتاب Nippur جلد اول صفحه ۱۷۷ آنرا رسم و وصف کرده است.
- ۹ - حاشیه مربوط به سطر ۱۷ صفحه ۹۰: رجوع کنید به: ابن رسته ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، یعقوبی ۳۰۸، ابن خردادبه ۱۲۵، ۱۴۵، قدامه ۱۸۵، ابوالفداء ۳۰۳، ابن جبیر ۲۱۴، ۲۱۹، مستوفی ۱۹۲. مستوفی (ص ۲۵۲) فاصله بصره تا کوفه را در امتداد حاشیه بیابان ده مرحله، یا بیشتر از ۲۵۰ میل، شمرده است. مشهور است که بلال بن ابی برده بمناسبت کار معجلی این راه را در یک شبانروز طی کرده است و این مارا بیاد Dich Turpin می اندازد که فاصله ۱۰۰ میل لندن تا یورک را در ۱۸ ساعت طی کرد.
- ۱۰ - حاشیه مربوط به سطر ۴ صفحه ۹۶: اعراب، مخصوصاً ساکنین نواحی غربی، ساختمانهای بزرگ را که بصورت بازار یا کاروانسرا بود قیصریه یا قیساریه می نامیدند و شکی نیست که این کلمه را از زبان یونانی اقتباس کرده اند اگر چه ظاهراً کلمه یونانی بمعنی بازار سلطنتی در شهر Caesarian بوده است و بهر حال بعید مینماید که مسلمانان این کلمه را از اسم محله مشهور اسکندریه، گرفته باشند اگر چه غالباً آنرا چنین تأویل میکنند.
- ۱۱ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۹۹: یاقوت و جغرافی نویسان پیش از او از شهر کرکوک که علی یزدی (جلد اول، ۶۶۱) آنرا نزدیک طابوق شمرده نامی نبرده اند. قابل توجه است که اسم «جبلتا» واقع در کنار دجله مقابل تکریت، بر اثر اشتباه نسخ غالباً بصورت «جبلتا» ذکر شده، ولی بدون شک حرف اول این کلمه «جیم» است زیرا در سریانی بصورت «گبلتا» ذکر شده و در این زبان شکل حروف «حاء» و «جیم» متشابه نیست.
- ۱۲ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۱۱۲: دستار حضرت عیسی که رمانی در ادسا بود یکی از دستارهای متعددی است که به حضرت عیسی نسبت می دهند و معلوم نیست این دستار همان است که اکنون در رم است یا آن که در جنوا نگاهداری میشود. قدیمترین مرجع اسلامی که ازین دستار نام میبرد کتاب مسعودی است که در سال تحویل دستار به امپراطور روم تألیف شده است. ابن حوقل نیز در همان قرن از دستار «عیسی بن مریم علیه السلام» نام میبرد. ابن اثیر نیز در شرح اخبار سال ۳۳۱ این دستار را که صورت عیسی بر آن نقش بود و خلیفه متقی بشرط آزاد کردن اسیران مسلمین و دور شدن رومیان از رها آنرا برومیان داد ذکر میکند. موسی خورینی مینویسد بر این دستار صورت عیسی، ع، بوضع عجیبی نقش بسته بود و عیسی آنرا برای ابجر پادشاه رها فرستاده بود. مسعودی: جلد دوم ۳۳۱، ابن اثیر: جلد هشتم ۳۰۲.
- ۱۳ - بقیه حاشیه شماره ۵ صفحه ۱۴۱: اسم این دورود برخی جاها اشتباً بصورت سیحون

- و سیحون آمده. ابن سربیون گوید (نسخه خطی ورقه ۴۴ A) رود سیحان در آغاز قرن چهارم پنج فرسخ بالای مصیصه به رود جیحان می ریخت. اما اکنون نهر سیحان جداگانه نزدیک مرسینه بدریا می ریزد و تنبع آثار مجرای قدیم آن ممکن است. رجوع کنید به مجله جغرافیائی سال ۱۹۰۳ صفحه ۴۱۰.
- ۱۴ - بقیه حاشیه شماره ۴ صفحه ۱۴۸: رجوع کنید به «مجله مطالعات یونانی» جلد نوزدهم سال ۱۸۹۹ به مقاله The Campaign of 716 to 718 from Arabic Sources و به کتاب History of the Later Roman Empire از پروفیسور «بوری» جلد دوم صفحه ۴۰۱. مسلمانان Constantinople را قسطنطنیه می نامند. مسعودی (التنبیه صفحه ۱۳۸) گوید رومیان در زمان او پایتخت خود را بولن (Polin بمعنی شهر) مینامیدند و «اگر بخواهند عنوان پایتختی آنرا ذکر کنند آنرا استن بولن مینامند» و معلوم است که اسم ترکی جدید این شهر یعنی استانبول از همین کلمه اخیر گرفته شده است.
- ۱۵ - بقیه حاشیه شماره ۴ صفحه ۱۴۸: به مقاله Arabic Lists of the Byzantine Themes اثر E. W. Brooks در مجله «مطالعات یونانی» جلد ۲۱ سال ۱۹۰۱ رجوع کنید.
- ۱۶ - بقیه حاشیه شماره ۴ صفحه ۱۴۹: رجوع کنید به History of the Art of War اثر ارومان. تاریخ سلاحه و جانشینان ترکمان آنها بسیار مبهم است. میرخواند و خوندمیر درین مورد مطلبی بر آنچه در تاریخ گزیده آمده نیفزوده اند و ظاهراً کاملترین تاریخ سلاحه در کتاب العبر ابن خلدون آمده است و آنهم از حدود ثبت اسامی و تواریخ تجاوز نمیکند. تاریخ ابن بیبی نیز از زمان قلیج ارسلان دوم آغاز میشود و از هفتاد سال قبل از آن اطلاعی دودست نداریم رجوع کنید به مقاله «جانشینان سلاحه در آسیای صغیر» از پروفیسور لین پول در J. R. A. S. سال ۱۸۸۲ صفحه ۷۷۳.
- ۱۷ - بقیه حاشیه ۸ صفحه ۱۵۱: ادریسی شهر عموریه و غار اصحاب کهف را دیده است. وی تنها جغرافی نویسی مسلمان است که آسیای صغیر را در زمان سلاحه وصف کرده و سخت مایه تأسف است که کتاب او با تصحیف بسیار بدست ما رسیده است. پروفیسور رمسی (M. G. A. M. صفحه ۷۸، ۳۸۲، ۳۸۴) حدود مملکت سلجوقیان را معین کرده است. در سلسله مقالات «نوشته های عربی در آسیای صغیر» اثر «هوار» مندرج در Revue Sémitique سال ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ و در «مجله آسیائی» سال ۱۹۰۱ جلد اول شرح و وصف ساختمانهای سلاحه دیده میشود و نیز در مقاله «آثار سلجوقی در سیواس» اثر M. F. Grenard در مجله آسیائی سال ۱۹۰۰ شماره دوم. نیز رجوع کنید به بحث پروفیسور رمسی با یادداشت های مربوط به آنها بقلم Sir. C. Wilson و دیگران در «مجله جغرافیائی» شماره سپتامبر سال ۱۹۰۲ صفحه ۲۵۷.
- ۱۸ - بقیه حاشیه ۱ صفحه ۱۷۲: در شاهنامه ترنرمان (کلکته ۱۸۲۹) صفحه ۱۶۰ سطر چهارم و صفحه ۱۹۲۷ سطر ششم از پائین بجای «خندجست» «چیچست» خوانده شود.
- ۱۹ - دو حاشیه مربوط به سطرهای ۳ و ۱۱ صفحه ۳۹۹: اصطخری ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، مقدسی ۴۳۷، ۴۴۴، فارسنامه ۷۹ B، A ۸۰، B ۸۲، B ۸۷، مستوفی ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۱۸، ۲۲۶، حافظ ابرو ۳۲ A، یاقوت: جلد سوم ۱۰۷.
- ۲۰ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۳۰۰: علاوه بر شهر آباده قریه های نیز بهمین نام در راه اصطخر به اصفهان قرار دارد.

- ۲۱ - بقیه حاشیه شماره ۳۰۴ : شاید قلعه سعیدآباد همان منصورآباد کنونی باشد که « شندلر » در P. R. G. S. سال ۱۸۹۱ صفحه ۲۹۰ وصف کرده است .
- بقیه حاشیه شماره ۳ صفحه ۴۰۴ : بدون شك صورت « ابرج » صحیح است و « ابرج » تصحیف کتاب و نسخ است . قلعه کهنه بالای ابرج امروزاشکنوان خوانده میشود که شیه نام شنکوان، از قلاع سه گانه اصطخر است . به Shindler در P. R. G. S. سال ۱۸۹۱ صفحه ۲۹۰ رجوع کنید .
- ۲۲ - حاشیه مربوط به سطر ۷ صفحه ۳۲۷ : اگرچه شکمی نیست که بردیر همان کرمان کنونی است ولی این بیان ابن اثیر دلیل براین حقیقت نیست زیرا منظور او از «شهر کرمان» پایتخت ایالت کرمان است که عبارت روشنی نمیتواند باشد . بعلاوه ابن اثیر در جلد سوم صفحه ۱۰۰ تاریخ خود میگوید « سیرجان شهر کرمان است » و حال آنکه ، برخلاف آنچه از ظاهر این عبارت مفهوم میشود، سیرجان شهر کرمان کنونی نیست .
- ۲۳ - صفحه ۴۴۵ : مؤلف کتاب کلمه لوت را بصورت لوت ( با طاء مؤلف ) مینویسد ولی ما همان صورت معمول را ترجیح دادیم .
- ۲۴ - بقیه حاشیه شماره ۱ صفحه ۴۸۴ : دشت بیاض ، یادشت پیاز ، اسمی مرکب از دو کلمه فارسی و عربی است و این اسم مرکب در اسامی اماکن ایرانی نادر است .
- ۲۵ - حاشیه مربوط به سطر ۴ صفحه ۴۹۹ : رجوع کنید به : ابن حوقل ، ۲۷۵ ، مقدسی ، ۳۵۹ ، ابن فقیه ، ۳۰۵ ، یاقوت : جلد سوم ، ۱۳ ، ۲۳۷ ، ۵۰۴ ، جلد چهارم ، ۷۲۶ ، علی یزدی : جلد اول ، ۲۹۱ . گفته شده است چالوس در هشت فرسخی ری است و این باید غلط باشد زیرا باقرار داشتن آن در کنار بحر خزر مطابقت ندارد .
- ۲۶ - حاشیه مربوط به سطر ۱۹ صفحه ۴۴۹ : ابن اثیر : جلد دوازدهم ، ۲۵۶ ، یاقوت : جلد اول ، ۲۷۳ ، جلد چهارم ، ۳۷۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ابن بطوطه : جلد سوم ، ۶۳ ، مستوفی ، ۱۸۹ ، علی یزدی : جلد اول ، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۵۶۹ ، حافظ ابرو ، ۳۲ .
- ۲۷ - دنباله حاشیه شماره ۱ صفحه ۴۴۴ : نیز رجوع کنید به C. E. Yate در کتاب افغانستان صفحات ۲۲۰ ، ۱۹۵ ، ۷۹۴
- ۲۸ - دنباله حاشیه شماره ۳ صفحه ۴۴۴ بعضی از نویسندگان در شرح جنگهای مغول در نواحی بالای مرغاب غر جستان را اگر جستان نامیده اند و این غلط است زیرا در افغانستان « گرجستان » وجود ندارد .
- ۲۹ - حاشیه مربوط به سطر ۱۱ صفحه ۴۶۶ : در تسمیه این بلاد ابهام بسیار وجود دارد . قزوینی در باره ختل Khutrai و ختلان ( Khutalân یا Khutalân ) گوید ختلان بضم اول و فتح و تشدید ثانی شهری است در بلاد ترک و در تنگی میان دو کوه قرار دارد . علی یزدی در شرح جنگهای تیمور ختلان را بضم اول و سکون ثانی ضبط کرده است . کلمه ختل (بهر صورت که تلفظ شود) ظاهراً تحریفی از کلمه هیطل است ، اسمی که اعراب برهونهای سفید در زمان ساسانیان و بیزانسی ها اطلاق کرده اند .
- ۳۰ - حاشیه مربوط به سطر ۴ صفحه ۴۸۴ : رجوع کنید به : اصطخری ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ابن حوقل ، ۳۰۲ ، ۳۵۳ ، مقدسی ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، یاقوت : جلد دوم ، ۵۱۲ ، جلد چهارم ، ۲۳۰ .

\* در چند فصل اول کتاب ، مربوط به ایالات عراق و جزیره ، ذیل بعضی صفحات مطالبی از حواشی که مترجمین عربی کتاب بر متن افزوده اند ترجمه و اضافه گردید که با علامت [ ت . ع ] مشخص شده است . متأسفانه ترجمه همه حواشی مزبور با آنکه عموماً بسیار مفید است و نیز در موارد معدودی سهو مؤلف را یادآوری و تصحیح میکند ، بعلت کثرت آنها و اختلاط با حواشی اصل کتاب میسر نشد و ناچار رجوع به کتاب مزبور برای قضای مافات به محققین و مستمعین توصیه میگردد .

فهرست اعلام جغرافیائی

٢١٢	آوة (همدان)	آرال = دریای آرال	٥٣	آبادان
٣٩١	آخوان	٤٦٤	آرهن	آباده
١٥٢ و ١٦٤	آیدین	٤١٧	آزاد وار (آزادوار)	آب ارغون Arghûn ٢٩٠
	ا	٢٩٩	آس (قریه -)	آب اشتران (رباطه) ٣٥٠
	ابارك = اوارك	٢٦٣	آسك	آب اوجان Ujan ١٧٥
٤٩٥	اباركث Abârkath	١٣٦	آسیای صغیر	آب تفتو ١٧٧
٦٨ و ٣٠٧	ابان Abân	١٠٠	آشب	آب جرجان ٤٠٢
٣٤١	ابچیر	٢٦	آشور	آب جغتو ١٧٧
١٩٥	ابخاز (ابخازیة)	١٥٨	آقسرا	آب دزباد ٤١٣
١٩٥	ابخاس	٤٩٩	آقسرائ	آب زره Zarah ٣٦٣
١٤٥	ابدوس	٤٦٣	آقسو	آبسکون Âbaskun ٤٠٤ و ٤٠٥
٣٠٢	ابرج	١٥٦	آقشهر	آبشخور ١٢٦
٢٧٤	ابرز	٧٠	آلوسه	آبشین ٤٤٢
٤٠٩	ابرشهر Abrashahr	٤٦٩٣ و ١٣٣ و ١١٦	آمد(حامد)	آب گرگر ٢٥٤
١٨٩	ابرشهره	٣٩٥	آمل	آب گنده ٢٩٥
	ابرشهریار Abrashahriyâr	٤٣٠	آمل جیحون	آب مسرقان ٢٥٤
٣٦٤		٤٢٩	آمل زم	آبة (همدان) ٢١٢
٣٠٥	ابرقوه	٤٣٠	آمل الشط	آپولوگوس ٥١
	ابرقویه = ابرقوه	٤٣٠	آمل کویر	آپولونیا ١٦١
٢٨٢	ابركافان Abarkâfân		آمو = آمویه	آتشگاه ٢٨٠
	ابركمان = ابركافان	١٤١ و ٤٦٢	آمودریا	آخور ٤٠٥
١٢٧	ابروق (ابریق)	٤٢٩	آمویه	آذربایجان ٥٠١ و ١٧٠
١٤٤	ابرومسانه	٤٦٢	آمویه (رود -)	آراتپه ٥٠٤
٢٨٢	ابرون	١١٤	آفاتو (عانه)	آرارات ١٩٦
١٢٧	ابریق Abrik	٢٥ و ١٣٧	آنتی طوروس	آراکس ١٩٠ و ١٩٢
٤٩٥	ابغر	٢١٢	آوا	آرد = آورد
١٥٥	ابلستان (ارایسوس)	١٧٥	آوجان	آردستان = اردستان
١٤٣	ابلستن	٢٢٨	آوة (ری)	

www.abarestan.info  
نیرستان



۱۲۳	ارسناس	۱۴۰	اذنه Adhanah	۱۵۱	ایستین (الستان)
۱۲۳	ارسنیاس فلومن (رود -)	۱۲۸	ازابراس	۸۸	ایله
	ارغان = ارجان	۳۴۸	ارابه	۲۳۹	ایهر
۴۱۷۰۴۱۸	ارغیان	۲۱۵	ارالد	۲۳۷	ایهر رود
۱۱۲	ارفا	۱۵۱	اراکلیه	۴۷۰	ابواب الحدید
۹۰۴۷۴۰۴۷۵	ارگنج	۵۰۱۹۰	اران	۴۸۴۰۴۸۶	ابوالخان
۳۶۹	ارگنلداپ	۱۰۰	ارپل	۵۲	ابوالخصیب (نهر -)
۳۵۴	ارماتیل	۱۰۰	ارپلا	۴۷۹	ابوقشه Abúqshah
	ارمابیل = ارماتیل	۴۸۲	ارتخشمین	۴۲۰۴۵۶	ایبورد
	ارمخواست (ارمخواست)	۶۰۲۹۰۰۳۱۵	ارجان	۱۶۰	اتالیه (انطالیه)
۳۹۷	ارموز	۱۵۶۰۱۹۷	ارجیش	۵۱۶	اترار
۳۴۲	ارمز	۲۰۹	ارخش	۲۳۷	اترك (نهر -)
۱۵۷	ارمناك	۳۰۳	ارد	۱۷۰	اتروپاتن
۱۹۶	ارمنستان	۱۷۰۰۱۸۰۰۱۸۱	اردبیل	۳۸۴	اثير
۱۴۹	ارمنستان صغیر	۲۰۹	اردحیش	۴۰۷	اجغ Ajgh
۱۹۶	ارمنیه خارجی	۴۸۰	اردخیه (اردخیه)	۴۲۲	اجنه
۱۹۶	ارمنیه داخلی	۲۲۴	اردمستان	۱۳۱	احیدب
۱۹۶	ارمنیه کبری	۴۳۹	اردمسکر		احسی = اخسیکت
۱۷۸	ارمیه (شهر -)	۴۳۹	اردمسکن		اخسیسک Akhsisak
۲۹۴	ارو (قلعه -)		اردشیر بابکان (استان -)	۴۳۱۰۴۷۱	
۲۰۹	اروخش	۸۷		۵۰۸	اخسیکت
۱۷۲	ارومیه (ارمیه)	۵۱۱	اردلانکت	۹۰۵۰۸	اخسیکت
۲۱۱	اروند (الوند)	۱۸۰	اردویاد	۵۰۸	اخسیکت
۳۰۱	آزارشاپور	۲۴	اردون	۱۹۷	اخلاط
۳۰۲	آزجان	۱۲۵	آرزوم		ادخد = اندخوی
۴۲۰	آزجه	۱۲۱	آرزن	۴۳۸	ادرسکر
۳۰۳	آزکاس	۱۲۶	آرزنجان (آرزنگان)	۱۱۱	ادسا
۲۱۰	آزمین	۱۲۵	آرزن الروم	۱۳۱	ادیمان Adiamân
۱۶۷	آزمید	۱۲۱	آرزنه (آرزن)		آذرچشن Adharjushnas
۱۶۷	آزمیر		آرس (رود -)	۲۴۲	
۱۶۶۰۱۶۷	آزنیق	۱۷۹۰۱۹۰۰۱۹۲		۱۰۸	آزرمه
۱۶۷	آزنیکمید	۵۱۶	آرسبانیکت	۳۰۷	آزکان

۴۶	افداسهی Afdâsahî	۵۰۱	اسکیفنن	۲۲۵	آزواره
۱۷۶	افرازه رود	۱۲۹	اسکن شهر	۱۶۳	اسارقله
۴۰۶	افراوه	۳۷۵	اسکی مشت	۳۶	اسایبر
۱۲۵	افردخیس Afradkhis	۱۰۷	اسکی موصل	۹	اسیجواب (ایالت -)
	افردخیس = افروخیس	۱۶۵	اسمرنه	۵۱۵	اسیجواب
۱۲۷	افریک	۳۸۴	اسندی	۳۴۸	اسیذ
۱۶۴	افسوس (ایسوس)		اشبرقان = شبرقان	۱۶۱	اسپارطه
	افشین = آشین	۴۱۴	اشیند	۲	اسپانیا
۹	افغانستان		اشبورقان = شبرقان	۳۴۸	اسپی
۱۶۲	افیون قره حصار	۴۹۴	اشیلیه	۲۸۶	استاگ
۳۰۳	اقلید	۵۱۴	اشترکت	۱۶۰	استانوس
۱۷۰	اقلیم رحاب	۵۱۴	اشتورکت	۴۰۴	استرآباد
۹۳	اقور (اقلیم -)	۴۹۶	اشتینخ	۴۳۷	استریان
۲۰۹	اکباتانا	۵۹	اشتیقان	۳۹۶	استیاد
۱۶۲	اکروینس Akroenos	۵۰۳	اسژوسته	۱۶۰	استانز
۱۴۴	اکوار	۴۰۷	اشک	۴۱۹	استوا
۲۷۳	اکون	۲۲۴	اشکهران (کوه -)	۳۹۶	استوناوند
۱۶۱	اگریدور	۲۸۶	اشناك	۲۱۱۰۲۶۳	اسداآباد
۲۰۹	الابی	۱۷۷	اشنه (اشنویه)	۴۴۳	اسرود
۱۹۸	الاطاق	۱۱۹۰۲۱۹	اصهبان (اصفهان)	۴۹۹	اسرود (رود -)
۲۱۲	الامر		اصهبانات = اصطهبانات	۵۰۳	اسروشته
	الان = لاران	۱۸۸	اصهبدان	۱۲۲	اسعرت
۲۰۹	الانی	۶۰۲۹۶۰۲۹۷۰۳۱۵	اصطخر	۴۱۷	اسفراین
۲۵۰۱۹۵۰۳۹۳	البرز	۳۰۳	اصطخران	۴۳۸	اسفزار
۱۹۵	البروز	۳۱۱	اصطهبان	۴۱۸	اسفنج
۲۰۹	البشر Albashr	۳۱۱	اصطهبانات	۴۱۴	اسفند (اشفند)
۱۶۱	البرغه Alarghah		اصطهبانات = اصطهبانات	۱۵۲	اسفندیار (قلعه -)
۲۳۸	الموت		اصفهان	۳۴۸	اسفی
۱۷۹	النچیک	۶۰۲۰۱۰۲۱۹۰۲۲۰۰۲۴۵		۲۸۵	اسفیددز
۱۵۱	الوبرلو	۱۸۸	اصفهد	۲۱۳	اسفیدان
۲۱۱	الوند		اطر ایزنده = طرابزون	۶۵	اسکاف بنی جنید
۱۹۱	الیزابت پل	۲۱۰	اعلم	۱۶۳	اسکی حصار

۲۰۹	البشر	۱۶۲	انطاکیه ایزوریه	۲۰۰	ایالت جبال
۱۵۱	اماسیه (اماسیا)	۱۶۲	انطاکیه بسیدیه	۶۳	ایتاخیه
۲۷۰	امامزاده احمد	۱۶۲	انطاکیه سوده		ایچ = ایگ
۳۰۱	امامزاده اسمعیل	۳۶	انطاکیه شام		ایجرود = انجرود
۲۷۰	امامزاده میرسیدمحمد	۱۶۲	انطاکیه محترقه	۱۵۷	ایچ ایلی (ایالت -)
۴۳۵	انکلجه (قلعه -)	۱۶۰	انطالیه	۲۶۳	اینج
۱۵۵	امیسوس (سمسون)	۱۵۸	انقره	۲۶۷	ایران
۳۰۷	انار	۲۴۱	انگوران	۴۰۹	ایزانشهر (نیشابور)
۳۰۷	اناس	۱۵۱ و ۱۵۸	انگوریه	۳۸۸	ایراوه
۴۵۳ و ۷۲	انیار	۱۴۸ و ۱۹۶	انی	۲۷۴	ایراستان
۴۵۲	انیار (خراسان)	۳۰۵	اوارک		ایرج = ایرج
۲۸۵	انیوران	۵۵	اوانا	۱۹۶	ایروان
۴۵۲	انپیر	۱۷۵ و ۳۰۲	اوجان	۱۵۲	ایزوریه
۲۴۲	انجرود	۳۰۳	اورد (مرتج -)	۲۱۳	ایغارین
۳۰۶	انجیره	۵	اورمیه	۳۱۰	ایگ (قلعه -)
	انخد = اندخوی	۴۶۸	اوزج	۵۱۴	ایلاق
	انداجاراغ = اندیجاراغ	۵۰۹	اوزکند	۵۱۹	ایله (رود -)
	انده = اندخوی	۵۰۹	اوش	۳۶	ایوان کسری (طاق کسری)
۴۵۳	اندخوی	۵۹۵	اوفر	۴۶۸	ایویج
۱۹۱	اندراب	۴۳۸	اوفه		ب
۱۸۱	اندراب (رود -)		اوکس = جیحون		باب الابواب
۱۸۰	اندرآباد (رود -)	۱۸۲	اولانموران (رود -)	۱۹۳ و ۱۹۹	باب البادیة (بصره)
۴۲۷	اندرایه	۵۱۸	اولیه اتا	۴۸	باب التل (آمد)
۴۸۱	اندرستان	۱۲۶	اونیک	۱۱۷	باب الجبل (آمد)
۳۵۴	اندرس (رود -)		اویگ = ایگ	۱۴۲	باب الجهاد
۵۰۹	اندرگان		اوهر = ابهر	۴۷۰	باب الحدید
۴۶۶	اندیجاراغ	۱۸۱	اهر	۱۲۶	بایرت
۵۰۸	اندیجان	۳۹۵	اهلم	۶۱ و ۲۵۱ و ۲۶۵	بایروم (آمد)
۵۰۹	اندیگان	۱۶۴	اهواز	۱۶۴	بایلسر (آمد)
۲۵۷	اندیشگ	۱۶۴	ایائلوخ	۱۶۴	بایسلوی
۱۴۴	انشاقلمه سی Anashâ		ایاسلوق		
۱۶۱	انطاکیه		ایاسلیغ		

۹۸	باب غیش	۴۶۹	باسند	۴۳۹	بین
۲۶	بابل	۲۶۱	باسیان	۴۴۰	بینه
۱۱۷	باب‌الماء (آمد)	۴۲۶	باشان	۱۹۸	بتلیس
۱۱۹	باتمان سو (رود -)	۲۸۶	باشت	۳۸۴	بجستان
۲۴۰	باتوخان	۳۶۴	باشت رود	۴۲۰	بجنورد
۱۱۲	باجدا Bâjadâ	۲۸۶	باشت قوطا	۳۰۳	بجه
۱۱۳ و ۱۸۸	باجروان		باشین = آبشین		بحر آبسکون = بحر خزر
۶۴	بانجسرا (بیت‌الجسر)	۶۴	باصلوی Bâsalwâ	۴۸۷	بحر احمر
	باخته = ناچه	۶۴	باعقویا	۱۴۵	بحر بنطس
۳۸۲	باخرز	۱۰۱ و ۱۰۷	باعیناثا		بحر بنطس = بحر بنطس
۸۹	بادبین	۳۲۷	باغ شیرجانی		بحر جرجان = بحر خزر
۶۹	بادرایا	۳۲۹	باغین	۴۸۷	بحر خزر
۴۳۹	بادغیس	۳۳۲	بافت	۱۳۶	بحر الروم
۳۴	بادوریا	۳۳۲	بافد	۴۸۵	بحر طبرستان
۳۹۷	بادوسیان	۳۳۲	باقق	۱۴۵	بحر طرابزنده
۴۲۰	باذان	۱۰۱	باقردا		بحر مازندران = بحر خزر
۱۸۱	باذان فیروز	۶۹	باکسایا Bâkusâyâ	۱۴۵	بحر نیطس (- نیطش)
۵۱۶	بازاب	۱۹۴	باکو (باکوه)		بحرین (مجمع الجزایر -)
۴۰۰	بارفروش	۱۹۴	باکویه (باکو)	۲۸۱	بحصی (خور - Bahassâ)
۴۹۵	بارکت	۴۳۱	بالامرغاب		بحیره فجر جانیه = دریای آرال
۵۱۹	بارکند	۱۱۵	بالن (باربالیسوس)		بحیره خوارزم (دریای آرال)
۱۹۷	بارگیری	۳۷۲	بالس (سیستان)	۴۸۵	بحیره ساوه
۷۶	باروسما		بالش = بالس	۲۲۹	بحیره کبودان
۹۹	بارما	۱۰۲	بالوسا (کوه -)	۱۷۱	بخارا ۹۵۴۸۹ و ۴۹۳ و ۵۰۱
۱۰۳	باز	۱۲۵	بالویه (پالو)		بختگان (دریاچه -)
۱۰۱	بازبدا	۳۵۶	بالیس	۴۵۵ و ۴۶۴	بدخشان
۲۹۳	بازرنج (ولایت -)	۱۶۶	بالیکسری		بدران
	بازرنج = بازرنج	۴۴۰	بامنج Bâmanj	۵۵	بدلیس (بتلیس)
۸۷	بازیجان خسرو (استان -)	۴۴۰	بامیان	۱۲۲ و ۱۹۸	بدم رود
۳۴۰	بایس	۴۱۸	بان	۵۱۵	بدنجان
	باسانفا Bâsanfâ = باعیناثا	۴۲۰	باورد	۲۹۹	بده
۱۲۶	باسن	۳۳۶	باهر	۳۵۵	

بذش	۳۹۳	برقوه - ابرقوه	۲۸۳	بشاپور
بذندون	۱۴۲	برک	۴۳۷	بشان
برآن Baraân	۲۲۳	برکنان	۴۹۹	بشاور = شاپور
برآتکین	۴۸۳	برکوارا	۵۷	بش برماق
برائا ( ربض - )	۳۴	برکوه	۳۰۵	بشت
برازالروز	۶۷	برکی ( برگیون )	۱۶۴	بشتقان ( بشتن قان )
براغوش	۱۷۵	برکی	۵۱۸	بشته فروش
بربان ( رود - )	۴۶۳	برم ( ولایت - )	۳۰۰	بصرا
بربور	۳۵۳	بروان Barvân	۱۸۶	بصره ۲۷۰۴۷۰۴۸۰۸۸
بربیان	۲۹۲	بروجرد	۲۱۶	بصره یاا ( خور - )
بربیسما Barbisamâ	۷۶	بروسه	۱۶۶	بصنا Basinnâ
برتنسگ ( رود - )	۴۶۳	بروصی	۱۶۶	بطائح ۲۸۰۴۵
برج	۲۱۴	بروغلو	۱۵۱	بمقوبا ( با عقوبا )
برج شاپور	۲۵۵	بروغلو ( اولوبرلو )	۱۶۱	بغشین ۳۷۰
برجی Barji	۴۰۰	برهمن آباد	۳۵۴	بغداد ۲-۲۷۰۳۵۰۸۸
برجین	۱۶۳	برهمنرود	۲۱۰	بغشور ۴۳۹
برخوار	۲۲۲	بزیدا	۱۰۱	بغلان ( - بالا - پائین ) ۵۵۴
بردان ( شهر - )	۳۴	بزده	۵۰۱	بقتشهر ( بیشهر )
بردان Baradân	۵۵	Bazdah	۵۰۱	بقلان = بغلان
بردسیر Bardasir	۳۲۵	بزرگترین	۴۴۱	بکرآباد ( بکرآواذ )
بردشیر = بردسیر		بزکوارا Bazkuwâr	۵۷	بکرآباد
برده	۱۹۰	بزگوارا	۵۷	بکمصی ( خور - ) Bakmasî
برذعه	۱۹۹۰۴۱۴	بزنگلی ( بذندون )	۱۴۳	۴۵
برزاطیه Barzâtiyah	۶۵	بزوغی Bazûghâ	۵۵	بلادالروز ۶۷
برزنج Barzanj	۱۹۱	بزهان	۴۲۰	بلاس آباد ۳۶
برزند	۱۸۹	پست	۳۶۹ ۳۶۸	بلاساغون ۵۱۹
برزه Barzah	۱۷۷	یستن قان	۴۱۰	بلبان ( رود - )
برساما ( دیر - )	۱۲۹	بسظام	۳۹۰۴۱۷	بلجوان ۴۶۷
برطلا	۹۷	بسغور فند	۴۴۵	بلخ ۴۴۶۰۴۵۶۰۴۵۷
برغر	۴۹۷	بسکام	۵۱۳	بلمخاب ۱۸۹
برغمه Barghamah	۱۶۶	بسوا ( بسوا )	۱۷۷	بلخان ۴۸۴
برقعید	۱۰۷	بسورغان = شیرقان		بلد ۵۷

بهرگیری Bahargiri	۱۹۷	بندنیجین ( بند نیکان )	۶۹	بلد ( بلط )	۱۰۷
بهرود	۲۳۷	بنکث	۵۱۱	بلغار	۴۸۷
بهره	۳۵۳	بنوجکث	۵۰۴	بلکوار	۵۷
بهستان	۲۰۲	بوچکان	۳۸۲	بلکیان = بلیکان	
بهسدن ( بهسنا ) Behesdin	۱۳۲	بودین	۳۵۵	بلم سو	۱۳۳
بهسنا ( قلمن ) Bahsanâ	۱۳۱	بوذ اردشیر	۹۴	بلوچستان	۳۵۵
بهقباد	۲۶	بوزجان	۳۸۲	بلور ( ایالت - )	۴۶۶
بهمن آباد	۴۵۷	بوزگان	۳۸۲	بلیکان	۴۴۲
بهمن شیر ( شط العرب )	۴۷	بوزماجز	۴۹۵	بم	۳۳۴
بیابان	۲۴۷	بوزماجن	۴۹۵	بمپور	۳۵۳
بیابانک	۳۴۸	بوستان جمشید	۳۰۰	بمچکث	۴۹۱
بیات	۶۹	بوشت العرب	۳۷۹	بمکان	۴۶۵
بیادق	۳۴۸	بوشر = بوشهر		بن Bann	۳۸۶
بیار	۳۹۱	بوشکانات	۲۸۱	بن افریدون Bann Afridân	
بیارجمند	۳۹۱	بوشنج = بوشنگ		بنکث	۳۴۹
بیالقه	۱۲۷	بوشنگ	۴۳۷	بنکث	۵۱۳
بیان	۵۲	بوشهر	۲۸۱	بنجیور	۳۵۲
بیت الجسر ( باجسرا )	۶۴	بوکته ( ابوقته )	۴۷۹	بنجکث	۵۰۴
بیت المقدس	۷۳۰۱۱۱	بولی	۱۶۷	بنجوای ( پنجوای )	۳۷۱
بیرجند	۳۸۷	بومجکث	۴۹۱	بنجکث	۴۹۵۰۵۰۴
بیروت	۲۵۹	بون Bavan ( Bawn )	۴۴۰	بند امیر	۲۹۸
بیروذ	۲۵۹	بونجکث	۵۰۴	بندر دیلم	۲۹۵
بیره	۳۵۰	بویار ( رود - )	۱۰۲	بندرستم	۳۶۹
بیستون	۲۰۲	بهاباد	۳۳۱	بندرعباس	۳۴۲
بیشک	۳۸۱	بهار ( شهر - )	۲۰۸	بند ( زرنج )	۳۶۱
بیضاء	۳۰۰	بهار	۳۳۴	بند عضی = بند امیر	
بیعت قوبا ( با عقوبا )	۶۷	به اردشیر	۳۲۵	بند فخرستان	۲۹۸
بیعة کمناس	۱۶۳	بهاواد = بهاباد		بند فنا خسرو خزه	۲۹۸
بیگث	۵۱۱	بهبهان	۲۹۱	بند قیر	۲۵۵
بیگند	۴۹۲	بهامیر	۳۳۵	بند ماهی	۱۹۷
بیلقان	۱۹۱	بهرام آباد	۳۰۷	بند مجرد	۲۹۸
بیلمان	۱۸۷	بهرسیر Bahurasir		بندینان ( بندنیجین )	۶۹

۴۶۲	جالوت	۴۶۱	توران	۱۷۸	ترسه
۳۸۲	جام	۲۸۰	Tawwaz توز	۳۷۹	ترشیز Turshitz
۴۴	جامده	۳۱۴	توسر	۳۷۹	ترشیس
۷۷	جامعان	۱۵۱ و ۱۵۶	توقات	۳۷۹	ترشیش
۹۵	جامع کهنه	۵۱۵	توکت	۳۲۷	ترك آباد (محلہ -)
۴۹۹	جایرود	۱۸۸	Tôlim تولم	۲۳۷	ترکان رود
۲۶۱	جیا	۸ و ۳۷۸	تون	۵۱۷	ترکستان
۵	جبال (ایالت -)	۵۱۴	تونکت	۱۶۴	ترلیس
۳۶۴	جبال بتم	۳۷۷	تونوکاین		ترم = طارم
۱۸۲	جبال پنج انگشت	۲۱۳	توی	۴۵۷ و ۴۶۹	ترمذ Tirmid
۱۸۶	جبال روبنج	۱۹۶	توین		تستر = شوشتر
۱۷۹	جبال سلماں	۱۱	تهران	۲۲۸	تفرش
۱۹۵	جبال قبیق	۱۴۸	تیانا ( = طوانه )	۱۹۵	تفلیس
۴۰	Jabbul جبل	۲۸۶	تیرمردان	۴۱۳	تکاب
۳۳۹	جبل بارز	۱۶۴	تیره		تکان = سکان
۹۹	Jabultâ جبلتا	۳۵۲	تیز	۶۲	تکریت
۴۷۳	جبل جغراغر	۳۰۳	Taymaristân تیمرستان	۱۵۲	تکه (ایالت -)
۳۷۰	جبل زوز			۳۷۱	تکین آباد
۹۰	جبل شمر		ث	۳۷۰	تل
۳۳۹	جبل قفص	۹۴	ثرثار	۱۰۷	تل اعفر
۴۴۶	جبل کو	۱۹۰	ثرثور (رود -)	۹۶	تل توبه
۲۵ و ۱۳۹	جبل لکام			۷۳	تل عقرقوف
	جت = زط		ج		تل فافان
۵۱۱	جدغل	۳۶۴	Jâbalk جابلق	۴۰	تل نعمان
	جراحیه Jarâhîyah		جات = زط	۴۹۱	تجکت
	جرباذقان = گلپایگان	۴۱۸	جاجرم	۴۹۱	تجکت
۴۰۱	جرجان	۲۳۵	جاجرود	۴۶۶	تعلیات
۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶	جرجانیه	۴۴۰	جاذاوا	۴۹۷	تنگ دهان شیر
۳۹	جرجرای (جرجرایا)	۳۷۵	جاریابه	۳۴۲	تنگ زندان
۱۴۳	Jardakûb جردقوب	۴۳۹	جاشان	۳۱۰	تنگ زینه
۴۷۴	جررود	۳۶۹	جالقان	۱۶ و ۲۸ و ۳۱ و ۳۱۵	Tawwaj توج
۳۳۷	جرروس	۳۵۳	جالکک	۱۲۸	توخمه سو

۴۹۵	پنجکند	۲۹۱	پل بیگم	۳۳۳	بیمند
۳۵۲	پنج گور	۲۹۰	پل تکان	۲ و ۳	بین النهرین (مزو پوتامیا)
۳۷۵	پنجپیر	۴۹۷	پل جرد	۴۴۲	بیوار
۴۳۲	پندی	۵۷	پل حربی	۲۰۲	بیهستون
۳۷۹	پوشت ( - العرب )	۲۳۵	پل خاتون	۴۹۷	بیهق
۱۴۰	پیراموس (پیرامس)	۱۸۰	پل خدا آفرین		
۴۶۲	پیسون	۲۶۴	پل خره زاد		پ
۱۸۱	پیشکین	۲۹۱	پل دختر	۸۷	پاد بهمن (استان -)
		۷۲	پل دسما	۲۹۷ و ۳۰۵	پازارگاد
	ت	۲۹۱	پل رکان	۵۰۴	پامیر
۲۷۷	تابه	۲۷۷	پل رود	۲۶۸	پرس پلیس
۳۱۴	تارم (طارم)	۲۵۷	پل روم	۲۶۷	پرسیس
۱۲۴	تارونیس	۲۵۷	پل زاب		پرک = برک
۳۴۷	تازیان (قلعه -)	۲۸۹	پل سبوک	۱۶۱	پروستانا
۵۱۱	تاشکند = چاچ	۲۴۹	پل سفید رود	۲۳۱	پرہا
	تاشکند کهنه	۴۶۷	پل سنگین	۳۴۰	پریاب
۴۶۷	Kupruk تاش کوپرک	۷۷	پل سورا	۷۲	پریسایر
۱۸۶	تالشان	۲۹۸	پل شهریار	۱۶۲	پریم نسوس
۲۴	تامرا	۱۷۹	پل ضیاء الملک		پسا = فسا
۶۶	تامره = تامرا	۳۶۵	پل فره	۱۵۲	پسیدیه
۲۷۷	تانه	۸۰	پل قامغان	۱۶۳	پسی نوس
۲۷	تایگرس = دجله	۳۵۱	پل کرمان		پشت خم (کاروانسرای -)
۴۶۳	تبت کوچک	۲۹۴	پل لولو (ولایت -)	۳۴۳	
۱۷۰ و ۱۷۲	تبریز	۲۴	پل نهران (شهر -)	۳۷۹	پشت ( - العرب )
۳۵۵	تته	۶۳	پل وصیف	۴۱۳	پشتفروش
۴۲۱	تجنده	۲۵۲	پل هندوان	۲۴۳	پشگل دره
	تخارستان = طخارستان	۱۲۵	پل یغرا	۳۹۶	پشیان
۳۱۷	تخت پل	۸۰	پمبیتا (قم البداء)	۱۵۲	پفلونیه
۲۴۱	تخت سلیمان	۱۵۲	پمفیلیه	۲۸۷	پل ابوطالب نوبندگانی
۲۷۱	تخت قجر (باغ -)	۴۳۲	پنج ده	۲۵۷	پل اندامش
۲۷۱	تخت قراچه (باغ -)	۴۳۳	پنجرود		پل اندیشگ
۲۸۱	تربت حیدری	۵۰۴	پنجکنت	۲۹۴	پل بولو (ولایت -)
۳۴۷	ترزک				

۱۰۰	حسن آغا	۲۰۸	چمچمال	۲۱۹	جی
۱۰۰۶۱۳۳	حسنیه	۵۱۵	چمکنک		جی = جن
۴۶۸	حصار	۲۰۷	چمن طزر	۴۸۲	چپٹ
۳۶۲	حصار زرہ	۵۱۵	چمنکک		جی جکتو = چاچکتو Jijakrū
۴۶۸	حصار شادمان	۴۲۵	چهار چوری	۱۴۰	چیجان
۳۴۲	حصار شامل	۲۵۴	چهار دانگہ	۴۶۲	چیجون
۴۶۸	حصارک	۲۹۷	چهل منار	۷۰۳۳۶	جیرفت Jayruft
۲۷۷	حصن ابن عمار	۱۷۱	چیچست (چیچستا)	۴۲۶	جیرنج
۵۰۶	حصن افشین	۲۸۲	چین	۵۰۶	جیزک
۴۸۰	حصن خبوه	۵۱۴	چیناس	۳۶۷	جیزہ
۱۲۵	حصن زیاد			۲۴۲	جیس
۱۴۳	حصن صقالہ		ح		جیس = حبس
۱۶۴	حصن طواس	۸۴	حائر (کریلا)	۵۱۹	چیسک
	حصن کیفا (کیفاس)	۹۰	حائل	۱۸۵	جیل
۱۲۱	کیفی (کیفی)	۱۹۶	حارث (کوه -)	۱۸۵	جیلان
۱۱۲	حصن مسلمہ	۴۶	حاله	۱۸۵	جیلانات
	حصن منبج (قلعہ النجم)	۱۱۹	حانی	۲۳۲	جیلانی
۱۱۵	حصن منصور	۳۰۰	حبرک	۵۱۳	جینانجکٹ Jīnānjakath
۱۳۱	حصن مہدی	۲۹۳	حبس		ج
۲۶۱۶۱۵۶	حصن مہدی	۳۹۳	حدادہ	۹۰۵۱۱۰۵۱۹	چاچ
۱۰۶	حضر (حتر)	۲۷	حداقل	۴۴۹	چاچکتو
۵۱۷	حضرت ترکستان	۹۶	حدباء	۳۹۹	چالوس
۵۷	حظیرہ	۱۳۱	حدث الحمراء (قلعہ حدث)		چاہک = صاہک
۳۰۰	حفرک	۷۰	حدیثہ دجلہ	۱۴۳	چشمہ رقہ
۲۰۹	حقیان	۷۰	حدیثہ فرات	۱۰۳	چشمہ زاہریہ
۴۸۵	حلم	۷۰	حدیثہ نورہ	۱۴۳	چشمہ لؤلؤ (لولون)
۲۰۶	حلوان	۱۴۴	حراب	۹۶	چشمہ یونس
۷۷	حله	۱۱۱۰۱۳۳	حران	۲۱۵	چغان ناوور
۲۳۶	حلیل رود	۵۶	حرابی	۴۶۸	چغانیان
۸۰	حمام عمر	۳۴۰۵۶	حربیہ	۳۳۶	چغوک آباد
۳۳۵	حمام کوچہ بید (بم)		حرسکان = حوسجان	۱۲۷	چلتہ ایرماق
۹۹	حمرین (جبل -)	۳۶۷	حروری		

۲۵۶	چندیساپور	۲۸۲	جزیرہ لافت	جزر بان = جزر وان
۳۳۰	چنرود	۲۸۲	جزیرہ ہندرابی	جزر وان
۱۹۱	چنرہ Janzah	۶۵	چسپوران	چرکن
۲۷۱	چنکان (دریاچہ -)	۱۱۵	چس منبج	چرم
	چواسیر = گواشیر	۶۵	چس نہروان (شہر -)	چرمق Jarmak ۳۰۳۰۳۴۸
	چواسیر = گواشیر	۱۴۰	چس الولید	چروس
۴۴	چواند	۴۱۸	چغان رود	چروم (منطقہ -)
۲۲۱	چوبارہ (محلہ -)	۲۹۹	چفوز	چرہ
۴۶	چوخی	۴۸۰	چکر بند	چز
۱۰۱۶۱۹۶	چردی (کوه -)	۳۴۰	چکین	جزیرہ (= بین النہرین علیا)
۳۸۲	چوڈقان		چکزرتس = سیحون	۴۰۳۶۰۹۳
۲۷۵	چور	۲۹۳	چلادجان	جزیرہ آبسکون
۱۹۵	چورجیا		چلادگان = چلادجان	جزیرہ ابرکافان
۱۳۱	چوریٹ (نہر -)	۲۲۱	چلبارہ (محلہ -)	جزیرہ ابرکمان
۱۴۳	چوزات	۱۸۰	چلفا	جزیرہ ابرون
۴۴۹۰۴۴۶	چوزجان	۵۱۲	چلگہ قلاص	جزیرہ ابن عمر
	چوزجانان = چوزجان	۶۸	چلولا (رباط جولولا)	جزیرہ ابن کوان
۳۸۷	چوزف	۲۷۸	چم (کوه -)	جزیرہ ارموز
۳۸۷	چوسف	۲۰۸	چمجمال	جزیرہ ارموص
۱۸۰	چولاہہ	۲۹۷	چمشید	جزیرہ بنی کوان
۱۹۲	چومہ	۲۷۱	چمکان (دریاچہ -)	جزیرہ جاسک
۳۰۶	چومہ یزد	۵۱۶	چموکت	جزیرہ جرون
۲۲۳	چوی سرد	۴۹۷	چن	جزیرہ خارک
۳۴۰	چوی سلیمان		چنابہ = چنابہ Jannābā	جزیرہ خاسک
۲۷۲	چویم Juwaym	۳۸۴	چنابڈ	جزیرہ دورقستان
۲۷۴	چویم ابواحمد	۲۹۵۰۲۷۹۰۳۱۵	چنابہ	جزیرہ زوزن
۲۱۱	چوستہ (قریہ -)	۳۸۴	چناوود	جزیرہ شاہا
	چوین = چویم	۱۷۶	چنبدق Janbazak	جزیرہ شیخ شعیب
۴۱۷	چوین Juwayn	۵۱۷	چند Jand	جزیرہ طویلہ
۱۴۱	چہان (چیجان)	۳۴۸	چندک	جزیرہ قیس
۳۱۵۰۲۷۴	چہرم	۴۵۰	چندویہ	جزیرہ کیوردان
۲۱۳	چہوق		چندیساپور = چندیساپور	جزیرہ کشم

۵۰۶	خرقانه Kharakānah	خیزدان = خوبندان	۱۵۲	حمید (ایالت -)
۲۱۲	خرقائین	خبر Khabr	۴۴	حوانیت
	خرگرد = خرچرد	خبس = حبس Khabs	۱۳۱	حوریث (نهر -)
۲۱۶، ۲۱۷	خرم آباد	خبوشان	۳۰۲	حوسجان
۵۲	خرمشهر	خبیص		حوسگان = حوسجان
۲۹۹	خرمه	ختل Khuttal	۱۹۶	حویرث
۴۲۰	خر و الجبل	ختلاب Khuttalāb	۲۵۱، ۲۶۰	حویزه
۳۵۴	خروج Kharūj	ختن	۳۵۰	حیدرآباد
۲۳۷	خرود	خجچران	۸۱، ۸۲	حیره
	خر و شه = خورشه Khurūshah	خججاده = خججه	۱۲۲	حیزان
۴۹۹	خزار رود	خججه		
۳۰۶	خزانه	خججنده		
۴۴۴	خستار	خداشه	۴۱۷	خبران Khābarān ۲۶۳، ۴۲۰
	خست مناره سی	خدیمسکن	۴۹۸	خاپور حسینی (رود -)
۴۸۶	Xhast minarah si	خراسان	۴۰۸	خاپور رأس العین (رود -)
۴۱۷	خسروگرد	خزاسان آباد	۴۳۴	خابوراس (رود -)
۳۱۲	خسو Khasū	خراشه	۴۱۸	خاس
	خشت Khasht	خرانه	۳۰۶	خاش
		خریوط (خرت پرت)		خاشت
۴۳۷، ۲۸۹، ۴۴۴				خاشتان
۴۲۲، ۴۹۹	خشک رود		۱۲۵	۴۳۹
۱۸۷	خشم	خرتیر	۴۰۰	۵۱۴
	خشو = خسو Khashū	خرچرد Kharjird		خالص (ولایت -)
۱۴۰	خصوص	۲۸۳، ۴۳۸		خالنجان = خان لنجان
۲۰۹۰	خفتیان	خرخیز	۴۴۳	خان ایرار = خان لنجان
۲۰۹	خفتیان	خردروی	۳۶۹	خانسار
۴۶۶	خلاب	خررود	۲۳۷	خانقتین
۲۷۲	خلار	خروش = خروشه	۶۸	خان لنجان
۱۹۷	خلاط	خرشر = خروشه	۲۲۳	خانوقه
۱۸۳، ۴۸۵	خلخال	خرشه = خروشه	۱۱۴	خاودان = خوبندان
۴۵۳، ۴۵۴	خلم	خرغانسکث	۴۹۸	خاوران
	خلیج آشوراده	خرق (خره)	۲۲۶	خاوس
		خرقان Khurkân ۳۹۱، ۳۹۲		خاوص

۲۸۹	دادین	۳۴۹، ۳۸۶	خور	۱۳۸	خلیج اسکندرونه
۱۰۴	دارا		خوراودان = خوبدان	۱۴۱	خلیج ایاس
۶۱۳، ۹، ۳۱۰	دارابگرد	۲۷۴	خورستان (شهر)	۴۷۳	خلیج خلیجان
۳۱۶	دارابگرد	۲۷۴	خورشه	۲۵	خلیج فارس
۳۱۰	داراکان	۲۱۰	خورشید		خلیل رود = خلیل رود
	دارچین = دهرزین	۸۲	خورنق	۲۸۵	خمایجان (علیا، سفلی)
۴۶۹	دارزنجی Dārzanjī	۲۵۰	خوزستان		خمایگان = خمایجان
	دارزین = دهرزین	۶، ۲۵	خوستان	۳۳۴	ختاب Khannāb
۱۵۶	دارالسیاده (سیواس)	۲۸۷	خوسب	۱۶۸	خنجره
۸۳	دارالسیاده (نجف)	۳۸۶، ۴۴۴	خوست	۷۱	خندق شاپور
۳۶۴	دارک	۲۸۷	خوسف	۱۵۶	خنس
۳۱۰	دارکان	۲۰۷، ۴۱۹	خوشان	۲۷۶	خنفگان
۱۱۳	دالیه مالک بن طوق	۵۰۷	خوقند	۲۹۴	خننگ (قلعه -)
۸	دامغان	۹۵	خولان	۱۵۶	خنوس (خوناس)
۳۷۰	داور (ارض)		خولنجان = خان لنجان	۲۷۶	خنیفتان
۱۴۵	دباسه	۲۴۲	خومکان = حوسجان		خنیفتان = خنیفتان
	دبوسیه Dabūsiyah	۱۵۶	خونا	۳۸۳	خواب
۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱		۲۴۲	خوناس		خوابدان = خوبدان
۱۹۶	دبیل	۱۷۸	خونج	۴۴۹	خواجه خیران
۲۷، ۴۴	دجله	۴۳۷	خوی	۳۹۲	خوار (- ری)
۴۷	دجلة کور (شط العرب)		خیار	۸، ۴۷۴ (- ایالت -)	خوارزم (ایالت -)
۵۲	دجلة مفتح	۳۱۱	خیار = خیر	۳۳۹، ۳۵۳، ۳۷۰	خواش
۴۷، ۵۷	دجیل Dujail	۴۵۱	خیر (خیره)	۴۳۹	خوشان
	دجیل اهواز = کارون	۵۱۱	خیرآباد	۲۸۴	خوشایر (قلعه -)
۲۵۹	دجیل بصنا	۳۵۴	خیرلم	۳۵۳	خواص
۲۵۱	دجیل شوستر (کارون)	۲۹۹	خیروکوت	۵۱۰	خواف
۱۷۵	دخارقان	۵۱۱	خیره	۵۱۰	خوقند
	دخوند = درخید		خیلم	۲۸۶	خواکند
۳۳۹	دربای Durbāy		خین = چین		خوبندان (رود -)
۱۴۳	درب الحدث	۴۷۸	خیوق = خیره	۴۱۹	خوبندان Khūbdhān
۴۹۰	درب رامیشه (بخارا)		خیوه	۴۱۹	خوجان
					خوچان

۴۴۴	دهلی	۲۸۴	دنبلا ( قلمه - )	۲۹۱	دز کلات
۳۹۷	ده منصور	۱۶۳	دنبزلو	۲۸۶	دزک نشناک
۲۲	ده مورد	۱۰۳۶۱۰۴	دنیسر	۳۹۰	دزگنبدان
۳۴۹	ده نابند	۲۵۴	دودانگه	۱۸۰	دزمار
Dih Nakhirjân	ده نخیرجان	۵۷۶۵۹۶۶۳	Dûr دور	۴۱۹	دژ زر
۱۷۵	ده نمک	۶۳	دور حارث	۳۹۹	دژ طاق ۳۹۹
۳۹۲	ده نمک	۲۵۹	دور راسبی	۲۳۸	دستبا Dastabâ
۹۳۶۹۴	دیار بکر	۶۳	Dûr Arbâyâ دور عربایا	۲۷۹	دستقان Dastakân
۹۳۶۹۴	دیار ربیعه	Dawrak	دورق (الفارس)	۶۷	دستگرد
۹۳۶۹۴۶۱۰۹	دیار مضر	۲۶۰		۶۸	دستگردکسرویه
۱۹۶	دیل Daybul	۱۲۷	دوریک (دیوریک)		دستوا = دستبا Dastuvâ
۶۳	دیر ابوسفره	۱۱۰	دوسر	۵۲۶۶۸	دسکره Daskarah
۱۲۹	دیر برساما	۱۰۲	دوشا ( رود - )	۶۷	دسکره الملک
۴۹۵	دیر بوزکرد	۱۵۶	دوقاط (توقات)	۲۷۳	دشت ارژن
۸۷	دیر پاستان ( استان - )	۲۹۳	دوگنبدان	۲۰۹	دشت الیستر Alishtar
Dayr Jân	دیرجان = دریان	۱۸۷	دولاب	۲۸۰	دشت بارین
۲۲۵	دیر الجص Dayr-al-jiss	۲۱۴	دولت آباد	۳۸۴	دشت بیاض
۳۸۶۳۹	دیر عاقول	۱۵۹	Davalû دولو	۳۸۴	دشت پیاز
۴۴	دیر عمال	۱۶۴	دوناس	۳۰۴	دشت روم
	دیرقنه = دیرقنی	۴۷۹	دوه بویون	۳۰۴	دشت رون
۳۹	دیرقنی Dayr Kunnâ	۱۹۶	Duwîn دوین	۱۰۶	دشت سنجار Sinjâr
۳۹	دیر مرمراری	۳۰۷	ده اشتران	۴۶	دشت میشان
	دیروزین = دهرزین	۴۵۲	ده باب	Difrigî	دفریگی (تفریک)
Dayrûzîn		۴۱۴	ده باد (دزیاد)	۱۲۷	
۴۰	دیر هزل Dayr Hizkil	۳۳۴	ده بادام	۶۴	دقوقاه
۵۰۶	دیزک	۳۰۵	ده بید	۳۳۸	دلفرید Dilarfid
۲۳۳	دیزه (ورامین)	۱۷۵	دهخوارقان	۲۲۷	دلیجان
۴۳۱	دیزه	۳۰۵	دهرزین Daharzîn	۳۹۶	دلیگان = دلیجان
۲۷	دیگلالت	۴۰۵۴۴۰	دهستان	۴۲۶	دماوند
۱۸۶	دیلم	۳۰۳	ده گردو	۴۲۶	دمدانشان
۱۸۸	دیلمان	۲۹۰	دهلزان Dahlizân	۲۴	دمشق
				۳۹۶	دنبانود

۲۸۸	دریاچه شور	۳۳	دروازه خراسان (بغداد)	۲۸۸	دریست
۳۶۴	دریاچه سنط	۳۳	دروازه شام (بغداد)	۱۳۰۶۱۴۳	درب السلامه
۱۷۲	دریاچه طروج	۳۳	دروازه کوفه (بغداد)	۴۹۰	درب سمرقند (بخارا)
۱۷۲	دریاچه طسوج	۱۴۴	درولیه	۱۱۹	درب الکلاب
۲۷۱	دریاچه ماهلو	۳۸۸	دره	۱۹۳	دریند
۲۷۱	دریاچه ماهلویه	۳۳۷	دره فاربد	۴۷۰	دریند آهین
۱۰۵	دریاچه منخرق	۳۴۰	درهقان	۲۰۸	دریند تاج خاتون
۲۸۸	دریاچه موز Mûz	۴۲۰	دره گز	۲۰۸	دریند تاشی خاتون
۲۸۸	دریاچه موزک	۱۶۰۶۱۶۱	دریاچه آقشهر	۹۹	دریند خلیفه
۸۳	دریاچه نجف	۱۹۷	دریاچه ارجیش	۲۰۸	دریند زنگی
۳۱۱	دریاچه نیریز	۱۷۱	دریاچه ارمیه	۴۹۸	درب نوبهار (بخارا)
۱۹۷	دریاچه وان	۱۶۱	دریاچه آگریدور	۲۰۹	دریبل Darbil
۱۶۶	دریاچه یزنیق Yaznik	۲۹۹	دریاچه یاسفویه	۳۷۰	درتل
۱۷۲	دریاشور		دریاچه یاسلیون Basiliyûn		درجان = دریان
۲۹۲	دریان	۱۶۱	دریاچه بختگان	۲۸۶	درخید
۴۰۵	دریای آیسکون	۲۹۹	دریاچه بردور Burdûr		درخوید = درخید
۴۶۴	دریای آرال	۱۶۰	دریاچه بقشهر Beghshahr	۲۲۱	دردشت ( محله - )
۴۸۶	دریای باکو	۱۶۰	دریاچه بقره	۹۱	درعیه
۵۱۸	دریای جند		دریای شرق = بحر خزر	۴۸۰	درغان
	دریای قزوین = بحر خزر	۱۶۰	دریاچه تلا Tilâ	۳۷۰	درغش
۴۸۷	دریای قلزم	۱۷۲	دریاچه تواله	۴۹۵	درغم
۴۸۶	دریای کتای	۲۱۵	دریاچه جمکان Jamkân	۳۳۹	درفارد
۲۸۹۶۳۱۵	دریز	۲۷۱	دریاچه جنکان Jankân	۳۳۹	درفانی
	دریست = دریست	۲۷۱	دریاچه چشمه سبز	۲۱۲	درگزین
۳۰۲	دز ابرج Diz Abraj	۲۷۱	دریاچه چوپانان	۱۷۵	درند
۴۱۳	دزیاد	۴۱۲	دریاچه چهل شهید		دروازه اسب بازار (قونیه)
۲۱۷	دزبیل	۲۹۹	دریاچه ختا	۱۵۸	دروازه بردان (بغداد)
۲۰۹	دزپل	۱۶۱	دریاچه دشت ارژن	۳۴	دروازه بصره (بغداد)
۲۵۷	دزفول	۴۸۶	دریاچه شراة Shurât	۲۳	دروازه بیل احمد (قونیه)
۲۵۶	دزفول	۲۷۳	دریاچه شراة Shurât		دروازه چاشنی گیر (قونیه)
۳۵۳	دزک Dazak	۱۷۱		۱۵۸	

دینار (کوه -)	۲۹۳	رامهرمز	۴۹۰۲۶۲	رشتان	۵۱۰
دیندار = شاپور		راور Rāvar	۳۳۱	رصفه (بغداد) Rusāfah	۳۳
دینکرد	۵۱۳	راونسر Rāwansar	۴۱۸	رصفه (شهر -)	۴۴
دینور	۲۰۴۰۲۴۵	راونیر Rāwanīr	۴۱۸	رضافه شام (رضافه هشام)	
دیورود = حلیل رود		راهشان	۲۸۸	رقه	۱۱۴
دیه سفنج	۴۲۹	رایین	۳۰۵۰۳۳۰	رقه طیس	۲۶۳
دیه مراغه	۳۰۵	رب Rabb	۷۱	رقه طیس	۹۳۰۱۳۳
دیه مورد	۳۰۰	رباط	۴۰۵	رقه السوداء	۳۸۶
		رباط آب اشتران	۳۵۰	رقه المحترقه	۱۰۹۰۱۱۰
ذ		رباط ذوالقرنین	۴۷۱	رکناباد (کاریز -)	۱۱۰
ذات عرق	۹۰	رباط ذوالکفل	۴۷۱	روب	۲۷۰
ذوالقتلاع	۱۴۸	رباط سونج	۴۱۸	روبنج Rūbanj	۳۱۲۰۲۹۸
ذوالکلاع = ذوالقتلاع		رباط صلاح‌الدین	۳۰۲	روبنز = رونیز Rūbanz	
		رباط طاهر بن علی	۴۷۲	رود آوه	۲۲۸
		رباط کوفن	۴۲۰	رود اترک	۲۳۷۰۴۰۲
		رباط میله	۴۵۴	رود اخش Akhsh	۴۶۳
راخشمین	۴۸۲	ریض دروازه محول	۳۳	رود اخشوا = اخش	
راذان (بالاوپاتین)	۳۸	ربنجن Rabinjan	۴۹۷۰۵۰۱	Akhshawā	
راذکان	۴۱۹	رجبان = راهشان		رود اخشود	۴۶۶
رأس الطاق	۴۹۳	رحبه (شام) Rahbah	۱۱۳	رود اخشین	۲۸۹
رأس العين (رساینا)	۹۴۰۱۰۳	رحبه مالک بن طوق	۱۱۳	رود ارتش Irtish	۵۱۹
راسک Rāsak	۳۵۳۰۳۶۴	رحیان = راهشان		رود اریس Aris	۵۱۵
رأس الکلب	۳۹۲	رخ	۳۸۱	رود ازتس (نهر الکلب)	۳۶
راسند (کوه -)	۲۱۴	رخج Rukhkhaj	۳۷۱	رودان	۳۱۵
راشديه	۵۵	رزطیه	۶۵	رود اندس Indus	۰۵۴
راشهر تویج	۲۸۱	رستاقباز = رستم گواد		رود اندیجاراغ	۴۶۳
راغان (رود -)	۳۴۰	رستاق الرستاق	۳۱۲۰۳۱۳	رود اورست Urastr	۳۰۷
رافقه	۱۰۹۰۱۱۰	رستم‌دار	۳۹۹	رود اهر	۱۸۰۰۱۸۱
رامجرد	۳۰۱	رستم‌دستان	۲۲۵	رود ایگرن	۵۱۳
رامرود	۳۶۵	رستم‌گواد	۲۵۵	رود ایلاق	۵۰۷
رامز = رامهرمز		رشت	۱۸۷	رود بار	۱۸۹۰۲۳۷۰۳۱۲۰۳۶۸
رام شهرستان	۳۶۴	رشت (بلاد -)	۴۶۷		
رامن	۲۱۵				

رودبال (شق -)	۳۱۲	رود دزدی	۳۴۰	رود خسراغ	۴۶۴
رودبزاره	۲۷۶	رود دزفول	۲۵۱	رود طاب	۲۹۱
رود بزازه	۲۷۶	رود دورق	۲۶۰	رود طالقان	۴۶۴
رود بردان (= بردا)	۱۴۲	رود دهاس	۴۴۶	رود طراز	۵۱۸
رود پلوار	۲۹	رود راغان	۳۴۰	رود طیفوری	۴۰۲
رود پورواب	۲۹۷	رود رزم (زرم ، زرب)		رود عاصی = رود کر	
رود تجند	۴۲۱	رود زال	۱۲۲	رود عرجان	۱۳۱
رود تراب	۴۵۵	رود زامل Zāmil	۲۵۷	رود فرواب	۲۹۷
رود ترک	۵۰۷۰۵۱۳	رود زرافشان	۴۶۴	رود فره (وادی‌فره)	۳۶۵
رود ترنک	۳۷۱	رود زرنجان	۲۳۹	رود قبا	۵۰۷
رود تلاس Tulas	۵۱۹	رود زنکان	۳۴۰	رود قبادیان	۴۶۴
رود تورج	۲۸۰	رودس	۱۳۷	رود قباقب (= ملس)	۱۲۸
رود جاذل Jidghil	۵۰۷	رود ساتیدما (ساتیدماد)	۱۱۹	رود قره آغاج	۲۷۲
رود جراحی Jarāhi	۲۹۱	رود سانگاریوس	۱۶۳	رود قم	۲۲۷
رود جراحیه	۲۹۱	رود سدره Sidrah	۲۵۶	رود قندز	۲۹۸
رود جریاب	۴۶۴	رود سراو	۱۷۴	رود قندهار	۳۷۱
رود جردور	۴۷۴	رود سریط Sarbat	۱۲۱	رود کایستر	۱۶۵
رود جرشیق Jarshik	۲۸۹	رود سرخاب	۱۷۴	رود کچه	۴۶۴
رود جره Jirrah	۲۸۰	رود سفد	۴۸۹	رود کر	۲۹۸
رود جریاب	۲۸۰	رود سلقط	۱۲۴	رود کرج	۲۳۵
رود چچ = سیحون		رود سمور	۱۹۴	رود کرخه	۲۵۱
رود چرچک Chirchik		رود سنجه (سنگر)	۱۳۲	رود کردستان	۲۹۱
رود چغانیان	۴۶۴	رود سورین	۲۳۵	رود کولکو Kūlkū	۲۵۱
رود خاش (خواش ، خواص)		رود شاپور	۲۸۰	رود کونس	۱۴۲
رود ختلاب	۴۵۵	رود شاذکان	۲۹۵	رود گرگان	۴۰۲
رود خرم آباد	۲۵۱	رود شال	۱۸۲۰۱۸۳	رود مروین	۴۲۳
رود خیلاب Khaylāb	۴۵۵	رود شاهرود	۱۸۲	رود مسین	۲۹۱
رود خلم	۴۵۴	رودش	۲۲۳	رود مشهد	۴۰۲۰۴۲۱
رود درج	۲۳۷	رود شمشاط (ارستاس)	۱۲۵	رود مند	۲۷۲
رود درخید Darkhid	۲۸۶	رود شوش = رود کرخه		رود مهران = رود اندس	
		رودصافی	۱۷۶۰۱۷۷	رود میانج	۱۸۳
				رود نرین Naryn	۵۰۷



۱۷۲	سمرت (اسمرت)	۲۰۳۰۲۰۵	سخته	۲۱۹	ساروق (اصفهان)
۳۷۱	سفنجوی	۴۸۰	سدور Sadûr	۲۱۰	ساروق (همدان)
	سعد = سعرت	۳۴۸	سده	۳۹۵	ساری
۳۹۹	سعیدآباد	۳۸۰	سده قاین	۴۵۲	ساری پل
۹۰۴۸۹	سغد	۸۲	سدیر		ساریه = ساری
۴۸۹	سغدیانان	۴۶۸	سر آسیا	۳۰۶	ساغند Sâghand
۵۱۷	سغناق Saghnâk	۱۷۴	سرآب	۳۹۸	سالوس
۴۳۶	سغلقات	۱۷۴	سراو		سالوش = سالوس
۶۶	سغوه Sifvah	۳۸۳	سراوند	۲۲۹	سامان (قریه -)
	سفید رود (سپیدرود)	۲۰۷۰۴۹۵	سرپل (قریه -)	۴۹۱	سامخاس (نهر -)
۱۸۲۰۱۸۵		۴۲۱	سرخس	۵۸۰۶۰	سامرا (سامرو)
۱۶۷	سقری (رود) Sakari	۶۲	سرداب غیبیت	۵۷	سامره
۱۷۵	سقهیر Saikhir	۲۶۵	سردان	۳۵	سامره (سامراه)
۲۶۶	سقیته Sakinah	۲۱۰	سرد رود	۴۵۱	سان
۲۷۲	سک (قریه -) Sakl		سردن = سردان Sardân	۲۳۵	ساوجیلاخ
۲۷۲	سکان (رود) Sakkan	۵۰۵	سرسته Sarsandah	۴۹۵	ساودار
۵۱۱	سکت Sikkit	۴۳۵	سرشک	۲۲۸	ساره
	سکیر العباس		سرق (ولایت... Surrak	۲۷۷	سارویه
۹۴	Sukayr - al - Abbâs	۲۶۰		۵۱۶	سبانیث Subânîkath
۴۴۵	سکویند Sakivand	۲۱۳	سرکان	۱۶۱	سبرتا Sabartâ
۳۶۲	سگان	۳۰۳	سرمق Sarmak	۱۶۳	سبری حصار
۴۴۰	سگردان	۵۸	سرمن رأی	۴۱۷	سبزوار
۲۳۷	سگزآباد		سرمین = شرمین Surmin	۴۳۸	سبزوار (هرات)
۲۴۷	سگزی آباد		سروان = شروان	۴۱۸	سبنج Sabanj
	سگستان = سیستان	۱۱۶	سروج Sarûj	۴۵۲	سبورغان
۲۴۴	سلاروند	۳۶۸	سروزان	۴۳۷	سپیدان (محلّه -)
۳۸۳	سلام	۱۴۰	سروس	۱۶۰	ستالیا (= انطالیه)
۳۸۳	سلامه	۲۷۲	سروستان		ستجان = سکان
۲۱۵۰۳۷۹	سلطانآباد		سروشته = اشروسته		ستروشته = اشروسته
۲۰۸	سلطانآباد جمجمال	۱۶۵	سروهان ایلی	۲۴۱	ستوریق
۴۰۲	سلطان درین	۱۷۵	سرو	۲۴۱	سجاس Sijâs
۱۲۹	سلطان سو(رود -)	۳۵۳	سرهد Sarhad		سجستان = سیستان

۲۱۰	زمین ده	ز	۴۱۲	رود نیشابور
۳۶۸	زنبوق	زاب (ولایت -) ۴۰۶۸۰	۴۵۵	رود وتراب Watrâb
۲۳۹	زنجان	زابستان (سیستان) ۳۷۴	۴۶۳	رود ونج Wanj
۱۸۲	زنجان رود	زاره ۱۵۶	۴۲۲۰۴۲۳	رود هرات
۴۳۶	زندان	زالق Zâlik ۳۶۸	۳۰۷	روذان
۲۲۳	زنده رود	زالقان ۳۶۹	۲۱۳	روذآور
۴۹۲	زندنه	زام ۳۸۲	۲۳۳	روذه
	زنکان = زنجان	زمان ۳۴۰	۴۸۲	روزوند
۲۷۸	زنگبار	زامین ۵۰۵	۴۰۱	روعد
۱۸۰	زنگیان	زاوه ۳۸۱	۴۰۱	روعه
۲۲۴	زواره Zuvârah	زاهدان ۳۵۹	۱۳۶	روم
۳۸۳	زوزن Zûzan	زاینده رود = زنده رود	۳۷	رومقان
۱۷۹	زولو (رود -) Zâlû	زبطره Zibatrah ۱۲۹	۳۶	رومیة
۲۳۲	زینندی	زبطره = زبطره Zapetra	۳۱۲	رونیر
۳۸۳	زیرکوه	زبیدیہ ۲۰۷	۳۱۲	رونیخ = رونیز
۱۵۶	زیله Zilah	زربق Zarbak ۴۲۷	۳۹۹	رویان
		زردشت ۱۷۸	۲۷۲	رویحان (روستای -)
		زردکوه ۲۲۳۰۲۵۱	۱۷۶	رویندز
		زرق (قریه -) ۴۲۷	۱۱۱	رها
		زركان = دارکان	۱۳۴	رهوه
		زرمان ۴۹۸	۶۰۱۳۱۰۲۴۵۰۳۰۱	ری
		زرنج Zaranj ۸۰۳۵۹۰۳۶۰	۹۱	ریاض
		زرنده ۳۲۷	۴۹۱	ریامین Rîamîthan
		زرننگ = زرنج		ریخ = رخ
		زریران ۳۸۰۷۴	۲۸۱	ریشهر
		زرین رود = زاینده رود		ریغان = ریکان
		زطریه ۶۵		ریقان = ریکان
		زکان = سکان Zakkân		ریکان
		زکویر (رود) Zakvîr ۱۷۹	۲۳۶	ریوبارلس
		زم ۴۲۹۰۴۷۱	۳۳۸	ریودد
		زمخشر ۴۲۲	۴۹۵	ریوند
		زمین داور ۳۷۰	۴۱۳	

سلطانیه	۶۲۴۰	Sinn Sumayrah	۲۰۳	سیب (- بنی قوما)	۳۹
سلفکھه Selefkeh	۱۴۲	سنقر آباد	۲۳۵	سیبی Sibi	۳۵۶، ۳۷۱، ۳۷۲
سلماس	۱۷۸	سنکاره = شبانکاره		سیجاس = سجاج	
سلوقید (سلوکیه کیلیکیه)	۱۴۲	سنک = سنج		سیحان	۱۴۰
سلوکوس نیکاتر	۳۶	سنگان	۳۸۳	سیحت	۲۹۲
سلوکیه Salûkiyah	۳۵، ۳۶	سنوان Sinvân	۴۳۱	سیحون	۴۶۲، ۵۰۷
سلومک Salûmak	۳۸۳	سنیچ	۳۴۸	سیدروپلیس	۱۴۸
سلیج (دیر -)	۳۹	سنی خانه	۳۸۸	سیدی غازی	۱۶۲
سلیزور	۴۸۳	سنیز	۲۹۵	سیراف Sirâf	۳۱۴
سلیمانان	۴۷، ۲۶۲	سنیگ	۳۴۹	سیرام	۵۱۵
سمرقند	۹۶، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۰۱	سواد (ناحیه -)	۷۰	سیرجان	۷، ۳۲۲، ۳۲۳
سمسون (صامسون)	۱۵۵	سورا (روستای -)	۷۶	سیردریا	۱۴۱، ۴۶۲
سملقان Samalkân	۴۱۸	سوران	۵۱۷	سیرسو = سیحون	
سمنان	۲۹۱	سورو	۳۱۴	سیروان	
سمنقان Samankân	۴۱۸	سوزیطره (ز پطره)	۱۲۹	سیروس (رود -)	۱۹۰، ۱۹۲
سمنگان	۴۵۳	سوزوپلیس	۱۶۱	سیس Sîs	۱۴۹
سپیران = شمیران		سوسا = شوش		سیستان (سجستان)	۷، ۳۵۸
سمیرم Sumayram	۳۰۴	سوسن Sûsan	۲۶۶	سیسر	۲۰۵
سمیروم	۲۴۴	سوسنده Sûsandâh	۵۰۵	سیسیه = سیس	
سمیساط Sumaysât	۹۴، ۱۱۶	سوسنقان Susankân	۴۲۶	سیف زهیر Sîf Zuhayr	۲۷۶
سناباد	۴۱۴	سوق الاربعاء	۲۶۱	سیف عماره	۲۷۶
سنارود	۳۵۹، ۳۶۴	سوق الامیر	۲۶۹	سیف مظفر	۲۷۷
سنبل	۲۶۳	سوق الاهواز = اهواز		سیکان = سکان	
سنجار	۱۰۶، ۱۲۳	سوق بحر	۲۶۱	سیمکان	۲۷۲
سنجاق	۳۸۳	سوکورنس	۱۰۲	سینوب	۱۶۸
سنجد	۴۴۲	سومغان Sûmghân	۲۴۵	سینوپ = سینوب	
سنجرفن	۴۹۵	سونج Siûnaj	۵۰۱	سینیز	۳۱۵
سنجه	۱۳۲	سهار	۳۹۸	سیواس Sivâs	۱۵۱
سنجیده (رود -)	۱۸۲، ۱۸۳	سهر رود	۲۴۱	سیوری حصار Sivrî Hisâr	۱۶۳
سند	۳۵۵	سه گنبدان	۲۹۷	سیوه = سیبی	
سند رود	۳۵۵	سیاه کوه	۲۲۵، ۱۸۱	سیوی = سیبی	
سن سیره (کوه -)					

ش		شدیدیه	۴۴	شوشن	۳۶۵
شابران Shâbârân	۱۹۳	شرابین	۲۱۰	شوکان	۴۲۰
شابر خاست	۲۰۹	شروان (شیروان)	۱۹۳، ۴۷۰	شول (بلاد -)	۲۸۸
شاپور	۳۱۵	شط حله	۲۸	شولستان	۲۸۸
شاپور خواست	۲۱۶، ۲۱۷	شط الحی	۲۸	شهر = سهار	
شاخن Shâkhin	۳۸۷	شط العرب	۲۷، ۴۷	شهر آباد	۱۰۷، ۴۰۱
شادروان (بالا ،		شط کوفه	۲۸	شهر آبسکون	۴۰۵
پائین)	۶۵	شط نیل	۷۸	شهر اسلام	۱۷۵
شاد شاپور = قزوین		شطیط	۲۵۴	شهر بابک	۳۰۷، ۳۲۲
شادفیروز (استان -)	۸۶	شطیطه Shutaytah	۵۵	شهر بلقیس	۴۱۹
شادقیاد (استان -)	۸۷	شعب یون Sha'b Bavvân	۲۸۵	شهر خوارزم	۴۷۶
شادیاخ	۴۱۱	شفائا	۷۱	شهر دقیانوس	۳۳۶
شارخت	۲۸۴	شفت Shaft	۱۸۸	شهر زور (ولایت -)	۲۰۵
شارستان	۳۹۹	شفته = شفت		شهر سبز	۴۹۸
شاش	۵۱۳	شفرقان - شبرقان Shufrukân		شهرستان ( = جی )	۲۲۱
شال (کوه ، شهر)	۱۸۳	شق عثمان	۵۱	شهرستان	۱۸۶
شالوس = سالوس		شکت Shikit	۵۱۱	شهر فرغانه	۵۰۸
شامات	۳۳۴، ۴۱۳	شلا Shela	۳۶۲	شهر فیروز	۴۲۰
شاها	۱۷۲	شلنبه	۳۹۶	شهر قنطره	۲۵۷
شاه آباد	۲۵۶	شماخا Shamâkhâ	۱۹۳	شهر مبارک ( = مبارکیه )	
شاه دژ	۲۲۲	شماخی (شماخیه)	۱۹۳		
شاهراه خراسان (جاده)		شمشاط (ارسموساط)		شهرنو( = سلطان آباد)	۲۱۵
بزرگک)	۱۰	Shimshat	۱۲۵	شهر «نهرتیرا»	۳۶۰، ۳۶۵
شاهرخیه	۵۱۳	شمکور Shamkûr	۱۹۱	شهر نهرتیرین	۲۶۰
شاهرود	۳۹۱	شنیز = سنیز		شهر و	۳۱۴
شاهرود کوچک (رود -)	۱۸۴	شوانکاره = شبانکاره		شهر وزیر	۴۸۳
شاهکن	۳۸۶	شورستان	۳۰۳	شهر یار	۲۳۴
شبانکاره	۶۶۳، ۳۰۹	شورمین	۴۴۲	شهین = زنجان	
شبرقان Shubrukân	۴۵۲	شوررود	۴۱۳	شیان Shiyân	۳۷۵
شبورغان = شبرقان		شوستر = شوشتر		شیراز	۲۶۸، ۲۶۹، ۳۱۵
شبورقان = شبرقان		شوش	۲۵۸، ۲۶۵	شیرجان = سیرجان	
Shabûrkân		شوشتر	۶۱۲، ۵۱۱، ۲۵۲، ۲۶۵	شیروان	۵

شیرین	۶۹۲۳	ض	طریق Tark	۲۲۵
شیز	۲۰۶۲۴۱		طرنده ( = ورنده )	۱۲۹
شیزور Shaysûre	۴۸۳	ض	طروج ( شهر - )	۱۷۸
شیلاو ( = سیراف )	۲۷۹	ض	طرون ( = درون )	۱۲۴
			Tarûn	
		ط	طریق خراسان	۶۷
			( ولایت - )	
صاروخان	۱۵۲۲۱۶۵		طسوج ( شهر - )	۱۷۸ Tasûj
صاری حیچک ( رود - )			طسوج کسکر	۴۲
Sârîchîchik	۱۲۸		طفر Taffir	۶۴
صافیہ	۳۹		طلشان	۱۸۶
صاهک ( - بزرگ )			طمیس Tamis	۴۰۰
وکوچک ( )	۴۹۹		طمیس = طمیس	
صاین قلعه	۲۴۰		طوالش	۱۸۶
صبران Sabrân	۶۱۷		طواویس	۴۹۲
صحرای دزباد	۴۱۳		طوروس	۴۰۲۵۱۳۷
صحرای لر	۲۵۸		( سلسله جبال - )	
صحنه	۲۰۳		طوس	۴۱۴۱۵۶
صدخانیہ Sadkhâniyah	۲۰۵		طهران	۲۳۳۱۲۳۴
صرصر	۳۸		طیب	۷۰
صرمنجی Sarmanji	۴۶۹		طیرهان Tîrhân	۵۹
صردود ( منطقه - )	۳۶۸		طیسفون	۳۶۱۳۷
صغاره	۲۷۹		طیمرجان	۳۰۳
صغاتیان	۴۶۸			
صفصاف Safsâf	۱۴۳		ع	
صفین Siffin	۱۱۰		عاقول ( دیر - )	۲۸۰۳۹
صلوی Salwâ	۶۴		عانه	۷۰
صلیق Salîk	۴۴		عبادان ( = آبادان )	۵۳
صنوف	۱۶۸		Abbâdân	
صولی	۶۴		عباسی ( = عبسی )	۴۶
صهیون ( شام )	۴۷۷		عبسی Abdasi	۳۰
صیران	۵۱۷		عبدلآباد	۳۷۹
صیمره Saymarah	۲۱۸			

عبرتآ Abartâ	۶۵	عین الذممانه = عین الذهبانیة	۴۹۲
عیسقان Absakân	۴۳۶	عین زربسی ( = )	۱۳۸
عدالیه ( = انطالیه )	۱۶۰	انازربسی ( )	۲۷۰۷۶
عربان = عربان		عین زنیثا Zanîthâ	۱۳۱
عراق	۳۰۲۶	عین الحصم	۳۹۵
عراق عجم ( = )	۶۱۲۰۰		
ایالت جبال ( )		غ	
عراقین	۲۰۱	غیبرا Ghubayrâ	۳۳۰
عربان	۱۰۵	غرجستان Gharjistan	۴۴۲
عربسیان = خوزستان		غرج الشار	۴۴۲۱۴۵۶
عربگیر ( عربگیر )	۱۲۸	غردمان Ghardamân	۴۸۱
عروج Arûj	۲۶۴	غرستان = غرجستان	
عروج = عروج Arûh		غرستان = غرجستان	
عسکر	۳۶۹	غرناطه	۲۲
عسکر ابو جعفر	۵۱	غریان Ghurian	۴۳۷۰۴۳۸
عسکر مکرم	۲۵۵۰۲۱۵	غزنه	۳۷۲
عسکر مهدی	۳۳	غزنین	۳۷۲
عطشآباد	۴۱۳	غنجره Ghanjarah	۱۶۸
عقداه	۳۰۶	غندجان	۲۸۰۳۱۵
عقر	۴۴	غور	۴۴۴
عکبرا	۵۵		
علایا	۱۶۰	ف	
علت Alch	۵۶	فاخته = ناچت	
علیق	۱۴۳	فادوسبان	۳۹۷
عموریہ Ammûriyah		فاراب	۵۱۶
	۱۴۷۰۱۶۳	فارس ( ایالت - )	۶۰۲۶۷
عمیدآبادا	۱۷۶	فارس ( شهر - )	۲۸۴
عیان Ayân	۲۸۵	فارسجین Farisjin	۲۳۷
عین برغوث	۱۴۳	فارغر (رود) Farghar	۴۶۳
عین التمر	۷۱	فارقان	۲۲۳
عین الذهبانیة	۱۱۱	فاریاب	۴۵۱
عین زهبانه = عین الذهبانیة		فاش	۱۳۴
		فتح آباد	۴۹۲
		فخر آباد	۲۳۳
		فرات	۲۷۰۷۶
		فراآتگین = براتگین	۴۱۴
		فراجرد	۷۵
		فراشه	۲۱۴
		فراهان ( ولایت - )	۴۷۲
		فربر Firabr	Furg , Furj
		فرج = فرگ	۴۳۸
		فرجرد ( فرگرد )	۷۲
		فرطه	۳۰۸
		فرعا Far'â	
		فرغار = لارغر	
		فرغان = فارغر	
		فرغانه	۹۶۵۰۷۰۵۱۹
		فرغول Farghûl	۴۰۵
		فرغی = فارغر	
		فرگ Furg	۳۱۲۰۳۱۳۱۶
		فرگرد	۳۸۳
		فرم Firrim	۳۹۸
		فره	۳۶۵
		فرهادان	۴۱۴
		فرهادجرد	۴۱۴
		فریاب	۳۴۰
		فریجیه	۱۵۲
		فریجیه ایککتوس	۱۵۲
		فریم = فرم	
		فریوا	۲۱۰
		فریومد	۴۱۷
		فر Fazz	۴۶۸
		فسا	۳۱۵۰۳۱۶۰۴۱۱
		فشارود	۳۸۷

۱۴۹	فلاویوپولیس	۴۴۴	فیوار Fivâr	۱۴۹	فلاویوپولیس
	فلجر د = فرگرد				فلجر د = فرگرد
۷۲۷۴۷۸۱	فلوجه		ق		فلوجه
	فلوجه = فلوجه		قاخته = ناجت		فلوجه = فلوجه
۲۶۴	فم البواب	۵۵	قادسیه	۲۶۴	فم البواب
۴۱	Fam-as-Silh فم الصلح	۵۶	قادسیه دجله	۴۱	Fam-as-Silh فم الصلح
۳۵۲	Fannazbûr فنزبور	۵۶	قادسیه فرات	۳۵۲	Fannazbûr فنزبور
۱۶۵	فوجیه	۸۲	قادسیه کوفه	۱۶۵	فوجیه
۱۶۵	فوجیه	۱۹۵	قارص Kars	۱۶۵	فوجیه
۱۶۵	فوجیه	۵۱۱	قاسان	۱۶۵	فوجیه
۴۹۵	Fûrnamadh فورنمذ		قاشان = کاشان	۴۹۵	Fûrnamadh فورنمذ
۱۴۳۷۱۴۸	فوستینوپولیس	۶۳۷۶۴	قاپول ابوالجند	۱۴۳۷۱۴۸	فوستینوپولیس
	فوشنج = بوشتک	۶۳	قاپول کسروی		فوشنج = بوشتک
۱۸۷	فومن	۶۳۷۶۴	قاپول مأمونی	۱۸۷	فومن
۳۵۳	Fahraj فهرج	۶۳۷۶۴	قاپول یهودی	۳۵۳	Fahraj فهرج
۴۱۹	فهرجان	۱۴۴۷۱۲۵	قالیقلâ Kalikalâ	۴۱۹	فهرجان
۳۵۳	Fahl Fahrah فهل فهره	۸۷۳۷۷	قاین	۳۵۳	Fahl Fahrah فهل فهره
۹۰	Fayd فید	۵۰۹	قبا Kuba	۹۰	Fayd فید
۱۹۱	فیداگران	۲۷۴	قبادخره ( ولایت - )	۱۹۱	فیداگران
۱۸۳۷۲۴۴۷۲۷۵	فیروز آباد	۴۶۸	قبادیان	۱۸۳۷۲۴۴۷۲۷۵	فیروز آباد
۳۱۴		۳۵۱	قبر خارچی	۳۱۴	
۲۲۳	فیروزان	۱۳۷	قبرس	۲۲۳	فیروزان
۷۲	فیروزشاپور	۱۹۵	قبله ( قلعه - )	۷۲	فیروزشاپور
۳۷۱	فیروزقند	۴۰۲	قبه الخضراء	۳۷۱	فیروزقند
	فیروزکند = فیروزقند	۳۲۸	قبه سبز		فیروزکند = فیروزقند
۳۹۶	فیروزکوه	۳۱۰	قبه مومیاء	۳۹۶	فیروزکوه
۴۵۱	فیریاب	۴۴۰	قرا باغ	۴۵۱	فیریاب
	فیز آباد = فیض آباد	۱۵۲۷۱۶۴	قراصی		فیز آباد = فیض آباد
۴۶۵	فیض آباد	۱۲۹	قراقیس ( رود - )	۴۶۵	فیض آباد
	فیض بصره ( شط العرب )	۱۵۲	قرامان		فیض بصره ( شط العرب )
۴۷۶	فیل ( شهر - )	۴۳۰	قربر	۴۷۶	فیل ( شهر - )
۲۲۶	فین	۱۹۱	قردقاس	۲۲۶	فین

۲۷۷	قلعه دیکدان	۳۰۱	قلعه اسفیدان	۱۶۷	قسطنونیه
Ram Zavân	قلعه رم زوان	۲۹۷	قلعه اصطخریار	۳۵۲	قصدار
۲۸۰		۴۳۵	قلعه امکلچه Amkalchah	Ibn Hubayrah	قصر ابن هبیره
۴۶۵	قلعه زبیده	۲۲	قلعه ایوب	۷۶	
۲۳۲	قلعه زبیدیه	۲۴۰	قلعه باتوخان	۲۸۵	قصر ابوطالب
۲۳۲	قلعه زبندی Zaybandî		قلعه بیر = قلعه تیز	۴۳۱	قصر احنف Ahnaf
۲۴۰	قلعه سر جهان	۳۸۰	قلعه بردار و Bardârûd	۲۳۳	قصران
۲۰۴	قلعه سرماج	۳۱۲	قلعه بهمن	۳۷	قصر تاج
۳۰۱	قلعه سعیدآباد	۳۲۲	قلعه بیضاء	۶۱	قصر جص Jiss
۲۸۵	قلعه سفید	۲۴۴	قلعه تاج	۶۰	قصر جعفری
۲۷۴	قلعه سیران	۳۴۲	قلعه تازیان	۶۰	قصر جوسق Jausak
۳۲۲	قلعه سنگک		قلعه تیز = قلعه تیز	۲۵۷	قصر روناش
۲۷۶	قلعه سهاده	۳۴۲	قلعه ترزک Tarzak		قصر الریح = دزباد
۲۹۷	قلعه شکسته		قلعه تیسیر = قلعه تیز	۱۱۰	قصر السلام
۲۴۴۷۲۷۴	قلعه شمیران		قلعه تشیر = قلعه تیز	۲۶۴	قصر شوش
۲۹۷	قلعه شکان Shangkân	۳۴۲	قلعه تنگ زندان	۶۹	قصر شیرین
۴۶۸	قلعه شومان		قلعه تیز = قلعه تیز	۳۵۳	قصر قند
۲۷۴	قلعه شهاره	۲۷۳	قلعه تیر خدای	۲۰۴	قصر اللصوص
۱۰۴	قلعه الشهباء	۲۷۱	قلعه تیز	۶۰	قصر معشوق
۱۴۸	قلعه صقالیه	۳۹۷	قلعه جرهد Jarhud	۶۰	قصر دارونی
۲۲۳۷۲۳۴	قلعه طبرک Tabarik	۱۳۰	قلعه حدث ( اداتا ) Hadath	۲۰۷	قصر زبید
۲۹۱	قلعه طبعور	۳۲۴	قلعه خرماتو	۲۲۳	قصرین ( سیرجان )
۱۱۶	قلعه الطین	۴۴۴	قلعه خستار Khastâr		قسطنونوی Kastamûni
۲۳۳	قلعه فرخان	۲۹۴	قلعه خنک Khing	۱۶۷۷۱۶۸	
۲۱۴	قلعه فرزین	۳۱۲	قلعه خوادان	۳۴۷۵۶	قطر بل Katrabbul
۲۱۰	قلعه کبریت	۳۸۴	قلعه خواشیر Khawâshîr	۳۰۸	قطره
۱۷۹	قلعه کرکر Karkar	۳۳۵	قلعه خواهران	۱۶۲	قطیبه Kutiyah
۳۴۲	قلعه کشکک Kushkak	۲۷۴	قلعه خورشه	۱۶۴	قل حصار
۴۰۰	قلعه کلام	۳۸۴	قلعه درجان Darjân	۳۸۰	قلعه آتشگاه
۲۲۵	قلعه کمرت Kamart	۲۱۷	قلعه دزبز	۳۲۸	قلعه اردشیر
۳۳۵	قلعه کوشوران	۲۸۴	قلعه دنبلâ Dunbulâ	۲۱۷	قلعه ارمیان
۱۰۴	قلعه کوه		قلعه دیکبایه = قلعه دیکدان	۲۸۵	قلعه اسفندیار

۱۱۹	کلک	۲۰۷	کرد	۱۹۰۶۱۹۲	کر
۳۴۰۶۵	کلواذی Kalwādhī	۳۶۶	کرنک	۳۵۵	کراچی
۱۶۷	کلودیوپولیس	۳۶۷	کرتین Kurnīn	۲۲۳	کراراج Karārīj
۱۸۳	کلور Kallūr	۴۳۶	کروخ	۴۶۶	کرام
۱۳۲	کلیسای رها	۳۶۶	کرون	۲۲۱	کران ( محله - )
	کلیسای قیامت ( بیت المقدس )	۲۱۴	کره	۴۶۶	کران
۱۲۰		۱۶۷	کره ده بولی	۳۰۰	کربال ( علیا و سفلی )
۴۴۴	کلیون Kalyūn	۲۱۴	کره رود	۸۵	کریلا
۱۲۷	کماخ	۲۵۰۶۳۸۶	کری Kūrī	۲۱۳	کرج ابودلف
۳۳۸	کمادی		کرین = کری Kurīn		کرج رودآور ( رودآور )
۲۸۹	کمارج Kumārīj	۵۰۱	کسبه Kasbah	۲۱۳	
۱۲۷	کمیخ Kamkx	۳۶۸	کس ( = کش )	۲۸۶	کرجن
	کمخا = کمخ Kamkhā	۳۶	کسکر Kaskar	۳۳	کرخ
	کمندان = قم	۱۸۷	کسکر ( مازندران )	۲۵۸	کرخا ( = کرخه )
۴۶۷	کمبذ ( بلاد - )		کسو = خسو	۵۷	کرخ سامره
۳۰۴	کمین	۳۶۸۶۴۹۹	کش	۵۷	کرخ فیروز
۸۱	کناسه	۴۹۵	کشغفن	۲۳۷	کردان رود
۴۳۹	کنج رستاق	۴۹۸	کشکه دریا ( رود - )	۴۸۱	کردرانخاس
۵۱۱	کنجیده	۴۲۶	کشماهن	۲۶۹	کرد فناخسرو
۵۱۰	کند Kand	۳۸۰	کشمیر	۳۳۶	کرك Kurk
۵۱۰	کند بادام	۴۲۶	کشمیهن	۵۰۶	کركث Kurkath
	کند درم = کندرم	۳۳۰	کشید	۳۶۶	کركویه
۳۷۹	کندر	۱۴۰	کفربیا	۲۲۵	کركس کوه
۴۵۱	کندرم	۱۰۴	کفرتوئا	۴۸۶	کركلاور
۵۰۲	کندک	۴۲۱	کلات ( - نادر )	۳۱۲	کرم
۲۰۳	کنگوار	۳۵۷	کلات	۷	کرمان ( ایالت - )
۱۳۹	کنیسه السوداء	۳۰۴۶۳۹۹	کلار Kallār	۳۲۱۶۳۲۵	کرمان ( شهر - )
۲۷۳	کوار Kuvār	۳۴۰	کلان	۶۶۲۰۲	کرمانشاه
۴۳۸	کواشان	۴۶۵	کلوقان	۲۰۲	کرمانشاهان
۴۶	کواتین	۲۲	کلتایود	۴۹۷۶۴۹۸۶۵۰۱	کرمینیه
۳۳۱	کوبنان	۳۰	کلده	۲۷۸	کرن
۲۷۲	کوبنجان	۴۴۰	کلران	۳۱	کرنا

۲۷۴	کارزین	۳۹	قنی = قنه ( دیر - )	۳۸۴	قلعه کهنه
۲۷۴	کاریان		قواذیان = قبادیان	۲۳۹	قلعه گرد کوه
۴۳۶	کاروخ	۳۳۱	قواق	۲۳۹	قلعه لنبسر Lanbasar
۶۶۴۷۶۲۵۱	کارون	۱۰۴	قوچ حصار	۲۱۰	قلعه ماکین
۴۴۱	کاریز	۲۳۳	قوسین Kūsīn	۳۸۰	قلعه مجاهدآباد
	کاریزه = کاریز	۱۵۸	قوش حصار	۱۳۸	قلعه مروانی
۱۵۲	کاریه		قوعه = قرعه	۳۴۲	قلعه منوجان
۳۱۵۶۳۸۸	کازرون	۳۰۳	قورلنجان	۴۳۹	قلعه مور
۲۲۶۶۲۴۵	کاشان	۸۶۳۸۹	قوس	۳۸۹	قلعه میکال
۵۱۹	کاشغر	۳۰۳	قوسه	۳۴۲	قلعه میناه
۳۴	کاظمین	۳۰۳	قوشه	۳۵۳	قلعه ناغه
۲۴۲	کاغذکنان	۱۴۹۶۱۵۰۶۱۵۷	قونیه	۱۱۵	قلعه النجم
۴۴۰	کالون Kalwūn		قوهمستان ( ایالت جبال )	۴۵۰	قلعه والی
۱۷۱	کالف Kālif	۳۴۱	قوهمستان ابوغانم	۲۲۵	قلعه وشاق Washāq
۱۱۱	کاللیرو	۲۲۲	قهاب	۴۶۷	قلعه ورم
۱۰۹	کالینکوس	۸۶۳۷۷	قهبستان	۳۰۴	قلعه وهازاناد
۳۰۰	کامفیروز	۴۷۰	قهله	۲۰۷	قلعه هرسین Harsīn
۱۶۸	کانفری	۲۴۰	قهود ( قریه - )	۴۴۸	قلعه هندوان
۴۰۱	کبود جامه	۲۷۴	قیر	۲۲۶۶۲۴۵	قم
	کبود نجکت	۱۵۵	قیرشهر	۳۳۷	قمادین Kamādīn
۴۹۶	Kabūdhanjakath	۶	قیس ( جزیره - )	۶۴	قناطر ( قریه - )
۳۹۹	کبیره	۱۵۱۶۱۵۴	قیساریه ( قیسریه )	۳۵۴	قنبلی Kanbalī
	کبی نان = کوبنان			۳۵۳	قنچیور
۴۹۸	کتاب			۳۵۵	قندابیل
۲۸۸	کتل پیرزن	۴۴۰	کابرون Kābrūn	۴۵۴	قندز Kunduz
۲۸۸	کتل دختر	۲۷۴	کابل	۳۵۵	قندوه
۳۵۶۳۶	کتیسفون	۳۷۴	کابلستان	۸۶۳۷۱	قندهار
۳۳۰	کتروا Kathrawā	۴۷۴۶۴۸۱	کاث	۳۵۳	قنزبور
۳۵۳	کج	۴۷۴	کاث نو	۶۳	قنطرة کسروی
۳۹۹	کچه	۳۶۸	کاخ	۲۹۰	قنطرة الکسرویه
۱۸۳	کدپو ( گدیو ) Kadpū	۲۶۶۷۴	کاخ سفید ( ساسانیان )	۸۰	قنطرة الکوفة ( = قناطر )
۵۱۶	کدر	۱۳۳	کاخته چای ( رود )	۷۹	قنطرة الماسی

۱۶۲	کوتاجیه	۵۱۹	کولجیه	۱۶۲	کوت العمارة
۲۸	کوت العمارة	۳۸۹	کومس	۱۸۲، ۱۸۷	Kawtam کوتم
۱۶۲	کوتیوم	۱۵۹	کوه ارجائیش	۱۵۴	کوه اشکهران
۷۵	کوتی (روستای -)	۲۲۴	کوه بنان = کوینان	۲۰۲	کوه بهستان
۷۵	کوتی ریا	۲۷۱	کوه بیان = کوینان	۱۰۱	کوه جودی
۷۵	کوتی طریق	۳۶۵	کهن	۱۹۶	کوه حارث
۴۱۹	کوپان	۴۷۸	کهنه ارگنج	۱۹۶	کوه حریرث
۱۵۸، ۱۶۸	کوچ حصار	۳۶۸	کهیج	۴۱۳	کوه دزباد Dizbād
۴۳۸	کوران	۳۵۳	کیج	۱۸۰	کوه دماوند
۳۰۸	کورد	۳۵۳	کیز	۳۹۶	کوه دنباوند
۲۱۰	کورشت	۲۵۰	کیزکانان Kizkânân	۲۹۳	کوه دینار
کورن داغ (جبال -)	۴۰۶	۱۳۲	کیسوم	۲۱۳	کوه راسپند
کوره ارجان	۲۶۸	۳۷۷	کیش	۲۱۳	کوه راسپند
کوره اردشیرخره	۲۶۷	۳۳۹	کیف	۲۵۰	کوه رنگ
کوره اصطخر	۲۶۸	۴۷۱	کیلف	۲۰۶	کوه زلم Zalam
کوره دارابجرد	۲۶۸			۵۱۲	کوه ساباغ
کوره شاپورخره	۲۶۷			۱۷۴، ۱۸۰	کوه سیلان
کوسوی	۳۸۳، ۴۳۸				کوهستان = قهستان
کوسویه = کوسوی				۱۷۷	کوهستان ده گیاه
کوشک	۴۳۸			۱۸۱	کوه سراهند
کوشک زر	۳۰۲			۱۰۶	کوه سنجار
کوشک زرد	۳۰۲			۱۷۳	کوه سهند
کوشک (محلّه -)	۲۲۱			۱۹۷	کوه سپان
کوشه	۳۴۰			۲۰۶	کوه شعران
کوغاناباد	۴۴۰				کوه غناباد = کوغاناباد
کوغون	۳۳۰			۳۹۸	کوه قارن
کوفای	۴۴۰			۳۹۳	کوه قاف
کوفه	۲۷، ۸۱			۳۳۴	کوه کرد
کوک	۳۳۰				
کوکو	۳۵۱				
کولان	۵۱۸				

گ

۱۸۹	گاوباری (صحرای -)
۲۱۲	گاوماسا (رود -)
۲۱۲، ۲۳۰	گاوماها (رود -)
۳۵۱	گاوینشک Gâvnišak
	گادرو = قطره
۱۸۲، ۱۸۳	گادیورود Gadiv
	گربایگان = گلپایگان
	Gurbâygân
۵، ۱۹۵	گرجستان
۳۹۰	گردکوه
۲۱۰	گردلاخ
	گوزبان = جزوزان

۱۸۷	لاهیجان	۳۵۴	گواشت	گوزان = جزوان
۱۴۳	لبن		گواشیر = بردسیر	Gurzuvân
۶۹	لحف Lihf	۳۶۲	گودزره	گرگان (جرجان) ۸، ۴۰۱
۴۴۵	لخراب	۳۱۴	گور	گرگانج ۴۷۵
۲۱۶	لر بزرگ	۴۸۵	گوردلای	گرگانج کوچک ۴۷۷
۲۶۴	لرجان	۴۰۳	گورسرخ	گرگانجک Gurgânjak ۴۷۷
	لردگان = لرجان	۱۷۲	گور قلعه	گرم رود (رود -) ۱۸۳، ۲۳۵
	لرکان = لرجان	۱۶۴	گوزن حصار	گرم رود (ناحیه -) ۱۸۳
۲۱۶	لر کوچک	۱۹۷	گوکچه تنگیز	گرمه ۳۴۸
۲۱۶	لرستان	۳۴۰	گونین	گرمیان (جرمیان) ۱۵۲
۲۵۵	لشکر	۴۱۷	گویان	گره دی بولی ۱۶۸
۴۹۶	لنجوغت		گوین = جوین Guwayn	(گردی بولی)
	Lanjûghkath		گیث = حیث	گژ (جز) ۲۲۲
۷	لوت (کویر -)	۴۶۲	گیحون Gihon	گزن ۲۴۲
	لوسرد = اسرود Lûsrûd	۳۷۱	گیرشک	گشتاسفی (ولایت -) ۱۹۴
۴۳۲	لوکر (لوکرا)	۴۲۶	گیرنگ	گل ۱۶۴
۱۴۸	لولو (لولون)	۳۶۷	گیزه	گلشکرد Gulâshkird ۳۴۰
۱۴۸، ۱۵۹	لؤلؤة	۵، ۱۸۵	گیلان (جیلان)	گلبادگان = گلپایگان
۱۷	لیزیگ			گلپایگان ۲۲۷
۱۵	لیدن			گل زریون = سیحون ۵۰۷
۱۵۲	لیدی	۱۵۵	لاذق Lâdhik	گمبرون ۳۴۲
۳۰۹	لیشتر	۱۵۸	لاذق سوخته	گمرو Gumrû ۳۴۲
۱۵۲	لیقونیه	۱۵۸	لاذقی قرمان	گناباد ۳۸۴
۱۵۲	لیقیه	۳۱۲	لار	گنابند ۳۸۴
۱۷۷	لیلان	۱۵۷	لارنده Lârandah	گنبد قابوس ۴۰۴
		۳۸۳	لاز	گنبد ملجان = گنبد ملغان
		۳۹۲	لاسرگرد	گنبد ملغان (گنبد ملقان) ۲۹۳
۶۰	ماحوزه	۳۶۵	لاش	گنجه ۱۹۱
۴۲۹	ماخان	۲۰۹	لاشتر	گننه ۲۹۵
۵	ماد (ایالت -)	۲۷۵	لاغر Lâghir	گنگره جرمانیکوپلیس ۱۶۸
۲۸، ۴۰، ۶۵	ماداریا	۲۸۱	لاوان (جریره -)	گواخرز Guwâkharz ۳۸۲
	Mâdharâya	۴۶۶	لاو کند Lâwakand	گوار = کوار

۱۷۱ و ۱۷۶	مراغه	۲۹۴	ماهی رویان	۲۰۷	ماذروستان
۴۹	مرید	۴۲۴	مایاب		Madharūstān
۹۵	مریحه Murabba'ah	۲۰۷	مایدشت	۴۳۷	مارآباد
۱۴۷	مرج اسقف	۴۹۵	مایمرغ	۲۲۲	ماربین
۲۰۷	مرج القلعة	۴۰	مبارک	۱۲۰	مارتیروپلیس
۱۸۰	مردان نعيم	۲۳۶	مبارکیه	۱۰۳	ماردین
۴۵۱	مرسان Marsân	۱۶۳	مبله	۴۸	مارگل
۵۰۶	مرسنده	۲۵۹	متوت	۸	مازندران
۱۲۸	مرعش (مراسیون)	۲۵۹	متوت	۴۱۳	مازول
۴۲۳ و ۴۳۶	مرغاب	۱۳۹ و ۴۱۴	مثنقب Muthakkab	۲۱۸	ماستدان
۴۱۶	مرغزارتکان	۱۰۷	محلویه	۱۷۹	ماست کوه
۳۱۰	مرغزار دارابگرد	۳۹۲	محلّه باغ	۳۲۹	ماشیز
۳۰۵	مرغزار کالان	۴۲۰	محمدآباد	۴۳۶	ماشینان
۲۱۴	مرغزار کیستو	۶۳	محمدیه	۲۸۹	ماصرم (روستای -)
۲۸۸	مرغزار نرگس	۴۵	محمدیه (خور -)		Mâsaram
۵۱۰	مرغیلان Marghîlân	۲۳۱	محمدیه (= ری)	۱۰۵	ماکسین (میکسین)
۵۱۰	مرغینان Marghînân	۵۲	محمده	۲۶۳	مال امیر
۵۱۸	مرکه	۱۸۹	محمودآباد	۴۳۶ و ۳۸۲	مالان
۳۹	مرماری (دیر -)	۱۳۱	مخایط علوی	۲۸۸	مالان (کتل -)
	Marmârî	۵۲	مختاره	۵۱۹	مالغ
۱۷۹	مرند	۳۳ و ۳۵	مخرم	۳۶۹	مالقان
۴۵۶	مرو	۳۵ و ۳۶ و ۳۷	مدائن	۴۳۶	مالن (هرات)
۴۳۱	مروبالا	۴۸۱	مدرا Madrâ	۴۳۶ و ۳۸۲	مالین
۴۲۴	مرو بزرگ	۱۶۷	مدرنه		مامطیر = مطیر
۴۳۱	مروچک	۱۲۰	مدورصلا	۶۳	مأمونیه
۴۳۱	مروود	۲۰۰	مدیا	۲۷۵	ماندستان (صحرای -)
۴۲۳	مرو رود	۹۱	مدینه	۴۶۱	ماوراءالنهر
۴۳۱	مروالرود	۴۴۵	مدینه اللحم	۳۲۹	ماهان
۴۲۴	مروشاهجان	۳۰ و ۴۶	مذار Madhâr	۳۹۵	ماهانه سر
	مرو کوچک = مرو بالا	۴۸۳	مذمینیه Madhmîniyah	۲۱۲	ماه البصره
۲۲	مریه	۴۹۸	مذیامشکت	۲۰۷	ماه‌دشت
۴۴۸	مزار شریف	۱۲۳	مرادسو	۲۰۴	ماه الکوفه

۳۹۰	منصورآباد	۱۴۳	معسکرالملک	۴۸۳	مزداخقان Mazdâkhkân
۳۵۴ و ۴۷۶	منصوره	۱۳۳	معلثایا Ma'althâyâ		مزداخقان = مزداخقان
۴۸۵	منقشلاغ Mankishlâgh	۱۴۰	معموریه	۴۵۸	مزدان
۴۶۶	منک	۱۸۸ و ۴۹۱	مفکان	۲۲۹	مزدقان
۴۰۳	من گران Min Gurgân	۱۶۵	مغنی سیاه	۵۵	مزره Mazrafah
۳۴۰	منوجان	۱۶۵	مغنیسیه (مغنیسیا)	۴۵۷	مزینان
۳۴۰	منوقان	۲۴۳	مغولیه	۳۵۶ و ۳۷۲	مستنج Mastanj
۱۴۳	منی	۳۴۰	مغون	۳۷۲	مستنگ Mastang
۴۴۵	موبلق	۳۴۶	مفازه	۱۱۲	مسجد الاقصی
۱۹	موزه بریتانیا	۵۲	مفتح	۳۲۸	مسجد تورانشاه
۱۴۳	موسکون	۱۰۲	مکدونیس	۲۳۶	مسجد الثور
۱۶۷	مودرنی Mudurnî	۷	مکران	۱۳۲	مسجد دمشق
۱۶۷	مودرلو	۱۲۴	ملازجرد	۱۰۱	مسجد نوح
۱۲۴	موش	۱۲۴	ملازگرد		مسرکان
۴۶۹۳ و ۱۳۳	موصل		ملاسگرد = ملازجرد	۵۶	مسکن
۳۴۲	موغ استان		ملازگرد	۱۱۹	مسولیات
۵ و ۱۸۸	موغان	۲۱۳	ملایر	۲۹۱	مسین (قریه -)
۱۱۹	موفرگن	۱۲۸	ملطیه (ملیتین)	۱۸۱	مشکین
۱۸۸	موقان	۱۵۱	ملطیه		مشرقان = مسرکان
۳۵۴	مولتان	۱۵۹	ملکوبیه	۴۱۴	مشهد
۳۸۷	مؤمن آباد	۱۵۹	ملنقوبیه (ملکوبیه)	۱۱۱	مشهد ابراهیم
۱۷۴	مهرانرود	۶۱	ملویه	۲۹۷ و ۳۰۵	مشهد مادرسلیمان
۳۰۴	مهرجاناباد	۴۰۰	مطیر	۸۳	مشهد غروی (نجف)
۳۰۴	مهرجاناواذ	۳۴۱	مناب Minâb		مصدقان = مزدقان
	مهرجان قذق	۲۵۷	مناذر (بزرگ)	۱۴۰	مصیصه
۲۱۸	Mihrajân Kuzak		مناج (کوچک)	۱۱۴	مضیق
	مهرجرد = مهرگرد	۱۳۲	مناره اسکندریه	۲۱۱	مطایخ کسری
۳۰۵	مهرگرد	۴۵	مناره حسان	۵۷	مطر
۲۹۴ و ۳۱۵	مهرویان	۱۲۴	منازجرد	۱۶۷	مطرنی Muturnî
۳۹۳	مهماندوست	۱۲۴	منازگرت	۵۷	مطریه
۴۲۰	مهنه (میهنه)	۱۱۵	منج	۱۴۸	مطموره (مطامیر)
۱۱۹	میافارقین	۱۵۲	منتشا	۱۴۱ و ۱۴۳	معبر کیلیکیه

۱۷۹	نقش جهان	۳۵۹	ناصرآباد	۱۸۳	میانه (میانه)
۱۵۱	نکده		نامشه = نامیه	۱۸۲	میانه رود
	نکیده = نکده	۴۰۰	نامیه	۵۳	میان رودان
۱۵۱۰۱۵۵	نکیسار Nakisâr	۳۸۲	ناو		میانه = میانج
۵۰۸	نمکنان	۱۳۸	ناورزا	۳۰۶	مید
۴۹۰	نموجکٹ	۷۰	ناووسه	۳۳۷	میجان
۴۹۰	نمی Numî	۸۳	نجف	۱۶۶	میخالج
۲۸۵	نوبنجان = نوبندجان	۲۷۹	نجیرم Najîram	۲۶۱	میراثیان
۲۸۵	نوبندجان	۱۷۹	نخجوان	۲۶۱	میراقیان
	نوبندگان = نوبندجان		نخجوان = نخجوان	۵۱۸	میرکی
۴۴۶۰۴۴۷	نوبهار	۴۹۹	نخشب Nakhshab	۳۳۷	میزان
۳۴۹	نوجای	۳۳۵	نرماسیر	۴۶	ميسان (دشت میشان)
۳۴۹	نوخانی		نرماشیر = نرماسیر	۳۱۲	میسکاهان (شق -)
	نور = نورد	۴۵۱	نریان Nariyân	۱۵۲	میسه
۲۸۸	نورد	۴۱۹۰۴۵۶	نسا	۳۱۱	میشکانان
۴۸۲	نوزکاث Nûzkath	۵۱۰	نسائیه	۱۱۹	میفرکٹ Maypharkath
	نوزوار Nuzvâr	۴۹۹	نسف Nasaf	۱۶۳	میلاس
۵۲۰۰۵۲۱	نوشجان علیا	۵۱۰	نسیا	۱۶۶	میلتوپلیس
۴۱۴	نوقان	۳۳۶	نشا	۳۵۹	میل زاهدان
	نوغان = نوقان		نشاپور = بشاپور	۱۶۳	میله (میله)
	نوقد قریش	۴۱۱	نشاوور (نیشاپور)	۴۰۰	میله
۵۰۱	Nawkad Kuraysh	۳۳۰	نشک Nashk	۴۵۰	میمنه
۴۸۰	نوکفاح	۲۸۶	نشکنان	۲۳۸	میمون دز
۴۹۰	نومجکٹ	۲۸۶	نشناک	۵۰۶	مینک Mînak
۴۶۹	نویده Nawidah	۱۷۹	نشوی Nashawâ	۴۲۰	میهنه (مهته)
۳۶۴	نه Nih	۳۴۸۰۳۵۹	نصرتآباد		ن
۲۹۹۰۳۱۱	نیریز	۳۵۹۰۱۲۰	نصریه	۲۲۴۰۳۰۶۰۳۱۶	نائین
	نیشاپور = نیشاپور	۱۰۹	نصفوریوم	۳۴۸۰۳۸۶	نابند Nâband
۳۰۱	نیشاپور = آزارشاپور	۱۰۲۰۱۳۳	نصیین (نسیس)	۳۹۰	ناتاله
۴۰۹۰۴۱۲۰۴۵۶	نیشاپور	۲۲۵	نطنز (نطنزه)	۳۹۸	ناتل
۱۶۷	نیتمودیه	۱۱۴	نعم (بندر -)	۳۳۴	ناجت Nâjat
۱۴۹۰۱۶۶	نیقیه	۴۰۰۸۹	نعمانیه		ناجته = ناجت

۱۶۶	نیکائیا	۱۶۶	نهر بوه Bûh	۴۸۱	نهر سعید
۱۵۱۰۱۵۵	نیکسار		نهر بویه = نهر بوه Burwah		نهر سلیمان = جوی سلیمان
۱۶۷	نیکومدیا	۴۷	نهر بیان		نهر سورا
	نیکده = نکده	۶۵	نهر بیزین		نهر سورا (سوران)
۱۷۷	نیلان	۲۷۶	نهر تیرزه		نهر سورقتی
۲۰۶	نیراه (شهر -)	۴۸۱	نهر جردور		نهر سیب
۴۰۱	Nim Murdân	۳۳۰	نهر جنز		نهر شعبه
	نینوا (ولایت -)	۷۵	نهر جویر (روستای -)		نهر صرارة Sarât
	Ninawây	۲۳۲	نهر جیلانی		نهر صرارة بزرگک
	نیه = نه	۱۳۱	نهر جوریت		نهر صرارة جاماسب
۴۴	نهر آبان (= نهر بان)	۵۲	نهر حفار		نهر صرصر
۱۲۷	نهر ابریق		نهر حوریت = نهر جوریت		نهر صفلاویه
۴۸۰۵۰۰۵۱	نهر ابله	۹۵	نهر خوسر		نهر الصلب
۲۸	نهر ابواسد	۴۸۱	نهر خیره		نهر صلح Silh
۵۲	نهر ابوالخصیب	۵۶	نهر دجیل		نهر طارم
۷۷	نهر ابورحی Abû Rahâ	۸۷	نهر در قیط Durkîr		نهر طعام
۷۵	نهر ابو غریب	۲۵۵	نهر دشت آباد		نهر عضدی
۱۴۳	نهر الاحساء	۶۵	نهر دیالی		نهر علقمی
۱۳۲۰۲۵۳	نهر ازرق	۱۱۹	نهر الذئب		نهر عیسی
۵۷۰۵۹	نهر اسحاقی	۲۸۵	نهر رتین		نهر الغضبان
۴۲۴	نهر اسمعی	۴۲۴	نهر رزق		نهر قنارین
۱۵۹	نهر الاسود	۱۹۲	نهر الراس		نهر کردر Kurdar
۴۴	نهر بان (= نهر آبان)	۷۵	نهر رضوانیه		نهر کردان خواش
۸۰	نهر بداءة	۱۱۹	نهر الرمس		نهر کریمه
۴۶۳	نهر بربان	۵۲	نهر ربان		نهر کزک K'azak
۴۴	نهر بروددی	۷۹	نهر زاب بالا		نهر الکلاب
۱۹۱	نهر برلاس	۸۰	نهر زاب پائین		نهر کوئی
۲۸۰	نهر بساپور	۹۵	نهر زبیده		نهر گاو خواره
۴۶۳	نهر بلبان	۴۲۴	نهر زرق		نهر اللامس (لاموس)
۹۴۰۱۱۱	نهر بلخ	۴۹۳	نهر زهره		نهر ماجان
	نهر بلخا = نهر بلخ	۴۰	نهر سابس (شهر -)		نهر مدرآ
	نهر بوق (ولایت -)	۸۰	نهر سابس Sâbus		نهر مذار



نهر مقل	۴۸۶۵۰	وایخان	۴۸۱	هرات ۲۰۸۶۴۳۳۶۴۳۶۴۵۶
نهر المتلوب	۱۶۸	وتراب (رود) Warrâb	۴۶۴	هراتله (اراکلیه)
نهر ملخا (= نهر ملک)	۷۴	وخاب	۴۶۳	هرماس (رودخانه -)
نهر ملک	۷۴	وخان (شهر-)	۴۶۵	Hirmâs
نهر الملک (گیلان)	۱۹۴	وخشاب (رود-)	۴۶۳۶۴۶۴	هرمز = هرموز
نهر موسی	۲۳۵	ورامین	۲۳۳	هرمز اردشیر = هرمز شهر
نهر میله	۳۶۴	ورثان Warthân	۱۸۹	هرمز اوشیر = هرمز شهر
نهر مینو	۲۵۴	ورزند	۱۷۵	هرمز شاه
نهر نرس	۸۰	ودغر = برغر		هرمز شهر = اهواز
نهر نو	۵۳	ورغسر Waragsar	۴۹۵	هرمز فرد (شهر-)
نهر نیل	۷۹	وروالیج	۴۵۴	هرمز (بند-)
نهر وادی سغاور	۴۱۰	وروالیز Warwâlîz		هرمز (کهنه، نو)
نهر وان	۶۳	۴۵۴۶۴۵۷		هریرود
نهر وداک (وذاک)	۴۸۱	وروجرد	۲۱۶	هزار = ازارشاپور
نهر ودان	۴۸۱	وزوالین	۴۵۴	هزار اسب
نهر هرقله	۱۴۳	وزیر	۴۸۳	هزقل (دیر-)
نهر هرکلیه = نهر هرقله		وسطام	۱۹۸	هزو
نهر هرمز فرد	۴۲۴۶۲۵	وسطام Vastâm	۲۰۲	حشترود
نهر هندیه	۸۱	وسطان	۱۹۷۶۱۹۸	حفتاد پولان
		وسیج	۵۱۶	هگمتانه
		ولاشگرد	۳۴۰	هلاورد
		ولان = لاوان		هلبک
واجب	۳۳۴	ولیان کوه	۱۷۳	هلوراس
وادی الزور	۱۱۹	ویران شهر	۱۲۹	همانیه (همینیا)
وادی سیرم	۲۳۶	ویمه Wimah	۳۹۶	همدان (همدان)
وادی الطرفاه	۱۴۳			۶۰۲۰۱۶۲۰۹۶۲۴۵
وادی الکبیر (قزوین)	۲۳۶			عمشهره
واسط	۲۷۶۴۲۶۳۶۸۹			۱۸۹
واشجرد	۴۶۸	هارود	۳۶۵	همینیا (= همانیه)
والشتان Wâlishtân		هارون آباد	۲۰۷	هندمنده (هلیمند)
وان	۳۵۹۶۳۷۲	هارونیه	۶۸۶۱۳۸۶۱۳۹	هندیجان
واوی	۱۹۷۶۱۹۸	هاشمیه	۷۷	هندوان
	۱۸۱	هیراثان Habrâthân	۴۰۵	هندوکش

هنگاماباد	۴۴۳	ی		۵۱۷	یسی
هنگران	۴۴۴	پارک	۴۹۵	۱۷۲	یکدور
هرموز = هرموز		یارنا	۱۰۱	۱۶۰	یلواچ
هولان مولان (رود-)	۱۸۲	یرزاطیه (برزاطیه)	۶۵	۳۸۴	ینابذ
هیبک	۴۵۳	یرنی (= یارنا)	۱۰۱		یندی = پندی
هیت	۷۰۶۷۱	یزد	۶۶۳۰۶	۵۱۸	ینگگی شهر
هیرک	۲۷۴	یزدخاس	۲۰۳	۱۵۸	یورگان لاذوق
هیرمند	۳۵۸	یزدخواست	۳۱۲	۴۵۰	یهودان (بزرگ)
هیرمید = هیلند		یزدشیر = بردسیر		۲۱۹۶۴۵۰	یهودیه
هیطل (منطقه -)	۴۶۱	یزمیر	۱۶۵		
هیلند	۳۶۳	یزتیق	۱۶۶		

فهرست نامهای اشخاص و اقوام

ابونصر احمد	۱۵	ابن حوقل	۲
۱۲۰ (شیل الدولة)	۱۳	ابن خردادبه	۲۴۲ آباقای خان
۲۸۶ ابونصرتیر مردانی	۲۰	ابن خلدون	۶۸ آبان
۵۱۶ ابونصرفارابی	۲۰	ابن خلکان	۲۳۴ آغا محمد خان قاجار
۲۰۸ ابوه	۱۳	ابن رسته	۴۶۱ آفتالیست ( قوم - )
۸۴ ابوالهیجاه	۱۷۲	ابن الرواد	۳۸۰ آقا خان ( محلاتی )
۲۸۵ اتابک چاولی سقاوه	۱۳	ابن سراپیون	۱۴۸ آل ارسلان سلجوقی
۲۷۰ اتابک سعد بن زنگی	۴۹۰۲۶۲	ابن سوار	۳۴۲ آلیو کرک
۲۷۰ اتابک سنقر بن مودود	۵۱۶	ابن سینا	۱۸۶ آل بویه
۲۷۱ اتابک قراچه	۲۰	ابن طقطقی	۸۴ آل حمدان
۲۱۷ اتابک منکربرس	۱۴	ابن فقیه	۱۳۰ آندرسن
۱۰۸ احمد بن طیب سرخی	۲۰	ابن مسکویه	
۳۸۲ احمد جامی	۱۷	ابن مهلهل	
۴۰۰ احمد رازی	۷۶	ابن حبیره	۲۹۵ اباکالتجار
۴۳۱ احنف بن قیس	۴۶	ابو اسد	۱۹ ابراهیم افندی
۳۳۹ اخواش ( قبایل - )	۵۲	ابوالخصیب	۷۳۰۷۵ ابراهیم ( نبی )
۱۶ ادریسی	۲۱۴	ابودلف	۲۱ ابن ابراهیم
۳۲۵ اردشیر بابکان	۲۱۱	ابوسعید ایلخانی	۲۰ ابن اثیر
۲۴۰ ارغون خان	۶۳	ابوصفیه	۳۲۳۰۳۲۶ ابن الیاس
۴۷۸ ازبک	۲۹۵	ابوطاهر قرمطی	۱۱۴ ابن بطلان
۲۷۳ استاک	۲۸۷	ابوطالب نوبندگانی	۱۵۳ ابن بطوطه
۳۹۸ استرابون	۱۹۰۴۷۸	ابوالغازی	۲۱ ابن بی‌بی
۲۷۹ استیف	۱۸	ابوالفداء	۳۷۴ ابن بیطار
۵۹ اسحاق بن ابراهیم	۴۷۹	ابوقشه	۱۶ ابن جبیر
۴۳۶ اسفراری (معین‌الدین)	۴۲۵	ابومسلم خراسانی	۳۰۵ ابن حنبل

www.tabarestan.info  
تبرستان



۱۳۶۰۱۴۴	رسمی (پرفسور-)	سلطان محمد خوارزمشاه ۴۰۵	شترک ۵۵۵
۱۶	روجر دوم	سلطان محمود غزنوی ۳۷۲	شراة ۱۷۱
۱۶۰۲۴۱	رولسن	سلطان مراد چهارم ۱۲۳	شرف الدوله ۸۴
۱۸	رینو	سلفری ۲۷۰	شفر ۱۷
	ز	سلمان فارسی ۳۷	شمونیل (نبی) ۲۲۹
	زال	سلوکوس نیکاتر ۳۶	شندر ۳۵۳
۳۵۹۰۳۹۶	زاید	سلیمان بن جابر ۵۴	شویلر ۵۰۴
۳۹۰۱۷۳۰۱۹۰۰۲۲۶	زبیر	سلیمان (- امری) ۱۴۶	شیث بن آدم ۷۰
۴۸	زردشت	سلیمان بن داود ۷۴۰۲۹۷	شیخ ابوالحسن خرقانی ۳۹۱
۱۷۸۰۲۴۲	زط (اقوام -)	سلیمان بن قتلش ۱۴۹	شیخ احمدیسی ۵۱۷
۲۶۳	زمخشری	سلیمان شاه ۲۰۸	شیخ الجبل = حسن صباح ۳۸۲
۴۸۲	زنج	سیره ۲۰۳	شیخ جام ۳۸۱
۲۶۸	زهیر (قبیله -)	سنجار ۱۰۶	شیخ قطب الدین حیدر ۴۷۸
۲۷۷	ژ	سنجر ۱۰۶	شیخ نجم الدین کبری ۶۹۰۲۰۳
	ژان نیوبری	سنگوتیتی ۱۹۰	ص
	ژوستی نین	سید جلال الدین طهرانی ۱۷	صایبان ۲۶۰
۶۳۰۱۶۴	س	سیف الدوله حمدانی ۱۳۹	صدر الدین محمد مراغی ۲۳۷
	ساطرین	سیف الدوله (مزیدی) ۷۲	صلاح الدین ایوبی ۹۵
	سامانیان		صمصام الدوله دیلمی ۲۶۹
	ساونج لندر		صنیع الدوله ۳۹۱
	سایکس		صهیب ۱۶۴
	سزار فردریک		صهیبونی پز شک ۴۷۷
	سعدی		ض
	سعید بن عبدالملک		ضحاک ۳۹۶
	(سعید الخیر)		ضیاء الملک ۱۷۹
	سفاح		ط
	سلطان الجایتو		طالوت ۴۶۲
	سلطان الدوله		طاوس الحرمین ۳۰۵
	سلطان سنجر سلجوقی		
		شایبته (قبیله -) ۳۰۹	
		شاه اسمعیل صفوی ۲۲۲	
		شاه خورشید ۴۸۵	
		شاه شجاع ۳۱۳	
		شاه عباس اول ۱۸۰۰۲۲۲	
		شاه نعمت الله ولی ۳۲۹	
		شهبانکاره (قبیله -) ۳۰۹	

۱۱۴	قائم بامر الله	عماد الدوله دیلمی ۱۰۰	طبری ۲۰
۴۰۴	قابوس زیاری	عمادالدین زنگی ۱۰۰۰۱۱۲	طغرل بک ۲۰۵
۴۶۲	قایل	عمارہ (قبیله -) ۲۷۷	طغرل دوم ۲۳۴
۱۱۰	قادر عباسی	عمر بن خطاب ۵۰	طلحه ۴۸
۱۸۶	قارن (خاندان -)	عمر بن عبدالعزیز اموی ۱۲۹	طهمورث دیوبند ۲۲۲
۲۸۰۱۹۵	قباد	عمر شیخ ۳۲۴	ع
۳۲۷	قتلق خان	عمر ولایت صفاری ۳۷۰	عبدالرزاق (سفیر شاهرخ) ۵۰
۲۹۷	قتلش	عمید الدوله فائق ۴۱۵۰۵۱۸	عبدالسلام جبلی ۲۳۴
۵۰۲	قتیبہ بن مسلم	عیسی بن علی ۷۲	عبدالعظیم (امامزاده -) ۱۴۷
۱۳	قدامہ	عیسی بن مریم، ع، ۱۱۲۰۵۵۶	عبدالله بطال ۵۱۲
۵۱۷	قرغیز	عیسی بن موسی ۷۲	عبدالله بن حمید ۱۴۰
۱۸	قزوینی	غ	عبدالله بن عبدالملک ۴۶
۳۲۹	قفص (طوائف -)	غازان خان ۱۷۳۰۱۸۹	عبدالله بن علی بن ابیطالب ۴۰۶
۱۱۴	قسطنطین	غز (قوم -) ۵۱۷	عبدالله طاهری ۳۷۴
۱۵۰	قلج ارسلان اول	غور (امراء -) ۴۴۳	عتیبی ۵۱
۱۵۰	قلج ارسلان دوم	ف	عثمان بن عفان ۱۹
۶۷	قوبا	فادوسیان = بادوسیان	عرقان (محمود) ۴۷
	ک	فارابی (ابونصر) ۵۱۶	عزرا (عزیر) ۴۷
	کارا دوو	فاطمه (بنت الامام موسی)	عزیر (عزرا) ۴۷
	کپک خان	الکاظم، ع، ۲۲۶	عضد الدوله فنا خسرو دیلمی ۵۳۰۸۳۰۸۴
	کدوسی (اقوام -)	فتحعلیشاه ۲۱۵	علاء الدین جهانسوز ۳۷۳
	کرد (طوائف -)	فخر الدوله دیلمی ۲۴۴	علاء الدین کیتباد سلجوقی ۱۵۱۰۱۲۰
	کلایخو	فخرالدین قره ارسلان ۱۲۱	علی ارمنی ۱۱۹
	کوه گیلو	فردریک باربروس ۱۵۰	علی بن ابیطالب (حضرت امام) ۴۸۰۷۲۰۸۱
	کیبیرت	فردوسی ۱۸۹۰۲۲۳	علیشاه گیلانی ۱۷۴۰۱۷۸
	کیخسرو	فرهاد بن گودرز ۱۸۹	علی عسکری (م حضرت امام علی النقی) ۶۱۰۶۲
	کیدوخان	فرهاد (کوهکن) ۶۹	علی هروی ۱۲۷
	کیکاوس	فضلوه ۲۰۹	علی یزدی (شرف الدین) ۱۹
	کنتانتین پروفیر و ژنیوس	ق	
	کنتانتین پروفیر و ژنیوس	قائم آل محمد، ع، ۶۲	
	کنتانتین پروفیر و ژنیوس		
	کنتانتین پروفیر و ژنیوس		

۴۲۰:۴۸۵	یاجوج و ماجوج	۷۷	هاشم	۱۷۱	نیکلسن
	یارشاطر (احسان) ۳ مقدمه	۴۳۸	هامان		نیوبری = ژان نیوبری
۱۷	یاقوت حموی	۶۷	هراکلیوس	۲۲۷	نیمور
۲۳۵	یحیی بن علی بن الحسین	۱۱۴	هشام بن عبدالملک	۱۵۱	نیوسزار
۴۲۷	یزدگرد ساسانی	۱۴	هوتسا		
۱۴۶	یزید		هوز = خوز		
۵۱۷	یسی (شیخ احمد -)	۱۷۲	هولاگو	۶۰	واتق (خلیفه عباسی)
۲۵۶:۲۹	یعقوب لیث صفاری	۴۶۱	هون های سفید	۲۵۴	والرین (قیصر روم)
۱۳	یعقوبی	۴۷۰	هون تسانگ	۱۳۳	وسپسیان
۱۶۷	ینی چری (فرقه -)	۴۶۱	هیاطله	۱۷:۹۱	وستنفلد
۱۶۴	یوحنا لاهوتی	۴۶۱	هیطل (اقوام -)		
۱۲۱	یوشع بن نون	۱۳۳	هیومان		
۳۷۴	یول				
۹۵:۹۶	یونس (نبی)			۶۰	هارون واثق
۲۰۵	یون نال	۳۶۷	یات		هروی = علی هروی

## س

## ه

## ت

۶۰۲	ضمائم	۶۰۲
۲۵۵	مکرم	۱۱۳
۶۸:۸۴	ملکشاه سلجوقی	۲۷:۳۹
۳۹۷	ملگنونوف	۲۳۶
۶۰	منتصر	۶۰:۸۵
۳۷:۷۷	منصور	۳۳۹
۲۳۴	منوچهر زیاری	محمد بن جعفر الصادق ، ع ،
۴۴۵	موتوکن پسر جتای	۴۰۴
۲۳۷	موسی بن بوقا	محمد بن حجاج
۵۵۶	موسی خوری	محمد بن حنفیه
۲۳۶	موسی الهادی	محمد (بن عبدالله ص)
۲۰۴	مونس حاجب	محمد بن ملکشاه سلجوقی
۴۱۱	مؤید	محمد خوارزمی
۳۳	مهدی (خلیفه عباسی)	محمد منتصر
۲۰	میرخوند	مرزبان بن ترکسفی
۴۴۸	میرزا بایقرا	مروان دوم
		مستنصر بالله
		مستوفی (حمدالله)
۴۲۱	نادرشاه	مسعود بن قلیج ارسلان ۱۵۰، ۱۳۱
۱۶	ناصر خسرو	مسعودی
۹۶	ناصرالدوله حمدانی	مسلمه بن عبدالملک
۳۵۰	ناصرالدوله سیمجور	مطرشیبانی
۱۷۵	نخیرجان	مظفر (قبیله -)
۸۰	نرس	معاویه بن ابی سفیان ۱۴۶، ۱۳۸
۳۲۹	نسترا دامس	۱۳۷
۵۱۸	نسطوری (مسیحیان -)	معتصم عباسی ۵۰۲، ۱۴۷:۵۹
۴۷۲	نصرین احمد	معتضد عباسی
۲۰۳	نظامی	معتد عباسی
۸۲	نعمان بن منذر	معقل بن یسار
۳۹۸	نلدکه	مغول ۵۱۸، ۵۱۶، ۵۰۴، ۴۹۴
۸۲	نوح	مقدمی
۹۵:۹۶	نورالدین زنگی	مقنع
		مکتفی
	نیارخس	۳۷
		کستانین چهارم
		۱۴۶
		گ
		گانتان
		۲۱۸
		گرشاسف
		۳۶۱
		گشتاسب
		۷۹
		گلسمید
		۳۶۶
		گوتوالد
		۲۰
		گودرز
		۱۸۹
		گودفری دویون
		۱۳۸
		گویارد
		۱۸
		گوینیل
		۱۸
		گیلکی (امیر -)
		۳۴۸
		ل
		لئو
		۱۴۹
		لئویزوری
		۱۴۶
		لان (الان)
		۱۹۵
		لایارد
		۲۶۵
		لر
		۲۵۸
		لسترنج
		۱۹
		لشکر بن طهمورث دیوبند
		۲۵۵
		لوثی هفتم
		۱۵۰
		لوت
		۳۱۱
		لهراسف کیانی
		۷۲
		لینپول (پروفسور)
		۵۵۵
		م
		مارکوپولو
		۳۷۷
		ماروت
		۷۸
		ماژورخیوم
		۳۱
		مالک گرگور
		۳۴۹



پوست گورخر	۵۱۹	ماهی بی استخوان	۳۱۶
پیه	۵۰۱	هرینگ (نوعی ماهی)	۴۱۵
ت		۱۹۷	۴۸۷
تاکستان	۴۳۱	جواهر	۳۱۳
ترکش	۵۱۹	فیروزه	۴۹۶، ۵۱۹
ترنجبین	۴۵۶، ۴۹۹	لعل	۴۶۵
تعلیمی	۵۰۱	مروارید	۲۸۲، ۳۱۴
تنگ اسب	۵۰۱	یاقوت بدخشان	۴۶۵
توتیا	۱۷۲، ۲۳۱	چ	
توتیای ناودانی	۳۳۱	چادر	۱۹۸
تودستان	۳۷۹	چادر زنانه	۴۵۷
توز	۴۸۷	چاقو	۱۳۳
تیر	۱۳۳	چاه آب	۴۱۱
جامه ابریشمی	۴۵۷	چشمه آب گرم گوگردی	۲۶۰
جامه دان	۴۵۶	چشمه نفت	۱۹۴
جامه زنانه	۴۸۸	چوب خلیج	۴۰۱
جامه نخی	۴۵۶	چوب ساج	۲۷۹
جانماز	۳۸۸	چوب شمشاد	۳۹۴، ۴۸۷
جانوران		ح	
اسب	۴۵۶، ۵۲۰	حبوبات	۱۸۳
استر	۱۹۹، ۴۵۶	حجر الفیتلیه (= اسبت)	۴۶۵
سگ ماهی	۱۷۲	حشرات	
شتر (اشتر)	۴۵۶، ۵۲۰	پشه	۲۵۲
شتربختی	۳۷۵	ساس	۱۸۳
طریخ (نوعی ماهی)	۱۹۸	عقرب	۲۲۶، ۴۴۵
گاو	۴۸۷	کک	۴۴۵
گوسفند	۴۵۶، ۴۸۷	حصیر	۳۱۶، ۴۵۶
ماهی	۳۶۳، ۳۹۴	حصیر سامانی	۸۸
		حلوی دوشابی	۴۵۶
		حنا	۸۸

روغن سر	۵۰۱	شاخ	۴۵۷
روغن کنبج	۴۵۶	شانه	۲۴۷
ریونده چینی	۴۵۶	شراب	۲۷۳
		شکر	۲۶۵
ز		شمشک (نوعی کفش)	۳۱۶
زاج سفید	۱۵۶	شمشیر	۴۸۷، ۵۱۹
زردچوبه	۴۵۷	شنگرف	۸۸
زره	۴۸۷	شیلات	۴۷۷
زعفران	۳۷۸، ۳۸۷	شیم (نوعی ماهی خشک کرده)	
زغال	۱۳۳		۸۹
زغال سنگ	۵۱۹	ص	
زفت	۴۹۶	صابون	۴۵۶، ۴۵۷
زنجیر	۱۳۳	صندل	۳۱۴
زنگاری	۸۸	سید ماهی	۴۷۷
زیره	۳۴۱	سید مروارید	۲۸۱، ۲۸۲
زیلو	۲۶۵، ۳۷۸	ض	
س		ضرابخانه	۲۶۹
سجاده	۵۰۱، ۵۱۹	ط	
سرمه	۸۸	طرخون	۲۴۵
سریشم ماهی	۴۸۷	طلسم	۲۸۴
سفره	۳۱۶	طناب کتف	۵۰۱
سماق	۱۳۳	طیلسان	۳۹۲، ۴۰۱
سنگ آسیا	۵۱۹	ظ	
سنگ بلور	۴۷۷	ظروف	۳۱۶، ۴۹۴، ۳۵۶
سنگ پازهران	۴۷۷	پیاله	۱۳۳
سنگ مرمر سبز	۴۱۵	دیگ (مسین، آهنین)	
سوزن	۴۵۶، ۵۱۹		۵۰۱، ۵۱۹
سیر	۳۹۴	ش	
شاب	۱۵۶	شاشیه	۴۵۶
		خلات	۲۸۴، ۴۵۶، ۴۸۷





## فهرست کتب

عجایب المخلوقات	۱۸	التنبیه والاشراف	۱۵	آثار البلاد	۱۸
عراق عجم خاوری	۲۲۲	الجامع لمفردات الادوية والاغذية	۳۷۴	افغانستان	۴۳۲
فارسانه	۱۶۶۱۷	جهان نما	۱۹۶۱۵۴	بغداد در زمان فرمانروائی عباسیان	۳۲
فتوح البلدان	۱۹۶۲۰	حبیب السیر	۲۰	تاریخ ابن اثیر	۲۰
فرهنگ ایران	۱۸	خراسان و سیستان	۳۶۷، ۳۸۳	تاریخ ابن خلدون	۲۰
فلسطین در زمان فرمانروائی مسلمین	۱۴۶۱۶۵	خزانه جغرافیای عربی	۱۵	تاریخ ابن الواضح المعروف بالیعتوبی	۱۴
کشف الظنون	۱۹	دبستان المذاهب	۳۸۱	تاریخ ابوالفداء ( ترجمه فرانسده )	۱۴
گاهنامه	۱۷	ده هزار میل در ایران	۳۲۲	تاریخ افضل کرمانی	۳۵۳
لرستان	۲۹۷	روضه الصفا	۲۰	تاریخ التترک والمغول	۱۹
مجله آسیائی	۲۳۹	سفرنامه ابن بطوطه	۱۸	تاریخ طبری	۲۰
مرآة البلدان	۲۹۱	سفرنامه ابن جبیر	۱۷	تاریخ الفخری	۲۰
مرصد الاطلاع	۱۷۶۱۸	سفرنامه کلاویخو	۴۱۶	تاریخ گزیده	۱۸۶۱۹
مروج الذهب	۱۶	سفرنامه ناصر خسرو	۱۷	تجارب الامم	۲۰
معجم البلدان	۱۷	شاهنامه	۲۲۳	ترکستان	۴۹۲
نزهة المقلوب	۱۸۶۱۹	شش ماه در ایران	۲۷۳	تکملة معجمات عربی	۳۷۴
وفیات الاعیان	۲۰	ظفرنامه	۱۹		